سلسلهٔ عکس نسخه‌های خطی ۲۰

تفسیر قرآن کریم

تألیف

ابوبکر عتیق سورآبادی

عکس نسخهٔ مکتوب بسال ۵۲۳ هجری قمری

محفوظ در کتابخانهٔ تربت شیخ جام



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
۱۶۰

سلسلهٔ عکس نسخه‌های خطی ۲۰

تفسیر قرآن کریم

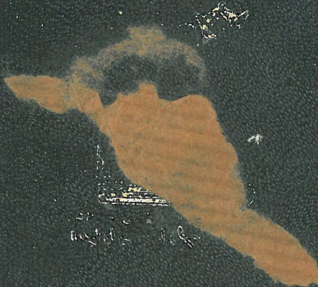
از

سورآبادی



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
۱۶۰





نسخه های خطی کمیاب یا منحصر به فرد فارسی که در کتابخانه های عمومی یا خصوصی وجود دارد از دسترس بسیاری
محققان زبان و تاریخ و ادبیات دور است . بعضی از این نسخه ها مورد استفادهٔ دانشمندان قرار گرفته و در
متون چاپی خصوصیات آنها و اختلافهائی که با نسخه های دیگر دارد ذکر شده است . اما متن اصلی در دست
دیگران نیست تا اگر به مطالعهٔ دقیق نیاز افتد و محققی بخواهد در بارهٔ نکته های مبهم یا دشوار یا از جهتی دیگر مطالعه
و تحقیق کند وسیلهٔ کار را در اختیار داشته باشد . و بسا که محقق ناگزیر باید رنج و دشواری سفری دراز را تحمل کند
تا در کتابخانه ای عمومی در شهری از اروپا یا امریکا اصل نسخه را بیابد و نکتهٔ مورد نظر را در آن ببیند و مورد مطالعه قرار دهد .

از جانب دیگر دانشجویان رشته های ادبیات فارسی غالباً متن این نسخه ها را در دسترس ندارند تا از
روی آنها با شیوهٔ کتابت و خصوصیات پرداختن کتاب در دوره های متوالی تاریخ ایران آشنا شوند و هرگاه
نسخه ای خطی به دست آنها افتاد از روی معلومات و اطلاعاتی که کسب کرده اند بتوانند آن را بخوانند و در بارهٔ
آن تحقیقی بکنند که ارزش و اعتباری داشته باشد .

با توجه به این گونه احتیاجات است که بنیاد فرهنگ ایران ، چاپ یک سلسله کتابهای عکسی کمیاب
یا منحصر را جزء برنامهٔ خود قرار داده است .

در این سلسله کوشش می شود که اصیل ترین و کمیاب ترین نسخه های خطی فارسی از قدیمترین زمان تا دورانی
که کتاب فارسی به وسیلهٔ چاپ در دسترس خوانندگان قرار گرفت به شیوهٔ افست درست مانند اصل تکثیر شود . مجموعهٔ
کتابهای این سلسله که شاید شمارهٔ آنها به پنجاه برسد شامل نمونه های برجسته از شیوه های اصیل خط و کتابت در ادوار
مختلف خواهد بود و ضمناً کوشش می شود تا نسخه هائی انتخاب شود که یا تاکنون منتشر نشده و یا انتشار آنها به صورت چاپی
به علتی متعذر است .

امیدواریم که این سلسله کتابهای عکسی از نسخه های اصیل و معتبر فارسی مورد توجه و استفادهٔ همه محققان و
دانشمندان و دانشجویان رشته زبان و ادبیات فارسی واقع شود .

پرویز ناتل خانلری
دبیر کل بنیاد فرهنگ ایران

سلسلهٔ عکس نسخه‌های خطی «۴»

تفسیر قرآن کریم

تألیف

ابوبکر عتیق سُورآبادی

عکس نسخهٔ مکتوب به سال ۵۲۳ هجری قمری

محفوظ در کتابخانهٔ دیوان هند، لندن



انتشارات بنیاد فرهنگ ایران
۱۶

ازاین کتاب
دوهزار جلد در اسفند ماه ۱۳٤٥ در شرکت سهامی‌ایران چاپ
چاپ شد

در این مجلّد قسمتی از تفسیر قرآنی تقدیم علاقه‌مندان می گردد که ابوبکر عتیق معروف به سورابادی (یا سوریانی) بفارسی تألیف کرده است. ابوبکر عتیق معاصر با الپ‌ارسلان و ملکشاه سلجوقی بوده است و این تفسیر را در حدود ٤٧٠ تا ٤٨٠ هجری تألیف کرده. ظاهر اینست که غالب نسخه‌های این تفسیر به هفت مجلّد تقسیم شده بوده‌است مطابق هفت سُبع قرآن، و این مجلّد که حاوی تفسیر قرآن از آیهٔ ٥٦ سورهٔ ٢٣ (المؤمنون) تا آیهٔ اخیر سورهٔ ٤٨ (الفتح) است حاوی سُبع پنجم و ششم است، ولیکن سه سقط بزرگ درانست: یکی بعد از ورق ١٨٣ (ص٣٦٥) که از وسط آیهٔ ٢ سورهٔ سبأ (سورهٔ ٢٤) تا آیهٔ ١٤٦ سورهٔ صافّات (سورهٔ ٣٧) از میان رفته (سُبع پنجم عادةً به آیهٔ بیستم سورهٔ سبأ ختم می‌شود)؛ سقط دوم مابین ص ٣٧١ و ٣٧٢ است که آنچه مربوط به آیات ٥ تا ١٦ از سورهٔ ص (٣٨) می‌شود از میان رفته است؛ و سومی بعد از ورق ١٩٧ (ص٣٩٣) است که از وسط آیهٔ ٥٩ سورهٔ ٣٨ تا وسط آیهٔ ١٦ سورهٔ ٤٨ ازبین رفته است. بسبب این سه سقط کتاب بسیار کوچکتر ازان شده‌است که می بایست باشد، و فعلاً فقط ٢١٠ ورق دارد. سقط کوچکی هم میان صفحهٔ ٢١٩ و ٢٢٠ هست که شاید به چند سطر یا حدّاکثر یك ورق بالغ شود. نسخه در کتابخانهٔ دیوان هند INDIA OFFICE LIBRARY درلندن بشمارهٔ 3840 محفوظ است

و علاوه بر افتادگیهائی که دارد در یك مورد هم یك ورق کتاب از محلّ خود خارج شده است که در این چاپ عکسی آن را بمحلّ خود بر گردانده‌ایم . هم آن افتادگیها وهم این تشویش قبل ازان حادث شده بوده که بخط عربی شمارهٔ صفحات و بخطّ لاتینی شمارهٔ اوراق در سراسر کتاب گذاشته شود .

تاریخ کتابت نسخه شهر ربیع‌الآخر سنهٔ ۵۲۳ هجری است و کاتبِ آن محمودبن گرگین‌بن کژگسار ترکی بوده است.در تحریر او تمام خصوصیّات رسم‌الخطّی نسخ قدیم دیده می‌شود ، جز اینکه حروف پ ، چ ، ژ ، گ را از نظایر آنها (ب و ج و ز وك) باگذاشتن سه نقطه ممتاز نکرده است .

علاوه بر فواید عمومی که از نسخ خطّی قدیم وتألیفات قرون چهارم تاهفتم هجری از لحاظ انشاء و دستور زبان و لغت و رسم‌الخطّ عاید تتبّع کنندگان می‌شود کُتُب دینی و مذهبی مانند تفسیر و فقه فایدهٔ خاصّی نیز دارد ، و آن اینکه نویسندگان آنها مقیّد بوده‌اند که در ترجمه ودر استعمالِ الفاظ و اصطلاحاتِ معادلِ کلمات و تعبیراتِ عربی بشرط امانت عمل کنند و لفظی بیاورند که معنای صحیح متن عربی را برساند تا مبادا که خواننده در فهم أحکام و مطالب دینی دچار اشتباه شود و گمراهی او گناهی متوجّه نویسنده کند . و چون معنی‌صحیح و محدود آن الفاظ عربی عموماً‌معلوم است ازاین مقابلهٔ الفاظ می‌توان به معنای صحیح ودقیق لغتِ فارسی پی بُرد .

از تفسیر سورابادی سه اختصار جداگانه هم تحریر کرده‌اند که نسخهٔ یکی ازانها بجهتِ غیاث‌الدّین محمّد بن سام غوری درسال ۵۸٤ تکمیل شده بوده وبرمقبرهٔ شیخ احمد جام وقف کرده بوده‌اند و از تربت او به موزهٔ ایران‌باستان منتقل گردیده‌است ، و جناب آقای دکتر یحیی مهدوی استاد دانشگاه آن را از روی نسخهٔ مزبور در سلسلهٔ انتشارات دانشگاه طهران بطبع رسانیده‌اند ، ولی هنوز انتشار نیافته است .

بهمن ماه ۱۳۴۴
مجتبی مینوی

۱– برای کسب اطّلاع در بـاب مؤلّف این تفسیر بمقالهٔ آقای دکتر مهدوی در یاد نامهٔ قریب و نیز به مقدّمهٔ ایشان برچاپی که از این مختصر کرده‌اند رجوع شود .

فهرست

نام سوره‌ها	صفحه
مؤمنون (۱)	۱
نور	۱۶
فرقان	۵۷
شعراء	۷۸
نمل	۱۰۹
قصص	۱۵۱
عنکبوت	۲۰۳
روم	۲۳۳
لقمان	۲۶۰
سجده	۲۷۹
احزاب	۲۹۲
سبا (۲)	۳۶۴
صافات (۳)	۳۶۶
ص (٤)	۳۷۰
فتح (۵)	۳۹۶

۱ ـ از آیهٔ ۵۶ به بعد
۲ ـ تا نیمهٔ آیهٔ سوم
۳ ـ از آیهٔ ۱٤۷ به بعد
٤ ـ تا نیمهٔ آیهٔ ۵۹
۵ ـ از آیهٔ ۱۷

بسم الله الرحمن الرحيم

نسارع لهم في الخيرات بل لا يشعرون

خداى گفت سبحانه وتعالى اى همى پندارند كافران كى مدد كردن ما ايشان را بمال
و پسران شتابانيدن است كى مى شتابانيم ايشان را در نيكيها بل لا يشعرون
بلكى مى ندانند كى اقبال دنيا نه نشان سعادتست آنگه پديد كرد كى سعادت
و مسارعت در خيرات كرا است گفت إن الذين هم من خشية
ربهم مشفقون براستى كى آنكسها كى ايشان از بيم خداى ايشان سبحانه
وتعالى ترسان باشند والذين هم بآيات ربهم يؤمنون
وآنكسها كى ايشان بنشانهاى خداى سبحانه وتعالى گرويده مى باشند والذين
هم بربهم لا يشركون وآنكسها كى ايشان با خداى ايشان انباز
نيارند بر سه معنى يكى شرك نيارند بكردكار خداى تعالى دو باز دارند سديگر
معنى در نعمت خداى تعالى با خداى انباز نيارند يعنى از همه نعمت از خداى بينند
والذين يؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة أنهم إلى ربهم
راجعون وآنكسها كى مى دهند آنچ دهند يعنى زكوة و صدقات و گر
يأتون ما أتوا خوانى معناه يعملون ما عملوا كنند آنچ كنند گفته اند مراد از سيئات
است و گفته اند مراد از خيرات است چنانكه در خبر است كى پيغامبر گفت
صلوات الله عليه روزى اين آيت مى خواند عايشه گفت يا رسول الله يأتون
ما أتوا سيئات قال لا يا بنت الصديق بل يعملون ما عملوا من الخيرات ويخافون
أن لا يقبل منهم وقلوبهم وجلة و دلهاى ايشان ترسان بود كى ايشان را خداى
ايشان رد كرداند كار ايشان والله اعلم

أُولَئِكَ يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَهُمْ لَهَا سَابِقُونَ
ایشان کی می شتابانند در نیکیها و ایشان سوی آن پیشی گیرندگان اند لها یعنی
الیها چنانک گفت اوحی لها یعنی الیها و گفته اند لها ای لاجلها و بسببها سابقون الی
الخیرات وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا و در ننهیم و نخواهیم ما از هیچ
تن مگر فراخ توان آن تکلیف سه قسمت بود فوق طاقت و جهد طاقت بود و وسع ۵
طاقت بود فوق طاقت آن بود کی بنده را طاقت آن نبود مثلا ماهی چهل روز روزه با
از ده درم یازده درم زکوة این تکلیف ما لا یطاق باشد و از هیچ حکیم این روا نبود
و جهد طاقت آن بود کی بنده آن تواند و بیش از آن نتواند مثلا در ماهی سی روز روزه
و از ده درم ده درم زکوة چنین تکلیف از حکمت و در حکمت روا بود از طریق
عدل لکن خدای رحمن رحیم از بنده این در نخواست وسع طاقت آن بود کی بنده ۱۰
آن تواند و بیش از آن تواند چنانک مثلا در سالی یک ماه روزه و از ده درم نیم درم
زکوة و در شبان روزی پنج نماز چنین تکلیف فضل بود این است کی می گوید و لا نکلف
نفسا الا وسعها آنگه گفت وَلَدَيْنَا كِتَابٌ يَنْطِقُ بِالْحَقِّ
و نزدیک ماست نامه ای کی گواهی می دهد بسزا گفته اند مراد از این نامه لوح محفوظ
است و گفته اند مراد از این روزنامه نیکی کاران است سوال نطق فعل ۱۵
ناطق بود و از کتاب مجاز بود پس چرا گفت کتاب ینطق بالحق جواب
گوییم این نطق بمعنی بیان است و شهادت هر چند از کتاب نطق نبود لکن چون
در آن جانب نشسته بود از آن بلفظ نطق و شهادت خبر کند گوید کتاب است ینطق بالذی
شاهد بالذی و مخبر بالذی وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان آنند
بر ایشان ستم نکنند ای لا ینقص من ثواب اعمالهم و لا یزاد علی جزاء سیئاتهم ۲۰

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِي غَمْرَةٍ مِنْ هَذَا بلکه دلهای ایشان در پوشش است
ازین قرآن و گفته اند من هذا ای از عمل سابقان و گفته اند من هذا ای من الکتاب
الناطق علیهم بالحق و غمرة ای فی غفلة و گفته اند فی جهالة و گفته اند فی غطاء
وَلَهُمْ أَعْمَالٌ مِنْ دُونِ ذَلِكَ هُمْ لَهَا عَامِلُونَ
و ایشان را کارهای است جز از عمـ ـلهای سابقان کی ایشان را کننده اند
چون معاصی و سیئات حَتَّى إِذَا أَخَذْنَا مُتْرَفِيهِمْ بِالْعَذَابِ
بگذار ایشان را تا آنکه کی بگیریم ما کامرانان ایشان را بعذاب گفته اند این
عذاب بدر است و گفته اند عذاب گور است و گفته اند عذاب قحط است و گفته
اند عذاب دوزخ است بیشتر مفسران برآنند کی این عذاب قحط است
کی پیغامبر صلوات الله علیه بر ایشان نفرین خواند گفت اللهم اشدد وطأتک علی مضر اللهم
سنین کسنی یوسف قحطی در ایشان افتاد چنانک استخوانهای مردگان را از گورها
بر آوردند و خوردند و بسیار هلاک شدند تا آنکه بفریاد آمدند رسول کی اگر ای محمد
بر ما رحمت نیست برین اطفال و بهایم باری رحمت نیست کی از گرسنگی هلاک شدند
إِذَا هُمْ يَجْأَرُونَ آنگه ایشان بانگ می کنند و فریاد می خوانند ایشان
را گویند لَا تَجْأَرُوا الْيَوْمَ إِنَّكُمْ مِنَّا لَا تُنْصَرُونَ
بانگ و فریاد مکنید کی سودتان ندارد امروز کی شما از ما و عذاب ما نگه ندارند
و یاری ندهند قَدْ كَانَتْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ عَلَى أَعْقَا
بِكُمْ تَنْكِصُونَ بدرستی کی بود آیتهای من کی برخواندند بر شما شما بودید
بر پاشنهای شما همی باز گردید یعنی از قبول آن همی باز ایستادید
مُسْتَكْبِرِينَ بِهِ گردن کشان بودید بدان یعنی بسبب حرم کی ما اهل بیت

حد اسم محتشمان عرب گفته اند مستکبرین به ای عند البیت نزد خانه کعبه در اوداه
مکه بنشستندی همی گفتندی ما مهتریم یتیم بوطالب کی بوذ کی ما او را متابعت کنیم سامرا
حدیث کنندگان بوذ بشب نشستندی که آنش بذ رسول را و مومنان را تهجرون
یقولون السب والافحاش و تهجرون بفتح تا بیهوده می گفتید و از حق اعراض کردید
وگر تهجرون خوانند بضم تا ای اعراض از بس اعراض کردید هر گاه کی آیتی بر شما خواندندی
افلم یدبروا القول ای درنه اندیشیدند در نظر گفتار یعنی در قرآن تا
بدانستندی کی این نه سخن مخلوق بوذ گفته اند معنا مدبرند نشنیدند در آن سخن که
می گفتند همی چو در انکراف انکار می کنند ام جاءهم ما لم یأت آبا
ءهم الاولین یا آمد بایشان بلک آمد با ایشان آنچ نیامد بپدران ایشان
پیشینیان از رسول و کتاب و شریعت ام لم یعرفوا رسولهم فهم له
منکرون تا نشناختند رسول ایشان را ای لم یعرفوه بالنبوه و عرفوه بالابوه
والنسبه والامانه والصیانه با ایشان او را منکراند ام یقولون به
جنة بل جاءهم بالحق یا می گویند بلک می گویند او را دیوانگی است
چنان نیست کی ایشان می گویند بلک آورد با ایشان سزا و درست یعنی قرآن و توحید
و خبر قیامت واکثرهم للحق کارهون و بیشتر ایشان حق را و توحید
را و قرآن را دشوار دارنده اند سوال این خبر از کافران مکه است و ایشان
همه توحید را منکر و کاره بودند بس چرا گفت واکثرهم للحق کارهون بلگفت وکلهم
جواب گوییم زیرا کی بعضی از ایشان در حد نظر بودند به بلکی گشتند و نه
بنظر و استدلالی کردند تا بحق رسند ولو اتبع الحق اهواءهم
لفسدت السموات والارض ومن فیهن وگر بسر روی کردی

خویشکامهای ایشان را تبه شدی آسمانها و زمین وآنک درانست سوال
اینکه این کلام حق است کی اگر او بر موافقت ایشان بودی هفت آسمان و زمین زیر و زبر
شدی و تبه شدی جواب گفته اند این حق شهادت و توحید است و گفته
اند این حق قرآن است و گفته اند این حق خدای است خدای اگر این حق را بر شهادت
راند معناه گر شهادت بکام ایشان بودی خود شرک بودی و گر شرک بودی هفت آسمان
و زمین زیر و زبر شدی زیرا کی آسمانها و زمین نتیجه موحدان بر پایست و گر این
حق را بر قرآن راندی معناه اگر این قرآن بکام ایشان بودی مدحت و ثنا بتان بودی و گر
چنین بودی هفت آسمان و زمین زیر و زبر شدی و گر این حق بر خدای تعالی راندی معناه
گر خدای تعالی بکام ایشان کردی بتهر آسمانها و زمین تبه شدندی زیرا کی هوای ایشان
مختلف است و با هوای مختلف نظم عالم مستقیم نبود بَلْ آتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ
فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ بلک ما ایشان را آوردیم یاد کرد ایشان
گفته اند این ذکر شرف است و گفته اند پند است و گفته اند یادگار است چو
قرآن ایشان را یادگار ایشان و شرف ایشان و پند ایشان روی بگردانیدند کان
أَمْ تَسْأَلُهُمْ خَرْجًا فَخَرَاجُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَهُوَ خَيْرُ
الرَّازِقِينَ ای میخواهی از ایشان مزدی و جعلی لا بل خراج ربك
خیر ثواب خدای تو بهتر از جعل و رشوت ایشان و او خود همه را روزی دهد [illegible]
وَإِنَّكَ لَتَدْعُوهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بدرستی کی همی با خوانی
ایشان را براه راست و با سنه و درست و آن راه اسلام است راه بهشت
وَإِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ عَنِ الصِّرَاطِ لَنَاكِبُونَ
بدرستی کی آنکسهای کی نگروند بدان جهان از راه راست گشته و کژ بوده اند

وَلَوْ رَحِمْنَاهُمْ وَكَشَفْنَا مَا بِهِمْ مِنْ ضُرٍّ

و گر ما رحمت کردمی برایشان برفع عذاب باز بردمی آنچ بایشان بود از گزند
لَلَجُّوا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ هرآینه ستیهیدندی در
گردن کشی ایشان چنانک می بودندی ای گمراه بودندی وَلَقَدْ أَخَذْنَا
هُمْ بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا يَتَضَرَّعُونَ
بدرستی که بگرفتیم ایشان را بعذاب قحط بیدادند و گردن ننهادند فرمان خدای
ایشان را و نه زاری کردند حَتَّى إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَابًا ذَا عَذَابٍ
شَدِيدٍ إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ تا چون بگشادیم برایشان دری از عذاب
سخت یعنی عذاب بدر و گفته اند عذاب گور و گفته اند عذاب دوزخ همی ایشان
دران نومیدان بودند از نجات وَهُوَ الَّذِي أَنْشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ
وَالْأَفْئِدَةَ او آن خدای است که بیافرید شما را شنوایی و بیناییها و دلها یعنی گوشها
شنوا و چشمها بینا و دلهای خردمند سوال چرا سمع را بلفظ وحدان
آورد و ابصار و افئده را بلفظ جمع جواب گوییم زیرا که سمع اسم است بر وزن مصدر
و هر اسمی که بر وزن مصدر و فعل باشد تثنیه و جمع و وحدان در آن متساوی بود
قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندک است آنچ شما شکر کنید گفته اند معناه
ما اقل ما تشکرون و گفته اند معناه ما تشکرون قلیلا و لا کثیرا والله اعلم
وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ
و او آن خدایی است که بیافرید شما را در زمین گفته اند فی بمعنی من است ای
من الارض و گفته اند فی بمعنی علی است ای علی الارض و سوی او انگیزند
شما را روز قیامت وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ و او آن خدای است

کی زنده کند شما را و بمیراند گفته اند معناه یحیی الابناء والبنات و یمیت الاباء والامهات
و گفته اند معناه یمیت و یحیی مقدم موخر است و گفته اند یحیی اولا و یمیت اخرا
و گفته اند معناه یحیی قلب المومن بالمعرفه و یمیت قلب الکافر بالنکره و گفته اند معناه
یحیی الارض وقت الربیع و یمیتها وقت الخریف و گفته اند معناه یحیی من یشاء و یمیت من یشاء
وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
و او راست شد آمد شب و روز و شد آمد آن ای مردمان بدانید یعنی خرد را کار نه
بندید تا هستی و یگانگی خدای را بدلیل و حجت بدانید بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ
الْأَوَّلُونَ بلکه گفتند همانند آنک گفتند پیشینیان چه گفتند
قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ
گفتند ای چون بمردیم و بودیم خاکی و استخوانها ای ترپیدیم ما را انگیختگان خواهیم بود
هذا
لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا مِنْ قَبْلُ بدرستی که این وعده بکردند
همه ما را و هم پدران ما را از پیش إِنْ هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
نیست این سخن که قیامت خواهد بود مگر افسانها پیشینگان و هرگز که
این نباشد و گفته اند ان هذا الا اساطیر الاولین یعنی القران والله اعلم
قُلْ لِمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
بگوی یا محمد که راست این زمین و آنک در آن اند ای اجیبوا پاسخ کنید که می دانید
سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ زود ای که گویند
خدای راست زیرا که ایشان با نبشت خدای که هست مقر بودند اما وحدانیت او را
می انکار کردند بگوی پای در نبید پس دانا ند که این خدای را انبازی که هیچ
خبر پادشاهی ندارد قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ

العظیم یعنی کی کیست خداوند هفت اسمان و خداوند عرش بزرگ
سَیَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ اَفَلَا تَتَّقُونَ زود اکی کویند خدای است و کر لله
خوای حذف الف اسم رود اکی کویند خدای راکی اوست خداوند هفت اسمان و خداوند
عرش بزرگ وی بیازار عرش بکوای پیغمبر بیازار از خدای و نترسید از وی کی او را همتا
٥ وانباز کویند قُلْ مَنْ بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ بکوی یا محمد کیست
کی او راست پادشاهی هر چیز وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ اِنْ كُنْتُمْ
تَعْلَمُونَ وا و زینهار دهد از همه بدها و زینهار ندهد او را از عذاب پاسخ کنید اکر می دانید
سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ فَاَنّٰى تُسْحَرُونَ
زود اکی کویند خدای است و کر لله خوای کویند خدای راکی اوست کی او راست
١٠ پادشاهی هر چیز بکوی پس از کجای بکردانید و چکونه کاذوبی می فریبند شمارا
بَلْ اَتَيْنَاهُمْ بِالْحَقِّ وَاِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ بلکه اوردیم ما با ایشان
سزا و درست چو قران و دلیل و حجت و توحید و بی رستی کی ایشان دروغ زنان اند کی
خدای را تعالی همتا و انباز کویند مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ
مَعَهُ مِنْ اِلٰهٍ نکرفت خدای هیچ فرزند ان چنان جهودان و ترسایان است
١٥ لعنهم الله کی کفتند خدای عزیر و عیسی را بفرزندی کرفت و نبود با خدای هیچ خدای
اِذًا لَذَهَبَ كُلُّ اِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ زیراکی اکر با خدای خدایی دیگر
بودی انکاه ببردی هر خدایی انچ او افریدی یعنی نصیب خویش از افریده جدا کردی تا ان دلیل
بودی بر خدای او وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ و هر اینه غلبه
کردی کی از ایشان بر کی پس ملک تعالی هر خود خود را مستود نبیر با انهمه عیوب
٢٠ سُبْحَانَ اللّٰهِ عَمَّا يَصِفُونَ پاکا خدایا از انچ وصف کنید او را ناسزا

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ

داننده ناپیدا و پیدا است و برترکوار است و دور است از آنچ می انباز آرند بوی ۞

قُلْ رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي مَا يُوعَدُونَ بگوی یا محمد اسمعیل نسب ای بار خدای

مَن گر بی مر نمائی آنچ ایشان را وعده می‌دهند از عذاب رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي

فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ای بار خدای مرا مکن در گروه ستمکاران

یعنی با ایشان گرفتار مکن مرا در عذاب سوال چه فایده بود درین دعا که مرا با

کافران در عذاب گرفتار مکن بعد ما کی در حکم خدای خود روا نبود که رسول

خود را با کافران عذاب کردی جواب گوییم لعمری که اگر خدای عذاب

فرستادی کافران را رسول خود را نگه داشتی لکن او را بدین دعا فرمودن برای آن بود

دعای بنده دوست دارد چه او را همه فرمانهاست مگر خوی به تضرع و زاری دوست

دارد که بنده همیشه بزاری و نیاز او را بخوانند و گفته اند بهر آن را او را بدین دعا فرمود

که خدای تعالی نگه داشتن رسول از عذاب قضا کرده بود بشرط دعا وی را بدعا

فرمود تا شرط بجای آید و گفته اند این که گفت رب فلا تجعلنی فی القوم الظالمین مراد

مادر امت را داشت یعنی که عذاب فرستی امت مرا آنکه دارو گرچه ایشان گنه

کارانند و سزاوار عذاب وَإِنَّا عَلَىٰ أَنْ نُرِيَكَ مَا نَعِدُهُمْ

لَقَادِرُونَ و ما برآنک بنمائیم ترا آنچ ایشان را وعده می‌کنیم از عذاب توانائیم

یعنی قادریم برآنک ایشان را در حال الحیوة نو عذاب کنیم ولکن برای جاه و حشمت ترا

تاخیر می‌کنیم ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ باز دار بدانچ

نیکوتر بدان یعنی بعلم و صبر و حیا و [illegible] بدی ایشان را دفع کن گفته اند بالتی هی احسن

ایمان قرآن است یعنی بقرآن دفع کن تکذیب ایشان را و [illegible] دفع کن شبها ایشان را

نحن اعلم بما تصفون ما داناتریم بدانچه وصف کنند خدای را
و رسول او را ناسزا وقل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین
بگوی یا محمد ای بار خدای من باز داشت خواهم بتو از وسوسهای دیو واعوذ بک
رب ان یحضرون وباز داشت خواهم بتو ای بار خدای من از آنک حاضر
آیند دیوان من شان نزول این آیت آن بود که مصطفی روزی نماز پیشین سه رکعت
کرد چون سلام داد یکی از یاران گفت یا رسول الله نماز کم کردند یا ترا سهو افتاد
گفت کم کردی رسول یاران را گفت چه گویید درین سخن که او می گوید گفتند چنان
است که می گوید نماز سه رکعت کردی رسول برخاست نماز اعادت کرد دانست که
از همزات دیو بوده است الله و هلکن کشتا این آیت فرود آمد ٥ گفته اند شان
نزول این آیت آن بود که رسول در آن رنجها که اهل مکه در مانده بود وامر شود او را
از خدای بمکافات ایشان روزی در پیش در کعبه در نماز سر بسجده داشت بوجهل
یکی را فرمود تا شکنبه ی اشتری بیاوردند و بر قفای مصطفی نهادند علیه السلام فاطمة
زهرا را خبر کردند بیامد آن را بیفگند رسول خدای از آن رنجها بیتابانه شد الله امد
کی ادفع بالتی هی احسن السیئة و این آیت بیامد که وقل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین سعامر
گفت صلی الله علیه لن ینجوا احد من الشیطان قالوا ولا انت یا رسول الله قال ولا انا
الا ان الله اعانني عليه فاسلم حتى اذا جاء احدهم الموت
ای اهلهم بگذار ایشان را تا آنگه که آید یکی از ایشان مرگ قال رب ارجعون
گویند آن محتضر ای بار خدای من گفته اند این خطاب از آن محتضر به ملک الموت را بود
رب یا رب ای سیدی ای معتمدی مرا باز گردان سوال چرا گفت رب ارجعون
بعد ما که خطاب بلی را است جز ملک رب ارجعنی جواب گوییم زیرا که مراد

بدان ملك الموت و یاران او است گفته اند بدان تفخیم خواهد و خطاب ملوك را بلفظ
جمع کنند تعظیم و تفخیم را لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ
تا مگر من کنم کاری نیکو در آنچ دست بداشتم و تقصیر کردم كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ
هُوَ قَائِلُهَا حقا که این سخن است که وی گوید نه او را باز گردانند و نه او بهتر
شود و گفته اند معناه حقا که این سخنی است که گوینده است و سودش ندارد
وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ
و پیش ایشان حجابی است یعنی گور و عذاب تا آن روز که ایشان را انگیزند در بر
این ما را حجت است بر اثبات عذاب القبر گور را برزخ خواند برای آن که واسطه است
میان این جهان و آن جهان و همه امت و صحابه بر این بوده اند که در هر پنج نماز خویش باخر
المحیات می گفته اند اللهم ربنا آتنا فی الدنیا حسنة وفی الآخرة حسنة وقنا
برحمتك عذاب القبر وعذاب النار و هیچ کس این را انکار نکرده است همچنانک و
قیامت و رسول گرویده است و در اخبار است از پیغامبر که لولا ان القبر برزخ
بین الدنیا والآخرة فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ
يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ چون در دمند در صور روز را پدید آمد آن ر
کالبدها نسب نبود میان ایشان از روز تو به بسند یکدیگر را سوال
ای پیغامبر گفت علیه السلام کل حسب و نسب ینقطع یوم القیمة الا حسبی
ونسبی پس چرا در این آیت گفت فلا انساب بینهم یومئذ نسب نبود از روز این آیت
خبر امتناقض است جواب گوییم از کافران را می گوید فلا انساب
بینهم نه مومنان را و گفته اند معناه لا ینقطع الانساب بینهم بغیر تقوی چنانک
شاعر گوید لعمرك ما الانسان الا بدینه فلا تترك التقوی اتكالا علی النسب

لقد رفع الاسلام سلمان فارس و قد وضع الشرك الشریف ابا لهب
و لا یتساءلون و نپرسند یکدیگر را از نسب و گفته اند معناه نپرسند ایشان را کی چه
کردند زیرا کی کردار ایشان بر ایشان ظاهر بود چنانک جای دیگر گفت یعرف
المجرمون بسیماهم اما پرسند کی چرا کردی از بهر الزام حجت را والله تعالی اعلم

فمن ثقلت موازینه فاولئك هم المفلحون

هر کی گران آمد ترازوی وی و سختنیهای او نیکی ایشان اند کی ایشان رستگاران
اند و پیروزی یافتگان اند **ومن خفت موازینه فاولئك الذین**
خسروا انفسهم و هر که سبك آمد ترازوی وی و سختنیهای او
نیکی ایشان ایشان اند که زیان کردند تنهای خویش **فی جهنم**
خالدون در دوزخ جاویدان باشند **سوال** پس اگر هر که ا
ترازوی وی نیکی سبك آید در دوزخ جاوید ماند پس بیشتر مومنان در دوزخ
جاویدان باشند زیرا کی بیشتر مومنان آن باشند کی نیکی ایشان کم آید از بدی
پس بهشت خالی باشد **جواب** گوییم این صفت کافران است نبینی کی فروتر
ایشان را می گوید الم تکن آیاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون این صفت کافران
بود محمد هیصم گفتی خفت کردار آن بود کی هیچ وزن ندارد بران اعمال کافران باشند
کی محبط باشد هبا منثورا کی آن را هیچ وزن نبود اما کردار مومن بی رجحان نبود هم

تلفح وجوههم النار وهم فیها کالحون

می سوزاند روهای ایشان را آتش دوزخ و ایشان در آن دوزخ زشت رویان باشند

الم تکن آیاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون

ای نعالهم ایشان را گویند ای نبود آیتهای من کی می برخوانند بر شما و شما

از رای بدروغ داشتید قَالُوا رَبَّنَا غَلَبَتْ عَلَيْنَا شِقْوَتُنَا وَكُنَّا
قَوْمًا ضَالِّينَ گویند کافران ای بار خدای ما و گر خطاب مالک را نهی
ای مهتر ما غلبه کرد بر ما بدبختی ما و بودیم ما گروهی گمراهان مراد بدین سخن
آن است که ملعون دوزخ در مظلومان اهل شقاوت بر ما قضا کردند تا از راه اسلام
در خدای تعالی العفا ذ ظلم دارند رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا
فَإِنَّا ظَالِمُونَ ای بار خدای ما و ای مهتر ما بیرون آر ما را ازین دوزخ
کر ما دیگر معصیت کردیم آنگه ما ستمکاران باشیم چنان که ملکی مظلوم اند نه ظالم
درین است حجت ایشان آنکه در آن جهان کافران همه معترفند خدای تعالی بود چنانک
در دنیا نبود و هیچ عارف اندر دوزخ نبود و این ندا ایشان آخر نداها بود که ایشان را
بود در دوزخ و آن است که دوزخیان را در دوزخ هفت ندا بود هر ندایی هزار سال
اول ندا ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین الآیه جز هزار سال را بدو جواب آید که ذلکم
بانه اذا دعی الله وحده کفرتم دوم ندا ربنا اخرنا الی اجل قریب آخر جواب آید
اولم تکونوا اقسمتم من قبل ما لکم من زوال سدیگر ندا ربنا اخرجنا نعمل صالحا غیر
الذی کنا نعمل آخر جواب آید که اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر چهارم ندا ربنا
ابصرنا وسمعنا فارجعنا نعمل صالحا آخر جواب آید فذوقوا بما نسیتم لقاء یومکم
هذا پنجم ندا یا مالک لیقض علینا ربک آخر جواب آید انکم ماکثون ششم ندا اهل
الجنه ان افیضوا علینا من الماء او مما رزقکم الله آخر جواب آید که ان الله حرمهما علی
الکافرین هفتم ندا ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا ظالمون آخر جواب آید که
قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ خدای گوید عز وجل خوار باشید
و دور باشید اندر دوزخ نیز سخن مگوئید با من از پس آن کردند بانگ الکلاب

إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ این عقوبت شما را
بدان است کی بود گروهی از بندگان من می گفتند رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَ
ارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ ای بار خدای ما ما گرویدیم بتو بیامرز
ما را و ببخشای بر ما کی تو بهترین بخشایندگانی فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى
أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي بگرفتید ایشانرا سخره و مقهور و سخریا بالکسر
خاخنده اسانی تا فراموش کردند بر شما یاد کرد من یعنی توحید و طاعت من کی
بستیزه ایشان شما ذات نگفتید وَكُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ
و بودید از ایشان می خندید و انکار همی کردید و جفای کفتید و مضحکه همی کردید
بطنز إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَا
ئِزُونَ من پاداش دهم ایشانرا امروز بدانچ صبر کردند بر درویشی و بر جفای
شما بدرستی کی ایشانند ایشان رستگاران قَالَ كَمْ لَبِثْتُمْ فِي الْأَرْضِ
عَدَدَ سِنِينَ خدای گوید ایشانرا در قیامت خود چند درنگ کردید
در زمین بشمار سالها و گر قل خوانی بگو یا مالک ایشانرا کی چند بوده اید در زمین
یعنی در گور گفته اند بر روی زمین چند بوده اید تا خود گرای کرد برای ان عمر فانی
اندک را بهشت بازدست بداذن قَالُوا لَبِثْنَا يَوْمًا أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ
فَسْئَلِ الْعَادِّينَ گویند درنگ کردیم روزی یا برخی از روزی گفته
اند ایشانرا این بر آن معنی گویند کی همه عمر دنیا ایشانرا در حسب طول قیامت چند روزی
یا بعضی از روزی آید و گفته اند این سخن از قیامت و احتسال دا گویند ای ما خود در دنیا
بدین مقدار بیش نبوده ایم پندار بوذ کی درین مقدار عمر چند گناه بود گویند ایشان
را غلط می گوید فسال العادین مر شمار گیران را یعنی حفظه را والله اعلم

قَالَ إِنْ لَبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا لَوْ أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
گوید درنگ نکردید شما در دار دنیا و جز اندکی تا قیامت مگر اندکی گر شما بودید
کی بدانستید معناه گر شما در دنیا بدانستید کی بیشتر چیست و نیز از بن ساختی
و بهشت باقی را بدنیای فانی بدل نکردیتی انکه گوید أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ
عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ای بپنداشتید کی ما شما را بیافریدیم
ببازی و از بهر بازی و بپنداشتید کی شما با ما نخواهید گردید و گر مرجعی نیز تا
و فتح جستن خوانی شما را اما نه خواهند گردانید محمد بن کرام گوید رحمه الله خلق الله تعالی
لاربع خلق الدنیا للعبرة لا للنزهة وخلق العباد للتکلیف لا للعطلة وخلق
العمر للتزود لا للغفلة وخلق العلم للاستعمال لا للروایة فَتَعَالَى اللَّهُ
الْمَلِكُ الْحَقُّ بزرگوار است از خدایی کی پادشاه بسر است از انک کاری
کند بازی یا خلق او نبیند برای بازی را لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ
الْكَرِيمِ نیست خدای مگر او خدای عرش بزرگوار است
وَمَنْ يَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا بُرْهَانَ لَهُ بِهِ
هر که خواند با خدای خدای دیگر حجت نبود او را بران فَإِنَّمَا
حِسَابُهُ عِنْدَ رَبِّهِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ
بدرستی کی شمار او نزد خدای او بود و عذاب او از او بود بدرستی کی هرگز نرهند
کافران از عذاب چون کافر باشند کی از عذاب نرهند واجب اید کی مومنان رهند
وَقُلْ رَبِّ اغْفِرْ وَارْحَمْ و بگوی یا محمد ای بار خدای من بیامرز مرا و
امت مرا و ببخشای بر من و بر امت من وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ
تو بهین بخشایندگانی رحیم تر بندگان از مادر و پدر راز در اول سوره گفت قد افلح المؤمنون

در آخر سوره گفت انه لا یفلح الکافرون چنانک هیچ کافر نبود کی برهد و هیچ مؤمن نبود
کی نرهد وبالله التوفیق والعصمه

خبر است از مصطفی المجتبی محمد صلوات الله علیه کی او گفت هر کی سوره النور
بر خواند خدای سبحانه وتعالی او را بدهد بعدد هر [illegible] هزار صف فرشته با حلهای از نور
وکفنهای از نور ان شاء الله تعالی وحده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا این سوره ای است کی ما بفرستادیم این را سوره برفع
خوانده اند و بنصب خوانده اند چون برفع خوانی معناه هذه سوره انزلناها و گر بنصب
خوانی معناه اقرا سوره انزلناها وَفَرَضْنَاهَا و فریضه کردیم و پدید
کردیم ازرا و فرضناها بتخفیف خوانند و بتشدید خوانند چون بتخفیف خوانی معناه بیناها
وفرضنا استعمالها و گر بتشدید خوانی معناه اکثرنا فرائضها وَأَنْزَلْنَا
فِيهَا آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ
و فرو فرستادیم درین سوره نشانهای پیدا ای از دلیل استیهر کمال صفات ما چنانک
الله نور السموات والارض الم تر ان الله یزجی سحابا والله خلق کل دابة لعلکم
تذکرون تا در خورد از آن بود کی شما در یابید و پند گیرید الزَّانِيَةُ
وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ
زن زنا کننده و مرد حرام کننده بزنید هر یکی را از ایشان صد چوب زخم اما
حد زنا به سه حال گشته است در اول اسلام گر مردی با زنی زنا کردی و بکر
بودندی عقوبت ایشان آن بودی کی ایشان را ملامت کردندی تا از وقتی کی توبه ایشان
معلوم گشتی و اگر ثیب بودندی حبس کردندی ایشان را از پس آن آمدی کی بکر را

حسن کنید سالی و سنه چوب زنید و ثیب را صد چوب زنید و رجم کنید بیک حدی
بران برآمد امر آمد کی بکر زانی را صد چوب زنید چنانک در بن آیت است و ثیب زانیه
را رجم کنید چنانک در اخبار است الشیخ والشیخة اذا زنیا فارجموهما البتة **سوال**
چون خدای تعالی حد زانی را از نهاد مطلقا مایة جلدة چرا این حکم نکنید کی بر زنا
طفل و زنا مجنون و زنا ثیب این حکم نیست **جواب** گوییم هر چند خدای تعالی
حد زانی مطلقا از نهاد لکن صاحب شرع پدید کرد کی این حد کدام زانی است و قبول
قول وی واجب است چنانک قبول قول خدای تعالی واجب است **سوال**
چرا تقدمت الزانی والزانیة چنانک در حد سرقه گفت والسارق والسارقة **جواب**
گوییم زیرا کی زنا بشهوت بود و سرقه بقوت و زنان در شهوت مقدم باشند بر مردان و
مردان در قوت مقدم باشند بر زنان **وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ**
فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
ای فی حد الله و مگیرد شما را در حد ایشان مهربانی در دین خدای اگر هستید
شما ایمان گرویدگان بخدای و بروز بازپسین **وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ**
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ و حاضر آیند عذاب ایشان دو تن یعنی زانی و زانیه بحد
زدن از ایشان گروهی از گرویدگان از یکی تا بچهار تن باشند و گفته اند کم از جماعتی
نشاید تا آنجا حاضر آیند تا عبرت گیرند و دیگران را آگاه کنند تا عبرت گیرند
الزَّانِي لَا يَنْكِحُ إِلَّا زَانِيَةً أَوْ مُشْرِكَةً مرد زنا کننده زنی
نکند مگر زن زنا کننده را یا انبازآرنده بخدای **وَالزَّانِيَةُ لَا يَنْكِحُهَا**
إِلَّا زَانٍ أَوْ مُشْرِكٌ و زن زنا کننده را زنی نکند مگر مرد زنا کننده
یا انبازآرنده بخدای **سوال** چرا گفت زانی زنی نکند مگر زن زنا کننده

را با مشرکه بعد ما کی پیدا باز زانی تا بیم کی بزنی کند ز زنا رستار او همچنین گفت
زن زانیه را بزنی نکند مگر مرد زانی یا مشرک بعد ما کی پیدا بود زن زانیه تا بیم کی اورا
شوهر نا رسا افتد و زاهد و عالم **جواب** گفته اند معناه زانی مشرک زنی
نکند مگر زانیه مشرکه را و زانیه مشرکه را بزنی نکند مگر زانی مشرک و گفته
اند معناه مرد زانی سزا او نبود مگر زن زانیه یا مشرکه و زن زانیه سزا او نبود مگر ٥
مرد زانی یا مشرک و گفته اند معناه مرد زانی زنا نکند مگر با زن زانیه یا مشرکه
و زن زانیه زنا نکند مگر با مرد زانی یا مشرک و گفته اند این در اول اسلام بوده است اکنون منسوخ است
وَحُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ و حرام کردند از زنا بر گروندگان
بر مردان و زنان **وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ**
شُهَدَاءَ و آنکسها کی قذف کنند زنان پارسا را پس نیاورند از چهار گواه ١٠
فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَ
أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ بزنید ایشان را هر یکی را هشتاد چوب زخم و مپذیرید
از ایشان گواهی هرگز ایشان اند ایشان بیرون شوندگان از فرمان خدای **إِلَّا**
الَّذِينَ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ
رَحِيمٌ مگر آنکسها کی توبه کردند از پس او و نیک باشند پدید بدرستی کی خدای ١٥
آمرزگار است و بخشاینده تایبان را **سوال** چون خدای گفت هرگز گواهی
قاذف و کاذب مپذیرید چرا همی گویند چون توبه کرد گواهی او بپذیرند **جواب**
گوییم زیرا کی خدای گفت الا الذین تابوا من بعد ذلک و اصلحوا چون توبه کرد و آمرزیده
گشت التائب من الذنب کمن لا ذنب له و نیز ما دانیم کی قاذف بتر از زانی نیست و زانی
چون توبه کند گواهی او مقبول بود قاذف همچنان **سوال** اگر زانی اندر توبه ٢٠

گردد گواهی او مقبول بود بس چرا حد از وی بر نخیزد **جواب** گوییم فرق است
میان حد و رد و آن آنست که اگر بتوبه حد از قاذف بر خاستی ممکن نبودی هیچ حد
راندن بر هیچ قاذف لا بل که بر هیچ زانی و بر هیچ سارق و بر هیچ جانی دیگر که اگر فتندی
تا حد بر نشدی گفتی من توبه کردم انکه این همه حدها بر خاستی برای این معنی گفتیم
که بتوبه حد از وی بر نخیزد اما تایب با متطهر در قبول شهادت برابر است

وَالَّذِينَ يَرْمُونَ أَزْوَاجَهُمْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا أَنْفُسُهُمْ

وانکسها که قذف کنند زنان ایشان را و نبود ایشان را گواهان مگر تنهای ایشان

فَشَهَادَةُ أَحَدِهِمْ أَرْبَعُ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ

گواهی یکی از ایشان چهار بار بود یعنی سوگند خورد بخدای چهار سوگند که او از راست گویان است

وَالْخَامِسَةُ أَنَّ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَيْهِ إِنْ كَانَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

پنجم آنک گوید نفرین خدای بر وی باد اگر او از دروغ زنان است **سوال** چرا گفت
اربع شهادات بالله بعد ما که گواهی بخدای بر هند سوگند بخدای خورند **جواب**
گوییم مراد ازین شهادت ایمان است یمین را شهادت گویند زیرا که یمین و شهادت هر دو
سبب حکم حاکم است و دو چیز که بسبب یک چیز باشند از ایشان یکی دیگر خوانند
چنانک شاعر گوید: تطوف العفاة بابوابه کطوف النصاری ببیت الوثن
طوف نصاری ببیت الصلیب باشند نه ببیت الوثن لیکن چون صلیب و وثن هر دو سبب شرک
است از ایشان یکی دیگر خوانند **وَيَدْرَأُ عَنْهَا الْعَذَابَ أَنْ تَشْهَدَ أَرْبَعَ شَهَادَاتٍ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ**

و باز دارد از زن عذاب که سوگند خورد چهار سوگند بخدای که این مرد از دروغ زنان
است بر زن **وَالْخَامِسَةَ أَنَّ غَضَبَ اللَّهِ عَلَيْهَا إِنْ كَانَ**

مِنَ الصَّادِقِينَ بخمین انک خشم خدای بر ان زن باذ اکر ان مرد بروی از
راست کوبان است أنّ لعنة الله جون ان بتخفیف خوانی و لعنت برفع باید خواند و اکر
ان بتشدید خوانی لعنت بنصب باید خواند و ان غضب الله همجنین است امر این را آیت
لِعان کوبند در شان عاصم بن عُمیر امد و شریک بن ابی السمحا وان ار بود که جون رسول
صلی الله علیه انت قذف بر خواند که والذین یرمون المحصنات الایه عاصم بن عدی کفت
یا رسول الله اکر مردی در خانه ی خویش شود مردی را بیند با زن خویش برام بهم خانک
مردان از زنان نشمیند اکر بیاید و بکوید او را حد بزنید و اکر بشود تا کواه ارد باشد که
ناوی کواه ارد ان مرد و ان زن کار خویش بکرده و رفته و اکر بکشد او را بکشند و اکر خاموش
باشد ننکی و قهری عظیم جون کند رسول کفت کفی بالسیف شا خواست کفت شاهدا
و و کر رفت ان مرد بخانه امد قضا را جنان بید امد بر در رسول امد این ایت امد در شان وی
رسول ان زن را حاضر کرد شوهر بروی دعوی کرد بزنا زن انکار کرد رسول امر کرد مرد
را جهار سوکند بخدای بداذ که وی راستی می کوید همجنین بلعنت انکه ان زن را جهار
سوکند بداذ که ان مرد بروی همی دروغ کوید و بخشم خدای انکه رسول میان ایشان
جدای افکند ابدی بک جسدی بر امد ان زن بسری بزاد خبر برسول اوردند کفتند
یا رسول الله ان بسر کرا باشند رسول کفت ان جات به أُصَيهِب أُثَيبِج حَمش
السَّاقین فهو للعاص بن عدی و ان جات به جعدا اورق جمالیا خدلج الساقین
سابغ الالیتین فهو للمن رمی به اکنون حکم ان است که مردی زن خویش را بزنا
منسوب کند و جهار کواه عدل بیارد تا در جهار مجلس مختلف از کواهی بدهند جنانک
هیج متفاوت بیفتند زن را رجم کنند و اکر کواه ندارد میان ان مرد و میان این لعان کنند
جنین که درین ایت یاد کرد و اکر کواه سه دارد جهارم نیارد ان سه کواه را حد زنند

هر یکی را هشتاد چوب و گر مردی زن خویش را گوید ای زانیه سه بار هشته ی منجبر باید
نه بران مرد حد قاذف واجب آید و نه لعان زیرا کی لح گفت یا زانیه زن خویش را گفت
و کسی کی زن خویش را زانیه خواند بروی حد قاذف واجب نباید و چون او بعد از گفت
سه بار هشته ی زن او وی باز گشت و بیگانه و میان بیگانگان لعان نباشد و گر
بعکس این گوید سه بار هشته ی ای زانیه بر مرد حد واجب آید کو گواه ندارد
زیرا کی این قذف زن اجنبیه را کرد وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ
وَأَنَّ اللّٰهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ و گر نه فضل خدای بودی بر شما و رحمت او و آنک خدای
توبه دهنده و توبه پذیرنده است و درست کار و درست گفتار است داور.
هم اکنون پدید کردی که صادق کیستند و کاذب کیستند و بنه کاذب را رسوا کردی و در حال
عذاب کردی از ملکی کی در دنیا پرده سنده بپوشید و رسوا نکرد و بپوشید از فضل
او کی در قیامت بر سر خلق هم رسوا نکند إِنَّ الَّذِينَ جَاءُوا بِالْإِفْكِ
عُصْبَةٌ مِنْكُمْ بدرستی کی آن کسها کی آوردند آن دروغ بی فروغ را همی قذف
عایشه الصدیقه ام المؤمنین رضی الله عنها و عن ابیها گروهی اند از شما چون عبد الله
ابی و حسان بن ثابت و عباد بن عبد المطلب و مسطح بن اثاثه و حمنه لَا
تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ مپندارید شما یا صدیقه و یا صدیق و یا
صفوان کی آن بد است شما را بلک آن نیک است شما را لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا
اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ
هر مردی را از ایشان آن بود کی کرد از بزه و آنکس کی بپذیرفت از ایشان بزرگترین
آن دروغ را چون عبد الله بن ابی بن سلول المنافق کی بر عایشه و صفوان را گفت
والله ما برئت منه ولا بری منها له عذاب عظیم او را بود عذاب بزرگ یعنی جاوید نا منقطع ابد الآبد

حدیث افک عایشه صدیقه ام المومنین رضی الله عنها

این آیت تا هژده آیت در شان عایشه صدیقه آمده است رضی الله عنها و آن آن بود کی
پیغامبر صلوات الله علیه عادت داشتی کی چون بسفری خواستی شد قرعه زدی
میان زنان خویش هر کرا قرعه بروی افتادی وی را با خویشتن بردی این سال کی بعمرة القضا
شد عایشه را با خود برده بود چون باز گشت از منزلی فرود آمد عایشه مادر ما
بطهارت مشغول شد حمیلی داشت عاریتی از جزع یمانی بیفتاد چون بنزدیک رسول آمد
بازش آمد بطلب آن شد رسول پنداشت کی عایشه در هودج است وقت رحیل آمد
رحیل فرمود چهار مرد بودندی نامزد کی هودج عایشه را کی از بر اشتر نهادندی
و فرو گرفتندی ایشان چون آواز رحیل شنیدند پنداشتند کی عایشه در هودج
است برگرفتند و بر اشتر نهادند و یک سر برفتند با رسول و لشکر رفت چون عایشه باز
آمد کس نمانده بود در لشکرگاه مگر صفوان بن المعطل السلمی کی وی ساقهٔ لشکر بود
گرد لشکرگاه می برآمد تا چه مانده بود چنانک عادت ساقهٔ لشکر باشد عایشه
چون کس را ندید دانست کی هم اکنون کس آید از پس وی هم آنجا کی هودج وی بود فرو
نشست چادر بسر در آورد صفوان وی را دید گفت اظعینة رسول الله همی روی
بگردانید و شتر فرو خوابانید تا عایشه بر شتر نشست صفوان مهار گرفت
و از پس لشکر رفت چون رسول خدای بیک منزل فرود آمد عادت داشتندی کی چون
فرود آمدی هودج عایشه را نزد وی فرود آوردندی اینکه رسول در هودج
عایشه شدی یا عایشه را نزد وی خویش آوردی در آن منزل عایشه را ندید دلش
مشغول گشت در ساعت کس باز فرستاد عبد الله بن ابی چنانک عادت وی
بودی یک جانب فرو آمدی گروهی از منافقان چون شنیدند کی عایشه باز پس

ماندہ است که تا چرا آن نبوده است که عایشه با صفوان سری داشته است برای
آن باز نمی ایستاده است حسان بن ثابت تا بر چون او بود هوای او و سر در حمنه بلند نکذ مر
وی را تصدیق کرد و صدق الامیر مینزد مسطح بن اثاثه پسر خواله او بود هوای او سری
در حب ابلید چون صفوان بدید آمد هماره شتر بدست آن منافق گفت والله که نه عایشه
از صفوان رست و نه صفوان از عایشه خبر آن رسول آوردند رسول از آن سخن تنک ٥
دل شد یک سه هفته از آن منزل سه شبا روز پیوسته همی راند تا بمدینه رسید و عایشه
زنی بود نازک رنج رسید وی را از آن منزل پیوسته رفتن چون بمدینه آمد بیمار گشت
رسول خدای بوی التفاتی نکرد چنانک از پیش کردی و از پیش که عایشه را تبی
بودی یا درد سری رسیدی رسول از بالین وی برنخاستی تا بهتر شدی در آن بیماری
بنزدیک وی نشد و عایشه خود از آن سخنان خبر نداشت و رسول در آن حدیث از ١٠
علی پرسید که تو چه گویی درین حدیث علی گفت یا رسول الله زن چون نعلین است
و رسول الله از آن حدیث علی ناخوش شد و علی گفت کرفه ی خویش بباید دست باز دارد و دیگری
کبری که نه مادر زنان بمرده است پرستار را گفت تو هرگز از عایشه هیچ عیب دیدهای
گفت نه مگر یک عیب دارد چون در تمار ایستد او هیچ نبیند بشنید تا داجن در آید
و خمیر بخورد از عیب است دروی پس چون عایشه در آن بیماری از رسول شفقت ١٥
ندید وی را از آن خواری کرد پدرش بعیادت وی آمد که پدرش یکی از یاران بدرش بکر د بوبکر
خود از آن حدیث قلیل و کثیر خبر نداشت بیامد از رسول دستوری خواست
که عایشه را بخانه برد رسول همی دستوری داد بوبکر را از آن عجب آمد از آنچ رسول
هر که خشمناک بر عایشه چنان احسان نداشتی آنکه بوبکر عایشه را بخانه برد
و آنجا روز بیمار بود که گاه گاه رسول بدر بوبکر بگذشتی گفتی کیف تیکم اشنان چگونه است ٢٠

براین نفاق فزودی و بوبکر و عایشه و اهل بیت خود از آن بهتان خبر نداشتند تا روزی
خالت عایشه و گویند مادر بنت دستوری گرفته او را بمیان سرای همی برد پایش در سنگی
آمد خالتش گفت تعس مسطح نفرین کرد بر مسطح عایشه آن بشنید گفت چرا می گویی وی را
بعد ملکی وی مردی پارسا است گفت یا عایشه خبر نداری کی او زا چه گفته است گفت نه
گفت خود هیچ خبر نداری کی بر تو چه بهتان گفته اند گفت نه وی قصه وی را بگفت عایشه ٥
همی چون این بشنید چنان از جای بشد کی بیماری سر باشد و او را پای سپید و زار شود
چنانک دل از وی برگرفتند خبر بر رسول آوردند رسول بیامد بر بالین عایشه بنشست
گفت یا عایشه اگر از خود گناهی دانی میان خویش و خدای توبه کن کی حال بر تو تنگ
در آمد عایشه توبه از دردی بد آمیز بسیار دراز وقت مرا نام یعقوب کنعانی از یاد
شد گفت نگویم مگر آنچ پدر یوسف گفت صبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون ١٠
این بگفت و روی به دیوار نهاد و زار زار بگریست در ساعت آثار وحی بر رسول پدید آمد
دو رخسار وی لعل گشت و عرق بر روی وی نشست ساعتی بود رسول خدای
سر بر آورد گفت یا عایشه مژدگان بر کی جبریل آمد و مژده آیت آورد و دهن بر روی
عایشه داد و اشک فرو داد و رد عایشه بگریست گفت بحمد الله لا بحمد صاحبک
آنگه رسول برخاست و به مسجد آمد و منادی فرمود تا خلق حاضر آمدند خطبه ١٥
کرد و این آیتها را برخواند و گله ی خویش از قاذفان بکرد و فرمود تا ایشان را درکشیدند
و هر یکی را هشتاد چوب بزدند لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ
وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ چرا نه چون بشنیدند این سخن
را اندیشه کردند گرویدگان از مردان و زنان بتنهای ایشان خَيْرًا
نیکی گفته اند معنیه بتنهای عایشه و صفوان و گفته اند بتنهای خود چنانک ابو ایوب انصاری ٢٠

درخانه شد زن خویش را گفت شنیدی کی چه گویند عایشه و صفوان را
گفت دروغ می گویند خواهی کی بدانی کی دروغ می گویند از خویشتن قیاس کن اگر
بجای صفوان تو بودی هرگز تو آن روا داشتی ای ابو ایوب گفت کی نه معاذ الله زنش گفت
اگر بجای عایشه من بودی معاذ الله کی من خیانت روا داشتمی و بهمه حال صفوان از تو
بهتر و عایشه از من بهتر بدانک میان ایشان این چنین سخن محال بود خدای گفت چرا نه
همه مومنان از مردان و زنان چنان نگفتند و همان نه اندیشیدند وَقَالُوا
هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ و نگفتندی است دروغ پیدا ظاهر چنانک ابو ایوب
انصاری و عیالش گفتند رضی الله عنهما لَوْلَا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ
فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ چرا نیاوردند بر آن سخن چهار گواه چون نیاوردند گواهان
فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ
ایشان اند کی ایشان نزد خدای دروغ زنان اند در این کی گفتند بر عایشه صدیقه ام المومنین
سوال چرا گفت فاولئک عند الله هم الکاذبون نزد خدای خاص کرد نه
مطلق گفت فاولئک هم الکاذبون جواب گوییم از بهر آن گفت عند الله تا خلق
بدانند تمامی قبح کذب ایشان کی خدای جهان بخودی خود ایشان را تکذیب کرد چون او
بخودی خود ایشان را تکذیب کرد در ملکوت هفت آسمان و هفت زمین اشیا را تکذیب کرد
وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
و گرنه فضل خدای بودی بر شما و بخشایش او در این جهان و در آن جهان تا خبر عذاب
و در آن جهان تا مرزش یابیار را لَمَسَّكُمْ فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ
عَظِيمٌ هر آینه بشما رسیدی در این کی در آن گفت و گوی کردید عذاب بزرگ در این
جهان و در آن جهان عذاب ابد إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ

چون می بگرفتید آن را بزفانهای شما و عایشه صدیقه تلقونه خوانید بکسر لام و تخفیف
قاف چون می خاستید بدان دروغ از زفانهای شما وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ
مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ و همی گفتید بدهنهای شما ای بزفانهای شما آنچ نبود شما را
بدان دانش وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ
و می پنداشتید کی آن خوار و خرد سخنی است و آن خود نزدیک خدای بهتانی است
وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ
بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ
چرا نه چون بشنیدید آن را گفتید نه سزد ما را کی این سخن گوییم پاکا خدایا این دروغ بزرگ
يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
می پند دهد و می فرماید شما را خدای کی لا تعودوا لمثله ابدا تا باز نگردید با چنان
سخن هرگز اگر هستید گروندگان وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ
عَلِيمٌ حَكِيمٌ و پدید بیدا می کند خدای شما را پیغامها و خدای دانا است بصلاح
بندگان درست کار و درست گفتار راست داور إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ
الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی کی آنکسها آن می دوست دارند کی
بیفتد و آشکارا گردد در میان آنکسها کی گرویده اند زشت کاری لَهُمْ
عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ایشان را بود عذابی دردناک
درین جهان و در آن جهان سوال چون خدای تعالی درین آیت وعید کرد آنکسها را
کی می دوست داشتند اشاعت از فاحشه را از بهر چه واجب آید کی از فاحشه بود
لکن می اشاعت نا بست کرد آن را جواب گوییم خدای تعالی خود تمام نزین
بکرد نیسکرد ایشان را در آن بهتان زیرا نیز گفت سبحانک هذا بهتان عظیم و فاولیک

عند الله هم الکاذبون و دیگر آنکا رها اما در بزانت خاص و عمدان منافقان

زشت جوبان راست کی می کوشیدند کی بدنامی بر رسول خدای و بر بوبکر و بر صفوان

و بر دیگر مومنان آرند و هم ایشان را گفت وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

خدای داند ایشان را و شما ندانید معناه خدای داند قصد بد ایشان و تمامی فحش فعل

٥ ایشان و تمامی عقوبت ایشان و شما ندانید وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ

وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ . . . نه فضل خدای بودی بر شما

و رحمت او و آنک خدای مهربان است و بخشاینده سوال چرا گفت و لولا شرط

کرد و جزا نکرد جواب بعد ما کی معناه کی نه فضل خدای بودی و رحمت او بد کردی

کی بود کی از سخن ارد لک گفت و همه را هلاک کردی ولکن از مضمر را مظهر نکرد تمامی

١٠ تاکید را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ

ای آنکسها کی گرویده اند وای شما کی گرویدگان اید پس روی مکنید گامهای دیو را یعنی

وسوسهای او را و خطوات جمع خطوه بود و خطوه از مسافت بود کی میان دو قدم بود

بود و خطوه بفتح خا گام نهادن بود و وسوسهای دیو را خطوات خوانند زیراکی هر که

از را متابعت کند بشیطان رسد بدوزخ چنانک هر که خطوات کسی را متابعت کند

١٥ بدان کس رسد وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاءِ

وَالْمُنْكَرِ هر که پس روی کند وسوسهای دیو را افتد در زشتی و ناشایست

زیرا [illegible] زشتی و ناشایست گفته اند الفحشا ما تستفحشه العقول و

[illegible] ولا سنه و گفته اند الفحشا ما یجب علیه الحد والمنکر

[illegible] و گفته اند فحشا گناه آشکارا بود و منکر گناه نهان

٢٠ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَىٰ مِنْكُمْ

مِنْ أَحَدٍ أَبَدًا و اگر نه فضل خدای بودی بر شما و رحمت او و
رحمت او بفضل و نعمت و بحفظ و عصمت پاک نشدی از شما هیچ کس هرگز از آن بهتان
وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ
بلکه خدای پاک دارد آن را کی خواهد خدای شنواست آن بهتان را دانا ببراءت عایشه
و صفوان وَلَا يَأْتَلِ أُولُو الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ
سوگند نباید خورد خداوند فضل و شرف را از شما مگر خداوندان فراخ دستی را و لا
یتال خوانده اند معنی سوگند آلی یولی ایلاء و ائتلی یأتلی ائتلاء و تالی یتالی تالیا همه در
معنی یکی بود أَنْ يُؤْتُوا أُولِي الْقُرْبَى وَالْمَسَاكِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ کی بدهند خداوندان خویشی را و درویشان را و هجرت کنندگان را در
راه خدای یعنی در نصرت دین خدای وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا
و سامحت کنند و مسامحت باید کرد بد از مکافات این آیت در آن آمد کی مسطح بن اثاثه پسر
خالت بوبکر در داشت بوبکر بود چون شنید کی وی نیز در قذف عایشه سخن گفت
وی را از پیش براند و از وی او را خشم بیش آمد و ایشان که از بهتان گفتند عبد الله بن ابی
بود و حسان بن ثابت بود شاعر رسول صلی الله علیه و حماد بن عبد المطلب و مسطح بن
اثاثه و حمنه بنت جحش صدیق را از مسطح ناسپاسی کرد سوگند خورد کی نیز با وی سخن
نگوید و نیکوی نکند خدای تعالی این آیت بفرستاد و گفت أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ
يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ ای دوست ندارید کی بیامرزد خدای شما را چون
این آیت بیامد پیغامبر بوبکر را گفت یا ابا بکر الا تحب ان یغفر الله لک بوبکر گفت یا رسول
الله بیامرز دارم رسول گفت از مسطح در گذار تا خدای ترا نیز بیامرزد
وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ خدای آمرزگار است و بخشاینده بوبکر گفت

در کذاشتیم درین آیة دلیل است بر فضل بوبکر بر همه یاران و آن آنست که خدای تعالی
اورا اولوا الفضل خواند و این الف لام تعریف جنس است همه فضلها درین درآمد مگر
فضل نبوت و رسالت و فضل ربوبیت و این شرف کس را نبود مگر بوبکر را رضی الله عنه **سوال**
چرا نشاید که اولوا الفضل مراد ازین فضل مال است نه فضل شرف **جواب** گوییم نشاید
زیرا که خدای تعالی او را نه کفت والسعة مال را جدا یاد کرد پس این فضل نیست مگر فضل
فضیلت فضیلت و شرف اگر گوید پس اگر این خاص ابوبکر راست چرا لفظ جمع گفت
اولوا الفضل و لفظ وحدان یاد نکرد تا خاص بوبکر را بودی گوییم بلفظ جمع گوییم یاد
کرد تعظیم و تفخیم بوبکر را چنانک رسول را گفت یا ایها الرسل او را بلفظ جمع یاد کرد
تعظیم را **إنّ الّذین یرمون المحصنات الغافلات المؤمنات**
بدرستی که آنکسها که قذف کنند زنان پاک دامن را چون عایشه محصنات در قرآن
بر سه معنی است عفایف و حرایر و ذوات الازواج درین موضع محتمل است هر سه
معنی را الغافلات آن بی کناهان از فاحشه و از بهتان ازکردگان و حق ایمان بجای
آرندگان **سوال** چرا که محصنات و مومنات خواند باری عاقلات چرا نگفت غافلات
جواب گفته اند عاقل آن را معنی خواند که آگاه بودند از آن شغل
و نادانان در آن شغل **لعنوا فی الدّنیا والآخرة** نفرین شده اند و
نفرین کرده اند ایشان را در دو جهان و در آن جهان خدای تعالی ابلیس را یاد کی او لعنت این
جهانی کرد گفت وان علیک اللعنة الی یوم الدین و رافضی را لعنت دو جهانی کرد گفت
لعنوا فی الدنیا والآخرة تا جهانیان بدانند که رافضی را در بهتان بتر از آن افتاد که ابلیس
را و مر ابلیس را گفت لعنت من که خدای ام بر تو وان علیک لعنتی و رافضی سگ کننده
دهن را حرامزاده را گفت لعنت من و لعنت همه شده بر وی در دو جهان زیرا که لعنوا بلفظ جمع

مجهول است همه لعنتهای لاعنان دراز درابد باز بر همه بر جه وَلَهُمْ عَذَابٌ
عَظِيمٌ وايشان را بود عذاب بزرگ يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ
وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ آن روز كى گواهى دهد بر ايشان زفانهاى ايشان بدان بهتان
كى گفتند ودستها ايشان بر ايشان گواهى دهد وپايهاى ايشان بر ايشان گواهى دهد
سؤال چرا دست وزفان وپاى را خاص كرد بگواهى دادن بر ايشان جواب
گويم ايشان كى آن بهتان گفتند از سه وجه شروع كردند در آن يكى آنك بزفان گفتند
ديگر آنك دست بر هم مى زدند مغالطه رسول را وبوبكر را وسديگر آنك بپاى هر
جاى مى رفتند سخن چينى را در آن بهتان ايشان را از همه مكافات كنند
بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بدانچ بودند مى كردند از سخن چينى وبدگفتن وبد
پيوستن وايشان را وسرزنش وشماتت كردن يَوْمَئِذٍ يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ
دِينَهُمُ الْحَقَّ آن روز تمام بدهد خداى ايشان را پاداش ايشان بسزا كه
الحق رفع خواى صفت الله بود اى يوفيهم الله دينهم وگر الحق نصب خواى نعت دين بود
وَيَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ بدانند كى خداى است
كى او خداى راست است پيدا كننده حقها است الْخَبِيثَاتُ لِلْخَبِيثِينَ
وزنان پليد وپليدكار درخورد مردان پليد وپليدكار باشند چنانك زن عبد الله ى در
خورد او وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ ومردان پليد وپليدكار درخورد
زنان پليد وپليدكار باشند چنانك عبد الله ابى سلول المنافق در خورد زنش
وَالطَّيِّبَاتُ لِلطَّيِّبِينَ وزنان پاك وپاكيزه وپاك دامن درخورد مردان پاك
وپاكيزه باشند چنانك عايشه درخورد مصطفى وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ
ومردان پاك وپاكيزه درخورد زنان پاك وپاكيزه باشند چنانك رسول الثقلين درخورد

عایشه صدیقه ام المؤمنین دیگر معنی الخبیثات من الکلام للخبیثین
من الرجال والنسا والخبیثون من الرجال والنسا للخبیثات من الکلام والطیبات من الکلام
للطیبین من الرجال والنسا والطیبون من الرجال والنسا للطیبات من الکلام سه دیگر
معنی الخبیثات من الکلام سمع وتقبل علی الخبیثین من الرجال والنسا والخبیثون من
الرجال والنسا سمع وتقبل علیهم الخبیثات من الکلام والطیبات من الکلام سمع وتقبل
علی الطیبین من الرجال والنسا والطیبون من الرجال والنسا سمع وتقبل علیهم الطیبات
من الکلام أُولَٰئِكَ مُبَرَّءُونَ مِمَّا يَقُولُونَ ایشان ایدون یعنی عایشه
صدیقه وصفوان عــ بیزاراند و بیزار کرده از آنچ می بر ایشان گفتند از دروغ و بهتان
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ ایشان را بود آمرزش بدان بهتان
که بر ایشان گفتند و روزی ای بزرگوار بهشت بدان اندوه عظیم که بدل از دو
سلیم رسید (دل) از آنجا که از الذین جاءو بالافک تا اینجا همه در شان عایشه صدیقه مادر
مومنان آمد رضی الله عنها و بهر آن سوی از آنچ بروی گفتند سه گروه سه سخن گفتند
و راست گفتند ترسایان گفتند جهودان بر هیچ چیز نیستند راست گفتند جهودان بر
هیچ چیز نیستند وقالت النصاری لیست الیهود علی شیء جهودان گفتند لا بل که ترسایان
بر هیچ چیز نیستند وقالت الیهود لیست النصاری علی شیء راست گفتند ترسایان بر هیچ
نیستند سه ام رافضی گفت عایشه مادر ما نیست راست گفت عایشه مادر مومنان
است نه مادر رافضیان و کافران خدای تعالی در بیان این سخن و هفت جواب باز داد
بهتان گوینده را بر عایشه افک و شر و طرید و تهمت و کذب و تهدید
و تعجیل عذاب و ژاژخای و نادانی و تهویل و محال و بهتان عظیم
و نهی و کفران و تمامی فاحشه و عذاب و خطوات شیطان و فحشا

ومنکر والاشن ولعنت دوجهانی ونکال قیامت وعقوبت وخبث و
خبائث واثم **ایاته** اول کفت ان الذین جاوا بالافک شر لا تحسبوه
شرا لکم انما اکتسب من الاثم ظن بد لولا اذ سمعتموه ظن المومنون تهمت لولا
جاوا علیه باربعة شهدا کذب فاولیک عند الله هم الکاذبون تهدید ولولا فضل الله
علیکم ورحمته تعجیل عذاب لمسکم فیما افضتم فیه عذاب عظیم ژاژخای اذ تلقونه
بالسنتکم ندای ویقولون بافواهکم ما لیس لکم به علم تهوین وتحسبونه هینا محال
لولا اذ سمعتموه قلتم ما یکون لنا ان نتکلم بهذا بهتان عظیم هذا بهتان عظیم نهی
یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا کفر ان کنتم مومنین نمای وحی والله علیم حکیم
فاحشه ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة عذاب الیم لهم عذاب الیم خطوات
الشیطان یا ایها الذین امنوا لا تتبعوا خطوات الشیطان فحشا ومنکر فانه یامر بالفحشا
والمنکر الاثم ما زکی منکم من احد ابدا لعنت دوجهانی لعنوا فی الدنیا والاخره
نکال قیامت یوم تشهد علیهم السنتهم الایه عقوبت یومئذ یوفیهم خبث وخبائث
الخبیثات للخبیثین از بن همه وجوه بوی کذب ان کذابان نمود ومر نعبان بدید بله از
ایشان ازان بهتان واثر آن بود که صفوان روزی در مدینه خرما از درخت همی باز کرد
بیک ازار زیر بزیر بستند باتفاق نکه کردند وی را خود اندام مرد نبود مردمان را عجب آن
کشت بهتان ان قوم که بود بهتان کفتند لعنهم الله واخزاهم
یا ایها الذین امنوا لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم
ای انکسها کی کرویده اید وای شما کی خردمندان اید در مشوید در خانها جز خانهای شما
حتی تستانسوا وتسلموا علی اهلها ای تستاذنوا وتسلموا
علی اهلها مقدم موخر حتی تسلموا وتستاذنوا علی اهلها تا سلام کنید ودستوری خواهید

از اهل آن گفته اند حتی تستانسوا ای حتی تطلبوا الانس تا بر رسید کی در آنجا کس هست
و سلام کنید و دستوری خواهید که دستوری دهند آنکه در شوید و مراد بیوتا
غیر بیوتکم از خانها است کی نه مسکن شما و اهل شما باشند برای اگر خانه از تو باشد
ولکن مسکن از کسی دیگر باشد هم نشاید بی استیذان در آنجا شدن و گر خانه از کسی
دیگر را باشد ولکن مسکن تو با اهل تو باشد روا بودی استیذان در آنجا شدن و لکن ٥
سنت آنست کی تنحنح کنی چنانکه رسول علیه السلام گفت تنحنحوا قبل ان تلجوا
ذَلِکُمْ خَیْرٌ لَکُمْ لَعَلَّکُمْ تَذَکَّرُونَ این بهتر شما را این
پند دادند شما را تا در خورد این از بود کی شما پند گیرید فَاِنْ لَمْ تَجِدُوا
فِیهَا اَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتّٰی یُؤْذَنَ لَکُمْ گر نیابید در
آنجا کسی در مشوید تا دستوری دهند شما را وَاِنْ قِیلَ لَکُمُ ارْجِعُوا فَارْجِعُوا ١٠
هُوَ اَزْکٰی لَکُمْ و گر گویند شما را ای بازگردید بازگردید هو ازکی
لکم ای اطهر و اصوب از ماندن و صواب تر شما را از نشستن بر در سرایهای مردمان
وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ و خدای بدانچ شما میکنید از استیذان
و ترک استیذان داناست لَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ اَنْ تَدْخُلُوا بُیُوتًا غَیْرَ
مَسْکُونَةٍ نیست بر شما تنگی ای بزهی اگر در شوید در خانهای در آن ساکنی ١٥
نباشند فِیهَا مَتَاعٌ لَکُمْ در آنجا برخورداری بود شما را چون رباطات
و سقایات و امر بات در آنجا منفعتی بود شما را از عیادات و فراغات و استراحت و قضا
حاجت وَاللّٰهُ یَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا تَکْتُمُونَ
و خدای میداند آنچ شما آشکارا کنید و آنچ نهان کنید از فرمان برداری و نافرمانی
قُلْ لِلْمُؤْمِنِینَ یَغُضُّوا مِنْ اَبْصَارِهِمْ بگوی یا محمد مومنان را تا فرو دارند ٢٠

چشمهای ایشان را از ناشایست و نابایست غض است و غمض غمض چشم بر هم نهادن بود
و غض فرو داشتن خدای در این آیت غض فرمود نه غمض زیرا که چشم بر هم نهادن فریضه نیست اما از
ناشایست فرو داشتن فریضه است گفته اند من تبعیض است و گفته اند صلت است ٭

سؤال از کدام نگریستن است که چشم از آن نگاه داشتن فریضه است **جواب**
گوییم نگریستن بعورت مردمان و نگریستن بجامه زن اجنبیه و کودک امرد بچشم ریبت و شهوت
حرام است و چشم از آن نگاه داشتن فریضه است **وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ**
و نگاه دارند فرجهای ایشان از حرام هیچ کس نبیند رحمه الله خدای تعالی پیش حفظ فرج فرمود
نخست چشم نگاه داشتن فرمود زیرا که مقدمه زنا نگریستن است چنانکه در اخبار است
که عیسی را علیه السلام پرسیدند که ما بدو الزنا قال النظر و النبی مصطفی گفت صلی الله علیه
نعم حاجز الشهوات غض البصر و گفته اند لا ترى فرجک ما غضضت بصرک ٭

ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ

ازکی تر و صوابتر ایشان را بدرستی که خدای آگاه است بصنائع خلق که کنند از خیانت
چشم و جز آن چون ملک سبحانه و تعالی مردان را فرمود چشم فرو داشتن از نگریستن بحرام
زنان را نیز فرمود و گفت **وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ**
بگوی یا محمد عربی ای مر زنان گرویده را تا فرو دارند چشمهای ایشان از نگریستن
بنا شایست و نابایست **وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ** و نگاه دارند تنهای
خویشتن را از ناشایست **سؤال** چون گفت قل للمؤمنین یغضوا اهل ایمان هر ذکور
و اناث در آن در آمد زیرا که خطاب الذکور ینبئ دال الذکور و الاناث پس چرا ایمان را خطاب
اناث را تکرار کرد گفت وقل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن **جواب** گوییم مومنان
را جدا باز کرد تاکید احتیاط را تا زنان را معلوم شود که مردان را نشاید بنامحرم نگریستن اما

زنان را شناسانید خدای تعالی زنان را حجابها باز کرد تا بدانستی که مردان و زنان همه دران
مستاوی اند و نیز ادب در آموخت ملک تعالی ایشان را اینک گفت **وَلَا يُبْدِينَ**
زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا آشکارا نکنند آرایش ایشان را مگر آنچ خود
آشکارا بود از آن چون روی و کف دست گفته اند رنگ روی و رنگ دست و زینت روی
کحل و زینت دست خضاب و خاتم الا ما ظهر منها جامه و موزه ادب دیگر گفت
وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ و بزنند یعنی تمام فرو د
ارند سر پوشهای خویش را بر برهای ایشان ادب دیگر **وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ**
إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ و آشکارا نکنند آرایش ایشان مگر شوهران ایشان را **أَوْ آبَائِهِنَّ**
أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ یا پدران ایشان
یا پدران شوهران ایشان یا پسران ایشان یا پسران شوهران ایشان **أَوْ إِخْوَانِهِنَّ**
أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ یا برادران ایشان را یا پسران برادران
ایشان را یا پسران خواهران ایشان را **أَوْ نِسَائِهِنَّ** یا زنان ایشان را یعنی نسا
اهل دین نه آنک زن کافره و اصولی باشند که حقیقت نیز مسلمان را نشاید که زنان کافر
ایشان را حجاب دوی کنند **أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ** یا آنچ دستان ایشان
باشند چون پرستاران یا صغار غلمان که هنوز ایشان دیده ور نگشته باشند بزنان
أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ
یا آن پیروان که بی حاجت و بدان حاجت باشند بزنان از مردان و گفته اند مراد از آن مخ
مخانیث است و لکن این درست نیست و گفته اند عنین است و گفته اند خصیان اند
و گفته اند معاتیه اند و گفته اند مجانین اند و گفته اند پیران در سر شده اند خرف شده
أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَىٰ عَوْرَاتِ النِّسَاءِ

مانا کودکان که ایشان در بد مور نگشته باشند بر احوال زنان از خوردی و گفته اند معناه
لم یعقلوا او لم یقدروا علی فروج النسا بالوطی من قوله تعالی فاصبحوا ظاهرین ای غالبین
وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ
و پای با زمین نزنند تا در رفتن تا پدا اید اشکارای نشان آرایش ایشان چون خلخال سوال
چون خدای تعالی درین ایت همه محرمان زنان که شاید که او را بیند یاد کرد عم و خالت
را یاد نکرد نه مالی ایشان همه از جمله محرمان اند و نشاید که پدر برادرزاده و خواهرزاده ی
خویش را بیند جواب گویم عم و خال زن را از بهر آن یاد نکرد که شاید بود که ایشان را
پسر بود چون صفت زن را با محاسن او را بیند در پیش پسر خویش یاد کنند از سبب تهمه کردد
وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا توبه کنید و باز گردید بخدای که دید جمله
شما که گرویدگان اید محمد مصطفی گفتی رحمه الله علیه خدای تعالی از اول مردان و زنان را نهی کرد
از نگرستن با حرم همه را توبه فرمود زیرا که دانست که ادمی نه رهد از حیث زنا ما بین
با دست یا بپای یا بگوش یا بچشم یا بزبان یا بدل زیرا گفت و توبوا الی الله جمیعا ایه
الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ای گرویدگان بسیار جاعیان تا بدخوردان
ان بودی که رهید از عذاب و برسید بثواب درین ایت ما را حجت است بر انک بنده بگنه
کافر نشود و فاسق نا مومن نشود و نام ایمان بر نگردد زیرا که خدای تعالی گنه کاران
را همه بگنه و فتل توبه بتوبه فرمود و ایشان را مومن خواند درست شد که او
مومن است سوال چه است که در همه قرانها با الف است و درین موضع الف
نیست ایه المومنون گفت بی الف جواب گفته اند در مصحف عثمان چنین است
و قران که جمع کرد عثمان بمشهد همه صحابه کرد و در مصحفها همین است وَأَنْكِحُوا
الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ زن دهید مردان عزب را از شما و شوی دهید زنان بیوه را

از شما ایامی جمع ایم بود از مردان و زنان و ایم بیوه بود از مردان و زنان **وَالصَّالِحِينَ**
مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ و آن بیسامانان را از بندگان شما و پرستاران شما
إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ اگر درویش باشند بی‌نیاز
کند خدای ایشان را از فزونی نیکوی او بی‌نیازی دو است بمال و بقناعت و این غنا محتمل
است هر دو بی‌نیازی را **وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ** خدای تعالی فراخ عطاست
دانا بصلاح بندگان بنده بود کی صلاح وی در بی‌نیازی بود و بنده بود کی صلاح وی در تنگی بود
پیغامبر گفت صلی الله علیه لیس منا من لم یتزوج لخوف الفقر ثم تلا هذه الآیة ان یکونوا فقراء یغنهم الله من فضله
وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ
پرهیزگاری کنند آنکسهای کی نیابند نکاح یعنی آنچ بدان نکاح کنند از کابین و اسباب کدخدایی
تا آنگه کی بی‌نیاز کند خدای ایشان را از فضل او بتوانگری مال یا قناعت **وَالَّذِينَ**
يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و آنکسهای باز فروختن خواهند از آنک
زیردستان شما اند **فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا** باز فروشید
ایشان را اگر در ایشان خیر دانید کی از بهر صلاح و فراغت عبادت را می‌خواهند باز خریدن
و گفته اند مراد از این خیر مال است این آیت در شأن حویطب بن العزی آمد کی غلام وی
نامش صبیح باز خریدن می‌خواست و حویطب اباء کرد تا این آیت بیامد **وَآتُوهُمْ مِنْ**
مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ و بدهید ایشان را از آن مال خدای کی داده است
شما را گفته اند این خطاب خداوند است تا چیزی از مال مکاتب کم کند و گفته اند این خطاب
توانگران راست تا با مکاتبان معونت کنند چنانک جای دیگر گفت وفی الرقاب
وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ و بستم مدارید بر پرستاران شما را
مرزنا را این آیت در شأن عبدالله بن ابی بن سلول المنافق آمد لعنه الله کی وی را سه کنیزک بود

معاذه و معوذه و مسیکه ایشان را بر زنا فرستادی هر شبی هر یکی هر روزی دیناری
بودی چون این آیت بیامد حرامی زنا آمد ایشان نزد رسول آمدند گفتند یا رسول الله بدبخت
تر بر همه مردمان ما ایم که زنا از همه بر خاست و ما را عبدالله برای دستمزد بزنی می
دارد این آیت بیامد سوال چرا گفت و لا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اکره ایشان را
بر زنا مدارید بعد ما که بطوع خود هم نشاید بر زنا داشتن پس چه فایده است در تخصیص اکراه
دون طوع جواب گوییم خدای این نهی از اکراه بر زنا از آن کرد که آن منافق بکره بر
زنا داشت خدای او را از آن نهی کرد و واجب نباید تا اکراه روا باشد بر زنا داشتن
این همچنان بود که کسی گوید بر یتیمان ستم مکن و واجب نباید تا بر نایتیم ستم شاید کردن
إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا اگر ایشان خویشتن داری و عفتی خواهند سوال چرا شرط
کردی ان اردن تحصنا بعد ما که چه عفت خواهند هم نشاید ایشان را بر زنا داشتن جواب
گفته اند این ان بمعنی اذا است ای اذا اردن تحصنا چون ایشان عفت خواهند شما که خداوندان اید
او را بر زنا مشید تحصین ایشان لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا
تا می جویید کالای زندگانی نخستین وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ و هر که ایشان را بکره
بر زنا دارد فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ
بدرستی که خدای تعالی از پس بکره بر داشتن ایشان بر زنا آمرزگار است و بخشاینده
ایشان را نه خداوندان را در خبر است که چون این آیت بیامد عبدالله برای این بشنید گفت
خدای گفت فان الله من بعد اکراههن غفور رحیم که بنبشتامد خدای خود مرا بدین نکیرد
از کنیزکان را بکره بر زنا داشت خبر برسول آوردند که عبدالله می گوید که خدای غفور
و رحیم است مرا بدان نگیرد که کنیزکان را اکراه کنم بر زنا رسول گفت لهن والله تامنه
بار بگفت یعنی کنیزکان را آمرزگار است نه خداوندرا والله تعالی اعلم

وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ بدرستی که فرو فرستادیم
سوی شما سخنان پیدا کننده و در مبیّنات بکسر یا خوانی پیدا کنند حلال و حرام و حدود
و احکام و شرایع اسلام وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَ
مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ و مثلی و داستانی از آنکسها که گذشتند از پیش شما و پندی
مر پرهیزکاران را یعنی مومنان را اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
خدای است سبحانه و تعالی نور آسمانها و زمین تو بدانکه در لغت عرب بر سه معنی بود نور بود بمعنی
مشرق و متلالی چنانکه نور آفتاب و نور ماه و نور بود بمعنی ادراک چنانکه گویند نور العین
نور القلب و نور بود بمعنی ثنا و مدحت چنانکه گویند فلان کس نور این شهر است ثنا یکی
گوید خدای نور است بمعنی مشرق و تلالؤ انوار الهی از لون مخصوص بود و تعالی الله منزه عن
اللون پس وی سبحانه و تعالی نور است بمعنی ادراک و بمعنی ثنا و مدحت اما در تفسیر این آیت
سخن گفتند ابن عباس گوید ثناه مفسران الله نور السموات والارض یعنی منور قلوب اهل
السموات والارض کلبی گوید نور السموات والارض هادی اهل السموات والارض و قیل الله نور
السموات والارض ای منور السموات والارض مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ
فِيهَا مِصْبَاحٌ داستان نور معرفت او در دل عارف چون روزنی است در آن
چراغی الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ آن چراغ در آبگینه‌ای که مصباح فی زجاجة فی مشکوة
مثل معرفت چون چراغی است و مثل دل عارف چون قندیل آبگینه و مثل تن عارف چون مشکوة
و مشکوة در روزنی باشد تا گذاره الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ
دُرِّيٌّ و آن آبگینه گویی ستاره‌ای است روشن دُرّی بضم دال خوانندی هم و دری
بکسر دال خوانندی هم و هر دو منسوب باشد بدر چون وارد به روشنایی بدرگی از روشن
تر و گرد دری بکسر دال و هم خوانی فعیل بود از درا و در دمع بود روشنایی دهنده یعنی گویی

کی روشنایی همی بیرون دهد يُوقَدُ مِن شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ
می فروزند آن چراغ از روغن درخت بابرکه درخت زیتون و گر یوقد بفتح تا خوانی و رفع دال
می فروزد و گر توقد بضم تا و نصب دال خوانی افروخته باشد از روغن درخت زیتون
لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ نه آفتابی و نه سایگی یعنی آن درختها همه در آفتاب بوده
باشند و نه همه در سایه کی گر همه در آفتاب بوده بود مارش سوخته باشد و روغنش
روشن نیاید و گر همه در سایه بالیده باشند میوه از ناپخته بود و روغنش تاریک سوزد
يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ خواهد کی روغن
آن را فروزد و گر چه بدان نرسیده بود آتش همچنین چراغ هدی کی خصال حمیده در دل
عارف بر فروزد و گر چه نور معرفت نبود نُورٌ عَلَى نُورٍ روشنایی
بر روشنایی است چراغ نور و قندیل نور و روغن نور نور علی نور همچنین معرفت نور و دل
عارف نور و تن وی نور نور علی نور يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ
راه نماید خدای سبحانه و تعالی و تقدس سوی نور خود آن را کی خواهد وَيَضْرِبُ اللَّهُ
الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ همی زند و پدید همی کند خدای سبحانه و تعالی و تقدس داستانها
مردمان وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ و خدای بهر چیز داناست سؤال
چرا معرفت را بچراغ مانند کرد نه بآفتاب بعد ما کی نور آفتاب از نور چراغ تمامتر است
جواب گوییم زیرا کی نور معرفت در دل است و دل در تن چنانک چراغ در قندیل و
قندیل در طاق این مثل بدین راست آید نه بآفتاب و معرفت را اشکال است چون
ذهن و اشتباه و سرع الطلب و عقل و فهم و بصر و دیگر خصال حمیده چنانک چراغ را اشکال
باید چون روغن و فتیله و چراغدان و گفته اند بآفتاب مانند نکرد زیرا کی نور آفتاب
فرو ناید و نور معرفت زیاید چون چراغ و گفته اند بآفتاب مانند نکرد زیرا کی آفتاب

خاص و عام را همه راست اما چراغ خاص را بوذ همچنین معرفت خاصگان را بوذ و گفته‌اند
با آفتاب مانند نکرد زیراکی اگر بدان مانند کردی بوذی کی کسانی در ناشناختن
خدای عذر آوردی چنانک کازر روز تاریک در چون آفتاب نتابد عذر آرد گوید جامه از آن
نشستم یا گوید از آن رنگ نکردم کی آفتاب نبود خدای تعالی معرفت را بچراغ مانند
کرد تا هیچ کس را عذر و بهانه نبوذ در ناشناختن خدای زیراکی تواند کی نظر کند تا معرفت
بیابد چنانک تواند کی چراغ برافروزد **سوال** چرا معرفت را با آفتاب مانند نکرد
برای این وجوه کی گفتیم چرا باری از اشمع مانند نکرد بعد ما کی شمع از چراغ روشن‌تر است
جواب گوییم زیراکی شمع قیمت دارد گر معرفت را بدان مانند کردی مناو معسوش
مجلس تطاول کردی و شمع توانگران را بوذ ازانکه توانگران بر درویشان تطاول کردندی
فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ
این نوری کی ذکر کردیم در خانهایی پیدا فرموده است خدای تعالی کی ایشانرا بلند
و یاذ کنند در انجا نام وی را چون مسجدها و مدرسها **يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ**
وَالْآصَالِ بپاکی وی عیبی یاذ می‌کنند خدای را در انجا بامداذان و شبانگاهان
یعنی روز و شب **رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ**
ذِكْرِ اللَّهِ مردانی کی مشغول نکند ایشان را بازرگانی و نه خرید و فروخت
از یاذ کرد خدای یعنی کسب و تجارت ایشان را مشغول نکند از طاعت خدای
سوال چه فرق است میان تجارت و بیع تا گفت تجاره و لا بیع **جواب**
گفته‌اند تجارت بازرگانی بوذ و آن صنعت و حرفت است اما بیع باشد کی نه صنعت
بوذ و گفته‌اند تجارت بیع آخرت است بدین سبب گفت فما ربحت تجارتهم و این
بیع مبادلت است در حطام دنیا و گفته‌اند تجارت آن بوذ کی برای ربح بوذ اما بیع باشد

کی نه برای بخ بود وَإِقَامِ الصَّلَوٰةِ وازبهای داشتن نماز سوال
چرا نگفت واقامة الصلوٰة بعد ما کی مصدر از اقام بفتح خبر آید جواب گویم این اضافت
است واضافت‌ها ای از ماسنند وَإِيتَاءِ الزَّكَوٰةِ يَخَافُونَ يَوْمًا
تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ وازدادن زکوه بسر همی رسند آن
٥ روزی کی بگردد دران روز دلها و چشمها وان روز مرگ است گفته اند از روز قیامت است ۞
لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُم مِّن فَضْلِهِ
توفیق این کارها داد ایشان را خدای تا پاداش دهد ایشان را بنیکوتر [illegible] کرده
باشند ونیکوتر ازانچ کرده باشند وبیفزاید ایشان را از فضل خود با ضعاف
وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَن يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ
١٠ وخدای روزی دهد بغیر شمار از کی خواهد ای آنک با ایشان شمار نکند گفته اند بغیر حساب
بغیر قوت ولا اندازه بو سهل انماری گوید [illegible] ایشان را
وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ
وانکسها کی کافر اند کارهای ایشان چو سرابی در دشتی سوال سراب جسم بود
واعمال عرض عرض چون جسم چون نتواند بود تا گوید اعمالهم کسراب جواب
١٥ گویم معناه کارهای ایشان در بی نفعی چو سراب بود يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً
پندارد تشنه کی از آب است از دور حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَ
وَجَدَ اللَّهَ عِندَهُ تا چون بدان آید نیابد از آن چیزی خدای را یابد نزدیک آن
سوال ای خدای ما سبحانه وتعالی بعصیان قیامت بود تا کافر او را یابد خود هرگز
خدای را یابد تا گفت ووجد الله عنده جواب گویم این ووجد الله و جزا ان حساب
٢٠ است وجزا ایشی کی گفت ایزد سبحانه وتعالی وتقدس وتنزه

فوفّیه حسابه والله سریع الحساب
تمام بدهد او را باداش و تمام کند باوی شمار او و خدای زود شمار است گفته اند
معناه سریع الحفظ و گفته اند معناه سریع العقاب و گفته اند معناه اذا حاسب الحساب به
سریع و اذا عاقب بعقابه شدید او کظلمات فی بحر لجّی
باچون تاریکیهای در دریای ژرف این او گفته اند بمعنی واو عطف است و گفته اند او تخییر ۵
است ای خواهی احوال کافران را بسراب ماننده کن خواهی بدان ظلمات یغشیه
موج می درآید بران کس موجی ترای من فوقه موج از بران موجی
من فوقه سحاب از بران میغ ظلمات بعضها فوق بعض
تاریکیهای برخی از ان زبر برخی مثل کافر چون مثل ان کس است کی در دریا مانده بود و مثل
کفر و تاریکیها و معاصی چون مثل ان تاریکیها است اذا اخرج یده لم یکد یریها ۱۰
در مثل چو دست بیرون کند نماکی بیند او را در ان دریا همچنین کافران در میان ان تاریکیها
بسته بود چونش ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور
هر کی نکرده بود و نداده بود خدای او را روشنایی نبود او را هیچ روشنایی گفته اند معناه ومن
لم یجعل الله له نورا المعرفة فما له نور المعرفة و گفته اند معناه ومن لم یجعل الله له نور الحجة
فما له نور الحجة و گفته اند معناه ومن لم یجعل الله له نورا فی الدنیا فما له نور فی الاخرة ۱۵
الم تر ان الله یسبح له من فی السموات والارض
ای نکه نگر دی کی خدای است کی تسبیح می کنند او را انک در اسمانها و زمین اند گفته
اند این تسبیح معنی دلالت است و گفته اند این تسبیح خبری است چنانک و ان من شیء الا یسبح
بحمده و گفته اند این تسبیح معنی صلوة است نماز می کنند خدای را هر کی در اسمانها است
از فرشتگان و هر که در زمین است از مومنان والطیر صافات ۲۰

مرغان صف زده گفته اند این مرغان پرنده اند کی بر زدن ایشان تسبیح است و گفته
اند این مرغان اند کی در هوا اعلی باشند بر در پرانند كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ
وَتَسْبِيحَهُ هر یکی همه می داند نماز او و تسبیح او گفته اند معناهم یکی از ایشان
داند نماز و را بستاد و تسبیح خود می کند و گفته اند این خبر از خدای است ای هر یکی از ایشان
می دانند کی چه نماز می کنند خدای خویش را و چه تسبیح می کند او را که من بن تسبیح مسبح جز
است هر روز چهار هزار تسبیح کند و لمعه است کی دوازده هزار تسبیح کند نشان روزی خدای را و
گفته اند معناه کل قد علم الله صلاته وتسبیحه وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ
و خدای داناست بدانچ خلق کنند از خیر و شر و از هر چیز معصیه و رغبت طاعت
وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ
خدای راست و خدای راست پادشاهی آسمانها و زمین و بخدای است بازگشتن همه را و
فنا من ادیه من عقوبت و عفو [illegible] أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ
بَيْنَهُ اینکه نکردی نه بینی کی خدای است کی او میبراند میغ [illegible]
میغ را آنکه شوند میان آن ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ
يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ پس کند آن را بر هم نشسته بینی باران بیرون که بیرون می آید از میان آن
وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ
و فرو می آرد از آسمان از کوههای کی در آن است از ژاله گفته اند معناه وینزل ا
من السماء علی الجبال و گفته اند معناه و ینزل من السحاب جبالا من البرد و گفته اند
معناه وینزل من السماء امثال الجبال برد وهی السحاب فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ
وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ برساند از ژاله و باران و برسد آنک خواهد گفته
اند فیصیب بضرره من یشاء و برساند ضاعفه و ضرر آن بماند خواهد [illegible] آنک خواهد [illegible]

يَكَادُ سَنَا خواهد ازانک ی از صاعقه و ضرر اند و بکرداند کی خواهد

بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ خواهدی کی روشنایی خنوه‌ان ببردی چشمها

را يعني بيناييها را يُقَلِّبُ اللهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ می کرداند خدای تعالی شب را

وروز را يعني يکی را همی برد دیکر را می آرد کفته اند معناه طبايع ان مختلف می دارد ۞

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ بدرستی کی درآن جای

اندازه کرفتن است مر خداوندان بیناییها را وَاللهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ

مِنْ مَاءٍ خدای است آفریننده هر جنبنده از آب وکر خلق خوای خدای است که

بیافریند هر جنبنده را از آب سوال چرا گفت هر جنبنده را از آب آفرید بعد ما کی بعضی را

از خاک آفریده است چو آدم و بعضی را از باد آفریده است چو عیسی و بعضی را از آتش آفریده است

چو جن و بعضی را از نور چون فرشتکان و بعضی را از سنک چون ناقهٔ صالح و بعضی را از چوب

چون عصای موسی و بعضی را از عفونت هوا چون حشرات زمین جواب کفته اند

این آب آنست کی اصل همه چیزها از آنست چنانک جای دیکر کفت وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ

و آن آنست کی خدای عزوجل اصل همه چیزها بیافرید کوهری آفرید نظری بهیبت بدان

نکریست آن از نظر هیبت خدای آب کشت خدای چیزها را از آن بیافرید و کفته اند

این آب نطفه است چنانک جای دیکر کفت أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ واین کل مراد ازین بعضی است

فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى بَطْنِهِ از ایشان هست کی می رود بر شکم

او چو ماهی و مار و کرم سوال چرا گفت يمشي على بطنه نکفت يزحف على بطنه

بعد ما کی مشی بر قدم بود نه بر بطن جواب کفته اند معناه يمر على بطنه مرور را مشی

کویند و کفته اند يزحف على بطنه از وی هم مشی بود کی وی در اصل دست و پای بود

وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ

و از ایشان هست که می رود بر دو پای چون مردم و مرغ و از ایشان هست که می رود بر چهار پای
چون چهارپایان **سوال** منهم من در ممیزان درست آید چهارپایان نه ممیزان
اند پس چرا گفت ومنهم من یمشی علی اربع **جواب** گوییم چون از ایشان مشی بود هم
ممیز باشند زیرا که مشی ممیز و حرکات مخصوص باشد اگر ایشان را تمیز حسن و قبح
نباشد چنانک عقلا را **سوال** چرا گفت علی اربعٍ بخفض و تنوین بعد ما که اربع بر وزن
فعل است اسم که بر وزن فعل باشد لاینصرف بود خفض و تنوین نپذیرد **جواب**
گوییم اسمی که بر وزن فعل باشد چون معرفه باشد لاینصرف بود و این اربع نکره است از آن
است که از او صرف کرد **یَخْلُقُ اللّٰهُ مَا یَشَاءُ اِنَّ اللّٰهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ**
قَدِیرٌ می آفریند خدای آنچ خواهد چنانک خواهد بدرستی که خدای تعالی هر چه
خواهد که کند تواناست **لَقَدْ اَنْزَلْنَا آیَاتٍ مُبَیَّنَاتٍ**
بدرستی که فرو فرستادیم ما نشانهای پیدا کننده و گر مبیِّنات بکسر یا خوانی پیدا کننده
حلال و حرام و حدود و احکام و شرایع اسلام دین محمد را علیه السلام
وَاللّٰهُ یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ اِلیٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ و خدای راه نماید
آن را که خواهد براه راست یعنی راه قران و راه ایمان که ایشان را همی برد تا بدار السلام
وَیَقُولُونَ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالرَّسُولِ وَاَطَعْنَا
و می گویند گرویده ایم ما بخدای و برسول عربی نبی امی و فرمان برداریم خدای و رسول را
ثُمَّ یَتَوَلّٰی فَرِیقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ سر برگردانند بستند
گروهی از ایشان از پس آنکه بپیش رسول فرمان برداری نمودند **وَمَا اُولٰئِکَ**
بِالْمُؤْمِنِینَ نیستند ایشان گرویدگان این آیت در شان گروهی آمد از قوم
عثمان عفان رضی الله عنه و آن آن بود که میان عثمان و علی رضی الله عنهما پاره‌ای زمین بود

بمدینه و کیلان عثمان از اباء علی قسمت کردند همه بنزین بعلی دادند بالای بوداب
بر آن همی شد علی رسول را بگفت رسول گفت چون عثمان حاضر آید بگوی تا من زاباری دهم
علی پیش عثمان مر رسول را از آن سخن بگفت رسول گفت یا عثمان عجب است از تو که جبان
قسمت کردی گفت یا رسول الله مر اخوذ از آن خبر نیست از وکیلان مر کرده باشند
علی ایشان را نزد رسول آورد کو سدا یشان منافق بودند در پیش رسول گفتند سمعنا
واطعنا چون باز گشتند از آن باز استادند و علی را رضی الله عنه رنجه می داشتند از
این در شان ایشان آمد وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ
بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ
چون باز خوانند ایشان را بخدای و رسول او تا حکم کند میان ایشان همی گروهی
از ایشان برگردنده باشند از حکم رسول وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ
يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ واگر ایشان را حقی بود بیایند بر رسول گردن
نهاده شتابان بفرمان برداری أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا
ای در دلهای ایشان است بیماری شک و نفاق بلکی بشک افتادند أَمْ يَخَافُونَ
أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
بلکی می ترسند کی ستم کند بر ایشان خدای و رسول او بلکی ایشان ستمکاران اند
إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ
بَيْنَهُمْ بدرستی کی بود گفتار مومنان چون باز خوانند ایشان را بخدای و رسول او
تا حکم کند میان ایشان أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ
الْمُفْلِحُونَ کی گویند شنیدیم و فرمان برداریم و ایشان ایشان رستگاران
این در شان عثمان آمد رضی الله عنه کی وی رسول را این گفت

وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ
و هر که فرمان برد خدای را و رسول او را و بترسد از خدای و بپرهیزد از او یعنی
يطع الله في يومه ويخشى الله في امسه ويتقه في غده فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ
وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ
لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
ایشان اند سروری یا فنکان و سوگند خوردند بخدای غایت تمامی سوگندان ایشان
را ایشان قوم عثمان بوذند کی اگر بفرمای ایشان را هر آینه بیرون آیند از همه املاک ایشان
بگوی یا محمد کی سوگند مخورید بلا بل کی فرمان برداری نیکوی کنید گفته اند معناه
طاعة معروفة خير من حلف بالكذب بدرستی کی خدای آگاه است بدانچ شما می کنید
قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ بگوی یا محمد فرمان برید خدای
را و فرمان برید رسول را اطيعوا الله في الاقرار بوحدانيته والرسول اي واطيعوا الرسول
في الاقرار برسالته گفته اند معناه اطيعوا الله في الفرائض والرسول في السنن وگفته
اند اطيعوا الله في الحلال والحرام والحدود والاحكام واطيعوا الرسول في بيانها فَإِنْ
تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ
اگر ابا کنند و باز ایستند بدرستی کی بر رسول آنست کی او را فرموده اند بر وی نهاذه
از تبلیغ رسالت و بر شما آنست کی بر شما نهاذه اند چون قبول و طاعت وَإِنْ
تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ
الْمُبِينُ و گر فرمان برید او را راه یابید بره راه صواب باشید و نیست بر رسول
مگر رسانیدن پیدا وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ وعده کرده است خدای سبحانه و تعالی آنکسها را کی گرویده اند

از شما و کردند کارهای نیک لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین

من قبلهم کی از پس در آیند کار را بشند ایشان را در زمین چنانک خلیفه کرد آن

کسها را کی پیش از ایشان بودند چون امتان گذشته گفته اند این خطاب همه مومنان

راست و گفته اند این خطاب خلفا راشدین راست چون بوبکر و عمر و عثمان و علی رضوان

الله علیهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ۵

هر آینه دست دهد ایشان را پیروزی دین ایشان کی پسندیده است ایشان را یعنی دین

اسلام ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشر

کون بی شیئا دهد هر آینه و درستی که نصیب دهد ایشان را از پس بیم ایشان

بی بیمی تا پرستند مرا و انباز نیارند بمن چیزی ومن کفر بعد ذلک

فاولئک هم الفاسقون و هر کی کافر شود از پس ۱۰

آن ایشان آنند کی ایشان نافرمان اند در دین واقیموا الصلوة واتوا

الزکوة بپای دارید نماز را و بدهید نماز را آراسته و بگزارید زکوة بر نماز و عمل

واطیعوا الرسول لعلکم ترحمون فرمان برید رسول را

صلی الله علیه تا در خورد آن بود کی بر شما رحمت کند لا تحسبن الذین

کفروا معجزین فی الارض مپندار آنکسها کی کافر اند عاجز یابند ۱۵

خدای را از عذاب ایشان در زمین و معاجز بر دست عذاب خدای نشوند اند ونه اینده

وماویهم النار ولبئس المصیر و باز گشتن جای ایشان دوزخ است

و بد باز گشتن جا آنکی آن است یا ایها الذین امنوا لیستاذنکم الذین

ملکت ایمانکم ای مومنان دستوری خواهند از شما آنکسها کی بر دستان

شما اند والذین لم یبلغوا الحلم منکم ثلث مرات من قبل ۲۰

صلوة الفجر وآنکسها که هنوز به بلاغت نرسیده باشند از شما املان

مرآن ای ثلاث ساعات سه وقت پیش از نماز بامداد آن که مردمان همی برخیزند از خواب

وحین تضعون ثیابکم من الظهیرة و آن وقت که بنهید

جامهای شما بقیلوله در نیمروز ومن بعد صلوة العشاء ثلث عورات

لکم واز پس نماز خفتن که وقت خفتن بود این سه وقت هنگام عورت شما ٥

بود شما را لیس علیکم ولا علیهم جناح بعدهن

نبود بر شما و نه بر ایشان تنگی پس از این سه وقت سوال چرا امر کرد اطفال نا بالغ را

که گفت والذین لم یبلغوا الحلم منکم بعد ما که نابالغ را امر و نهی و تکلیف درست نباید

جواب گوییم این امر تخفیف پدران و مادران اطفال راست بتعلیم و تادیب ایشان

کودکان را طوافون علیکم بعضکم علی بعض کذلک یبین ١٠

الله لکم الآیات گردندگان باشند بر شما بخدمت برخی از شما بر برخی پس

پدیدار می کند خدای شما را اینها حجتها برای والله علیم حکیم

خدای داناست بصلاح بندگان حکم کننده بر ایشان بفرمانهای او این آیت در شأن مدلج

آمد غلامی بود انصاری رسول صلی الله علیه او را بخانه عمر فرستاد تا او را بخواند نیمروز

بود بدر سرای عمر آمد در نزد عمر خفته بود بقیلوله بیدار نشد غلام در باز کرد در شد ١٥

عمر در خواب بود و جامه از وی باز شده مدلج تشویر خورد بیرون آمد و در فراز کرد و

همی گفت که اللهم ایقظه تا [illegible] عمر بیدار شد بدانست که از غلام وی را بدیده است

نه برفته اند و هکر شد گفت چه بودی گر خدای فرمودی کودکان و زیر دستان ما را

تا در این سه وقت نزد ما نیامدندی مگر بدستوری خدای تعالی بر وفق رای عمر این آیت

فرستاد رسول این غلام را گفت توجه نامی گفت مدلج رسول گفت مدلج الجنة ان شاء الله ٢٠

وَاِذَا بَلَغَ الْاَطْفَالُ مِنْکُمُ الْحُلُمَ چون برسند کودکان از شما ببلاغت
حلم کوشان در دیدن بود لکن ببلاغت را حلم خوانند برای کی تا ببلاغت نرسد احتلام خواب
بیند فَلْیَسْتَاْذِنُوا کَمَا اسْتَاْذَنَ الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِهِمْ
دستوری خواهند چنانکه دستوری خواستند آنکسها کی پیش از ایشان بودند یعنی
آنکسهای کی بزاد مهتر از ایشان بودند کَذٰلِکَ یُبَیِّنُ اللّٰهُ لَکُمْ اٰیٰتِهٖ وَ
اللّٰهُ عَلِیْمٌ حَکِیْمٌ همچنین پیدا می کند خدای شما را آیتهای او با دب در
آموختن خدای داناست بصلاح بندگان حکم کننده بر ایشان بفرمانهای او وَالْقَوَاعِدُ
مِنَ النِّسَاۤءِ الّٰتِیْ لَا یَرْجُوْنَ نِکَاحًا و آن زنان از زه نشسته کی امید ندارند از نا
شوی کی کرد را در ایشان رغبتی بود بنکاح فَلَیْسَ عَلَیْهِنَّ جُنَاحٌ اَنْ
یَّضَعْنَ ثِیَابَهُنَّ نیست بر ایشان تنگی کی بنهند جامهای ایشان سوال
چرا گفت حرجی نیست کی زن پیر زاد برآمده جامه بنهد بعد ما کی زن زاد و اینست کی برهنه
بیرون آید جواب گوییم این ثیابهن مراد از آن چادرهاست کی بیرون کرده
و چادر بیرون آید رواست غَیْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِیْنَةٍ وَاَنْ یَّسْتَعْفِفْنَ
خَیْرٌ لَّهُنَّ همی از نا بنگی نه برابر بوده بر ایشان از رنگ و عطر و لباس
و کرد خود منتی کنند کی در چادر بیرون آیند بهتر است تا سبحانا ملکا کی هر چه شد کار
را در بایست همه در آموخت و بیان کرد بر زفان صاحب شریعت مصطفی محمد صلی الله علیه
محمد هیچم گفتی کی خدای تعالی دانست کی از این زنان زعما باشند کی بهانه ای از کی بیرون
آیند خوشتر را برابر آید وی چادر بیرون آید زیرا گفت و ان یستعففن خیر لهن و هم وی
گفت کی خدای تعالی زنان را ادب ایشان در آموخته است در رفتن گفت ولا یضربن
بارجلهن و در آراستن گفت ولا یبدین زینتهن الا لبعولتهن الایه و در بیرون آمدن گفت

وان سخن غمغمن خبرلهن وَاللّٰهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ وخدای شنواست
گفتار بندگان را دانا بکردار ایشان از بعد این ملک معز صفه ضعفا را یاد کرد گفت
لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرَجٌ نیست بر نابینا تنگی و بزه‌ی شان نزول این آیت
آن بود که یاران رسول صلوات الله علیه رضی الله عنهم اهل صفه عادت داشتندی که طعام بهم
خوردندی چون این آیت آمد که لا تأکلوا اموالکم بینکم بالباطل ایشان حرج سخت پیش
گرفتند نزد درستان گفتند ما با نابینایان و بیماران و اوشکاران بهم طعام نخوریم مبادا
که انصاف ایشان بداده آید نابینایان گفتند ما با بینایان طعام نخوریم که مبادا که دست بس
کسی کرده آید کسی را از ما کراهیت آید و بیماران و اوشکاران همین گفتند این آیت بیامد لیس
على الاعمى حرج ای لیس على من اکل مع الاعمى حرج حرجی نیست بر آنک با نابینا طعام خورد
و بر ظاهر رانده اند معناه نیست بر نابینا تنگی و بزه‌ای که با بینایان طعام خورد ٭
وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ
و نه بر لنگ تنگی که با درستان طعام خورد و نه بر بیمار تنگی که با درستان طعام خورد ٭
وَلَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا مِنْ بُيُوتِكُمْ نه بر تنهای شما حرجی که
بخورید از خانهای شما سؤال چه معنی بود این را که بر شما حرجی نیست که بخورید از خانها
شما طعام خورید بعد ما که هیچ کس را خود در این شک و شبهت نیفتد جواب گوییم
مراد بر بیوتکم خانهای فرزندان ایشان است را بیوتکم خواند تا بدانند که از خانه فرزند
طعام خوردن همچنان بود که از خانه خویش پیغامبر گفت صلوات الله علیه انت ومالک
لابیک و دلیل بر صحت این قول است خانهای همه اقارب را یاد کرد تا او صدیقکم خانه
دوست را یاد کرد و خانه فرزند یاد نکرد پدید آمد که مراد از بیوتکم خانهای فرزندان
است که روا باشد پدر و مادر را چون محتاج باشند از خانه فرزندی اذن وی بخوردن ٭

أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ
یا از خانها پدران شما یا از خانهای مادران شما یا از خانهای برادران شما أَوْ بُيُوتِ
أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ یا از خانهای خواهران شما یا از خانهای عمان شما
أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ یا از خانهای عمتان شما یا از خانهای خالان
شما أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ یا از خانهای
خالتان شما یا از خانهای کی کلید آن بدست شما بود و آن آن بودی کی کسی از یاران رسول
صلی الله علیه و رضی عنه بغزو شدی کلید خانه‌ی خویش را بدست یاری دادی و یاری
بنهادی و در آن خانه طعام بودی و آن یار را بدان طعام حاجت بودی نه خوردی
تا بودی کی آن طعام از کار بشدی و او گرسنگی می‌کشیدی و از آن نه خوردی خدای گفت
أَوْ صَدِيقِكُمْ یا از خانهای دوست شما بهر دوستی از دوستی کی با وی
بستاخی کنی شاید کردن محمد هیصم گفتست رحمه الله دوست سه است دوستی است
کی زر دوست دارد و لکن دینار از تو دوستر دارد با چنین دوست بستاخی نباید
کرد و کر او ابتدا کند تا توانی قبول نه باید کرد دیگر دوستی است کی زر دوست
دارد و دینار را دوست دارد برابر با چنین دوست بستاخی نباید کرد اما اکر او ابتدا کند
شاید کی قبول کنی سه دیگر دوستی است کی زر دوست دارد و تو را از دینار دوستر دارد
با چنین دوستی شاید کی بستاخی کنی بر او اندر او این که گفت او صدیقکم چنین دوستی را
می‌گوید و اصل در این باب از سخن است کی حامد لفاف گوید رحمه الله لا تنبسط
فی هذا الزمان الی احد فان فقد التقی قد رسخ فی القلوب لَيْسَ عَلَيْكُمْ
جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا
نیست بر شما حرجی کی بهم خورید یا پراکنده اما بهم خوردن نیکوتر کی موافقت در آن است

فَاِذَا دَخَلْتُمْ بُیُوتًا فَسَلِّمُوا عَلٰی اَنْفُسِكُمْ چون در شوند
در خانهای شما سلام کنید بر اهل شما **سوال** سلام کردن امان دادن است
و مردم خود از خود امن باشند پس چه فایده بود سلام کردن بر خویشتن **جواب**
گفته اند علی انفسکم ای علی اهل بیتکم و گر در خانه کس نبود آنکه بر خویشتن آفرین کند
٥ گوید السلام علینا من ربنا تَحِیَّةً مِنْ عِنْدِ اللهِ مُبَارَكَةً طَیِّبَةً
آفرینی بود از خدای شما سبحانه و تعالی برکت و خوش و پاکیزه كَذٰلِكَ یُبَیِّنُ اللهُ
لَكُمُ الْاٰیَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ چنین پیدا می کند خدای تعالی شما را
آیتهای او تعلیم و تادیب شما را تا در خورد آن بود که شما خود را کار بندید و در یابید
اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِینَ اٰمَنُوا بِاللهِ وَرَسُولِهِ بدرستی که مومنان
١٠ حق ایمان بجای آورده آنکسها باشند که گرویده باشند بخدای و رسول او
وَاِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلٰی اَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ یَذْهَبُوا حَتّٰی
یَسْتَاْذِنُوهُ و چون باشند با رسول خدای بر کاری فراهم دارنده یعنی بهم باشند
بنشوند و بنرا کنند تا دستوری خواهند از رسول اِنَّ الَّذِینَ یَسْتَاْذِنُونَكَ
اُولٰٓئِكَ الَّذِینَ یُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَرَسُولِهِ بدرستی که آنکسها که دستوری
١٥ خواهند از تو ایشان اند که گرویده می باشند بخدای و رسول او **سوال** اگر
کسی را عذری بودی بی اذن رسول غایب شدی پس او نه مسلمان بودی یا می گویدان
الذین یستاذنونک اولئک الذین یؤمنون بالله و رسوله **جواب** گوییم مراد از ایمان
بجای آوردن حق ایمان است یعنی ایشان اند که حق ایمان بجای می آرند و گفته اند استیذان طلب
اذن بود و آن آن بود که خواهان بود اذن رسول را و هر که محلص بودی در وقت رسول چون با وی
٢٠ بهم بودی چه کاری روا نداشتی غایب شدن مگر باذن رسول یا خواهان بودی اذن رسول را

انکس کی بی اذن رسول بشدی با خواهان بهذی اذن رسول را خوذ منافق بوذی پس گفت
ان الذین یستاذنونک اولئک الذین یؤمنون بالله ورسوله **فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ**
شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ
چون دستوری خواهند از تو یا محمد برخی را از کار ایشان دستوری ده ایشان را کی خواهی از ایشان
وآمرزش خواه ایشان را از خذای **إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ**
کی خذای آمرزکار است و بخشاینده این آیت در شان گروهی آمد کی بحرب احزاب با ول
حاضر آمدندی آنکه همه می باز گردیدندی بی اذن رسول و ایشان خوذ منافقان بوذند و گفته
اند این آیت در شان جابر بن عبدالله الانصاری آمد رضی الله عنه و آن آن بوذ کی روز خندق
سال حرب احزاب کی رسول و یاران خندق می کندند و رسول تا شکم در خاک جابر نگه کرد
رسول خذای را دید از گرسنگی سنگ بر شکم بسته دلش بسوخت گفت یا رسول الله دستوری
ده تا بخانه شوم هم اکنون باز آیم رسول اذن داد جابر برفت زنش را گفت ای زن من رسول
خذای را بحالی دیدم کی صبرم نماند هیچ خوردنی داری گفت بزغاله ای دارم و صاعی جو بزغاله
را بکشت و جو آرد کرد و خمیر کرد و گوشت در دیگ کرد و نزد رسول آمد صلوات الله علیه
ساعتی بوذ دیگر بار دستوری خواست بخانه آمد خمیر رسیده بوذ نان پختن فرمود دیگر
بار بر رسول آمد و با وی راز کرد کی یا رسول الله طعامکی نه بسیار ساخته ام تو با یک دو تن بیا
رسول گفت طعام چنداست گفت بزغاله ای و صاعی جو رسول گفت بگوی تا یاران از تنور
بیرون مکنند تا ما بیاییم پس منادی فرمود کی قوموا الی بیت جابر جابر گفت تشویر خوردم
کی خذای تعالی داند از آنک رسول همه یاران را بسخت بیاورد و قدر طعام و عیال خویش را
گفتم کی رسول آمد و همه یاران آمدند گفت تو رسول را نگفتی کی طعام اندک است
گفت گفتم زن گفت پس رسول خذای بهتر داند گفت راست گوی پس رسول صلی الله علیه

و یاران در رسیدند رسول گفت انبوهی مکنید ده ده بنشینید هفتگان و هشتگان
کان یک کاسه سبو دعای بگفت بر تنور و بر همه بگرد ما در استادیم نان از تنور با در
همی کردیم و در کاسها همی شکستیم و تریدی کردیم و پیش ایشان همی اوردیم
تا همه سیر بخوردند نگه کردم تنور همچنان پر نان بود و دیگ پر گوشت و انچ در پیش
ایشان نهاده بودیم همچنان بود که از اول بود رسول گفت یا جابر مردمان را که نرسیده ۵
است همی خورانید و می دهید جابر گوید تا ان روز همی خوردیم و می دادیم و همی برسیدند
تا همسایگان از ان سیر بخوردند و بسیار باقی بماند **لا تجعلوا دعاء
الرسول بینکم کدعاء بعضکم بعضا** مکنید خواندن
رسول را میان شما چو خواندن شما برخی مر برخی را ای مگویید یا محمد و یا احمد بلکه گویید یا
نبی الله یا رسول الله یا ابا القاسم او را بتعظیم بخوانید و گفته اند معناه دعای رسول چون ۱۰
دعای یکدیگر مکنید یا مرزش خواستن و بهشت دسابیدن لکن حرمت کنید او را
و او را گویید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و سلم **قد یعلم الله الذین
یتسللون منکم لواذا** بدرستی که خدای می داند انکسها را که بیرون
می خیزند از شما و پناه می گیرند پناه گرفتنی و ان منافقان بودند که از بیم ملامت
مردمان مجلس رسول حاضر امدندی انکه یک یک می بر خستندی **فلیحذر** ۱۵
الذین یخالفون عن امره حذر کنند انکسها که می مخالفت کنند
امر خدای را و مخالفت کنند فرمان رسول را **سوال** چرا گفت یخالفون عن
امره نگفت یخالفون امره بعد ما که در لغت نگویند خالفت عن امری بلکه گویند خالفت امری
جواب گوییم معناه یخالفون الله و یعرضون عن امره **ان تصیبهم فتنة
او یصیبهم عذاب الیم** که در ایشان رسد از موی گفته اند این فتنه ۲۰

کوری دل است وگفته اند کی رسوا کردن ایشان است وگفته اند فتنه عذاب گور است
یا با ایشان رسد عذاب دردناک و آن عذاب دوزخ است أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ بدانک خدای راست آنچ در آسمانها و زمین است از سه معنی کی جایها
دیگر گفته آمد قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ
فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا بدرستی کی می داند آنچ شما بر آنید از خیر و شر و آن روز کی روز
قیامت بود بازگردانند ایشان را بوی پس بیاگاهاند ایشان را آنچ کرده باشند
وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وخدای بر هر چیزی از احوال خلق و کار آن
داناست بصلاح و فساد آن والله تعالی اعلم

خبر است از مصطفی صلی الله علیه وسلم کی او گفت هر کی سوره الفرقان برخواند خدای تعالی ش
مزد بود کی صد و چهارده کتاب منزل برخوانده

بسم الله الرحمن الرحيم
تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ تا باناست و قدیم را آن
صفتست کی هست بود از ازل و لا یزال و با برکت است آن خدای و برکت همه چیزها از آن خدای
است کی همیشه بود و همیشه باشد آن خدای و بری است از همه چیزها و منزه است از همه
عیبها آن خدای کی فرو فرستاد قرآن جدا کننده میان حق و باطل بر بنده خود محمد علیه السلام
لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ تا باشد جهانیان را بیم کننده گفته اند نذیر صفت خدای است
وگفته اند صفت قرآن است وگفته اند صفت رسول است آن خدای کی او راست
و او راست پادشاهی آسمانها و زمین وَلَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ
فِي الْمُلْكِ ونگرفت فرزندی و نبود او را انباری در پادشاهی جل و عز

وخلق

وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَّرَهُ تَقْدِيرًا و بیافرید هر چیزی که
خواست اندازه کرد آن را اندازه کردنی سؤال چه فرق است میان خلق و تقدیر
از خدای تعالی تا آن را بدو لفظ مختلف یاد کرد جواب گوییم خلق خدای تعالی چیزی
را ایجاد آن بود و تقدیر او اتقان آن بود بر وجه مخصوص وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ
آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ و بگرفتند مشرکان از فرود
او خدایانی نیافرینند چیزی و ایشان را خود می آفرینند وَلَا يَمْلِكُونَ ۵
لِأَنْفُسِهِمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا
و پادشاهی ندارند آن الهه تنهای ایشان را دفع ضری نه و نه نفعی و نه پادشاهی دارند یعنی نه
توانایی دارند مرگ را نه زندگانی را و نه انگیختن را بر پا آرند کی ایشان خدای را نشایند
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هَذَا إِلَّا إِفْكٌ افْتَرَاهُ ۱۰
و گفتند آنکسها کی کافر اند نیست این قرآن مگر دروغی بافته ایشان را محمد علیه السلم
وَأَعَانَهُ عَلَيْهِ قَوْمٌ آخَرُونَ فَقَدْ جَاءُوا ظُلْمًا وَ
زُورًا و یاری کرده او را بر آن گروهی دیگر جبر و یسار و گفته اند شیاطین
بدرستی کی آوردند ستمی بر خویشتن و بهتانی بر محمد وَقَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ
اكْتَتَبَهَا و گفتند این قرآن افسانهای پیشینگان است کی محمد خود را باز ۱۵
نبشته است آن کتاب بخود خود در نبشتن بود فَهِيَ تُمْلَى عَلَيْهِ بُكْرَةً
وَأَصِيلًا آن را املای کنند بر وی بامداد و شبانگاه و قصه جبر و یسار در آن تما
تعلمه بشر گفته آمد قُلْ أَنْزَلَهُ الَّذِي يَعْلَمُ السِّرَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
بگوی یا محمد کی بگفت این قرآن را و فرو فرستاد جبرئیل را بدین از خدای کی او داند هر چه
نهان است در آسمانها و زمین حصر سخن نتوان گفت مگر عالم بکمال سبحانه و تعالی ۲۰

إِنَّهُ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا بدرستی کی هست خدای امرزکار و بخشاینده
بتاخیر عذاب از کافران و بامرزش مومنان وَقَالُوا مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ يَأْكُلُ
الطَّعَامَ وَيَمْشِي فِي الْأَسْوَاقِ کافران مکه گفتند چه بوده است
این رسول را کی طعام می خورد در بازارها می رود محمد همچو کسی عجب از کور دلی ایشان کی رسالت
٥ رسول را بااین همی رد کردند و خود عسل بتان را بشرع مالیدندی و در بازارها به سعی مزید
می کرد ابیندند نی را بدین عیب در خدای رد نکردند و رسول را رد کردند لَوْلَا أُنْزِلَ
إِلَيْهِ مَلَكٌ فَيَكُونَ مَعَهُ نَذِيرًا أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ كَنْزٌ
گفتند چرا فرو نفرستند سوی وی فرشته ی تا باشد با وی بیم کننده یا چرا نداده اند او را
گنجی أَوْ تَكُونُ لَهُ جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا وَقَالَ الظَّالِمُونَ إِنْ
١٠ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَسْحُورًا یا چرا نیست او را باغ و بوستانی کی می خوردی از ان گر رسول
خدای است و گفتند کافران ستمکاران را بکفر و شرک مر مسلمانان را کی پس روی نمی کنید
مگر مردی را میان تهی و جادوی در اموخته و جادوی کرده و از راه برده انْظُرْ
كَيْفَ ضَرَبُوا لَكَ الْأَمْثَالَ فَضَلُّوا فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا
نگه کن چگونه بزدند تر امثلها ی بد گمراه شدند از دل تا سر امدن و خود نتوانند امدن
١٥ براه راست سوال پس اگر نتوانستند امدن براه راست چرا ایشان را می براه خوانند
بعد ما کی تکلیف ما لا یطاق روا نبود چنان باشد کی بینایی را نابینا کنی انکه گویی بین
جواب گوییم این و لا یستطیعون نفی استطاعت مطاوعت است نه استطاعت
قدرت انسان را قدرت ایمان بود لکن از دل ایشان برنیامد کی ایمان اوردندی
تَبَارَكَ الَّذِي إِنْ شَاءَ جَعَلَ لَكَ خَيْرًا مِنْ ذَٰلِكَ
٢٠ ثابت است و فزون بر ان صفت کی هست لم یزل و لا یزال ان خدای کی اگر خواستی کردی

و دادی ترا یا محمد بهتر از این اشیاء که در خواهند جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ وَيَجْعَلْ لَكَ قُصُورًا بهشتهای کی می رود میان از جویها
وکندی ترا کوشکهای و خود خواست و کرد بنا مر تو همه بهشت بَلْ كَذَّبُوا
بِالسَّاعَةِ بلک به دروغ داشتند کافران مکه قیامت نزدیک را وَأَعْتَدْنَا
لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ سَعِيرًا وساخته ایم ما از آن کی بدروغ دارد قیامت
را آتش سوزان درین آیت حجت است مر اهل سنت و جماعت را بر آنکه دوزخ آفریده است زیرا کی
کفت اعتدنا در ماضی است إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا
تَغَيُّظًا وَزَفِيرًا چون ببیند دوزخ ایشان را از جای دور با صد ساله راه بشوند
از دوزخ خشم و غریدنی وَإِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَوْا
هُنَالِكَ ثُبُورًا چون در افکنند ایشان را در دوزخ در جای تنک کالزج فی
الرمح قرین کرده با دیو خوانند آنکه ای حایکاه واویلاه واهلاکناه لَا تَدْعُوا
الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا
ایشان را کوید نه یک بار هلاکنا خوانید بس که واهلاکنا خوانید و سودتان ندارد
قُلْ أَذَٰلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ
کوی یا محمد ای آن منزل و آن جای بهشت جاویدان ایزد وعده کرده است پرهیزکاران را که
كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَمَصِيرًا باشد آن بهشت ایشان را پاداش و بازکشت
جای کی هرکز از آن جای بیرون نیایند لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ خَالِدِينَ كَانَ
عَلَىٰ رَبِّكَ وَعْدًا مَسْئُولًا ایشان را بود در آن بهشت هرچه
خواهند ایشان جاوید در آن باشند هست آن جزای تو وعده ای فراخواسته کی وی
وعده کرده است و ایشان همی فراخواهند کی ربنا وآتنا ما وعدتنا علی رسلک کفته اند

کی مسولا انست کی حملة العرش از او خذای همی خواهند مومنان را کی ربنا وادخلهم جنات
عدن التی وعدتهم و گفته اند مسولا درخواستنی است کی از آرزوی در بایذ خواست تا
بذان رسند وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
وان روز کی حشر کنیم ما ایشان را وگر یحشرهم بیا خوانی حشر کند خذای ایشان را یعنی
مشرکان را وان را کی می پرستند از دون خذای چون عزیر و عیسی و ملائکه گفته اند بتان
فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا
السَّبِيلَ پس گوید خذای مران معبودان را ای شما بوذید کی گمراه کردید این بندگان
مرا یا ایشان خود گمراه شدند قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ
مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ گویند پاکا خذایا کی توی نسزیدی ما را کی مالکرفتیمی از دون
تو دوستانی یعنی عابدانی و گفته اند معبودانی وگر نتخذ بضم نون خوانی و فتح خا معناه
نسزیدی کی بگرفتندی ما را بدون تو معبودانی کی ما خوذ بنده بوذیم بنده خذای را نشاید
وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا
قَوْمًا بُورًا بلک تو زندگانی و برخورداری داذی ایشان را و پدران ایشان را تا
دست بداشتند و فراموش کردند یاد کرد و توحید ترا و بوذند گروه هلاکت شده
وسزاوار هلاکت خذای گوید فَقَدْ كَذَّبُوكُمْ بِمَا تَقُولُونَ فَمَا
تَسْتَطِيعُونَ صَرْفًا وَلَا نَصْرًا بدرستی کی بدروغ داشتند شما را ابدانچ می گوید
نتوانستند آن معبودان کی گردانیدن عذاب از عابدان و نه یاری دادن ایشان را وگر تستطیعون
بتا خوانی خطاب بوذ و گفته اند صرفا ای توبه و گفته اند صرفا ای صرفا الی التوبة
وَمَنْ يَظْلِمْ مِنْكُمْ نُذِقْهُ عَذَابًا كَبِيرًا وَمَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ
مِنَ الْمُرْسَلِينَ وهر کی ستم کند از شما ظلم شرک چشانیم اورا عذابی بزرگ

نفرستادیم مابیش از تو یا محمد هیچ فرستادکان اِلَّآ اِنَّهُمْ لَیَاْکُلُونَ الطَّعَامَ

وَیَمْشُونَ فِی الْاَسْوَاقِ کی نه ایشان می خوردند طعام و می رفتند د ر

بازارها این جواب کافران است کی ما لهذا الرسول یاکل الطعام الایه وَجَعَلْنَا

بَعْضَکُمْ لِبَعْضٍ فِتْنَةً وکرده ایم برخی از شما مر برخی را آزمونی یعنی

کروهی را توانکر کرداذیم و کروهی را درویشی اَتَصْبِرُونَ ای صبر کنند ا ٥

ای تا بدیذا بذ کی کذام توانکر در توانکری صبر کند و بطر نیارذ و کذام درویش

در درویشی صبر کند و جزع و سخط نیارذ وَکَانَ رَبُّکَ بَصِیرًا

بوذ و هست خذای تو یا محمد عزی نبی امی اسمعیلی نسب بینا بصلاح خلق خویش

وَقَالَ الَّذِینَ لَا یَرْجُونَ لِقَآءَنَا وکفتند آنکسها کی امید نمی دارند

باز رسیذن بما کفته الله معناه لا یخافون المبعث بعد الموت لَوْلَآ اُنْزِلَ ١٠

عَلَیْنَا الْمَلٰٓئِکَةُ چرا فرو نفرستاذند بما فرشتکان را کی پیغامبر رسول

خواستی فرستاد اَوْ نَرٰی رَبَّنَا یا چرا نبینیم ما خذای ما را تا خوذ با ما بکویذ

آنچ خواهذ خذای کفت لَقَدِ اسْتَکْبَرُوا فِیٓ اَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْ

عُتُوًّا کَبِیرًا بدرستی که بسیار و عظیم بزرک منشی کردند در تنهای ایشان

واز حد در کذشتند در کذشتنی بزرک سوال چون دیذار خواستن از خذای ١٥

بذان صعبی است کی خذای کفت لقد استکبروا فی انفسهم و عتوا عتوا کبیرا چرا شما روا

داریذ دیذار خذای را جواب کوییم کی انکار ایشان را آن بوذ کی ایشان بکفر

و شرک می دیذار خذای خواستند و می درین جهان خواستند و همی کفتند تا ما نه بینیم نکرویم

لاجرم ایشان چنین کوید سزاوار انکار و توبیخ باشند یَوْمَ یَرَوْنَ الْمَلٰٓئِکَةَ

لَا بُشْرٰی یَوْمَئِذٍ لِّلْمُجْرِمِینَ وَیَقُولُونَ حِجْرًا مَّحْجُورًا ٢٠

آن روز که ببینند فریشتگان را مژدگان نبود آن روز مر بزهکاران را و آن فریشتگان
یاران ملک الموت باشند گویند کافران را لا بشری ویقولون حجرا محجورا حرام است ما
و گویند بسته کرده است بر شما هشت بهشت و نعیم آن وَقَدِمْنَا إِلَى
مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا و قصد کنیم
ما بدانچ کرده باشند از کارهای خیر کنیم آن را آکردی پراکنده هبا منثورا آن گرد
بود که در خانه پدید آید چون آفتاب بروزن درافتد سوال کردار عرض بود
و گرد جسم بود عرض چون جسم گرداند جواب گوییم معناه کردار ایشان در بی
نفعی چون گرد کردد و گفته اند این بروفاق لغت عرب است که چیزی را که نیست
کردد گویند ارتفع منه غبار بپارسی گویند خاک ببود گرد برآمد أَصْحَابُ
الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا
اهل بهشت آن روز بهتر باشند بآرامگاه یعنی آرامگاه ایشان بهتر و احسن
مقیلا و قیلوله گاه ایشان نیکوتر و قیلوله ای ایشان فرو آمدن ایشان بود در بهشت
پیغامبر گفت صلی الله علیه وسلم لا ینتصف النهار یوم القیامة حتی یقیل اهل الجنة
في الجنة واهل النار في النار فتحین القائلة وَيَوْمَ تَشَقَّقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ
وَنُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا آن روز پاره شکافد آسمان بمیغ و آن آن بود
که خدای تعالی میغی بفرستد تا ازو شکافد و آن فریشتگان بود بر آن میغ همی آیند بزمین چون
بآسمان رسند آسمان از گرانی آن شکافد و فرو آرند فریشتگان فرو آوردنی
الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ
عَسِيرًا پادشاهی بسزا آن روز خدای نیکوکار را بود سوال چرا
آن روز را خاص کرده اند پادشاهی خدای را بود بعد ما که امروز خود هم پادشاهی

بیش او راست. جواب — گوییم از روز اخاص کرد زیرا که امروز هر کسی دعوی
می‌کند در ملک چیزی از روز هیچ کس را دعوی نماند وکان یوما علی الکافرین عسیرا
و بود آن روز بر کافران دشوار ویوم یعض الظالم علی یدیه یقول
یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا از روز می‌کرد وی
خایید ستمکار دو دست خویش را از حسرت گوید کاشکی بگرفتمی با رسول راه حق ۵
یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا ای وای منی کاشکی نگرفتمی
فلان را دوستی لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ جاءنی وکان الشیطان
للانسان خذولا بدرستی که او گمراه کرد مرا از توحید پس از آنک بمن آمد
بود و هست دیو مردم را فرو گذارنده این آیت در شأن عقبه بن ابی معیط آمد گویند
مهمانی کرد همه اشراف قریش را بخواند مصطفی در میان ایشان بود چون ایشان ۱۰
دست بطعام بردند مصطفی دست دراز نکرد بطعام عقبه گفت چرا همی نه خوری
مصطفی گفت من عهد دارم که طعام هیچ مشرک نخورم مگر که خواهی که من از طعام تو خورم
کلمهٔ توحید بگوی و عرب ننگ دارد که کسی بطعام ایشان حاضر آید و نخورد عقبه
برای آنک تا محمد از طعام او بخورد شهادت بگفت ابی بن خلف الجمحی از آن بر عقبه خشم
گرفت پس از آن وی را گفت أصبوت عن دینک یا عقبةُ قد تبرأت منک و میان ایشان ۱۵
دوستی دیرینه بود عقبه گفت لا بل من همی بر آن بودم که از پیش بودم لکن مرا عار آمد
که محمد بخوان حاضر بود و از طعام من نخوردی و از بهر آن شهادت بگفتم ابی گفت باور
ندارم تا صدق این سخن معلوم نکردد عقبه گفت چه خواهی ای گفت آن خواهم که
شوی بر او در روی محمد اندازی عقبه برفت و مصطفی در پیش کعبه نماز می‌کرد
بیش وی بار آمد خیو در روی وی بیاشید رسول خدای تعالی از اندوه و غبن همی ازیات ۲۰

فرو نشست و بگریست انکه این سخن بگفت کی خدای تعالی از وی حکایت کرد
وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ
مَهْجُورًا رسول گفت ای بار خدای من بدرستی کی قوم من یعنی کافران مکه
فرا گرفتند این قران را مهجور ای متروک واگذاشته ی و گفته اند مهجورا ای مسبوبا زار گفته ی
کی این را می گویند وَكَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ
وَكَفَى بِرَبِّكَ هَادِيًا وَنَصِيرًا خدای گفت همچنین کرده ایم ما هر پیغامبری را دشمنی از
بدکاران و کافران بسنده است خدای تو راه نماینده آن را کی اهل آن باشند و نصرت
کننده اولیا خود را و قهر کننده اعدا اولیا را وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا
نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً چرا نه فرو فرستادند این قران را بر محمد همه
بیکبار چنانک توریت بر موسی کلیم محمد این قران را آیت آیت و سوره سوره می برخواند
بدان ماند کی از خویشتن می فرا بافد و بر ما می خواند خدای گفت كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ
بِهِ فُؤَادَكَ چنین کردیم این قران را سوره سوره آیت آیت تا بداریم بدان
دل ترا و بدان بداریم اندر دل تو سوال ای گر خدای قران بیکبار بدادی مصطفی را اسو الیسید
کی از بر دل وی نگه داشتی چنانک توریت را در دل موسی تا کی قران را این بهانه نبوذی
پس چرا گفت كذلك لنثبت به فوادك جواب گوییم خدای گفت لنثبت به فوادک
خطاب رسول است و مراد عبر او را تا در دلها قرار گیرد کی اگر بیکبار فرستاذی
دلها آن را بار ندیدی چنانک توریت بیکبار فرستاد دلهای قوم موسی آن را نمی پذیرفتند
تا کوه بر سر ایشان بداشتند وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلًا ای وفصلناه تفصیلا
بذا گفتیم و جدا جدا گفتیم این قران را جدا جدا گفتنی وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا
جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا و نیارند سوی تو یا محمد هیچ داستانی

از شبهتی کی نه بتوان بر آن زا جوابی پسندیده و نیکو بیان نا الذین یحشرون علی

وجوههم الی جهنم انکسانی کی بینگیزند ایشان را بر رویهای ایشان بسوی

دوزخ و گفته اند مراد ازین وجوه ملک و مذاهب است و گفته اند مراد ازین رویهاست

چنانک در خبر است کی رسول را پرسیدند کی یا رسول الله کیف یمشون علی وجوههم فقال

ان الذی مشاهم علی اقدامهم قادر علی ان یمشیهم علی وجوههم اولئک شر مکانا

واضل سبیلا ایشان اند بتر بجایگاه و گمتر براه ولقد آتینا

موسی الکتاب وجعلنا معه اخاه هرون وزیرا

بدرستی کی بدادیم ما موسی را نامه و کردیم با وی برادر او را هرون یاری فقلنا

اذهبا الی القوم الذین کذبوا بایاتنا فدمرناهم

تدمیرا پس گفتیم شوید بدان گروه کی بدروغ داشتند آیتهای ما را

فدمرناهم تدمیرا ای فاهلکناهم هلاکا هلاک کردیم ایشانرا یکباره هلاک کردنی

وقوم نوح لما کذبوا الرسل اغرقناهم وجعلناهم

للناس آیة یاد کن گروه نوح را چون بدروغ داشتند رسولان ما را رسول ایشان

نوح بود ولکن رسل گفت زیرا کی هر کی یک رسول را تکذیب کند همه رسولان را تکذیب

کرده بود غرقه کردیم ایشانرا و کردیم ایشانرا مردمانرا عبرتی و پندی

واعتدنا للظالمین عذابا الیما وساخته ایم ما ستمکارانرا

عذابی دردناک گوناگون لونالون وعادا وثمود واصحاب الرس

وقرونا بین ذلک کثیرا وهلاک کردیم قوم هود را و قوم صالح را و

اهل ارچاه را گفته اند ایشان قوم شعیب بودند و گفته اند ایشان اهل بئر معطله

بودند و گفته اند ایشان قومی بودند منکر خدای تعالی رسولان را با ایشان فرستاد

ایشان رسولان خدای را می کشتند تا جاهی ابر سر رسولان بر پا کنند درست از جاه
بود و اصحاب الرس ایشان بودند والله اعلم وگروههای درمیان از بسیار وَكُلًّا
ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ وَكُلًّا تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا هری و همه ی اسست
کی بزدیم او را داستانها و همه را هلاک کردیم هلاک کردنی وَلَقَدْ أَتَوْا عَلَى
الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمْطِرَتْ مَطَرَ السَّوْءِ بدرستی که آمدند اهل مکه و گذشتند ٥
بران شهرهائی که باران بد باریدند بران باران بد یعنی سنگ باران و آن شهرهای لوط بود أَفَلَمْ
يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا لَا يَرْجُونَ نُشُورًا ای می دیدند آن را تا
بدان عبرت گرفتندی بلکه بیم نمی داشتند از انگیختن روز قیامت این دلیری و ناباکی بر آزار خدای
و نافرمانی او را از آن می کنند وَإِذَا رَأَوْكَ إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا
و چون بینند ترا یا محمد نگیرند ترا مگر خنده استهزاء و آن بود که کافران مکه در راه گاه ١٠
بنشستندی رسول بر ایشان بگذشتی ایشان ویرا بدیدندی در میان خلقان بطنز گفتندی
أَهَٰذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا ای این است آنکه خدای برسولی
فرستاده است یکی گفتی رسالت کجا دارد دیگری گفتی بریان ردا دارد دیگری گفتی
کلاه بر دو بران نعلین دارد إِنْ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنْ صَبَرْنَا
عَلَيْهَا بدرستی که خواستی که ما را بگرداند و گم کند از خدایگان ما گرنه ١٥
آن بودی که ما خود صبر کردیمی بر خدای گفت وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ
يَرَوْنَ الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا زود آگاه بدانند چون که ببینند عذاب
را برای العین که کیست گمراه تر أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَٰهَهُ هَوَاهُ
ای دیدی یا محمد آن کس را که بگرفته است خدای خویش را هوای دل خویش و از مشرکان آمدی که هرچه
ایشان را دل از خواهد آن را بخدای پرستند گفته اند این مقدم مؤخر است معناه ارأیت ٢٠

مر اتخذ الهه هواه را بی‌ان خدای گرفته اند چنانک فرمان خدای باید کردن کافر
متابعت هوای تن کند **أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا** ای تو ای پیغامبر نگه
بانی و گماشته‌ای تا نگهدار او را چون دانی این سوره مکی است و در مکه امر شود رسول را جز
بر فوق با کافران **أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ**
یا چه پنداری که بیشتر ایشان بشنوند چون یا دریابند نه شنوند و نه دریابند
إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا نیستند ایشان مگر چون ستوران
بلکه ایشان گمراه‌ترند از ستور چرا زیرا که ستور را خردی نباشد که او را بر صواب
دارد و از نا صواب باز دارد و ایشان را خرد هست و از متابعت نکنند **سوال**
چرا کافران را در گمراهی به ستور مانند کرد بعد ما که ستور را خود معرفت خدای
نیست و ایشان مسبح باشند خدای را **جواب** گوییم معنی است که کافران در تفهیم
ناکردن چون نادیدن نحت هم چون ستوران اند گفته اند معناه کافران کور دل تر آیند در
باب دین از آنک ستور در باب دنیا **سوال** اگر کافر چون ستوران اند پس چرا گفت
بل هم اضل و گمراه‌تر اند از ستور پس چرا گفت اولئک کالانعام و گر چنین اند هم این
این تناقض بود **جواب** گوییم بل اضراب بود از قول اول تاکید قول ثانی نه رفع قول
اول چنانک کسی گوید مرا بیست دینار است بل که دو هزار از قول ثانی اول را بر بگذاشته
باشند و تناقض نکرده بود بل که از قول اول اضراب نه قول ثانی و این از حکم روا بود و
گفته اند اولئک کالانعام صفت گروهی است و بل هم اضل صفت گروه دیگر پس درین
تناقض لازم نباید **أَلَمْ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ** ای ننگری
صنع خدای تو کی چگونه باز کشیده است سایه را یعنی شب را گفته اند این ظل سایه‌ی
وقت صبح است تا بر آمدن آفتاب   والله تعالی اعلم بالصواب

وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا
وگر خواستید کردی این سایه را دایم تا همه شب بودی و هیچ روز نبودی پس کردیم
آفتاب را بر شب نشانی و راه نمایی کی گر روشنایی آفتاب نبودی ندانستندی کی چه
تاریکی است کی خدای تعالی باز برد ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا
۵ پس گرفتیم وی کی بیم آن سایه را بخودی خود گرفتنی اندک اندک تا سایه‌ای از دلیل باز بود
از تاریکی شب را باز بردی و روز آوردی خلق مدهوش و بیهوش گشتندی وَهُوَ
الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا و اوست خدای است کی کرد بر شما شب را
پوششی کی پوشاند شما را و ابنا ریکی گفته‌اند معناه لباسا لحواسکم تا حاسّهای شما
دوار از رسد و کرده خواب ایدنا بیاساند وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ
۱۰ النَّهَارَ نُشُورًا و خواب را راحتی و آسایشی کرد از بیشی و کرد روز را سبب
انگیختنی و پراکندنی کی در آن سیدو رحوشن گردید وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ
الرِّيَاحَ نُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ و اوست خدای است کی بفرستاد
بادها را پراکننده و زننده جنوب و شمال و دبور و صبا در پیش باران و گر نشرا بضم نون
خوانی انگیزنده میغها را الجمع نشور و ناشر بود و آن انگیزنده بود و گر بشری با خوانی
۱۵ مژدگان دهنده باران ای بشری یعنی مبشر وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
طَهُورًا و فرو آوردیم از آسمان آبی پاک و پاک کننده مر خوردن را و شستن و طهارت را
لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ
كَثِيرًا تا زنده کنیم بدان آب زمین مرده و بخورانیم آن مر ستوران و مردمان
بسیار را از آنچ آفریده ایم وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا
۲۰ بدرستی کی یاد واگردانیدیم ما آن آب را میان ایشان تا پند گیرند و در اندیشند تا بدانند

کی از میغ راکی زابر اخبار بجای می شود بکجهای نیارد وافتاب می تابد وجای دیگر
نبارد انبار انبار انده ای است و بار انده وی و بهر از آب فرو شده زمین بیرون آیند از چشمها
وکاریزها وجاهها انبرا بیرون ارنده ای است فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا
كُفُورًا سر باز زدند بیشتر مردمان چو کافران که نکنند مکر ناسپاسی وناکرویدن بحق
وَلَوْ شِئْنَا لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا وکر خواستیمی مایم بفرستادیمی ٥
در هر شهری بیم کننده ای یعنی رسولی ولکن همه بتو ارزانی داشتیم تا از فضل تو بود چون
چنین بود صبر کن که رنج تو بیشتر بود فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ
بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا فرمان مبر کافران را در آنکه ترا می کویند با ما بساز تا ما
با تو بسازیم و بار کوش با ایشان بدین قران کوشیدنی بزرک یعنی جواب ایشان بقران باز ده
وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وا و از خدای است کی در ١٠
هم کشاد دو دریا را وکفته اند این دو دریا دریای پارس و روم است وکفته اند صد هزار
و بیست وچهار هزار جوی است در زمین بعضی عذب و بعضی شور وکفته اند دو آب
است مطلق هذا عذب فرات این یکی خوش و مزه دار وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ
و این دیکر شور و تلخ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا
وکرد میان این دو دریا حجابی و بندی بسته واکر این بحرین بر دریای پارس و دریای ١٥
روم رانی برزخ میان این جزیره عرب است وکر دیکر ایشان راکی حجاب میان ایشان قدرت است
کی طعم یکی دیکر را نکرداند وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا
وا و آن خدای است کی بیافرید از آب مردم را کفته اند این بشر آدمی است وکفته اند آدم
است اکر آدم رای افریدن او را از آب آن است کی او را از خاک ساخت و خاک را از آب کی
همه زمین کفکی است از آب افریده وکر آدمی را بی افریدن او خود از آب منی است ٢٠

فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا
بس کرد او را بیوستکی قرابت وبیوستکی نکاح وکفته اند نسب ابیوستنه ی قرابت
ونکاح وصهر ابیوستنه ی رضاع بود وهست خدای تو توانا بهمای وَيَعْبُدُونَ
مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ می بستند از فرود خدای
انج سود ندارد ایشان را کر بپرستند وزیان ندارد کر نپرستند چون بتان وجز آن وَكَانَ
الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيرًا هست کافر بر خدای او همپشت دیو وَمَا
أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ونه فرستادیم ما ترا یا محمد عربی مکر مژده کار دهنده
وبیم کننده ی ای مبشرا للمؤمنین بالجنه ونذیرا للکافرین بالنار قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَى رَبِّهِ سَبِيلًا
بکوی یا محمد عربی نمی خواهم از شما برین تبلیغ هیچ مزدی مکر آنکس کی بخواهد کی کیرد بخدای
خویش راهی سوال استثنا الا من شاء چون درست اید با اجر جواب
کویم معناه لکن من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا فانا ادله علیه یک کسی کی خواهد
بخدای خویش راهی بر او را راه بدید کنم وبر راه دلالت کنم سوال مزاهر تاکید
نفی بود کی هیچ مزد نمی خواهم در دیکر کفته مزد بخواهم مکر موده قرابت این تناقض بود
جواب کویم آنک کفت لا اسلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی منسوخ است
بدان آیت کی کفت قل ما سالتکم من اجر فهو لکم پس هر جای کی در قران لا اسالکم علیه
اجرا است از اجر مطلق داریم وآنجا که کفت الا من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا آن الا بمعنی لکن
است نه استثنا حقیقی وَتَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَسَبِّحْ
بِحَمْدِهِ توکل واعتماد بر آن زنده کن کی نمیرد نه آن زندکانی کی بمیرند
ونه بر موات وتسبیح کن حمد کنان او را وَكَفَى بِهِ بِذُنُوبِ عِبَادِهِ خَبِيرًا

سنده است و بسنده کن بوی عز و جل مکناهان شد کان او آگاه الَّذِي خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ
آن خدای کی بیافرید آسمانها و زمین را و آنچ میان آنست در شش روز و گفته اند معناه
فی ستة آلاف سنة گفته اند فی ستة ساعات من الیوم ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ
الرَّحْمَٰنُ فَاسْأَلْ بِهِ خَبِيرًا پس استوا کرد بر عرش آن خدای
مهربان نیکوکار فسل به ای عنه چنانک شاعر گوید

وسائلة بثعلبة بن بکر وقد علقت بثعلبة العلوق

بثعلبة ای عن ثعلبة اگر خواهی که معنی استوا خدای بدانی از خدای آگاه پرس بهمه چیزها
خبردار کی و لا ینبئک مثل خبیر و آن آن بود کی مصطفی جبریل را صلوات الله علیهما پرسید
گفت یا جبریل معنی استوا خدای بر عرش دانی گفت ندانم گر تو خواهی کی بدانی از خدای
خبیر پرس مصطفی گفت تو معلم همه ملایکتای گرمی روا بود کی تو معنی استوا خدای ندانی
روا بود کی من هم ندانم نه رسول از خدای خبیر پرسید کی استوا تو بر عرش چونست
خدای خود بیان کرد تا جهانیان بدانند کی استوا خدای خدای داند و بس و این مخزون است
و آن انجاست کی مالک گفت الاستوا معلوم والایمان به واجب والکیفیة مجهوله والسوال
عنه بدعه رسول نپرسید و صحابه نپرسیدند هر کی در گفت این او بر زیدن بدعت است
کی برآرد و تکلفی است کی می سازد تعرّبه ونمرّ ولا تزید ولا تنقص وَإِذَا قِيلَ
لَهُمُ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَٰنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَٰنُ چون گویند ایشان را سجود کنید
خدای مهربان را گویند رحمن چه بود لا نعرف الرحمن الا رحمان الیمامة یعنی مسیلمة الکذاب
أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا ای ما سجود کنیم
برای آنک مسیلمه می فرماید گفته اند معناه لما تامرنا یا محمد و گر بنا آخر ای خطاب بود رسول را

وسفرا بیدا ایشان را وسبذ نا ذ حق و از نام رحمان تبارک الذی جعل فی السما
بروجا بابرکت است از خذای ونام از خذای کی کرد در اسمانها برجها او دوازده
برج است حمل وثور جوزا سرطان اسد سنبله میزان
عقرب قوس جدی دلو حوت وگفته اند این برجهای اسمان کوشکها است
در اسمان کی ان معابد فرشتکان است جنانک مساجد در زمین معابد مومنان است وان ۵
کوشکها بعضی از زبرجد سبز است وبعضی از زبرجد سرخ وبعضی از یاقوت سرخ وبعضی
از نقره سپید وجعل فیها سراجا وقمرا منیرا وکرد در اسمان
جراغی جو افتاب وبز جراغها جو کواکب وماه روشن وهو الذی جعل
اللیل والنهار خلفة واو ان خذای است کی کرد شب را و روز را مر یکدیکر
در ایند خلفة ای مختلفة فی اللون والطبع لمن اراد ان یذکر او اراد ۱۰
شکورا از ان کی خواهد که در اندیشد و پند کیرد یا خواهد سپاس داشتن
کی خذای را بر دو نعمت روز وشب شکر کند وعباد الرحمن الذین
یمشون علی الارض هونا بندکان وخاصکان خذای مهربان انکسها
باشند کی می روند بر زمین بفروتنی کفته اند هونا بالسکینة والوقار والحلم واذا
خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما جون سخن کویند با ایشان نادانان ۱۵
سخن نادان وار وایشان سخن کویند همه امن یا کویند سلام علیکم لا نبتغی الجاهلین
از اینجا کی وعباد الرحمن تا باخر سوره همه صفت خاصکان خذای است در جواب
کافران کی رحمن کی بود خذای کفت رحمن انست کی جعل فی السما بروجا وکفت وکفت
وانک او را حسن بندکان باشند والذین یبیتون لربهم سجدا وقیاما
وانکسها کی شب کذارند خذای ایشان را سجده کنان وایستادکان یعنی شب کذارند در ۲۰

نماز و کروه اول شب و آخر شب نماز کنند همچنان بوذ کی همه شب در نماز بوذ

پیغامبر گفت هی الصلوة و النوم وهی الافطار و الصوم **وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا**

اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا

وانکسها کی کویند ای بار خذای ما بکردان از ما عذاب دوزخ بدرستی که عذاب دوزخ

بوذ و هست لازم گفته اند غراما ای ثقیلا کالغرم و گفته اند غراما ای شدیدا **إِنَّهَا**

سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا بدرستی کی آن دوزخ بذ آرامگاه است

و بذ ایستادن جای **وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا**

وانکسها کی چون نفقه کنند گزاف نکنند و تنگی نکنند لم یسرفوا ای لم ینفقوا فی الباطل

و لم یقتروا ای لم یمنعوا عن الحق **وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ**

مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ و بوذ نفقه ایشان میان اسراف و تقتیر ایستادنی میانه

وانکسها کی نه خوانند با خذای خذای دیکر **وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي**

حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ و نه کشند آن تن را کی حرام کرده بوذ خذای

تعالی کشتن او را مکر بحق یعنی آن بوذ که قتل او بکارد فیجلب او بزنی فرجم او بقتل فیقتل

وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا زنا نکنند و هر ک

بکند آنک یاد کرد بم یلق اثاما برسد و به بیند عقوبت بزه ی خویش گفته اند اثاما بزه که

کرده بوذ نه ستدا زرا روز قیامت **سوال** چرا گفت و من یفعل ذلک نگفت تلک بعد ما

کی بسیار معاصی را ذکر کرد چون شرک و خون ناحق و زنا و جماعت را بلفظ تلک کویند

نه بلفظ ذلک **جواب** گفته اند ان ذلک راجع است زنا ای و من یفعل الزنا و گفته

الله معناه و من یفعل ذلک الذی تقدم ذکره **يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ**

الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا می افزایند او را عذاب روز رستخیز

و بمانند دران عذاب خوار کرده وکر یخلد بضم یا وفتح لام خوانی بدارند اورا دران عذاب
خوار کرده **الا من تاب وآمن وعمل صالحا** مکر انکس کی توبه کرد
از کفر و بکرو بد و بکردکار نیک **سوال** چرا صاحب کبیره را در دوزخ مخلد
نکوئید بمعنا کی خدای کفت ویخلد فیه مهانا **جواب** کوئیم ومن یفعل ذلک کفته
اند راجع است بازانک کفت والذین لا یدعون مع الله الها اخر ومن یفعل ذلک ای ومن یشرک ۵
بالله لاجرم مشرک را اعذاب ابد بود دلیل برانک این صفت کافران است کی کفت الا من
تاب وآمن ایمان شرط کرد وایمان کافر را باید آورد و کفته اند ویخلد فیه ای ویمکث
نکفته ونوبد و خلود مکث بود نه تابید **فاولئک یبدل الله سیئاتهم**
حسنات ایشان اند کی بدل کند خدای بدیهای ایشان را به نیکیها ونکوئیها
کفته اند معناه چون توبه کنند خدای تعالی بدیهای ایشان را از دیوان بخاید و بتوبه ۱۰
ایشان را ثوابها بنویسد و کفته اند معناه توفیق دهد ایشان را از بعد توبه تا نیکیها
در دیوان خویش حاصل کنند و کفته اند معنی این تبدیل آنست کی روز قیامت
خدای تعالی نامه تایب را بدست وی دهد تا وی کردارهای خویش ببیند انک
کناهان او را بطاعت بدل کند **وکان الله غفورا رحیما**
بود وهست خدای امرزکار و بخشاینده بر تایب محمد هیصم کفت هفت کرامت ۱۵
خدای تعالی در قرآن تایب را کرامت کرده است یکی وعده کرده است قبول وهو الذی
یقبل التوبة عن عباده و مغفرت وانی لغفار لمن تاب و مدحت التائبون العابدون
و محبت ان الله یحب التوابین و فلاح وتوبوا الی الله جمیعا ایه المؤمنون لعلکم تفلحون
و دعا فرشتکان فاغفر للذین تابوا و تبدیل حسنات فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات
ومن تاب وعمل صالحا فانه یتوب الی الله متابا ۲۰

وهر که توبه کرد و کرد کار نیک بدرستی کی او استکی می بازگردد بخدای بازگشتن
بسزا بهشت و کرامات خدای وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ و نیز خاصگان
خدای آنکسها باشند کی گواهی ندهند بدروغ و حاضر نباشند بجائی کی ناشایست و نابایست گویند
وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا و چون بگذرند به بیهوده و نا
شایست بگذرند کریمان یعنی کریم وار بدانچه نپسندند بدان آواز ندهند (?) و گفته
اند مرّوا كراما آنست کی بگذرند روی بگردانند کریم وار کی امر معروف و نهی منکر
بعلم و بحلم کنند و برفق با خود در آن بپیوندند وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ
رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا و آنکسها کی چون ایشان را پند
دهند بآیتهای خدای ایشان بر نیفتند از کران و کوران ای غافل نباشند کی لابد که
بر ایشان اثری پدید آید از خشوع وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ
أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ و آنکسها کی گویند ای بارخدای ما ببخش ما را از زنان
ما و فرزندان ما روشنائی چشمها یعنی ایشان را شایسته خود کن کی فرزند قرة العین
ما در و پدر آن بود کی نیک فرزند بود و گفته اند کی فرزند قرة العین آن بود کی نیکو کار بود
زیرا کی پیغامبر گفت علیه السلام جعل قرة عینی فی الصلوة و آمده آنست کی چون
رسول این سخن بگفت فاطمه در پیش وی بود و گفته اند ایشان را با ما بهشت رسان تا چشم ما را
مر ایشان را بایشان روشن گرداند وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا
و کن ما را پرهیزگاران را پیشرو تا اقتدا کنند اما تا فضل و شرف از ما را بود سوال
جز این گفت واجعلنا للمتقین ائمة بعد ما کی صفت جمع است جواب گویم برای فواصل آیات
را کی در این موضع همه برین وزن است و گفته اند مراد ازین آنست کی هر یکی را از ما امامی گردان
أُولَٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا ایشان اند آنکسها کی

کی پاداش دهند ایشان را درخت بلند بدانچ صبر کردند بر طاعت و صبر کردند از معصیت
و صبر کردند در محنت گفته اند کی این غرفه که ایشان را وعده کرده است درختی باشد
در بهشت نام صابران از راه هفتاد در مصراع بود بر هر دری هفتاد حاجب کاموشکان
می آیند با هدیها و سلام خدای حاجبان ایشان را گویند که نوبت بار است کی ولی
خدای با حق مشغول است ایشان را می دارند تا یک ساعتی وقت بار آید در آیند از هر دری
سلام علیکم من کل باب سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار **ویلقون**
فیها تحیة وسلاما و پیش آرند ایشان را و بدهند ایشان را در آنجا کرامت
و افزون **سوال** چه فرق است میان تحیت و سلام و افزون بعد ما کی پیغامبر گفت صلی الله علیه السلام
تحیة اهل الجنة فی الجنة پس چرا خدای تعالی فرق کرد میان تحیت و سلام **جواب**
گوییم تحیت از بهشتیان بود یکدیگر را و سلام از خدای چنانک گفت سلام قولا من
رب رحیم و گفته اند تحیت خدای ایشان را بهشت بود و سلام برکت فنا را والله اعلم
خالدین فیها حسنت مستقرا ومقاما جاویدان باشند در آن
بهشت آنت نیکو آرامگاهی و ایستادن جایی که آن بهشت است نصب علی التفسیر
قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم
بگوی یا محمد کی چه خواهد کرد بشما خدای من که نه دعای شما بودی **سوال**
اگر غرض خدای از آفریدن بندگان دعای ایشان است پس اگر بنده دعا نکند غرض
خدای از آفریدن او حاصل نیاید **جواب** گفته اند معناه چه کار است خدای را
بعذاب شما اگر نه دعوی شما بودی مر دون خدای را الخدای یعنی اگر نه برای شرک
شما را بودی چرا عذاب کردی شما را و گفته اند معناه ما یعبؤا بکم لولا توحیدکم
اگر نه برای توحید موحدان بودی خلق را بیافریدی خدای گفت عز و علا

فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا

اكنون كه بدروغ داشتيد خبر او نبوت خداى را زود آيد عذاب شما را لازم
بود روز بدر و گفته اند روز قيامت و گفته اند لزاما كالغرام القتل والله اعلم
خبر است از مصطفى صلى الله عليه وسلم كى او گفت هر كى سوره الشعرا را بخواند مرگ
او مرگ سعدا باشد و او را چندان ثواب بوذ كى اسپه تن مراحم را رضى الله عنهما

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طسم

قسم بطول خداى و سنا او و ملك او و گفته اند طا طرب اهل الجنة فى الجنة سين
سرورهم فيها ميم ملكهم فيها و گفته اند طا شجره طوبى سين اسكندريه
وميم مكه و گفته اند طا درخت طوبى سين سدرة المنتهى ميم محمد المصطفى و گفته اند
طسم نام اين سوره است تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ
اين سوره اينها ى نامه هويداست يعنى قرآن صد و چهارده سوره گفته اند اين كتاب مبين
لوح محفوظ است لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ
مگر تو يا محمد هلاك كننده ى تن خود را و بخواهى كشت خويشتن را اندر آنك ايشان نيستند
گرويدگان و آن آن بوذ كى خداى تعالى رسول را فرموذ كى جاهد الكفار والمنافقين
واغلظ عليهم پيغامبر چندان جد و جهد كرد در جهاد با كافران كى خويشتن را هلاك
خواست كرد در جد و جهد خداى تعالى اين آيت فرستاذ إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ
عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ
گر خواهيم كه فرو فرستيم بر ايشان از آسمان نشانى يعنى عجيبه ى و عقوبتى كردذى
گردنها و ران ايشان را گردن نهاذگان و گردنهاى ايشان از آن نرم و گفته اند اعناقهم
اى جماعتهم تا همه ايشان از امتقاد بوذندى تا كه خواستندى و كر نه ايمان آوردندى

سوال چرا گفت اعناقهم لها خاضعین جواب گفته اند از اعناق عبارت
از نفوس و اعیان ایشان است و گفته اند برای فاصله آیت است و گفته اند این اغلال کردن
اوراد ایشان نه کردنها وما یأتیهم من ذکر من الرحمن محدث
نیاید بایشان هیچ پند گفته اند من ذکر ای من ذکر هیچ پند دهنده گفته اند من ذکر
ای من سوره هیچ سوره از خدای مهربان نو آورده الا کانوا عنه معرضین
کی باشند از آن روی گردانندگان اشکالی کی درین آیت است در اول سوره الانبیا
گفته اند فقد کذبوا فسیأتیهم انبؤا ما کانوا به
یستهزؤن بدرستی که بدروغ داشتند خبر آوردگان که بایشان آید خبرهای
آنچ بودند بران خنده استهزا می کردند گفته اند عقوبة استهزائهم اولم یروا
الی الارض کم انبتنا فیها من کل زوج کریم
ای نکه نگرند بزمین چند برویانیدیم ما دران نیکی در زمین از هر گونه نبات نیکو
منفعت کننده شایسته نظاره را و نظر و استدلال و انتفاع را ان فی ذلک
لآیة وما کان اکثرهم مؤمنین بدرستی کی دران نشان و عبرت
است و حجت است و سود نداشت ایشان گرویدگان لذان بود کی ایشان را هلاک کردند
گفته اند معناه نبود در سابق علم خدای نبشتن ایشان گرویدگان وان ربک
لهو العزیز الرحیم بدرستی کی خدای تعالی است کین کش دوستان
از دشمنان وی همتا بکین کشیدن و بخشاینده بر مومنان خاصه بر تایبان واذ
نادی ربک موسی ان ائت القوم الظالمین
و یاد کن چون بخواند خدای موسی را و بفرمود کی بشو بدان گروه ستمکاران
قوم فرعون الا یتقون گروه فرعون ای نترسند از خدای که او را

همتاه گویند و بنزهیبتد از او را او قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَن يُكَذِّبُونِ
موسی گفت ای بار خدای من بترسم کی مرا دروغ زن خوانند وَيَضِيقُ صَدْرِي
وَلَا يَنطَلِقُ لِسَانِي و تنگ گردد دل من و نه روذ زفان من گفته اند که بر
از آن گفت کی مردم که تنگ دل گردد از تنگ دلی نفسش فرو بندد و گفته اند بدان
۵ بستگی زفان از خواست کی در زفان موسی بستگی بوذ از آن وقت باز که در خانهٔ
فرعون آتش بر زفان نهاد فَأَرْسِلْ إِلَىٰ هَارُونَ وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ فَأَخَافُ
أَن يَقْتُلُونِ پیغام فرست بهارون تا با من یار بوذ و مرا بوی قوت دل بوذ و بنز
ایشان را بر من گناهی است کی یکی را از ایشان بکشته ام ترسم کی مرا بکشند بقصاص قَالَ
كَلَّا فَاذْهَبَا بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُم مُّسْتَمِعُونَ
۱۰ خدای گفت نه چنست باذا ای چنان کی او بنوذ دشنوید و برید نشانهای مرا بدرستی که ما
با شما باشیم بسمع و بصر شنونده کی او شما را چه گوید فَأْتِيَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا
إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ هر دوان بشوید بفرعون چنانک دعوی خدای
می کند بگویید کی ما رسول خدای جهانیانیم سوال چرا نگفت رسولا رب العالمين
بعد ما کی موسی و هارون دو رسول بوذند جواب گو بهر رسول اسمی است بوزن
۱۵ مصدر چو ولوع و قبول شاعر گوید لقد كذب الواشون ما بحت عندهم بسر و لا
ارسلتهم برسول ای برساله و هر اسم کی بوزن مصدر بوذ تثنیه و جمع و وحدان در آن متساوی
بوذ چنانک گفت هولا ضیفی أَنْ أَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ کی بفرست
با ما فرزندان یعقوب را کی ایشان آزاد اند نه بندگان تو سوال چرا گفت آمده ایم
تا بنی اسرایل را با ما دهی بگفت آمده ایم تا خدای ایمان آری بعد ما کی خدای تعالی موسی را بدان
۲۰ فرستاده بوذ تا فرعون را با ایمان خواند نه از بهر آن کی بنی اسرایل را از وی درخواهد

سوال کوییم موسی علیه السلام خواست کی اولا فرعون را از ظلم در کیرد کی وی
بی دعوی کرد و مقر بود بهمه ظلم موسی خواست کی او را باز نماید کی من ترا ناصح ام نام تو بعدل
نشده و تو این بنی اسرائیل را سخره کرفته ای نه درخورد عدل تو باشد رفق و را تنبیه
کرد تا وی بداند کی موسی او را ناصح است فرعون از سر تکبر خویش کفت ای نه توانی کی ما ترا
اندر بر کرفتیم و نان دادیم قال الم نربك فينا وليدا ولبثت فينا من
عمرك سنين ای نه ما بپروردیم ترا در میان ما آنکه تو کودک خورد بودی و درنک کردی
میان ما از زندکانی سالها سی سال وفعلت فعلتك التي فعلت
وانت من الكافرين و کردی تو آنچ کردی یعنی کشتن آن قبطی و بودی از ناسپاسان
نعمت ما ای کفته اند من الکافرین ای من الجاحدین لنعمای والای قال فعلتها
اذا وانا من الضالين موسی کفت آری کردم من آن فعل و من از کمراهان بودم
سوال ای روا بود کی پیغامبر خدای کمراه بود تا کفت وانا من الضالین جواب
کفته اند من الضالین ای من الجاهلین و کفته اند من الضالین ای من الناسین و کفته اند
ای من الضالین عن الصواب الی الخطا و خطا از پیغامبران روا بود و کفته اند ای من الشبان
از برناسالی بود کی کرده آمد ففررت منكم لما خفتكم فوهب
لي ربي حكما بکریختم از شما چون بترسیدم از شما بخشید مرا خدای من درستی
یعنی نبوت و علم و باز بر همه وجعلني من المرسلين و کرد مرا از
پیغامبران مرسل سوال ای نه پیغامبر خدای هرکز نبود مکر رسول بران معنی که
استحقاق رسالت دارد چنانک پیغامبر کفت کنت نبیا و آدم بین الروح والجسد پس چرا موسی
کفت چون از نزد شما برفتم خدای مرا پیغامبری داد جواب کوییم رسول و مرسل بر دو
معنی بود یکی معنی سزاوار رسالت کرد دیکر بمعنی وحی فرستاد موسی بران کفت

وجعلني من المرسلین این خواستست کی مرا وحی فرستاد و این از بعد او بود کی موسی از مصر برفت

هرچند اینش خود نبی و رسول بود و رسول و مرسل بود بمعنی سزاوار رسالت اینکه جواب

داد این سخن را که فرعون گفت الم نربک فینا ولیدا **وَتِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ**

أَنْ عَبَّدْتَ بَنِي إِسْرَائِيلَ این بر نعمتی است کی بدان می منت بر من نهی کی بنده

کردنی فرزندان یعقوب را و می کشتی فرزندان ایشان را تا مرا از ضرورت بیاب افکندند و بتو افتادم ٥

این بیابست کرد تا این بود کی گفته اند کی موسی جواب فرعون بر این معنی داد کی تو مرا بفرزندی

برگرفتی شکر و ثنا می خویش را تا از ابعت و نامردی وصف نکنند چون بفرزندی برگرفتی فرزند

خویش را تا از دهی بدان بر منت. بر من نهی داعی کی بر من جای منت نبود گفته اند کی موسی بدان

آن خواستست کی بلی این شکر داشته بودی کی تو مرا پرورده کی بنی اسرائیل را بسته کی داشتی و مرا بفرزندی

برگرفتی مکافات نیکوی ترا همی باز کنم کی ترا از دوزخ بهشت آرم گر اجابت کنی ؟ ١٠

قَالَ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ فرعون بشنود خرد بعد للکه متحیر شد

گفت چیست این خدای جهانیان کی می گویی من رسول اوام **سوال** چرا نگفت

ومن رب العالمین تعدما کی ما در نامهای او اعتبار کنند **جواب** گوییم وی از کوردلی وی گفت

کی خدای را نشناخت عیب بوی کرد در ماسیس و ثنا و داشتی جواب و گفته اند کی ما

در نامهای وی اعتبار کنند چنانک گفت فانکحوا ما طاب لکم من النساء ای من طاب لکم ١٥

و گفته لا اعبد ما تعبدون ولا انتم عابدون ما اعبد ای من اعبد **قَالَ رَبُّ**

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ

موسی گفت رب العالمین پروردگار آسمانها و زمین است و آنچ میان ایشانست اگر همی بیزی

گمان آید بشنی بی گمان باید بود **سوال** چرا گفت ان کنتم موقنین یقین ایشان شرط

کرد در خدای خدای و ایشان خود موقن نبوده اند **جواب** گوییم معناه کما سمعتم ورایتم ٢٠

واپج میان است موقن ابد بکرد کار ان موقن باید بود و گفته اند معناه ما کنتم موقنین

قال لمن حوله الا تستمعون فرعون گفت انکسها را کی نزد او بودند ای من

شنوید کی می چه گوید خواست کی بعبد لتدان سخن موسی را قال ربکم و

رب آبائکم الاولین موسی گفت علیه السلام خدای شما است و خدای

پدران پیشینیان یعنی پروردگار شما است و آن ایشان قال ان رسولکم الذی

ارسل الیکم لمجنون فرعون گفت بطنز ای رسول شما کی بشما فرستاده اند

دیوانه است کی بجز من خدای دیگری گوید قال رب المشرق والمغرب

وما بینهما ان کنتم تعقلون موسی گفت خدای آمدن جای و فرو شدن

جای آفتاب است گر شما باری خرد دارید قال لئن اتخذت الها غیری

لاجعلنک من المسجونین فرعون گفت گر خدای گیری جز من هر اینه

ترا از زندانیان کنم و زندان وی صعبتر از عذاب بودی کی زندانی در زندان وی بمردی اندر اسال

اورا خورد بدی قال اولو جئتک بشیء مبین موسی گفت صلوات

الله علیه و گر چه بتو آرم حجت سدا روشن ظاهر قال فأت به ان کنت

من الصادقین فرعون گفت بیار گر هستی از راستگویان نه از کاذبان و

جادوان و کاهنان فالقی عصاه فاذا هی ثعبان مبین

بیفکند عصا او را همی از عصا اژدرهای گشت بیدا دهن باز کرده هشتاد ارش و بر

خویشتن بکردید میان سرای فرعون را همه سنگ مرمر همه دریک نشست و چهار هزار

حاجب بود فرعون را چنین گویند هفت هزار از ایشان زهره بجکید انکه سر بر اورد

وا هنگ بفرعون داد فرعون چنان بترسید کی امده است کی هفتاد بار شکم بگشاد

اندر بعد ما کی هر چهل روزی او را بکبار حاجت افتادی بخلا انکه گفتا او را بگیر

با موسی موسی دست بدان زد چوبی گشت در دست موسی فرعون گفت نیز هیچ حجت
داری گفت دارم وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ
موسی دست از آستین بیرون کشید از زیر بغل هی از دست او سپید و روشن بود مر نگرند
گان را چنانک روشنای آن را آفتاب غلبه کرد قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا
لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ فرعون گفت مر آن سالحمان را کی گرد بر او بودند بدرستی
کی این موسی جاذوی است بسیار دانا و زیرک و سبک دست يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ
أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ می خواهد کی بیرون کند شما را از
زمین شما بجاذوی او چه فرمایید یعنی چه گویید با وی چه کنیم قَالُوا أَرْجِهْ
وَأَخَاهُ وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ
گفتند باز دار او را و امید کن او را و وعده کن او را و برادر او را و بفرست در شهرهای مصر
انگیزندگان کی جاذوان انگیزند يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ
تا بیاورند هر جاذو دانا را و گر سحار خوانی مبالغت ساحر بود فَجُمِعَ السَّحَرَةُ
لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ بهم آوردند جاذوان را هنگام روز دانسته را و آن
روز عید ایشان بود وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ لَعَلَّنَا
نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ و گفتند مردمان را کی هیچ هستید بهم آییدگان تا مگر ما پس روی کنیم
جاذوان را إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ گر باشند ایشان غلبه کننده
بر موسی و خدای موسی یعنی بیایید تا انبوهی کنیم بعاینه مگر جاذوان ما از موسی و خدای
موسی بهتر آیند فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا
إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ چون آمدند جاذوان بفرعون گفتند فرعون را ای ما را مزدی
بود گر باشیم ما بهتر آیندگان و غلبه کننده بر موسی و خدای موسی

قَالَ نَعَمْ وَإِنَّكُمْ لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ فرعون گفت نعم آری بود شما را سزاوارم
و خلعت دهم و آنکه شما از نزدیک کردگان باشید که هر کاری باید شما را بار دهم چون
ایشان این سخن بشنیدند از فرعون گفتند نحن تمت النعمة واجب شد که ما همه جان در میان
نهیم تا موسی را و خدای موسی را قهر کنیم آنکه آهنگ دشت دادند و خلق روی بدشت
نهادند چون بوعده گاه حاضر آمدند قَالَ لَهُمْ مُوسَى أَلْقُوا مَا
أَنْتُمْ مُلْقُونَ گفت ایشان را موسی صلوات الله علیه که بیفکنید
آنچ شما بیفکنده اید فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ بیفکندند رسنها
و باهوهای ایشان هفتاد هزار عصا و رسن بیاوردند بهیئت ماران بکرده و میان آن سیماب
کرده وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ
گفتند جادوان فرعون بعزی فرعون که ما ایم بهتر آینده از موسی و خدای موسی
فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ
بیفکند موسی عصای او را همی از فرو می برد آن را که ایشان بافته بودند چون همه فرو برد
آهنگ فرعون داد که او را نیز فرو برد و فرعون بر بالای تخت زرین نشسته بود و هفت چتر
مرصع بجواهر بر سر وی برداشته چون آن اژدها را بدید خواست که زهره او بجلد موسی را گفت
بگیر او را که هم نان و نمک فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ بروی در
افکندند آن جادوان را سجده کنان سؤال ای نه سجود و ایمان سحره فرعون
اختیاری بود پس چرا گفت فالقی السحره ساجدین جواب ابن عباس گوید
من سرعتهما سجدوا کانهم القوا گفته اند فالقی ای فالهم السحرة ان اسجدوا در دل افکند
ایشان را گرویدن بموسی و خدای موسی قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ
رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ گفتند که بگرویدیم ما بخداوند جهانیان فرعون از شنید

گفت اباى نفسون مرا دمراى دار بدبر رب العالمين گفتن كفتند رب موسى وهارون خداى موسى
وهرون **قال امنتم له قبل ان اذن لكم** فرعون گفت اى بگرويد
بوى يعنى موسى بيش از انك من دستورى دادم شمارا **انه لكبيركم الذى علمكم
السحر فلسوف تعلمون** بدرستى كى او خود مهين شما است
انك درامو خت شمارا جادوى زود اكى بدانيد كى با شما چه كنم **لاقطعن
ايديكم وارجلكم من خلاف** هر اينه و بدرستى كى ببرم دستها و
پايهاى شما فا دوا دست راست و پاى چپ و پاى راست و دست چپ **و
لاصلبنكم اجمعين** و بردار كنم شمارا **قالوا لا ضير انا الى
ربنا منقلبون** جادوان گفتند لاباس ولاضير باكى نيست وگزند ندارد
مارا كى ما بخداى كرد بده ايم ماكى بدل بحولى رسيده ايم هر چه خواهى بكن **انا نطمع
ان يغفر لنا ربنا خطايانا ان كنا اول المؤمنين**
ما مى اميد داريم كى بيامرزد مارا خداى ما گناهان مارا بدانك هستيم اول گرويدگان
موسى و خداى موسى **سوال** جمع ابده است در تكرار اين قصه در قران بعد ما
كى در سورة الاعراف اين را ياد كرد و در طه همين را بعينها ياد كرد و چند جاى در قران اين
قصه را ياد كرد **جواب** گويم خداى قران را مثانى خواند گفت كتابا متشابها
مثانى زيرا كى قصص و اخبار ان متشابه است تا بدبختى را با بنيان مثل ان چنانك مبارز چون
مبارز نو بيرون ايد و نبرد كند و جولان همى كند تا ال ال اى هل من مبارز تا كبد
بختى را و پيغمبران رسول را در اكثر احوال گروهى بعرضها غايب بودندى و از مهبط
وحى دور افتاده بودندى دوست داشتندى كى بنزول قصه كى امدى حاضر بودندى
خداى تعالى خواست كى ايشان را ازيا كوه از نصيب هند يگر بار ان قصه را وحى فرستادى

ربنا

محمد هیصم گفتی رحمه الله باشد کی ملحدی را بهم آید کی تواند کی قران را مثل
آورده‌ای ولکن ازان سبب نیاوردند کی ایشان نشنیدند تا هیچ مارا از دو بیرون نبود مثل این قران
بود در حروف و کلمات یا خلاف این بود اگر مثل این بود محمد گوید این خود است هذه بضاعتنا
ردت الینا و گر خلاف این آوردندی محمد گفتی من شمارا تحدی بمثل این قرآن کردم نه
٥ بخلاف این ازین سبب بود کی مثل قران نیاوردند نه از عجز خدای تعالی نمود کی از شرط آن
که سخنی با سخنی در نظم برابر بود واجب نیست کی در حروف و کلمات برابر بود نبینی که
یک قصه در قران بچند کرات و تارات خدای تعالی بفرستاد همه در نظم برابر و در حروف
و کلمات متفاوت تا خلق بدانند کی نا آوردن مثل قران از عجز بود نه ازان سبب که
ملحدان بنداشتند **سوال** چرا است کی خدای تعالی در قران از همه پیغامبران صلوات
١٠ الله علیهم اجمعین قصهٔ موسی بیشتر یاد کرده است **جواب** گوییم زیراکی
احوال موسی بود کی مانند بود با احوال مصطفی در محنت بودن اهل مصر را و اصرار ایشان
بر کفر و جفا کردن با رسول خدای اهل مکه با مصطفی همچنان می‌کردند هرچند
وی معجزات بیش نمود ایشان منکرتر و مصرتر بودند بتکذیب و جفا و آزار و انکار
مصطفی صلوات الله علیه **وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي**
١٥ و پیغام دادیم ما بموسی کلیم کی بشب ببر بندگان مرا بنی اسرائیل را **إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ**
کی شما از پس در آمدگان اید وان از بعد آن بود کی چهل سال می بلا و جفا فرعون و قوم او
کشیدند و از بعد آنک خدای گفت قد اجیبت دعوتکما چون کیل ایشان بسر شد و
هلاک ایشان آمد موسی بنی اسرائیل را ببهانهٔ عیدی بیرون برد از مصر **فَأَرْسَلَ**
فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ بفرستاد فرعون در شهرهای مصر گرد کنندگان
٢٠ وان وقت مصر چهل فرسنگ در چهل فرسنگ بود همه را حاشران فرعون لشکر هم

می‌کردند فرعون را چندانک لشکر موسی ششصد هزار سوار بجز کودک و پیر و بجز زنان
در جنب لشکر فرعون اندک بودند فرعون این گفت إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ
قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ بدرستی که اینها یعنی بنی اسرائیل
در جنب ما گروهی‌اند اندک بدرستی کی ایشان ما را بخشم آورده‌اند وَإِنَّا لَجَمِيعٌ
حَاذِرُونَ و ما همه گروهی‌ایم عزم کرده حاذران بود کی حزم خویش بگیرند
و چون کاری پیش آید و حاذران بوذ کی همیشه حذر برد فَأَخْرَجْنَاهُمْ
مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ
پس بیرون آوردیم ایشان را از باغ بوستانها و چشمها و گنجها و جایگاه خرم و این مقام کریم
گفته‌اند قصر فرعون بود بعین الشمس این کریم خواند از جامعی کی آن بوذ در باب خویش و گفته
اند کی آن را مقام کریم خواند برای آنکی بسم الله الرحمن الرحیم بوذ بر دیوار آن نبشته و آن خط
جبرئیل بود کی آن روز کی هامان آورد از فرعون پای در بهشت ستور آورد در بر کنار کوشک
فرعون تازیانه بدست داشت سر تازیانه بر آن دیوار کلمه بسم الله الرحمن الرحیم
بنوشت از برکت این کلمه خدای تعالی آن کوشک را مقام کریم خواند مخلوقی بر دیوار کاغذی
این کلمات بنبشت کی بسم الله الرحمن الرحیم برکات این نامش مقام کریم کند پس ارحم الراحمین
بر خوذ خود واجب کرد رحمت بر امت احمد و بنوشت كتب على نفسه الرحمة در میان
جان تو نعیم باید چه عجب كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ همچنانک از ایشان باز ستدیم از امیراث بفرزندان
یعقوب دادیم آنکه از پس ایشان دریافتند بامدادان و این قصه بتمامی در صدر کتاب
در سوره البقره گفته آمده است بتوفیق خدای تعالی فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ
چون بهم رسیدند و پدیدار یکدیگر افتادند آن دو جمع لشکر موسی و لشکر فرعون

سوال تراءی تفاعل بوذ از رویت کی هم دیدار بوذ واز دو لشکر هم دیدار
نبوذ زیراکی در اخبار معروف است کی خذای سبحانه و تعالی ابر بفرستاذ تا میان این دو لشکر
بر زمین امذ تا ایشان را یکدیکر دیدار نبوذ پس چرا گفت تراءا الجمعان **جواب**
کوییم این ترای بمعنی ندای است و عرب ندای را ترای کویند چنانک پیغامبر گفت المومن
والکافر لا تتراءا نارهما ای لا تتنادا نارهما در لغت کویند دورنا تناظر ای تقابل و تدانی
قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرَكُونَ گفتند یاران موسی کی ما در
یافتکان ایم مرا کنون مارا بکیرند قوم فرعون جبار غدار **قَالَ كَلَّا إِنَّ**
مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ موسی گفت حقا کی نکیرند و در نیابند
زیراکی با من است خذای من بعون و نصرت و حفظ و رعایت زوذ کی مرا راه نماید بکذشتن
بر دریا درین ایت مارا حجت است بر انک ادراک غیر رویت است زیراکی ایشان رویت
اثبات کرد و ادراک نفی کرد درست شذ کی ادراک غیر رویت است پس روا بوذ کی
از بندکان ادراک نبوذ خذای را چنانک گفت لا تدرکه الابصار و رویت بوذ بمعنی
نظر چنانک گفت الی ربها ناظرة **فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنِ اضْرِبْ**
بِعَصَاكَ الْبَحْرَ آنکه وحی کردیم با موسی صلوات الله علیه کی بزن عصای را
بر دریا **فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ**
بر دو شکافت و بوذ هر پاره ای چون کوه بزرک دوازده راه بدیذ امذ از کنار تا کنار
دریا دوازده سبط بنی اسراییل را در اخبار امذه است کی از اب کی از میان این راهها ناپدیذ گشت
در عصا موسی پنهان گشت تا ان روز کی در تیه اب خواست خذای تعالی گفت اضرب بعصاک
الحجر موسی عصا بر سنک زد خذای تعالی ان اب مصار بکمال فرو فرستاذ پدید اورد محمد علیهم
گفتند معجزه ی مصطفی در انشقاق قمر مهتر از معجزه ی موسی بوذ در انفلاق بحر بر ا

کی بحر در جنب بذر اندک بوذ و نیز موسی بدریا رسیذ تا غماران ابر ارزذ و مصطفی پانصد
ساله راه بوذ از بدر کی بذان اشارت کرد آن ماه بشکافت و شرف فلق بحر موسی را مصطفی
کشت زیراکی بنام او شکافت کی تا ده بار بر مصطفی صلوات بفرستاد دریا بشکافت چون
دریا شکافته شد و موسی و قوم بسلامت بگذشتند ای عجبی موسی از برکات صلوات
رسول سلامت یافت و از دشمن نجات یافت اگر امتان بر رسول صلوات فرستند اگر بر صراط
سلامت بگذرند و از دوزخ نجات یابند چه عجب **وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ**
وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَجْمَعِينَ و نزدیک آوردیم و بهم آوردیم آنجا آن
وقت دیگران را یعنی قوم فرعون را و دران دریا غرق کردیم و برهانیدیم موسی را و
از کسها کی با وی بوذند همگنان **ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ إِنَّ فِي**
ذَٰلِكَ لَآيَةً پس غرقه کردیم دیگران را آنهرستی کی دران اغراق ایشان
نشانی و عبرتی بوذ تمام **وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ** نبوذ بیشتر ایشان
گرویدگان رهی معنی که بگفتیم در اول این آیت **وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ**
الرَّحِيمُ معنی این گفته آمد سوی خدای عزوجل **وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ**
إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ
برخوان یا محمد بر ایشان خبر ابرهیم خلیل چون گفت مر پدر خویش را آزر و گروه خویش را
کی چیست آنک شما می پرستید **قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا**
عَاكِفِينَ گفتند می پرستیم بتان را روز گذاریم مقیم ایستاده ازبهر پرستیدن
قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ
ابرهیم گفت هیچ شنوند از شما چون بخوانید ایشان را یا هیچ منفعت کنند شما را اگر بپرستید
یا هیچ گزند کنند گر نپرستید گفتند ما زین هیچ نبینیم ابرهیم گفت پس چرا می پرستید ایشان را هم

بل

قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ

کفتند یافتیم ما پدران ما را کی همچنین می کردند ما این از ایشان کرفتیم در اخبار است
کی آزر بت تراشیدی و با براهیم دادی کی به بت خانه برو در راه بمن تر بیاوار می ده
ابراهیم ایشان را رسن بر پاشان بستی بردی رشته ی در بینی از بت کردی و نکوسار ایشان را در زمین می
کشیدی و باب فرو بردی و در خاک می مالیدی و همی کفتی کی خرد اچیزهائی کی نه خریدار از همه
زیان کند هیچ سود نکند اکر خریدار یافتی بفروختی و کر نیافتی بت خانه بردی و بکندی بر
وی زدی و در میان دیکر بتان افکندی و بنشستی و انکبین و روغن سیر بخوردی و روزی بتی
در راه می برد و او را مردی دید کی که خرد خدای را زی سر از خانه بیرون کرد و کفت من آن
خدایکان را تا بخرم کی من خدایکان داشتم در میان خانه نهاده بودم دزد در آمد جامه
را ببرد بدید و آن خدایکان را در میان بر جا ابراهیم کفت پس این را بخر کی این سر است آنکه دارد
و دیکت بر دو شورت را بماند زن کفت چکونه کفت این بزرک چیزی است در سر در نهی
خلوک محکم باشد سر این بت آنکه دارد و چون بکاری بنشینی بر نشینی ترا کرسی باشد
تر آنکه دارد تا بخفتی و کر شتکی بد بهمه تنور کرم کنی و بدو بکر بهمه دیک بزی
این را شاید و پس این زن تعبیر تکه می کرد در ابراهیم و می نکریست و تفکر فرو شد ابراهیم
دانست کی این زن خردمند است دریافت کی بت خدای را نشاید کفت ای مادر خریداری کنی
خدای را کی هرچه داری ازوی داری و هرچه خواهی ازو یابی و هرچه خواهد کند زن
کفت از کدام خدای است مکر نمرود را می کوئی ابراهیم کفت لا بل آن خدای که
خدای من و تو و آن نمرود است و هر که در هفت آسمان و هفت زمین است همه
بنده او اند زن کفت چنین خدای را بها کی توانند داد ابراهیم کفت بیک سخن از خدای را
بیابی چی بکوئی از دلی پاک لا اله الا الله از زن دل بنور معرفت آشنا ده شد اسلام آورد

انکه ابرهیم را گفت بیار از بت را تا سزای او بکنم ازو اسفکند و تبر در نهاد و از او خرد
همی کرد قَالَ أَفَرَأَيْتُم مَّا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ أَنتُمْ وَآبَاؤُكُمُ
الْأَقْدَمُونَ ابرهیم گفت ای دیدید بدانچ همی پرستید شما و پدران شما پیشینیان
فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّي إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ بدرستی کی ایشان همه دشمن‌اند مرا
مگر خدای جهانیان الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي
وَيَسْقِينِ از خدای کی بیافرید مرا هم او راه نموده می دارد مرا و آن خدای کی او طعام دهد
مرا و شراب دهد مرا وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ و چون بیمار شوم
او شفا ارزد مرا سوال چرا نگفت واذا امرضنی فهو یشفین جواب گوییم ابرهیم
همی الا و نعما خدای را یاد کرد و بیماری محنت است ابرهیم خواست کی شفا و راحت ازو یاد کند
نه محنت گفته اند معناه واذا مرضت من محبة الخلق فهو یشفین بمواسیة الحق و گفته اند
واذا مرضت مرض الغربة فهو یشفینی شفا القربة وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ
يُحْيِينِ و آن خدای کی چون بمیرم اندر سر هم او زنده کند مرا سوال سر را
ابرهیم مرگ از خدای یاد کرد و مرگ هم محنت است جواب گوییم مرگ سبب رسیدن
دوست است بدوست چنین گفته اند الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب وَالَّذِي
أَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ از خدای کی همی امید دارم کی
بیامرزد مرا گناه من روز شمار روز جزا و قضا گفته اند گناه او آن بود کی گفت انی سقیم
و خود بیمار نبود و لکن گفته اند انی سقیم ای ساسقم و گفته اند گناه او آن بود کی
آن بتان را بشکست و تبر برگردن از مهین نهاد پس گفت بل فعله کبیرهم هذا
فسلوهم و گفته اند کی گناه او آن بود کی ساره را گفت هذه اختی و لکن گفته اند
مراد وی بدان اخت در مسلمانی بود انما المومنون اخوة و گفته اند گناه ابرهیم آن بود

کی پدر خویشتن را استغفار کرد و کافر را استغفار روا نبود والله اعلم کی زلت او چه بود
در جملهٔ خذ ابنیم کی از وی زلتی بود نامی گفت اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین و درین ما را
حجت است بر آنک که از پیغامبران ممکن بود و درین حجت ما راست بر آنک بنده بگناه کافر نشود
و فاسق یا مومن نشود و ناقص ایمان نشود و مستوجب عذاب ابد نشود دیدی که از
ابرهیم علیه السلام زلت بود و ازین هجیر لازم نیامد **رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا**
وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ای بار خدای مرا بخش علم در ستی گفتار و کردار و برسان
مرا به پیغامبران و شایستگان **وَاجْعَل لِّي لِسَانَ صِدْقٍ فِي**
الْآخِرِينَ و کن مرا ثنا نیکو در پسینان **سوال** ای نه بندگان منهی اند
از ریا و سمعه و ثنا نیکو خواستن از مردمان ریا ست و سمعت چرا ابرهیم ان خواست
جواب گوییم ثنا نیکو خواستن از خلق بکار خدای ریا ست اما اگر کسی رابند ا
از خدای تعالی دنیا خواهد حاجت خویشتن را از نه ریا باشد گفته اند ثنا نیکو ابرهیم را
در پسینان این است کی این امت در هر نمازی گویند کما صلیت و بارکت علی ابرهیم و گفته اند
کی ثنای نیکو ور آن است کی همه خلق او را نیکو گوی باشند و دوستدار همه اهل ملت بوی
دعوی کنند **وَاجْعَلْنِي مِن وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ** کن مرا از میراث
برندگان بهشت نعمتها و دعاهای کی ابرهیم بعضی در سوره ابرهیم گفته امد چنانک قرآن
بدان ناطق است **وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ**
و بیامرز پدر مرا کی او بود از گمراهان **سوال** چون کافر را استغفار روا نبود
از قول خدای کی ما کان للنبی والذین امنوا چرا ابرهیم پدر خویش را استغفار کرد بعد ما کی
می دانست کی او کافر است **جواب** گوییم ابرهیم این دعا بشرط ایمان کرد چون
بدانست کی پدر او بر کفر بمرد نیز او را استغفار نکرد چنانک گفت خدای عز و جل

فلما تبین له انه عدو لله تبرأ منه گفته اند ابراهیم این استغفار پدر را از آن کرد که
باری عهد کرده بود که سأستغفر لک ربی خواست که از عهدهٔ آن بیرون آید و گفته
اند آن ابراهیم خطا بود زیرا گفت اطمع ان یغفر لی خطیئتی یوم الدین **ولا تخزنی**
یوم یبعثون و خوار و هلاک مکن مرا آن روز که خلق را برانگیزند
سؤال در حکمت خدای خود روا بود که رسول خود را و خلیل خود را خوار و هلاک ۵
کند روز قیامت پس چه فایده بود در ذکر این دعا **جواب** گوییم هرچند خدای
تعالی این نکند لکن خود دعا بنده دوست دارد و گفته اند ابراهیم این دعا در حال علیه
خوف کرد چنانک گفت واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام **یوم لا ینفع مال**
ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم
آن روز سود ندارد خواسته و پسران مگر آن کس را که بخدای آورده بود دلی بسلامت ۱۰
رسته گفته اند بقلب سلیم من الکفر والنفاق والبدعه و گفته اند بقلب سالم من
الشک و گفته اند سلیم من العلائق دون الله و گفته اند سلیم من حب الدنیا و گفته اند
بقلب من حب المال والبنین که مال را در حب خدای بکار برد و فرزندان را بکار خدای دهد
وازلفت الجنة للمتقین و نزدیک آورده باشند بهشت پرهیزکاران را
سؤال چون بهشت را از جای آن ناستر نباید چرا گفت وازلفت الجنة للمتقین ۱۵
جواب گوییم معنی آن است که متقیان را بهشت نزدیک بدان همچنان است که
کسی پیشه نزدیک رسد گویند که نزدیک آمد گفته اند این نزدیکی آوردن بهشت آن
است که حجابها را از میان بردارند چون هفت آسمان و جز آن **وبرزت**
الجحیم للغاوین و بیرون آرند و پدید آرند دوزخ مر بی‌راهان را ابن عباس
گوید روز قیامت خدای تعالی هفتاد هزار صف از فرشتگان بفرستند تا آوردن ۲۰

دوزخ هر صفی هزار هزار جند همه بهار زواد مهار تا از ره می کشند از زیر هفتم زمین مهارهای
از سلسلهای از دوزخ را چهار پای است عظا شداد طول هر قایمه ی هزار ساله
راه و از اسی هزار سر است در هر سری سی هزار دهن در هر دهنی سی هزار ضرس هر ضرسی چون
کوه احد سی هزار بار هر دهنی را دو لب هر لبی چند انک از کنار تا کنار جهان در هر لبی
مهاری و زنجیری هر زنجیری هفتاد هزار حلقه هر حلقه ی بدست هفتاد هزار ۵
فرشته هر فرشته ی را چند از قوت کی کر خدای تعالی او را فرماید هفت اسمان
و هفت زمین را بدهن او فکند او وی اسان تر از ان اید کی یکی از ما عدسی بدهن افکند
خدای از راه کوید اجیبی ارسول این ندا بهم زعم دوی لرزد کوید امر فرشتکان
خدای من عذای شما کی هیچ دابند کی چه خواهد کرد خدای با من و هیچ اوی بده
است کی مرا بدان عذاب خواهد کرد کو بشدید ایم ندا ایبکی اجیبی کی هیچیر بیاورده ۱۰
ام کی ترا بنان عذاب کنم لا بل کی ترا افریده ام تا بتو عذاب کنم اهل عذاب را دوزخ
شکر این را دستوری خواهد سجود افتد خدای را سبحانه دو عز بدی بنان خدای کی
مصطفی را بحق فرستاد کی کر کلمتی بر عر بدنی دار ان امر و را اهل هفت اسمان و هفت
زمین بشنوند همه بمیرند از نیم ایده می بود بر ان ما بهای از بارهای اتش و بارهای دود
از کلو و مناخرا ان بر اید و خلق را بنا بیکی از بر سد کس کسرا ببیند مکر انک ۱۵
خدای او را نور دهد انکه بطبیدن ایدها و لرزش ایدنها و مد هوش کردد خردها
و خلق بزانو در افتند کی نفسی نفسی **وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَمَا كُنتُمْ تَعْبُدُونَ**
مِن دُونِ اللَّهِ و کویند ایشان را یعنی مشرکان را کی کجا اید ایم بود بد
می پرستید بدان ازو فرود خدای **هَلْ يَنصُرُونَكُمْ أَوْ يَنتَصِرُونَ**
هیچ یاری کنند شما را که دارند شما را از عذاب یا خود خویشتن را نمی نکنند و تله دارند ۲۰

از عذاب خدای سبحانه وتعالی فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ
نگوسار در افکنند ایشان را در آن دوزخ هم ایشان را وهم آنکه مر ایشان را الهی ایشان می
پرستیدند وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ قَالُوا وَهُمْ فِيهَا
يَخْتَصِمُونَ و لشکرهای ابلیس را همه گویند مشرکان و ایشان در آن دوزخ پیکار
می کنند تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ بخدای سبحانه وتعالی که ۵
بودیم ما در گمراهی پیدا إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَمَا أَضَلَّنَا
إِلَّا الْمُجْرِمُونَ چون می برابر کردیم شمارا با خدای همه جهان و جهانیان این سخن مشرکان
گویند مر معبودان را روز قیامت فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ
حَمِيمٍ نیست مارا هیچ خواهش گرای ونه دوستی و خویشی دل سوزی مارا فریاد
رسد و این سخن آنوقت گویند که مصطفی صلی الله علیه باقی گنه کاران امت را شفاعت ۱۰
کند تا بیکی اخرجوا من النار من قال لا اله الا الله محمد رسول الله همه عاصیان مومنان
را شفاعت کند مومنان را از دوزخ بیرون آرد کافران بمانند گویند ای دریغا کر مارا
نیز شفیعی بودی دین آیت حجت است اهل سنت وجماعت را اثبات شفاعت
مومنان را فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
اگر مارا بازگردانیدنی بودی بدار دنیا باشیم ما از گرویدگان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ ۱۵
لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ
معنی این آیت گفته آمد سوی خدای عز وجل كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ
إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ
بدروغ داشتند گروه نوح پیغامبران را چون گفت ایشان را برادر ایشان در نسبت و
هیبت نه پیغامبر ایشان نوح ای نترسید که خدای را انباز گویید ۲۰

إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ

بدرستی که من شمارا پیغامبری ام زنهار دار وحی خدای نه بسیار زخدای و فرمان برید

مرا وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ

معنی این بشته امد فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ معنی این گفته امد بترسید از خدای

قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ گفتند قوم او ای ما باور داریم

ترا و بسر روی کرده ترا ناکسان و فرومایگان کی گرویده اند خود نه ارذل گرویده اند

قَالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ نوح گفت چه دانش بود مرا

بدانک ایشان می کنند یعنی با باطن ایشان و هر چند ایشان چه کار إِنْ حِسَابُهُمْ

إِلَّا عَلَىٰ رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ نیست شمار ایشان مگر بر خدای من کی

بدانید یعنی مرا با ایمان کار است شمار ایشان خدای است گفتند ایشان را ایمان تا ما

بتو ایمان آریم و مقصود ایشان آن بود کی تا نوح تنها ماند نوح گفت وَمَا أَنَا بِطَارِدِ

الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ من نه ام ازان کی براهم گرویدگان را

و نیستم من مگر بیم کننده ای پیدا قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ

مِنَ الْمَرْجُومِينَ گفتند ای نوح اگر باز نه ایستی ازین سخن تو چنده هر آینه

باشی از کشتگان و سنگسار کرده شدگان قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ

نوح گفت ای بار خدای من بدرستی کی این گروه من همه مرا دروغ داشتند و سر نگرویدند از ایشان

فَافْتَحْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجِّنِي وَمَنْ مَعِيَ مِنَ

الْمُؤْمِنِينَ برگشای حکم میان من و میان ایشان گشادنی و برهان مرا و آنهار

کی با من اند از گرویدگان فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ

الْمَشْحُونِ برهانیدیم او را و آنها را کی با وی بودند از گرویدگان در آن کشتی کرده

وایشان هشتاد تن بودند علی الاختلاف ثُمَّ أَغْرَقْنَا بَعْدُ الْبَاقِينَ
پس غرقه کردیم از آن پس ماندگان را چنانک همی گفته آمد و تمامی قصه ی نوح در سوره
انا ارسلنا نوحا گفته آید ان شاء الله إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ
وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ معنی این گفته آمد سوگند خدای عز و جل
كَذَّبَتْ عَادٌ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ ۵
أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ
چون گفت ایشان را پیغامبر ایشان هود ای نمی ترسید از خدای کی او را انباز گوئید من
شما را پیغامبری ام زینهار دار وحی خدای فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ بترسید از خدای و فرمان پذیرید من نمی خواهم
از شما بدین پیغامبری هیچ مزدی و جعلی إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۱۰
نیست مزد من و جعل من و رشوت من و طمع من مگر بر خدای جهانیان جل جلاله و عظم شانه
أَتَبْنُونَ بِكُلِّ رِيعٍ آيَةً تَعْبَثُونَ ای می بنا کنید بهر سر راهی بالای نشانه ی
یعنی کوشکی و منظری تا بازی می کنید و آن آن بود کی ایشان مردمانی بودند منعم طاغی
بهر بالاها و بهر سر راهها کوشکها کرده بدندی و در آنجا مجلس لهو و طرب آراستندی و بر سر
مردمان بازیها و لعبها کردندی وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ ۱۵
و همی کنید بناها از سنگ خاره گویی کی شما را جاودان خواهند کرد درین جهان و کو
خلدون بفتح تا و ضم لام خوانده معناه مگر شما همی جاوید خواهید بود والله اعلم
وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ
و چون بگیرید بگیرید گردن کشان و قتالان و از آن بود کی ایشان مردمان دل را سخره و بنده
داشتندی و در آن منظرها لهو و طرب نشستندی خمر می خوردندی دیگر مردمان را ایشان ۲۰

خوشی کردمند بلی کردندی چون خشم کرفتندی از کمینه تو خادمان را از انجا سه نکوسار

فرو او کندندی تا هلاک شدندی فاتقوا الله واطیعون

معنی این کفته امد واتقوا الذی امدکم بما تعلمون بترسید

ایزان خدای کی افزونی داد شما را انچ می دانید یعنی درفزونی و قد و قامت و نعمت

امدکم بانعام وبنین وجنات وعیون ٥

مدد کرد شما را چهار پایان و پسران و باغ بوستانها و چشمها انی اخاف علیکم

عذاب یوم عظیم می ترسم بر شما از عذاب روز بزرگ و از عذاب

قیامت است قالوا سواء علینا اوعظت ام لم تکن من الواعظین

کفتند یکسان است بر ما ای هود اکر پند دهی یا نباشی از پند دهندکان ان هذا الا

خلق الاولین وما نحن بمعذبین نیست این سخن کی تو می کویی از ١٠

حدیث تو جز خدای و بودن قیامت مکر باده پیشینیان وکر خلق بهم خاو پی عادت

پیشینیان و نیستیم ما مکر عذاب کردکان و سزاوار عذاب فکذبوه

فاهلکناهم بدروغ داشتند هود را هلاک کردیم ما ایشان را ان فی ذلک

لایة وما کان اکثرهم مومنین وان ربک لهو العزیز الرحیم معنی این کفته امد توفیق خدای

کذبت ثمود المرسلین بدروغ داشتند قوم صالح فرستادکان را ١٥

یعنی صالح را و همه پیغامبران را جمله اذ قال لهم اخوهم صالح الا تتقون

چون کفت ایشان را برادر ایشان یعنی بعامه ایشان صالح ای نترسید از خدای کی او را انبار

کوید انی لکم رسول امین فاتقوا الله واطیعون

بدرستی کی من شما را رسولی ام زینهار دار و حق خدای نترسید از خدای و فرمان برید مرا

وما اسئلکم علیه من اجر ان اجری الا علی رب العالمین ٢٠

من اجری نمی خواهم از شما برین سخنها مزدی وجعلی نیست ثواب من مگر بر خدای جهانیان محمد
میگوید یعنی گفتی رحمه الله سخنهاء من از خدای همه این گفتند کی وما اسئلکم علیه من اجر الا بلاغ صیحت والزام
حجت را گفتند زیرا کی صحت نامه ووعظ واعظ را انکه مرد باید کرد کی بطمع گویند اما چون مجان
گویند یعنی رایگان گویند صحت را بکار را جای رد نبود **اتترکون فیما ههنا امنین**
فی جنات وعیون وزروع ونخل طلعها هضیم
ای دست بخواهند داشت شما را درین نعمت وکام رانی کی اینجا ست ایشان در باغ وبوستانها و
چشمها وکشتزارها وخرما بنان میوه دار میوهای هم نشانده وخوش گوار نله **و**
تنحتون من الجبال بیوتا فرهین ومی تراشید کوهها خانهای فرهین
استر بزدنه کر دیگان وقارهین حاذقان استادان **فاتقوا الله واطیعون**
معنی این گفته آمد **ولا تطیعوا امر المسرفین الذین یفسدون فی**
الارض ولا یصلحون وفرمان مبرید کار او کاران را انکسها کی تباهی می کنند در
زمین وبصلاح نیایند وایشان از نوه عیار بودند کی در ان شهر فسادی کردند چنانک
خدای تعالی گفت وکان فی المدینة تسعة رهط یفسدون فی الارض ولا یصلحون کما تقدم
قالوا انما انت من المسحرین گفتند بدرستی کی تو ای صالح از
جادویی در اموختگانی گفته اند من المسحرین از جادوی کرده کانی کی ترا جادوی کرده
اند واز راه ببرده وگفته اند من المسحرین ای من المجوفین از سحر وسحر شش بود یعنی تو
میان تهی ای رسولی را نشایی **ما انت الا بشر مثلنا فات بایة ان**
کنت من الصادقین نیستی تو مگر ادمی همچو ما بیار نشانی صدق خویش را اگر
هستی تو از راستی گویان **قال هذه ناقة لها شرب ولکم شرب**
یوم معلوم صالح گفت اینک این ماده شتر است او را آب خوردی وشما را آبخوری

روزی دانسته یعنی آب خوردن شما ماشان شما و میان ناقه نوبت یک روز شما را و یک روز او را ای
مزاحمت وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ
و مرسانیدمان را یعنی ناقه را بدی ای که بگیرد شما را عذاب روزی بزرگ فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا
نَادِمِينَ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ پی کردند و بکشتند او را پس گشتند
بشیمانان بگرفت ایشان را عذاب و آن عذاب آتش بود کی از زیر پایهای ایشان برآمد همه را بی رحای
کردی و خاکستری بوده اند و این قصه تمامی در سوره الاعراف گفته آمد
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ معنی این گفته آمد
وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ معنی این گفته آمد سوم جرای
كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ بدرستی بدروغ داشتند گروه لوط
فرستادگان را صلوات الله علیهم اجمعین إِذْ قَالَ لَهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ
چون گفت ایشان را برادر ایشان یعنی هم قبیله ایشان لوط بر هان نترسید از خدای
و بپرهیزید از آزار او إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ
معنی این گفته آمد أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ
ای می آیید به نران از جهانیان بلواطت وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ
أَزْوَاجِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ و فرو می گذارید آنچه آفریده است
برای شما از زنان شما ملک شما کردم ابدا ... در گذرنده از حلال الحرام و این
قصه گفته آمد ... قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ
مِنَ الْمُخْرَجِينَ گفتند ای لوط اگر باز نایستی از این کار لواطه
باشی از بیرون کردگان از شهر ... قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ

لوط گفت صلوات الله علیه من این کردار شما را دشمن دارندگانم رَبِّ نَجِّنِی
وَأَهْلِی مِمَّا یَعْمَلُونَ ای بار خدای من رهان مرا و خاندان مرا از آنچ ایشان می
کنند سؤال ای ایشان همه لوط و اهل او داشتند بلواطت تا وی همی باز داشتند
خواست خدای از فعل ایشان جواب کوییم مما تعملون معناه نگه دار مرا از شومی
فعل ایشان تا بعذاب ایشان گرفتار نیایم فَنَجَّیْنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِینَ إِلَّا
عَجُوزًا فِی الْغَابِرِینَ و برهانیدیم او را و خاندان او را همگنان مگر پیرزنی
در واماندگان یعنی زن لوط ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِینَ وَأَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ مَطَرًا
فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِینَ پس هلاک کردیم دیگران را و سنگ باران بیاوردیم بر ایشان سنگ باران ای
بد آمد باران این بیم کردگان إِنَّ فِی ذَلِكَ لَآیَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِینَ
وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِیزُ الرَّحِیمُ معنی این گفته آمد كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَیْكَةِ
الْمُرْسَلِینَ دروغ داشتند خداوندان از بیشه فرستادگان را یعنی شعیب
را یک جای ایشان را اصحاب ایکه خواند و یک جای اصحاب الرس و یک جای اصحاب
مدین خواند زیراکی در اصل از مدین بودند و اهل چهارپایان بودند زمستان بر سر چاهها
فرود آمدندی و تابستان به بیشه إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَیْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّی
لَكُمْ رَسُولٌ أَمِینٌ چون گفت ایشان را شعیب نمی پرهیزید از خدای
بی او را همتا و انباز که من شما را رسولی ام امانت دار بر وحی خدای جبار قادر کامکار
فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِیعُونِ معنی این گفته آمد تو و تو خدای
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَیْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِیَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِینَ
معنی این نبشته آمد أَوْفُوا الْكَیْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِینَ
تمام پیمایید پیمانه را و مباشید از کم کاست کنندگان وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِیمِ

و ترازو استه جند گفته اند قسطاس ترازو بود و گفته اند شاهین بود و گفته اند
شاهین ترازو بود و گفته اند قپان بود ولا تبخسوا الناس اشياءهم
ولا تعثوا في الارض مفسدين و مکاهید مر مردمان چیزهای ایشان و تباهی مکنید
در زمین و شما تباه کاران باشید سوال چون گفت ولا تعثوا في الارض تباهی مکنید
در زمین پس از فسادهای آمد چه فایده بود در تکرار مفسدین جواب گفته اند معناه
ولا تعثوا في الارض بالكفر مفسدين بانواع المعاصي و گفته اند معناه ولا تعثوا في الارض
مفسدين اي مصرين عليها واتقوا الذي خلقكم والجبلة الاولين
و بترسید از خدای که بیافرید شما را و گروهان پیشینان قالوا انما انت من
المسحرين گفتند به درستی که تو ای شعیب از جادو کردگانی ای من المعللين بالسحر و دیگر
معنیها در مسحرین گفته آمد تو هم خدای تعالی وما انت الا بشر مثلنا وان
نظنك لمن الكاذبين و نیستی تو مگر آدمی همانند ما به درستی که ما همی پنداریم
که تو از دروغ زنانی فاسقط علينا كسفا من السماء ان كنت من
الصادقين فرو افکن بر ما پاره‌ای از آسمان گر هستی از راستگویان قال
ربي اعلم بما تعملون فكذبوه شعیب گفت خدای من داناتر است بدانچ شما می‌کنید
بدروغ داشتند او را فاخذهم عذاب يوم الظلة انه كان عذاب
يوم عظيم بگرفت ایشان را عذاب روز سایبان و آن میغ سیاه بود که بر آمد
و ایشان را فرو گرفت تا آنکه بر ایشان آتش بارید تا همه جای بسوختند به درستی که
آن بود عذاب روز بزرگ ان في ذلك لاية وما كان اكثرهم مؤمنين
وان ربك لهو العزيز الرحيم معنی این گفته آمد توفیق خدای
شعیب ربوبیت حسن هوسی سه بار نابینا گشت از بس که بگریست مر او را خدای تعالی

بنا بی بوی داذی وحی فرستاد بوی کی یا شعیب این همه گرستن تو چه است واو خود داناتر
اگر از بیم گناه می گریی من گناه ترا بیامرزیدم واگر از بیم دوزخ می گریی از دوزخت ایمن کردم
واگر امید بهشت را می گریی بهشت ترا واجب کردم شعیب گفت یا رب خذایا داناي که
دیدار ترا می گریم کی مباذا که آن را دیدار تو بازمانم خذای گفت یا شعیب برین امید سزا است
تا مرا سی مصطفی علیه السلام شعیب را گفت ذاک خطیب الانبیا وَإِنَّهُ لَتَنْزِيلُ
رَبِّ الْعَالَمِينَ بدرستی کی این قرآن سخن گفتن خذای جهان و جهانیان است
وگفته اند وانه لتنزیل معناه فرو فرستاذن خذای است مر جبریل را نَزَلَ بِهِ
الرُّوحُ الْأَمِينُ فرو آمدن قرآن جبریل را بنهاد و کار ازو پسندید چو خوانی
معناه فرود آورد و فرو فرستادن قرآن خذای جبریل را سؤال کجاست اندر قرآن امر
جبریل را بنزول تا گفت نزل به الروح الامین جواب گوییم کی قرآن جمله متضمن بوذ امر را
بنزول زیرا کی چون خذای تعالی مصطفی را گفت چنین گوی و چنین کن و جبریل بوذ سفیر وی
دانستند کی او را همی تبلیغ باید کرد نه بینی کی هر گه کی ملکی را از اهل مملکت خویش بخواند و همی گوید
چنین و چنین کنید وی دانند کی او را آن همی ابلاغ باید کرد و گرچه وی را بخصوص امر نکند
تبلیغ آن عَلَىٰ قَلْبِكَ بر دل تو سؤال چرا گفت علیک چنانک جای
دیگر گفت هو الذی انزل علیک الکتاب چرا اینجا دل را خاص کرد جواب گفته اند معناه
علیک یحفظه قلبک وگفته اند معناه علی قدر عقلک این قلب مراد ازین عقل است چنانک
جای دیگر گفت ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب ای عقل محمد صلعم کی چنین خطاب را کی
قرآن است شایسته نبوذ مگر عاقل ترین همه خلق گفته اند کلم الناس علی قدر عقولهم
وگفته اند علی قلبک ظاهر است بتاویل حاجت نیست زیرا کی جبریل کی آمذی نزد
رسول بر دو جه آمذی بوذی کی بر هیبت دحیه الکلبی آمذی و با رسول سخن گفتی

یاران رسول شاد گشتندی کی از وحی است و بودی کی چون جبرئیل بر رسول فرود آمدی حال بر رسول
بگشتی روی وی لعل شدی موهای بر وی بر خاستی عرق بر جبین وی پدید آمدی چون وحی
بگزاردی جبرئیل رسول باز جای خویش آمدی چنانک بعضا مرگفت انه لمعان علی طبی مصطفی عنی
وقد وعیت لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ وَإِنَّهُ
تا باشی تو یا محمد از بیم کنندگان بزبانی یعنی بلغت تازی سخت ظاهر لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ
بدرستی کی این قرآن در نبشتهای پیشینگان است سؤال چرا گوید قرآن حادث است و در وقت
مصطفی گفته است بعد ما کی خدای می گوید وانه لفی زبر الاولین خبر کرد کی این قرآن در کتب
اولین درست جواب گفته اند معناه نعت و صفت این قرآن در کتب اول است این همچنان
است کی مصطفی را گفت یجدونه مکتوبا عندهم فی التوریة والانجیل نه آنست کی مصطفی بنفس
در توریت و انجیل است ولکن نعت و صفت وی در توریت و انجیل بود وانه لفی زبر الاولین
همچنان است کی کسی سخن می گوید آنکه گوید این سخن کی من می گویم در قرآن است بدان آن
خواهد کی آن در قرآن است نه آن سخن بعینه أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةً أَنْ يَعْلَمَهُ
عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ یا نبود ایشان را یعنی اهل مکه را نشانی
و حجتی بر رسالت محمد آنکه می دانستند او را دانشمندان و فرزندان یعقوب کی بر نبوت مصطفی
پیش از بعثت بودی کی در همه کتب نعت و صفت او بود از خود دانسته بودی کی او رسول
حق بودی همه کتب اول را باطل بودی وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَى بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ
و گر ما فرستادیمی این قرآن را بر یکی از عجمان نه بتازی زبان فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ
مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ تا بر خواندندی بر ایشان نبودندی بدان گروندگان
زیرا کی به لغت ایشان نبودی عجب از آنک این قرآن بلغت ایشان و خلق از آن عاجز بودند نه
گرویدند كَذَلِكَ سَلَكْنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ

لا يؤمنون به حتى يروا العذاب الأليم

چنین درآوردیم ما تکذیب و انکار قرآن را در دلهای این کافران نه گروند بدان تا به بینند
عذاب دردناک را یعنی عذاب مرگ و عذاب گور و عذاب قیامت فیأتیهم بغتة
وهم لا یشعرون تا بیشان آید عذاب ناگاه و ایشان آگاهی ندارند که از کجا آمد
فیقولوا هل نحن منظرون گویند هیچ هستیم ما زمان داده که از خدای بگرویم
أفبعذابنا یستعجلون أفرأیت إن متعناهم سنین
ای بعذاب ما می شتاب کنید و شتاب می خواهند از ای دیدی یا محمد یعنی چه بینی که ما برخورداری
دادیمی ایشان را سالها ثم جاءهم ما کانوا یوعدون پس آمدی بایشان
آنچ بودند ایشان را وعده کردند از عذاب روز قیامت یعنی عذاب دوزخ ما أغنی
عنهم ما کانوا یمتعون چه بیازی کردی ایشان آنچ بودند ایشان
برخورداری می دادند ایشان را شمت دنیای فانی وما أهلکنا من قریة
إلا لها منذرون هلاک نکردیم ما هیچ شهری و اهل شهری را و دهی و اهل
دهی را که نه از ایشان بیم کنندگان بودند ذکری پندی دادند ایشان را پندی تمام
و گفته اند معناه تو پندی می ده ایشان را یا محمد پندی تمام گفته اند معناه هذا القرآن ذکری
وما کنا ظالمین نبودیم ما ستمکاران که بی جرم کسی را هلاک کردیمی
و نبودیم فرمایندهٔ ظلم وما تنزلت به الشیاطین وما ینبغی لهم
فرو نیاوردند این قرآن را دیوان و خود نسزد ایشان را که چنین قرآن گویند زیرا که در قرآن
امر است بخیر و طاعت و نهی است از شر و معصیت و ایشان را دوست شر و فساد بود ذم
وما یستطیعون إنهم عن السمع لمعزولون
و خود نتوانستند که چنین قرآن گویند زیرا که قرآن منظوم است نظم معجز در سخن که ایشان

از شنیدن قرآن خود دور کردگان اند برای آنکه هر گاه کی جبریل بوحی می آمدی بسیار ستارگان
باوی می آمدندی هر یکی را حربه ای آتشین تا دیوان را از قرآن دور می داشتندی فلا
تدع مع الله الها آخر فتکون من المعذبین
ای آنک با خدای خدای دیگر مگوی مکن و مخوان با خدای خدای دیگر کی باشی از عذاب
کردگان وأنذر عشیرتک الأقربین و بیم کن و بترسان یا محمد خویشاوندان
را کی نزدیک تر بیان اند و آن آن بود کی کفار عرب رسول را سرزنش کردند گفتند گر دین تو حق
است چرا نه نخست اقارب و عشایر خویش را بدین دین خوانی تا بنو بکر و بید کی ایشان خویش
اند خدای تعالی این آیت فرستاد رسول علیه السلام علی را بفرستاد تا بنی هاشم را بخواند و قصه
آن تمامی در سوره تبت گفته اند بعون ملک خبیر واخفض جناحک
لمن اتبعک من المؤمنین فرود آر بال خویش بغ ونتی آنکس را کی ترا بسر روی کرد
از گروندگان فإن عصوك فقل إني بريء مما تعملون
اگر نافرمانی کنند ترا یا محمد در دین بگوی یا محمد من بیزارم از آنچ شما می کنید این همچنان است
کی گفت لکم دینکم ولی دین وتوکل علی العزیز الرحیم وتوکل
کن و اعتماد کن و اعتقاد کن بر خدای بی همتا و بخشاینده کی کار بتو و سرانجام متوکلان
راست بهر دو سرای و خنک متوکلان را الذی یراک حین تقوم
آن خدای کی می بیند ترا آنگه کی تو خیزی گفته اند معناه حین تقوم وتقعد وفی جمیع
الاحوال و گفته اند معناه حین تقوم بانذار الناس والدعوة الی الاسلام و گفته اند حین تقوم
من اللیل للصلوة وتقلبك في الساجدين و گشتن تو در میان
سجودکنان یعنی تقلبک فی الصلوة للرکوع والسجود والقیام والقعود فی الامامة و گفته
اند معناه تقلبک فی المصلین و آن آن بود کی رسول نماز می کردی و باز از آن نماز می انگیختی

و در میان ایشان می گشتی و گفته اند تقلبک فی اصلاب الانبیاء ای من الانبیاء من ادم الی یومه علیه السلام

إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ

بدرستی کی اوست کی اوشنوا است گفتار خلق را دانا بهمه کردار ایشان هیچ بیاگاهانم شمارا

کی بر که فرو ایند دیوان تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ

أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ فرو ایند بر هر دروغ زنی بزه مندی در افکنند دروغها در

گوش بیشتر ایشان دروغ زنان باشند گفته اند معناه در الخ می دارند و کنند در گوشهای

شنیدن دروغ زنان باشند کی بعضی ازان راست بود بیشتر دروغ و این صفت کی است

وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ و شاعران گویان باشند کی پس روی

کنند ایشان را گمراهان چون بوسفیان حارث و عبد الله بن الزبعری و نضر حارث

و مانند ایشان شعرا کی رسول را و اسلام را هجا کردندی أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ

وَادٍ يَهِيمُونَ ای نه نکردی کی ایشان در هر وادی یعنی در هر نوعی

سخن روی نهند هام الرجل اذا مضی علی وجهه لا یدری این یذهب شعرا چنان باشند در هر

نوع کی در روند از مدح و از هجا و گزاف روند یعنی ممدوح خویش را بر چیزی ستایند کی ممدوح

می داند کی این دروغ است کی بر من همی بافند وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ

و ایشان می گویند انچ نه کنند یعنی لاف زنند از هر چیزی همه دروغی فروغ

إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مگر انکسها کی بگرویدند و کردند

کارهای نیک چون حسان ثابت و ثابت قیس و عبد الله بن رواحه و دیگر شعرا اسلام

وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا

و یاد کردند و کنند خدای را بسیاری در شعر خویش یعنی انچ گویند توحید و ملک گویند

و کین کشند از ابلیس انکه بر ایشان ستم کردند خدای گفت جل و عز اسمه

وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ
زود ای بدانند ایشان کی ستم کردند کی بکدام بازکشتن جای کردند بوادی دوزخ، نام این وادی
ظالمان را در نار او تنهای ایشان کنند و مسمار درزنند و بدان وادی آتشین اندر اندازند و اعواز
ایشان را ایشان و الله اعلم   تمت السورة

خبر است از مصطفی علیه السلام کی او گفت هر که سوره النمل بر خواند او را بود بعدد
هر یهودی کی مومنان کنند چندان ثواب کی همه مومنان را و الله اعلم

بسم الله الرحمن الرحیم طس
قسم بطول خدای و سنای او طول بی نیازی بود و سنا بزرگواری گفته اند طا طرب اهل
الجنة و السین سرور هم تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ
مُبِينٍ این سوره آیتهای قرآن است و نامهٔ پیدا سوال چون این کتاب
است کی قرآن است چرا این را دو نام مختلف خواند جواب کو هم قرآن را دو نام مختلف
خواند از بهر دو معنی مختلف را قرآن خواند لانه یقرأ و کتاب خواند لانه مکتوب اما مبین
خواند قرآن را بسه معنی یکی کی پیدا است بلغت عرب دیگر پیدا کننده احکام
سدیگر پیدا کننده حق بحجتهای آن هُدًى وَبُشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ
حق خواننی و پیدایی و راه نمودنی و مژدگانی است گروندگان را مومنان اضافت کرد
زیرا کی فایده از این ایشان برگیرند الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤ
تُونَ الزَّكَاةَ آن گروندگان کی بپای دارند نماز را بتمامی ارکان و شرایط
از و بدهند پاکی خواسته وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ
ایشان اند کی ایشان بدان جهان و بهشت و دوزخ و صراط و ترازو و نامه خواندن
بی گمان اند إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ بدرستی که

اندیشهائی بکر و بد ند بدان جهان و بهشت و دوزخ و بصراط و ترازو و نامه خواندن
زَیَّنَّا لَهُمْ أَعْمَالَهُمْ فَهُمْ یَعْمَهُونَ آراسته کردیم
ایشان را کارهای ایشان حتی یحسبوا انهم یحسنون صنعا تا ایشان کور دل و حیران می
باشند سوال اینجا گفت زینا لهم اعمالهم و جای دیگر گفت و زین لهم الشیطان
اعمالهم نه این تناقض بود جواب گوییم تزیین رحمان جدا بود و تزیین شیطان جدا
تزیین رحمان ترکیب شهوت و هوا و منیت [illegible] بود و تزیین شیطان وسوسه و غرور
بهشت بود أُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ
هُمُ الْأَخْسَرُونَ ایشان اند که ایشان را بود بترین عذاب درین جهان و ایشان
اند که در آن جهان ایشان زیان کاران ترینها اند گفته اند این سوء عذاب ایشان درین
جهان داغ [illegible] است و گفته اند عذاب سکرات است و گفته اند عذاب گور است
وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ
بدرستی که بر تو وحی می فرستند و ترا می در آموزند و می در یابانند این قرآن را از نزد خدای
درست گفتار درست کار راست داور دانا بهمه چیزها إِذْ قَالَ مُوسَى
لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَآتِيكُمْ مِنْهَا بِخَبَرٍ
یاد کن چون گفت موسی مر خاندان او را من بدیدم آتشی زود که شما را من از آن آتش کامی
أَوْ آتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ
تا شما را مر پاره ی آتش فرا گرفته تا مگر شما گرم شوید در اخبار است تا موسی بود
جسته از آن اند [illegible] ندیده بود که در آن شب دید در آن وادی و تا موسی بود جسته از آن
شادی ندید که در آن شب دید در آن وادی و قصه آن تمامی در سوره طه گفته شد
فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا

چون آنجا آمد ندا وا را دادند او را کی برکه باد از آنک درین آتش است و آنک گرد بر گرد
این آتش است **سوال** چرا گفت نودی من فی النار برکت باد بر آنک در آن آتش است
یعنی ملکی در آن آتش کس بود **جواب** گوییم معناه نودی من عند النار ومن حولها
عند النار موسی بود و حولها فرشتگان و گفته اند معناه بورک من فی طلب النار ومن
حولها همین معنی بود کی ذکر کردیم و گفته اند معناه بورکت النار ومن حولها برکه باد ٥
بر آن آتش و آنک نزد آتش است چون موسی بو سهل انماری گوید معناه تبارک من نور النار
واما من حولها الملائکه وگروهی از مشبهه لعنهم الله چنین گویند معناه برکه است
آنک در آن نور است و آن خدای بود و آنک نزدیک از موسی و این محال است زیرا کی نشاید
کی خدای در جای بود یا بر جای بود یا در وای بود یا بود بود بمعنی شروق وتلالؤ
سوال ناری چرا از محال بود چنانک برفی بر ودن محالی بود پس اگر آن ١٠
نار بود چرا از احراق نسوخت **جواب** گفته اند آن نار بمعنی نور است و نور و نار
یکی بود در لغت و گفته اند از دور کی موسی آن دید نار بود چون بدان رسید حق تعالی
آن از طبع نار ببرد چنانک نار نمرود بر ابراهیم چون ابراهیم بدان رسید آن از صفت ناری ببرد
و گفته اند آن خود نار بود و بغایت چرا بود لیکن خدای تعالی بحجاب قدرت حرارت
آن از موسی منع کرد **وسبحان الله رب العالمین** ١٥
پاکا خدایا کی خدای جهانیان است منزه از همه صفات مخلوقان محمد هیصم گفتی
خدای تعالی دانست کی گروهی از ابلهان آن این بورک من فی النار ومن حولها
بشنوند پندارند کی مگر خدای در آنجا بود و پندارند کی ندا دنباه من جانب الطور
الایمن است کی خدای آن نور موسی را آواز داد خدای تعالی خود خود را تنزیه
کرد و گفت **یا موسی انه انا الله العزیز الحکیم** ٢٠

ندا آمد که یا موسی آنک ترا خواند منم که منم خدای تو که همتا نیست درست گفتار درست
کار راست گفتار صواب کار راست داور و گفته اند این ها عماد است و صله یعنی
که منم خدای عزیز حکیم **وَأَلْقِ عَصَاكَ** بیفکن یا موسی عصا
بیفکند در ساعت ماری گشت بدویدن آمد کما تقدم **فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ**
كَأَنَّهَا جَانٌّ چون بدید آن را موسی که همی دوید و بگفتی ای کی آن سنگ ماری است
سؤال اینجا گفت کأنها جان جای دیگر گفت فاذا هی حیة تسعی جای دیگر گفت
فاذا هی ثعبان مبین این تناقض بود **جواب** اشکالی که در این آیت گفته آمد
جایها بدین یکی معنی کأنها جان فی السرعة وحیة فی الهیبة وثعبان فی الهیبة
وَلَّىٰ مُدْبِرًا برگشت موسی روی گردانیده یک سر و لفظ ولی ذکر کرد که
ولی مدبر آید برای کس بود که روی از چیزی بگرداند بر عزم آنک باز آن گردد موسی همی یک سر
روی از آن گردانید بر آن گفت منه **وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ**
إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ باز نگشت موسی ای ولم
یرجع ندا آمد که من آنم که نترسد و نباید ترسید نزد من رسولان را **إِلَّا مَنْ ظَلَمَ**
ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ
مگر آنکس که ستم کرد پس بدل کرد فعل بد چون نیکویی از پس بدی بدرستی که من
آمرزگارم و بخشاینده بروی **سؤال** چرا گفت نباید ترسید نزد من مگر آنکس که
ستم کرد پس از آن بدل کرد نیکویی از ایشان اگر بدل نکرد ظلم را بنیکویی پس او را
نباید ترسید **جواب** گفته اند معناه ولا من ظلم ثم بدل حسنا و از آن بود که
چون خدای تعالی گفت لا یخاف لدی المرسلون موسی را بدل آمد که من جرمی کرده ام
کی قبطی را بکشته ام مرا جای ترس بود خدای تعالی دل موسی را قوی کرد ابتدا بدین که

کفته الا من ظلم ثم بدل حسنا و کفته اند معناه لکن من ظلم ثم بدل حسنا الایه و کفته
اند الا من ظلم تمام الکلام و اینجا وقف است مستحسن انکه بر ابتدا ثم بدل حسنا الی و من ظلم
ثم بدل حسنا الایه و کفته اند معناه لا یخاف لدی المرسلون و لا غیر المرسلین الا من ظلم الایه
وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ در آر دست تو در بغل تو کفته اند فی
جیبک ای فی کم قمیصک تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ تا بیرون اید ۵
سپید و روشن و تابان بی عیبی و بی پیسی ای بی کراهیتی فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَىٰ
فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ ای مع تسع ایات بانه نشانها ای اذهب الی فرعون و قومه
و مرسلا الی فرعون و قومه پیغامبر باش بفرعون و کروه او إِنَّهُمْ كَانُوا
قَوْمًا فَاسِقِينَ کی ایشان بودند و هستند کروهی بیرون شدکان از
دین و فرمان خدای فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً جو امد بایشان ۱۰
نشانهای ما بینا احتمالک بدان بحق تو انست دید سوال حمل الایات المبصرة کفت
معنا مانکی آیات را بصر بود جواب کویم مبصرة ای مبصر بها چنانک کویند لیل
نایم ای ینام فیه ارض ساهرة ای یسهر فیها قَالُوا هَٰذَا سِحْرٌ مُبِينٌ وَجَحَدُوا
بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ این جادوی است پیدا و انکار
کردند انرا و یقین دانست انرا یعنی دلهای ایشان سوال اکر یقین می ۱۵
دانستند از راه انکار می کردند پس همه معاند بودند و عمدا بر خلق بسیار رو
نبود پس این چکونه است جواب کویم عمدا انکار ضروری باشد و ایشان
مشهور نمی دانستند معجزات موسی را دیکر جواب کویم ایشان یقین می دانستند کی ان
نه مقدور ایشان است اما یقین نمی دانستند کی از ان خدای است و کفته اند و
استیقنتها یقین بباست دانست دلهای ایشان کی ان معجزات از خدای بود ۲۰

و گفته اند معناه سبقن بدانستندی که نظر کردندی لیکن انکار کردند

ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ

ستم و برتری و کردن کشی کردن بنگر که کی کار چگونه بود سرانجام این تبه کاران وَلَقَدْ

آتَيْنَا دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا بدرستی که بدادیم ما داود و سلیمن را

دانش و گفته اند مراد از این دانش نبوت است و گفته اند مراد از این دانش حکمت است

و گفته اند مراد از این دانش حکم است کی لغت هر چیزی بدانستندی وَقَالَا

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَىٰ كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ

گفتند هر دو ایشان داود و سلیمن سپاس و آزادی و ستایش از خدای را کی افزونی نهاد ما را

بر بسیاری بندگان او کی گرویدگان اند هم فضل فضیلت هم فضل فضلت وَوَرِثَ

سُلَيْمَانُ دَاوُودَ و میراث برد سلیمن از داود مملکت گفته اند خلافت

وراثت سلیمن ملکت و خلافت را آن بود کی جبریل نامه ای آورد مختوم از خدای بداود

و گفت هرکه از فرزندان تو این را خواند خلیفت تو او بود و داود را آن وقت بیست پسر بود

کمین ایشان سلیمن بود داود آن نامه را بر نوزده پسر عرضه کرد کس از ایشان بندانست داود

نومید شد جبریل گفت نیز فرزند نداری گفت دارم ولکن خورد است ببازی است

و خواند زن نامه بکار او ست مادر سلیمن بشتابید گفت مرا عهد کرده ای کی گر مرا پسری آید

بوذ ولی عهد تو بود فما من العهد وان عزیمة الرجال داود سلیمن را بخواند و آن نامه بر او

عرضه کرد سلیمان در مهر آن را بخواند حرفا حرفا و بالهام سماوی و بفضل خدای

داود بدانست کی او خواهد بود ولی عهد و در آن شدها بود و حکمتها و مسلها

بود سلیمن همه از بر خواند آنچه داود مهر نامه بگشاد همچنان بود در آنجا

نبشته حرفی خلاف نه آنکه داود سلیمن را در سرای حکم فرستاد و حکمای اسرائیل را گفت

در رویذ و ویرا مسایل بحث به کشیدند پیران درشدند مسئلها بپرسیذند همه را جواب
صواب باز داذ انگه کهلان درشدند مسئلها بسیار بپرسیذند همه را جواب
بصواب باز داد انگه جوانان درشدند می‌پرسیذند و سلیمان جواب می‌داد دران میان
خندید ایشان از خنده را از وی نه پرسیدند پس انکه همه بر داود امدند داود گفت
چگونه باشد پسر مرا در علم گفتن سخن عالم و بزرگوار است و سخن شایسته خلافت را ۵
داود گفت هیچ عیب دیدید بر وی پیران گفتند الله کهلان گفتند البته الله جوانان
گفتند ما یک عیب دیدیم و آن آن بود که در میان علم گفتن بخندید و آن بجای خنده نبود و
خنده نه در موضع بود اخر خنده نیز نه در موضع داود گفت تو را از چه بود که بخندیدی وقت
خندیدی سلیمان عذر آن بود که گفت یا خلیفه الله از خنده مرا آن بود که من علم
می‌گفتم با الهام الهی دران میان موران بر سقف خانه می‌رفتند و موری بموری رسید یکی مر دیگر را ۱۰
گفت هوش باش تا خاک بر خلیفه خدای نریزی که خاطر او شوریده گردد مرا این بدیدم
بد امد عجب امد مرا از خنده از تعجب آن بود آنکه داود صلوات الله علیه
سلیمان را ولیعهد خویش کرد وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ
الطَّيْرِ و گفت ای مردمان اندر اموختند مارا سخن گفتن مرغان وَأُوتِينَا مِنْ
كُلِّ شَيْءٍ و بدادند مارا از هر چیزی یعنی ملک جهان سرتاسر فرمان ما روان چه بر آدمی ۱۵
چه بر پری چه بر باد و چه بر مرغان اندر میان زمین تا اسمان گفته اند معناه از هر کرامت
که بنده را دهند و گفته اند معناه من علم کل شیء و گفته اند منطق کل شیء که لغت هر چیز
بدانستی و این خاصیت سلیمان را بوده است چنانکه در اخبار امده است که روزی در مجلس
نشسته بود و مرغان بر وی بر پر بافته و چتر استاده گروه بانگی کرد
سلیمان گفت او چه می‌گوید گفتند الله و رسوله اعلم گفت می‌گوید الرحمن علی العرش استوی ۲۰

قمری بانگی بکرد گفت چه می‌گوید گفتند ندانیم گفت می‌گوید لدوا للموت وابنوا للخراب
طاوس آواز داد گفت می‌گوید کما تدین تدان کما تزرع تحصد طوطی بانگ کرد گفت
می‌گوید من سکت سلم هدهد بانگی کرد گفت می‌گوید من لا یرحم لا یرحم صقر بانگی کرد گفت می
گوید سبحان ربی الاعلی زغن بانگی کرد گفت می‌گوید کل شیء هالک الا وجهه شهر بعز بد گفت
می‌گوید انا کلب من کلاب الله سلطنی علی من یشاء اللهم لا تسلطنی علی البارین بآبائهم وامهاتهم
فراشتوه بانگی کرد گفت می‌گوید الزجاجة کانها کوکب دری چرغ بانگی کرد گفت می
گوید کطی السجل للکتب و در اخبار است که خروس پیش وی آمد سلام کرد سلیمان او را گفت
چرا آب نخوری گفت زیرا که آدم از آن خورد پشیمان شد گفت چرا آب ما نخوری
گفت زیرا که قوم نوح با غرقه شدند من بیم که از آن خورم گفت چرا همه در ویران
باشی گفت زیرا که آن میراث است از پدران و مادران گفت چرا بر روز بیرون نیایی
گفت تا گناهان آدمیان نه بینم گفت چون بانگ کنی چه گویی گفت می‌گویم عجب از
آدمی غافل که او را چگونه خواب آید و او را گور و مرگ و قیامت پیش و دوزخ و اهوال
آن در پیش سلیمان گفت چون در ویران فرود آیی چه گویی گفت می‌گویم کجا اند آنها
که مدتی با من نازیدند اکنون در گور می‌پوسند گفت همه روز می فکر کنی چه اندیشی
چه اندیشی گفت یا رسول الله در سه چیز می‌اندیشم هر چند می‌اندیشم نگشاید
از وی پرسیدم گفتا آن سه چیز چیست گفت یکی می‌اندیشم تا در جهان مردان بیش اند یا
زنان هر چند می‌اندیشم زنان بیش‌اند پس گفت چرا گفت زیرا که هر چه زنان‌اند خود زنان
اند و هر چه مردان‌اند اسیر و زبون زنان‌اند و هر مرد که اسیر و زبون زن بود از
زن بتر بود سلیمان گفت احسنت دیگر چه می‌اندیشی گفت می‌اندیشم تا در جهان
آبادانی بیشتر است یا ویرانی هر چند بیش می‌اندیشم ویرانی بیشتر است از آبادانی گفت

جز آفت نیز آنکه ویران است خود ویران است و آنکه آبادان است خود ویران خواهد شد
سلیمان گفت احسنت سه دیگر چه اندیشی گفت می اندیشم تا زندگان بیش اند یا
مردگان هر چند می اندیشم مردگان بیش آید چرا زیرا که آنچ مردگان اند خود مردگان اند و
آنچ زندگان اند خود همه روی بمرگ دارند و هر که مردنی بود مرده گیر او را کما قال الله
الملک الحق انک میت وانهم میتون و در اخبار است که آفتاب و ابر و باد هر سه بر
سلیمان آمدند بحاجت از وی درخواستند که ما را از خدای آرام خواه تا ما را آرام
دهد گفت تا بنگرم چون ایشان باز گشتند مار پیش آمد گفت یا خلیفة الله مرا
از خدای پای خواه تا روم گفت تا بنگرم چون مار باز گشت خفاش پیش آمد گفت
یا رسول و بها زلی مراد ایشان حاصل نکنی که اگر آفتاب را قرار بود هر چه بر روی زمین است
همه را بسوزاند و گر باد را قرار بود شافته اید همه بناها و درختهای جهان آکنده
گردد و جهانیان هلاک شوند و گر ابر را قرار بود در یک جای خلق جهان از تشنگی
هلاک شوند و مار خود بلای مردمان است که گر مار را پای بود یک آدمی را بر روی زمین
زنده نماند سلیمان گفت نصیحت تو سدید است و اما آفتاب ابر را است گفت یا خفاش پاس
کرن فسوز مرنه منم باد که گرد هلاک نکنم نه منم ابر گفت باش یا خفاش گرد عرقه
نکنم و خلق بود ر بیاویزم نه منم مار گفت گر نه کرم نه منم خفاش اند و هلاک شد
خدای تعالی وی را بهرة از صلابت و نصیحت او از همه اعلا آنکه داشت چنان کرد
که وی را هرگز حاجت نبود مرور بروز آمدن از آفتاب برست و او را هیچ اسباب
امد از باد برست و با آب حاجت نباشد که او را پستان بود از آن شیر می خورد که
آب از آب برست و بول او زهر مار بود هیچ مار بر امر او نیارد کذشت از شر مار رست
و در اخبار است که روزی مرغی نزد سلیمان آمد و در بوده بود تا نیامده بود

با وی عتاب کرد گفت یا رسول الله با قضای خدای می‌ستیزی سلیمان او را معذور
داشت عنقا گفت یا رسول الله حدیث قضا و قدر هیچ گونه در دل من می نشود چه
کنم سلیمان گفت عجبی را که من تا عمر زکنی و قضا و قدر را اقرار دهی گفت بگوی
سلیمان گفت دوش ملک مغرب را پسری آمد و ملک مشرق را دختری و قضای خدای
است که ایشان بحرام بهم رسند در غریب ترین جای عنقا گفت یا نبی الله از جای رامن
همتای نام مرا قضا را رد کنم و بگردانم سلیمان گفت دروغ گوئی چو امی کی بداء آن جای
فلان شهر است مشرق و ولایت شهر مغرب عنقا بهوا بر شد چندانک بر و نگریست همه عالم را
چون یک شهر دید بر سرای ملک مشرق نگریست آن دختر را دید بجدر میان دایکان فرود آمد او را ببرود
و بکوهی برد در میان دریا در جهان کوهی از آن بلند تر نه بر سر آن کوه درختی بود از آن بر آن
شاخ مرشاخ چند نهاد که بر درختی دژ زمین عنقا بر آن کوه آشیانی کرد بیک آن
دختر را آنجا فرود آورد و انواع الاطعمه و فواکه و اشربه هر وی می آورد و او را می پرورد
تا بزرگ شد و آن پسر آنجا کی بود بالغ شد و حریص بود بر صید دریا روزی گفت صید دریا
سازان بساختند در کشتی نشست با وزیری و ندیمی و حاجبی و غلامی و کنیزکی و طباخی
و شرابداری و باری و سلی و سگ‌های و مطربی و از طعام و شراب هرچه بباید ببر
داشت چون در کشتی نشست باد در آمد کشتی را براند بیک شبانروزی بر ده شبانروز
یک ساله راه تا بدان کوه رسید آنجا فرود داشت مطربان و ارطرب و ملاهی و معازف
و امعانی برکشید خوشتر آوازی از درختی بر آن آشیانه برکرد سر به وی بر آن ملک
زاده افتاد بنگریست آن دختر را دید بغایت جمال دلش در وی آویخت گفت تو کیای
گفت من دختر عنقا ام مرا وی پرورده است بیک گونه بر روشنی هر بامداد بمجلس سلیمان
رود تا که نزدیک من آید با هر نعمتی که مرا باید آن پسر بگریست از عشق دختر گفت چرا می

می کرد پس گفت بوی می کردم چون بوی مردمی بری پادشاهی چون زاده ای خالی مانده از همه
لذات و راحات و سماعات خوش دهم گفت چون کنم تا مرا با تو انس و راحت شود من گفت
من حیلتی کنم تا بهم رسیم اسپی را میان تهی کرد و کافور و مشک خوش بوی کرد و خویشتن در میان
آن شوم تو عنقا را گوی تا اسپ را نزد تو آرد خود نداند که من در او میان او پنهان کرده
هم رسیم بدین حیلت ها گرفت باد سلیمان را آگاه کرد سلیمان عنقا را خبر کرد عنقا
انکار کرد سلیمان گفت برو آن اسپ را که آنجاست بیاور و غلام را او جاریه را هم در دو میان
آن اسپ بدید عنقا اقرار داد قضای خدای وارسته و نشور از نابید شد هم
إِنَّ هَٰذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ بدرستی که این است نشان افزونی
کرامت و هویدا که خدای تعالی سلیمان را داد وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ
مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ و گرد کردند سلیمان را لشکرهای او را از پریان
و دیوان و آدمیان و مرغان فَهُمْ يُوزَعُونَ ای یحبسون [illegible] بازمی
ببافتندی و آن بود که خدای تعالی سلیمان را علیه السلام شادروانی داده بود
صد فرسنگ در صد فرسنگ از شادروان همه یک فرسنگی در فرسنگی تنکتر از این
خانه مرغ دران جمله تختی میلی در میلی و از راست او ده هزار کرسی زرین نهاده علما را
و از چپ او ده هزار کرسی سیمین نهاده ندیمان سلیمان را از تخت بنشستندی علما از راست
او بر آن کرسیهای زرین و ندیمان از چپ بر آن کرسیهای سیمین دیگر امیران در پشت وی
بایستادندی پریان و دیوان گرد ایشان بایستادندی با عمودهای آهنین تا هر که
بی فرمان سلیمان از آن مجلس بازگشتی و بنشستی او را عمود آتشین زدندی هر جای بسوختی
و مرغان بر سر سلیمان همه پر در پر بافته چون خیمه ساده داشتندی باد بر زیر این شادروان
در آمدی او را بر کردی و بیفشاندی در هوا بردی و هر شب از جهان افتادی

خلق بر بالا می‌یا و بالا ها امده بدی بنظاره از باد باران همه فوج فوج می رفتی و ان شاذروان را باز ان

همه خلق در هوا می بردی چنانک برگی درخت از ان نجنبیدی همی بردی تا آنجا کی سلیمان

خواستی فرشتگان آسمان بر روی نظاره کردندی هنگامی کی فرشتگان آن موکب

و جلوه و تجمل وی می دیدندی گفتندی اینت بزرگوار بنده کی سلیمان است خدای

تعالی او را چه احسان بخشیده است خدای تعالی ایشان را گفتی ای فرشتگان من آن بر

کشید من سلیمان را آن بهتر و روشنی او راست کی اگر در دل وی ذره کبر بودی من

او را چنانک باسمان می بردم بزمین فرو بردمی حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ

النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَٰٓأَيُّهَا النَّمْلُ می گوید چون برسیدند بیامدند بوادی

موران گفت موری نام وی مسدر ای موران ادْخُلُوا مَسَٰكِنَكُمْ لَا

يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَٰنُ وَجُنُودُهُۥ در شوید در جایگاههای شما تا فرو

نکوبند شما را سلیمان و لشکرهای او وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ و ایشان

ندانند گفته اند موران نمی دانستند کی سلیمان و لشکرهای او و را فرو نکوبند

و گفته اند لشکرهای سلیمان ندانستند سخن آن مور را سلیمان بدانست کی

باد آن سخن را بگوش سلیمان رسانید بازایستاد گفت مر آن مور را کی شما را از ما

بیم بود کی ما در هوا ایم و شما بر زمین امیر موران جواب باز داد گفت بلی تو

در هوای ولکن ملک این جهانی را بقا نیست ما امن نه ایم کی از نفس تا نفس ملک ترا

زوال آید بر مر افتی ما کوفته گردیم سلیمان نگه کرد از مور مر آن موران را در پیش

کرده سوراخ فرو می کرد سلیمان وی را گفت تو مر ایشان را کی باشی گفت من

امیر ایشانم سلیمان گفت سرخ زاست کی با ایشان همی گفتی گفت برای آنک تا اگر مکروهی

رسد بمن رسد نه بایشان و خوذ عیب را بهمان باشند کی خوذ را سپر ایشان دارد سلیمان

را از آن سخنان او عجب آمد فَتَبَسَّمَ ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا
بگمار بد خندان از آن گفتار او و خنده دو است تبسم و قهقهه خنده پیغامبران
تبسم بود نه قهقهه زیرا که خنده قهقهه دل را سیه کند آنکه سلیمان او را گفت
لشکر تو چند است گفت در وادی چهل هزار قاید است با هر قایدی چهل هزار علم
زیر هر علمی چهل هزار گردوس هر گردوس را چهل هزار مور و از مشرق تا مغرب همه موران ٥
در فرمان من اند چون آواز دهم همه یک بار آواز من بشنوند مرا اجابت کنند سلیمان گفت
لشکر خویش مرا بنمای تا به بینم مور گفت چنین مجمل نتوان نمود گر می خواهی فرود
آی و دل فرو نه تا لشکر خویش را بر تو عرضه کنم سلیمان در آن بیابان فرود آمد
مور آواز برداد که یا ایها النمل احضر جوا مساکنکم گرد و بیشهای موران از زمین
بر آمد تا هفت روز و آمده است در اخبار با هفتاد روز همچنان بر نشستند ١٠
بر آمدند بر حلم سلیمان را دل بگرفت گفت تا کی خواهد بود مور گفت هنوز چه
دیده ای گر باشی تا هفتاد سال همچنین بر آید سلیمان از مور را برگرفت بر دست
خود نشاند گفت چه گویی در بساط من گفت مور بساط من بهتر از بساط تو گفت
چرا گفت زیرا که بساط تو هیچ دیوار است و بساط من دست سلیمان است سلیمان
گفت چه گویی در ملک من گفت چه گویم در ملکی که بتر هشته یک تسبیح گفت ١٥
چه گویی در دیوان که در فرمان من اند گفت امرها بد رخورد رعیت بود و رعیت باید در
خور دادم گفت چه گویی در باد که در فرمان من است گفت پادشاهی بدست تو باد
گفت چه گویی در مرغان که موس من اند گفت گر ترا با خدای انس بودی با دو
دی ترا انس نبودی و ندادی آنکه گفتا سلیمان تراجرا سلیمان گویند گفت ندانم با تو
بگویم گفت معنی سلیمان از بوذکی با سلیم آن کان بتوبه الی الله بقلبک و دای که تراجرا ٢٠

داود گفتندی که تا نگوئی گفت معنی این بود کی در ماز کرد در دخوش را سلیمان
را از آن حکمتهای او عجب آمد و از مجلس خنده آمد تخند بل تبسم آنکه او را گفت
حاجت خواه مستدر گفت حاجت من آنست کی این مورچه را درست کردم کی وی را یک پای
و یک دست و یک چشم بیش نبود و دیگر حاجت آنست کی بیرم جوان کردم و دیر بیرم سلیمان
گفت مرا این علاج نمیشود گفت عاجزی تو آمدی و عاجزیم حاجت چرا دارم بعاجزی
وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ سلیمان گفت
ای بار خدای مرا داده مرا و تو نمودی مرا حریص کن مرا تا سپاس داری کنم شکر داشت نعمت را
الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا
تَرْضَاهُ آنک شکر داشت کردی ما در و پدرم را تا کنم کار نیک چنانک بپسندی آن را
وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ
و در آرم ایمنا بیش تو با بندگان شایستگان تو در بهشت وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ
و کم جست از مرغ را یعنی هدهد را سبب کم جستن سلیمان هدهد را آن بود کی هدهد
با دیگر مرغان بر زبر سلیمان پر در بافته داشت و سایه میکرد چون هدهد غایب
شد آفتاب بر سر سلیمان افتاد از آن سبب او را خواستاری کرد و گفته اند سبب تفقد وی
آن بود کی وقت نماز در آمد و آب نبود و هدهد از هوا فرو نگرستی چهل ارش
در زمین آب بدیدی سلیمان هدهد را طلب کرد تا بگوید کی آب کجاست دیگر برود
زمین تا مقنیان فرو کنند فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ
مِنَ الْغَائِبِينَ هد هد چه بوده است مرا کی نمی بینم هدهد را یا هست
از ایشان هست او از غایبان لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ
أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ هر اینه عذاب کنم او را عذاب سخت یا بکشم او را

او را بامر اردحجت بیدا نیت خود را سحر کنند تا این عذاب حبست گفته اند معناه
لانتفن ریشه کی سلیمان عفوست مرغ ان کردی کی بفرمودی تابه تا او را فکندی دور از اولاد
او کندیدی تا بمردی و گفته اند لاعذبنه عذابا شدیدا ای بالفرقه والقطیعه
و گفته اند لاعذبنه بالجوع و گفته اند لاعذبنه بالغربه و گفته اند لاعذبنه ای
لالزمنه مع شکله **سؤال** چرا تفسیر کرد ازسه قسم حال او را **جواب**
کویم سلیمان گفت اگر هدهد بسبیل انکار و تمرد غایب شده است او را عذاب
کنم سخت و گر بهوای خویش غایب شده است وی را بکشم و گر بعلتی غایب شده
است از ما بدی حجت ان بیارد و سبب غیبت هدهد آن بود کی هدهد دیگر از سبا
بیامد نام وی عفیر او را هدهد سلیمان یعفیر ... عفیر را دید گفت تو از کجای
و از کجا می آیی گفت من از سبا آمده ام گفت چه شغل تو گفت از ملک سلیمان گفت
چون می ملکت ملک ما را گفت سخت زیبا ما را ایدر ملکه ای است نام وی بلقیس ملکت
دنیا دارد و تجمل بسیار گر خواهی کی آن را بینی بیا تا بسوی او برویم ... عفیر ... رفت تا سر
کوشک بلقیس و بلقیس زنی بود کی در روزگار او بجمال او زن نبود چنین گویند
کی بلقیس از نسل پریان بود از مادر و ما بدر شر آدمی بود پدرش را جبل ملک گفتندی پدر همه
ملوک بود ... پدرش از همه کسی چون ... زنی یافت از آدمیان از پریان یافت زنی ... وی
ریحانه ... پدر ملک و ملک زاده و برادر است بلقیس از ان زن بود نام مادرش ... گفتش
بلقیس بلقب ایشان هدهد نکه کرد ... ملک و ... تختی نشسته ... بالای
آن نشسته ... ازین همه ... کرام و ... تا ثمانین سوسنه ... آن روی از
یاقوت و زمرد و ... جواهر بر مثل ... کوشکی بلند کنکره های از زر و ... یاقوت
سرخ در ... چنان که چون آفتاب برآمدی ... بر آن کوشک تافتی

و شعاع جوهر شبه چنان بر آن کوشک افتادی که هر که از شهر بنگرستی پنداشتی
که آفتاب از آن کوشک می برآید و اهل آن شهر همه آفتاب پرست بودند چون آفتاب
برآمدی ایشان همه روی سوی او باز کردندی و پرستیدندی و منظر بلقیس قبله ی
ایشان بودی تا بدان ماندستی که بلقیس را می پرستند وی بار از همه جمال خود را آراسته
داشتی بانواع زینت تاج مملکت بر سر و هفت دست بجز در هر دستی مرصع بگوهر و
یواقیت و هفت یاره و بند بر بازوی مرکب بجواهر و هفت خلخال در پای و در هر انگشت
انگشتری فیروزه و مخنقه یی از گوهر در گردن در هر گوهری در آن شعاع از بر حوالی
او تافته و هفتصد کنیزک چنانک بهای هیچ کنیزک کم از هزار دینار نه در پیش وی
بخدمت استاده و برابر لطیفه پیش روی وی فرو گذاشته مر ساعتی همی بر
گرفتی اجمال روی وی همه جوارح سجود افتادندی هدهد سلیمان از
پدید آمد باز گشت تا سلیمان را خبر کند **فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ**
درنگ کرد نه دیر سلیمان مر کرکسی را که امیر مرغان بود پرسید که هدهد کجاست
گفت خبر ندارم چون هدهد باز آمد کرگس وی را گفت پر خویشتن بنه کردی
که غایب شدی تا خلیفه ی خدای بر تو خشم گرفت و تهدید وعید کرد تا چه حجت
داری هدهد گفت انما الامر نوع محبور که من علمی آوردم که سلیمان را از نصیبت
وی علم دوست دارد چون این را ازمن بشنود خشم فرو خورد تا آمد پیش سلیمان
سلیمان او را گفت کجا بودی **فَقَالَ أَحَطتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ**
گفت رسیدم اینجا که تو نرسیدی و دانستم آنچ تو ندانستهی و عجب چیزی آوردم
ترا سلیمان گفت هین چه خبر آوردی هدهد تازی بگردانید یا خلیفه الله چنین
نشانده ام از جای علما باید نشاند تا علم گویم و تو سماع کنی سلیمان وی را بر مقام خویش نشاند

بعد ترس گفت هین چه جهد هدهد گفت وجئتك من سبإ بنبإ
يقين آوردم بتو از سبا خبری بی گمان چون سبا شهر هم خوای نام از پس
باشد لا ينصرف بود و گر سبا تنوین خوانی نام از قوم باشد إني وجدت
امرأة تملكهم وأوتيت من كل شيء من یافتم زنی را که پادشاهی
دارد بر آن قوم سبا و داده اند او را از هر چیزی یعنی هر چه در باب مملکت باید و گفته
اند معناه من كل شيء في أرض سبا یعنی از شهر و آن نواحی همه او دارد ولها
عرش عظيم و او راست تختی بزرگ چنانکه ارسش گفته اند و گفته اند عظيم
القدر وجدتها وقومها يسجدون للشمس من دون
الله یافتم او را و گروه او را سجود می کنند آفتاب را و می پرستند او را از
فرود خدای و او را آنچه بود نه پرستیدند تا سدی هزار مرد آفتاب پرست وزين
لهم الشيطان أعمالهم و آراسته کرده است ایشان را دیو
کارهای ایشان تا شدند از بد الحق و صواب از است فصدهم عن السبيل
فهم لا يهتدون بگردانیده است ایشان را از راه تا راه نمی یابند بحق
سلیمان این بشنید گفت ألا يسجدوا لله الذي يخرج الخبء
في السماوات والأرض ای یا قوم سجود آن خدای را کنید که آنچه بیرون آورد
نهان را در آسمانها و زمین و گر ألا اسجدوا خوانند بر خوای یعنی فصدهم عن السبيل
کی لا يسجدوا دیو ایشان را بگردانیده از راه تا سجود نه خدای را کنند کی او بیرون
آرد خبء گفته اند خبء السماوات المطر وخبء الأرض النبات و گفته اند خبء السماوات
الشمس والقمر والكواكب وخبء الأرض الأشجار والنبات و گفته اند يخرج الخبء في
السماوات والأرض أي يعلم أسرار أهل السماوات وأهل الأرض والله أعلم

وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وی داند خدای تعالی آنچ پوشی
پوشید و آنچ آشکارا کنید آنک بسیار اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ
الْعَرْشِ الْعَظِيمِ خدای است که نیست خدای مگر او خداوند عرش بزرگ
است قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ
سلیمان گفت زود آلی ببنگریم تا راست گفتی آنچ گفتی از خبر سبا یا هستی از دروغ
زنان آنکه سلیمان نامه بنوشت نشست از نقره‌ی سپید تخته هفت درم سنگ
و در منقار هدهد نهاد گفت اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ
تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ ببر این نامه مرا و بایشان
رسان این را یعنی بلقیس و قوم او پس یکسو گرد از ایشان پس بنگر که تا چه جواب باز دهند
سوال چرا گفت ثم تولّ عنهم باز گرد از ایشان پس بنگر که تا چه جواب باز دهند
چون باز گشت چگونه نگه کردی جواب ایشان جواب گفته اند اندرین تقدیم
و تاخیر است ای فالقه الیهم فانظر ماذا یرجعون ثم تولّ عنهم و گفته اند تولّ عنهم
ای تاخّر عنهم یا پس تر ای پس بنگر که تا چگونه گویند آنکه سلیمان نامه نبشته را در
منقار هدهد نهاد و وی را زیب بغایت ساز است تاج بر سر وی نهاد و طوقی در گردن
وی کرد و جامه‌ی منقش در وی پوشانید آنکه وی را گسیل کرد هدهد به هوا شد
در اخبار است که باز در هوا آن هدهد را دید که بسیار پرواز می کرد گفت ای هدهد
عظیم بلند بر شده‌ای و بنا دیر پرواز می کنی هدهد گفت بلی زیرا که نامه‌ی حبیب
دارم و نام حبیب دارم آنکه برابر منظر بلقیس فرود آمد و بلقیس بخانه قیلوله
خفته بود بر هر چند چهره پر دید با سپهان هدهد نامه را بر سینه‌ی وی افکند
وی بیدار نشد هدهد بر سر او رفرفه می کرد یعنی پر همی زد تا وی بیدار گشت

وگویند هدهد منقار در سینه ی وی زد و او همه بود خفته مگر عورت همی بیدار
شد نامه ی را دید بر سینه ی خویش عجب آمد رو دار کان مملکت را بخواند هدهد
در بالاگاه نشسته نظاره می کرد قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ
كِتَابٌ كَرِيمٌ گفت بلقیس ای سران حشمان بدرستی که مرا نامه ای در انداختند
یعنی نامه ی بزرگوار گفته اند از آن کریم گفت زیرا کی لطیف نامه ی بود نبشته
از آن بود بوزن هفت درم مشک گفته اند از آن کریم گفت زیرا کی مختوم بود
بمهر زرین و گفته اند از آن کریم گفت زیرا کی عنوانش نام خدای بود و گفته اند بر اصل
ممهد از آنست کی انه من سلیمن بیرون نامه ی عنوان و اندرون نامه بسم الله الرحمن
الرحیم و اندر نامه این نبشته بود إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَنَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ این نامه از سلیمن است و ابتدا این نام خدای مهربان
است و بخشاینده سوال چرا سلیمن نام خود را بر نام خدای تقدیم کرد
جواب گفته اند زیرا کی سلیمان دانست کی بلقیس بیگانه است خدای را
نشناسد مبادا کی نام خدای استخفاف کند خواست کی نام وی سپر نام خدای باشد
حرمت و تعظیم نام خدای را و گفته اند نام سلیمان پشت نامه بود و نام الله درون نامه
چنانک عادت نامه نبشتن است و عنوان نامه نگه داشتن است و بلقیس خوانده و
کاتبه بود چون چشمش بنام سلیمان افتاد گفت فال گرفتیم از نام سلیمان سلامت و از
نام رحمن رحمت چون نامه باز کرد در آنجا نبشته دید کی الا تعلوا علی واتونی مسلمین
أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ از نامه کی کردن کشی و برتری
وعجب و تکبر مکنید بر من و بمن آیید گرویده گان که گفته اند مسلمین ای منقادین بحق گفته اند
مسلمین ای سالمین صالحین والله تعالی اعلم بالصواب

قالت يا ايها الملؤا افتوني في امري

بلقیس گفت ای سر انجمنان جواب دهید مرا در این کار که پیش آمد مرا اشیروا الی مشاورتی

ما كنت قاطعة امرا حتى تشهدون

نبوده ام من گزارنده کاری تا شما حاضر آمدید و با شما مشاورت کردمی

قالوا نحن اولوا قوة واولوا باس شديد

ایشان گفتند ما خداوندان نیرو ایم و خداوندان حرب سخت ما سپهداریم و نشست

جاثلیق ایم در دست هر جاثلیق صد هزار مرد در عیبه مرد هستند و قوت هست و مال

هست لکن از بعد آن والامر اليك فانظري ماذا تامرين

و فرمان تراست بنگر تا چه فرمایی ما را ما فرمان بردار یم ترا الی آخره جواب نوابیم

قالت ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها

بلقیس گفت بدرستی که چون پادشاهان چون بقهر و غلبه در شهری آیند تباهی کنند

یعنی ویران کنند آن شهر را وجعلوا اعزة اهلها اذلة وكذلك

يفعلون و گستاخی کنند عزیزان و بدنام کنند آن عزیزان خداوند و از انعدم

کرد و گفت و کذلك یفعلون همچنین کنند سلیمان و لشکر او گر در آیند گفت بس صواب

چه بینی گفت واني مرسلة اليهم بهدية فناظرة بم يرجع

المرسلون و من فرستنده ام با ایشان هدیه ای بس نیکو که کننده ام تا چه جواب

باز گردانند فرستادگان اگر سلیمان همی عز و مال الدنیا می جوید او را مال بسته کنیم و گر همی دین

جوید و ما را بدین دیگر می خواند تا بنگریم که رسولان چه خبر باز آرند آنکه هدیه های

نیکو ساخت و بفرستاد در اخبار است که هزار غلام آراسته بتمام زرین رسن هزار

استر را دعی نشانده هدیه را و هزار حله هر حله ی در کهسمی بطنان زرین نسنده و هزار

حقه‌ی مشک و هزار حقه عنبر و جستی زر سه ارش پهنای آن و دو ارش ستبر نای آن
و جستی سیمین همچنان و چهار گوهر هر یکی چنانک در خانه‌ی تاریک بنهادی خانه سر تا
سر روشن و تابان گشتی و سه زبرجد سبز چنانک روشنای آن روشنای چراغ
غلبه کردی این همه هدیه و تحفه با ده غلام در هیئت و زی کنیزکان و ده کنیزک در هیئت
و زی غلامان و غلامان را جعد برگرفته کی سخن چون زنان گوییذ تا کسی بجای نیارذ کی
شما پسران اید و جواری را جعد برگرفته کی سخن چو مرد گویید تا کسی بجای نیارد کی شما دختران
اید و دو گوهر بفرستاذ یکی سفته بسولاخ کج پیچیده و یکی ناسفته و ده تا ماذیان
و ده تا کره بهم مانده و ده تا ماذیان و ده تا کره بهم مانده و قدحی تهی و نامه را
جواب باز نبشت کی رسید نامه‌ی بزرگوار نامه‌ی طرب افزای دلگشای عنبر همه
نامها و جواهر تاج همه لفظها بر خواندم و دانستم آنچ اشارت کرده بودی
نامه را بوسه دادم و بر سر نهادم و بر چشم مالیدم و تعویذ کردم و بگردن در آویختم
اکنون تا بنگرم بر درجه‌ی بودن تو و علم تو و درایت و روایت تو و تامل کنیم
در کار تو چهار چیز معظم بحیل بگیر دوازده غلام و ده کنیزک را از هم جدا باید کرد
چنانک ایشان را جهت نکند و دست با سازی کنند و این دو گوهر را آنچ سفته است تا
رشته در آن باید کشید و آنچ ناسفته است همچنان دیگر سولاخ باید کرد و همه ماذیان
اسب ماذر را از بچه جدا باید کرد و این قدح را پر آب باید کرد کی نه آب آسمان بوذ و نه آب
زمین تا ما بر علم تو واقف گردیم چون رسولان را گسیل کرد هدهد سلیمان را خبر
کرد گفته‌اند پریان و پرا خبر کردند از آمدن رسولان بلقیس سلیمان بفرمود تا دویست
هزار سوار آدمی را باز برگرفتند و در هوا مصاف برکشیدند بسلاح آراسته و همان دیگر جمله
می بزدند و حرب می کردند و لشکر شیاطین از دیگر سو صف برکشیدند و علم علم آتش در بالا

دیگر می‌آیند احمد و لشکرها در هوا ایستاده‌اند طبل و بوق و صنج می‌زدند چون رسولان
بلقیس از دور بدیدند خواستی که زهرهٔ ایشان بترکد از هوش می‌شدند و بهوش می‌آمدند
تا از دیگ رسیدند بدرگاه سلیمان و سلیمان فرموده بود تا در راه گذر ایشان در زر
و سیم را فکنده بودند بی عدد و جای دو خشت خالی گذاشته بودند و جواهر و بوی خوش
در پای ستوران ریخته بودند چون رسولان می‌گذشتند جایگاه آن دو خشت خالی دیدند
یکدیگر را گفتند که ما آن دو خشت می‌بریم نزد سلیمان بر چرا نباشند که ما را متهم کنند
و خود آن دو خشت در میان چندین هزار خشت که آنجا بنهاده بود آنجا بنهادند در راه

فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ

چون آمدند رسول بلقیس بر سلیمان سلیمان گفت مرا همی بمال مدد خواهید کرد و بمال می
فریبید فَمَا آتَانِيَ اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ
تَفْرَحُونَ آنچه خدای مرا داده است از نبوت و حکمت و ملک و نعمت
بهتر از آنچه شما را داده است از مال مرا شاد نکرد مال و هدیه شما اید که شما باشید که
بهدیه و رشوت شادی کنید شادی من اسلام آوردن شما است از هدیه‌ها را رد
کردوان غلامان و جواری را بحجره را فرمود تا همه را بهم گوان مهمان نشاندند چون از
طعام خوردن بپرداختند آب با ایشان آورد دست شستن را هر یکی را از ایشان آب بر هر دو دست
می‌ریخت و هر دو دست بهم می‌شستند دانستند که غلام است و هر یکی که کنیزک بود یک
دستان بر می‌گرفت و دست می‌شست بدان نشان غلام را از جواری جدا کردند و اسپان
راویگان را بهم علف پیش نهادند یا خرما دران پیش علف پیش دیگران افکندند
بدان نشان مادران را از بچگان جدا کردند و آن گوهرکی دو سته دران یا نشسته شد
دودی را فرمود تا رشته در سوراخ بجست و دران سوراخ شد همی گشت تا بدیگر سو بیرون آمد و کرم

دیگر را فرمود تا از دیگر کوهر را همچنان بسفت وان قدح را کی می آب را بسته کرد
نه از آب آسمان و نه از آب زمین بفرمود تا اسبان را کی مر بتاختند تا عرق بسیار از اسبان
فشست ان عرق را بکرفتند و قدح را پر کردند انکه مر رسول را گفت ارْجِعْ
إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا باز کرد سوی
ایشان یعنی بلقیس و قوم او چنین کن ایشان را کی کر سمعا و طاعه بیایند و کر نه مر ایشانه
و بیارم سوی ایشان لشکرهای کی ایشان را طاقت آن نبود البته
وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ و بیرون آرم ایشان را از آن
شهر سبا خواران در بندهای کران و ایشان خوار آن چون رسولان باز گشتند سلیمان دانست
کی بلقیس با حشم وی بیاید خواست کی پیش از آمدن ایشان تخت وی را بیارد تا آن
عجبت با شد وی را قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ
أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ گفت ای سرانجمنان کیست از شما کی بیارد تخت بلقیس را
پیش از آنک ایشان بر من آیند گرویدگان قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ
قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ گفت ستنبه ای از پریان نام وی عمرو من بیارم
او را پیش از آنک تو بر خیزی از جایگاه گفت از جایگاه قضا و حکومت کی بامداد بنشستی
بمقام حکم تا نیمروز و گفته اند از مقام عبادت کی در یک مقام هزار بار تسبیح کردی
خدای را آنکه خاستی وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ
و من بر آن بیاوردن از بس وی مندم و بسپارد ار سلیمان گفت زودتر از این خواهم
قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ گفت آنک نزدیک وی بود دانشی از نبشته
لوح یعنی نام بزرگ خدای و او آصف بن برخیا بود وزیر سلیمان أَنَا آتِيكَ بِهِ
قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ من بیارم از تخت را پیش از آنک تا چشم که

اورا از دور به پیش سوی رسد گفته اند معناه پیش از آنک چشم بهم زنی سلیمان گفت بیار
آصف هم آنجا سر بر زمین نهاد خدای را بهمین نام وی بخواند و آمده است کی آن نام این است
کی یا اهیا شراهیا یا حی یا قیوم ادونی اصباوت یا ذا الجلال والاکرام خدای تعالی
آن تخت را آنجا کی بود بزمین فرو برد و پیش سلیمان بر آورد از مجلس سلیمان تا بدان تخت یک ماهه
راه بود و آن تخت آنجا کی بود در هفتم حصن بود و سی هزار مرد بران حارس بودند در یک
طرفة العین بدعای آصف برخیا پیش سلیمان حاضر شد سه کرامت از کرامات اولیا ایزد
تعالی در قرآن یاد کرده است رد بر آن گروه کی کرامت اولیا را انکار کنند شوم اختری
خویش و ما را ازان هیچ درمان نیست مگر آنک گوییم یضل من یشا و یهدی من یشا کژ راه کند
بانکار کردن کرامات آنرا که خواهد و راه نماید باقرار دادن بکرامات اولیا را
آنرا کی خواهد و گویند کرامات تا نبی را روا نبود یکی از آن کرامات مریم است کلما دخل
علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله
کما هو مذکور و دیگر کرامات اصحاب الکهف ولبثوا فی کهفهم ثلثمائة سنین و
ازدادوا تسعا سه دیگر کرامات آصف برخیا چنانک در این گفت جماعت اهل سنت
وجماعت [illegible] بر آنک کرامات تا نبی را انکار کنند والله تعالی اعلم

فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي

چون بدید سلیمان آن تخت را آرام گرفته نزدیک خویش گفت این از افزونی و نیکوئی خدای من است
تا من کی مرا چنین عزیزی داد صاحب کرامات این آن است کی ملک تعالی بی مکافات
کند از آن بنده شایسته ذوالقرنین قال هذا رحمة من ربی و قصه وی بجای گفته
آمد در سورة الکهف لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ
تا آزمون کند مرا کی شکر کنم بر چنین روزی یا ناسپاسی کنم بحسد کردن اورا هم

وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ هر كى شكر كرد بدرستى كى آن شكر
تن او را سود دارد و داشت وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ
و هر كه ناسپاسى كرد زيان او را دارد زيرا كى خداى من بى نياز است از شكر شاكران
و بزرگوار است سوال چرا نشايد كى انا آتيك به قبل ان يرتد اليك طرفك سليمان گفت
تخت بلقيس را او حاضر كرد بمهر تا خداى و آن كرامت او را بود نه وزير او را جواب
گوييم نشايد زيرا كى سليمان گفته بود ايكم ياتينى بعرشها واجب آيد كى اينك خطاب سليمان را
بود لا غير و نيز گفت قبل ان تقوم من مقامك سليمان بود بر مقام نشسته نه عفريت كى عفريت
بر پاى بود در خدمت ايستاده و نيز اخبار وارد است كى احضار تخت بلقيس پيش سليمان
المعجز بود و آن چنين است و در حديث باب الاخبار يافته اند كه گفته اند بود او كرامت سوال
اى روا بود كى يار رسول از رسول فاضل‌تر بود تا او را شرفى بود كى مر رسول را نبود
جواب گوييم يار رسول از رسول فاضل‌تر نبود اما باشد كى يار رسول را نوعى بود از
كرامت كى رسول را از نوع ديگر بود همچنانك مريم را ميوه و روزى بهشتى آوردند و زكريا را
از آن كرامت نبود و سليمان با قوم در دشت مى شد باستسقا مورى را ديد بستان باز
افتاده دعا مى كرد از خداى آب مى خواست سليمان گفت قوم را ارجعوا فقد سقيتم
بدعوة غيركم بدعاى آن مور همه آب يافتند واجب نيايد تا آن مور از سليمان فاضل‌تر بود
و در اخبار معروف است كى كان رسول الله صلى الله عليه يستنصر بصعاليك المهاجرين
چون بغزو خواستى شدند درويشان عرب را گفتى دعا كنيد ما را نصرت كى خداى ما را بدعاى
شما نصرت كند و از آن واجب نيايد تا ايشان از رسول خداى فاضل‌تر بودند و لكن الجمله
هر كرامت كى يارى را بود از ياران رسول يا كسى را از امت وى شرف از ياران رسول گردد
و همچنانك اگر شاگرد استادى را كرامتى بود كى از استاد آن نبود نقص استادى نباشد

زیرا کی فضل و شرف از یاران استاد کردند کی آصف برخیا چنان بود واجب نیاید
تا وی از سلیمان فاضلتر بود قَالَ نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ
تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ سلیمان گفت بگردانید بلقیس را تخت
او تا بنگریم کی راه برد بدان تخت کی از تخت اوست یا باشد از آن کسها کی راه نبرند
و آن آن بود کی پریان سلیمان را گفتند سخن گوی بلقیس عشرهٔ مشوی کی خرد ناقص است
و پای او چون پای خر است با موی خواستند کی وی را در دل سلیمان سرد کنند زیرا کی دانستند
کی اگر وی با سلیمان بپیوندد اسرار پریان وی را بگوید و گفته اند زیرا سلیمان از رشک خواستند
کی وی را بر دل سلیمان تیره کنند و تقبیح کنند دانستند کی گر سلیمان وی را بزنی کند بازار ایشان
کاسد شود فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ
چون بلقیس بیامد او را گفتند این چنین بود تخت تو ای بلقیس قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ
گفت گویی کی آن است نگفت مطلق کی این است از آنک عجب داشت کی تخت مرا از دو ماهه
راه شنید و آمدن از پس با از هفت حصار از هفت خانه از میان چندان حرس بدان زودی اینجا
رسید و نگفت کی نه آنست زیرا کی مانده بود بدان لختی تغیر کرده بودند کی لختی با به از آن
بیرون گرفته بودند و از آن بیش نهاده بلقیس چون عاقل و با زیرکی بود گفت گوی آنست
تا کذبی گفته نباشد سلیمان بدانست کی وی خردمند است بدان و یاری کی سلیمان داد در
جستن عرش بلقیس را بیاداشت وی پدید آمد و بدان جا کی عرش گرد طواعت از پس پدید آمد
و بدان احضار آصف تخت را کرامت وی پدید آمد و فضل او پدید آمد و بدان شکر سلیمان
خوردن و عودت او پدید آمد و بدان تامل بلقیس کی گفت کانه هو عقل و دیانت او
پدید آمد و همچنین چندانک خبر کرد از استوا او بر عرش در آن علو و رفعت او پدید آمد
در تکییف مشبهه ... او پدید آمد در اقرار سنت و جماعت او پدید آمد بلقیس در عرش گفت

کانه هو گفتی درست بود و بر نگفت که مانا آن هو وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا
وَكُنَّا مُسْلِمِينَ و بداذند مارا دانش از پیش از گفته اند این سخن حکایت
از قول بلقیس است کی وی گفت مارا از پیش علم حقی و نبود سلیمان داده بودند و معرفت
یافته بودیم وکنا مسلمین و بودیم گرویده و گفته اند از دانش از وقت یافتیم که
چشمش بر نام خدای افتاد در عنوان نامه سلیمان از پیش نام خدای کی آن را بوسه داد نور
معرفت در دل وی پدید آمد و گفته اند و اوتینا العلم من قبلها جمله از قول سلیمان است
کی وی بلقیس را گفت مارا از پیش آمدن وی علم از بداده بودند کی تخت وی را چگونه
حاضر باید کرد و وی را چگونه تجربت باید کرد و این کرامت بدان یافتیم کی مسلمان بودیم
خواست کی مسلمانی بدان بلقیس شمرد تا وی در اسلام راغب باشد
وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ و بگردانیده بود بلقیس را
از راه حق آنچ بودی می پرستیدی او را از پرورد گار خدای چون آفتاب سوال [illegible]
نه اند که کسی را از خدای باز دارد ز خدای بگرداند تا گفت وصدها ما کانت تعبد من دون الله
جواب گویم معنی اینست که سبب آفتاب پرستیدن از خدای و عبادت خدای باز مانده بود
إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ کی او بود از گروه ناگرویدگان خواستند
کی عذری نمایند بلقیس را تا نشور بخورد از سلیمان که صد او آن دیده بود در میان قوم
خویش و در آن برآمده بود بدان نشناخت حق است قِيلَ لَهَا ادْخُلِي
الصَّرْحَ گفتند او را یعنی بلقیس را کی در آی در سر کرد کوشک وان از بود کی
سلیمان خواست کی معلوم گرداند آن سخن کی از بلقیس باوی گفته بودند که پای وی
چون پای خر است بفرمود دیوان را تا کرد کوشکی بکردند و در میان آن حوضی راست کردند
از آبگینه و ماهیان و نزعها در آن کرد انستند و زیر آن آبگینه ساختند چنانک کسی

در آن نگرستی پنداشتی که آن همه آبست و سلیمان در صدر نشسته بلقیس قصد کرد که به
پیش وی شود که در پیش آن حوض بود چون آن آمد فرو ایستاد سلیمان او را گفت در آی مترس
آبگینه کشنده تا در رود آن است که می‌گوید فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ
لُجَّةً چون بدید آن پنداشت که آن گردی است ژرف وَكَشَفَتْ
عَنْ سَاقَيْهَا و باز برد پوشش از دو ساق خود گویند دو ساق لطیف دید
بدید آمد کامل البردی خلاف آنک سلیمان را گفته بودند و گفته اند بر ساق موی داشت
سلیمان گفت این را هیچ حیلت بود و سلیمان موی بر ساق زن دشمن داشتی و آمده است که رسول
ما دوست داشتی کشند از اهل بیت داهک را استعمال کرد بداستعمال اهل از نجاست
و گویند که آبگینه هم از وی بدید آمده است قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ
قَوَارِيرَ سلیمان گفت بدرستی که این گرد گرشکی است بسو کرده از آبگینه
بلقیس چون بدید این بدانست تو بیش سلیمان آمد قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ
نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
گفت ای بار خدای من ستم کردم بر تن خویش که دون ترا می‌پرستیدم مرکرویدم با سلیمان
بدان خدای و مران خدای را که خدای جهان و جهانیان است سوال چرا گفت
وأسلمت مع سليمان لله بعد ما که بر دست سلیمان اسلام آورده بود نه با سلیمان که سلیمان
خود از پیش اسلام وی مسلمان بود جواب گوییم آنکه گفت مع سلیمان معناه علی ید
سلیمان ولکن نگفت که بر دست سلیمان زیرا که وی ملکه بود نخواست که خود را
مولات نیست کند وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا
بدرستی که بفرستادیم با بقوم صالح برادر ایشان را یعنی رسول ایشان را صالح صلوات الله علیه
أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ

بیک آنکی بپرستید خدای را همی ایشان دو گروه شدند ستکار می کردند مومن با کافر
سوال چرا گفت چمون نگفت چمان بعد ما کی فریقان دو بود و چمون جماعت
جواب گوییم مراد ازین فریقان مومنان و کافران اند و ایشان جماعت بودند والله اعلم
قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ
صالح گفت ای گروه من چرا می شتاب کنید بدی پیش از نیکی گفته اند بالعذاب
قبل الرحمه و گفته اند معناه بالبلا قبل العافیه و گفته اند بالکفر قبل الایمان
لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ
چرا نه آمرزش خواهید از خدای بر جهد و حسان تا در خورد آن آن بود کی بر شما رحمت
کنند قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ گفتند ای گروه کی
ما اختر بد گیریم بتو و بدان کی با تواند و آن آن کی ایشان بصالح شکر و بد بلا خدای ایشان
را قحط و تنگی رسانید ایشان گفتند این از شومی صالح رسید و از گروه کی بوی گرویده اند
قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ
صالح گفت بلک اختر بد شما از نزدیک خدای است بشومی کفر شما بلک شما گروهی اید کی
آزمون می کنند شما را تا مکر ستاد کردید وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ
رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ بودند در آن شهر حجر نه تن و ایشان نه
امیرزاده بودند تباهی می کردند در آن زمین وادی طوی وَلَا يُصْلِحُونَ
بصلاح و توبه همی نیامدند و ایشان بودند کی ناقه صالح را بکشتند و قصه ایشان
بجای خویش آمد جای دیگر قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَ
أَهْلَهُ گفتند بخالفوا بالله سوگند خورید بخدای لیسته کی شبیخون کنیم بر صالح
و کرابسته تنا خوای ای شبیخون کنیم صالح بشب او و اهله بر جاندار او

ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ
پس گوییم مر اهل اورا و گر لنقولن تا خوانی خطاب باشد پس گوییم مر خاندان
اورا وَإِنَّا لَصَادِقُونَ و ما راست گویانیم و آن سخن آنک کردندی که
ناقه را بکشتند و صالح ایشان را تهدید کرد بعذاب کی تا سه روز چشم دارید عذاب را
ایشان گفتند پس کجا است تا کار بکاره گیرند در کوه شدند در غاری بهم بسگالیدند
که صالح گوییم پیشیم چون اورا و اهل اورا بکشیم تا اگر راست میگوید انج می گوید از عذاب
تا پیش از ما هلاک شود و گر دروغ می گوید خود کسی چون شب در آمد ایشان می آمدند
بشدند بهلاک صالح فرشته بیامد سرهای ایشان را بسنگ بکوفت همه را هلاک کرد
وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا وَهُمْ لَا
يَشْعُرُونَ بسگالیدند سگالش بد و بد سگالیدیم ما بر هلاک ایشان بدیری
و در رسانیدیم سگالش ایشان را در ایشان رسانیدنی و ایشان نمی دانستند که
ما نه هلاک ایشان داریم فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ
بنگر که چگونه بود سرانجام سگالش ایشان ما هلاک کردیم ایشان را و گروه ایشان را
همگنان فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا از خانهای ایشان
تهی است و افتاده و ویران از آنج ستم کردند ایشان بظلم شرک و فساد سوال
خاویة چرا منصب است نه برفع بعد ما کی خبر است جواب گفته اند خاویة
نصب علی القطع است و گفته اند جعلناها خاویة إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ بدرستی کی در آن و ما را ایشان نشانی و عبرتی و پندی
است مر گروهی را کی بدانند و در یابند و عبرت را والله اعلم

وَأَنجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ

و رهانیدیم آنکسها را که بگرویدند و بودند و می پرهیزیدند از کفر و شرک و معاصی

وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ و یاد کن لوط را چون گفت گروه خویش را ای شما می زشت

کاری کنید یعنی لواطت و شما می بینید و می دانید که در زشتی آن ٥ أَئِنَّكُمْ

لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِّن دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنتُمْ قَوْمٌ

تَجْهَلُونَ ای می شما همی آیید بلواطت با مردان از برای آرزو و فرو دارید زنان را بلکه شما

گروهی اید که نادانی کنید وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن

قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِّن قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ

يَتَطَهَّرُونَ نبود پاسخ گروه او مگر آنکه گفتند که بیرون کنید اهل بیت ١٠

او را از شهر شما انهم اناس يتطهرون ای يتنزهون عن ادبار الرجال که ایشان مردمانی اند که

پاکی کنند از لواطت فَأَنجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا

مِنَ الْغَابِرِينَ پس رهانیدیم او را و خاندان او را مگر زن او را و اعلیه قدرناها من

الغابرین ای من المتخلفین اهل الکفر که اندازه کرده بودیم او را که او از بازماندگان و هلاک

شده کان بود وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِم مَّطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنذَرِينَ ١٥

و بارانیدیم بر ایشان سنگ باران بنامد و اندوهگن کرد آن سنگ باران از بیم کردگان را

قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بگوی الحمد سپاس و آزادی و ستایش خدای را سزد یعنی الحمد لله

على اهلاك اولئك القوم ومحوا آثارهم گفته اند معناه آزادی و ستایش خدای را که عصمت

ارامیشان زمانند اعمال ایشان بکرد و نگاه داشت از عقوبت ایشان والله اعلم

وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ٢٠

واقوس باذ بران ستمكاران اولى بهتر بذ انسان را و كفته اند مراد ازين امت است

چنانك جاى ديكر كفت انسان را كى اصطفينا من عبادنا كفته اند مراد ازين رسولانست

اَللّٰهُ خَيْرٌ اَمْ مَا يُشْرِكُونَ اى خداى به و پسنديده يك خداى

بهتر از آنك مى انبازان بتكذاى و پسنديد زان اَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضَ

وَاَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَاَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ

بلكيست آنك بيافريد آسمانها و زمين را و فرو داورد شما را از آسمان و از سحاب آبى پس رويانيديم

بدان آب باغ و بوستانها خداوند نيكويى و رسايى مَا كَانَ لَكُمْ اَنْ تُنْبِتُوا

شَجَرَهَا اَإِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ

نبودى شما را اى . نتوانستيدى شما كى بر رويانيدى درختان را اى با خداى

خداى ديكر باشد بلك ايشان كروهى اند كى با خداى همتا كويند يا سر اكفته اند يعدلون

اى يميلون عن الحق وهن عبادة الله الى عبادة غيره اَمَّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ قَرَارًا

بلكيست آنك كرد زمين را آرامكاهى كفته اند معناه عبادة الاصنام خير ام عبادة

من جعل الارض قرارا وَجَعَلَ خِلَالَهَا اَنْهَارًا و كرد ميان زمين

جويهاى چون دجله و فرات و جيحون و سيحون و جز از آن كفته اند خلالها اى في وسطها

وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ حَاجِزًا

و كرد زمين را كوههاى بيخ آور و كرد ميان دو دريا سدى باز دارنده كفته اند حاجزا

جزيرة العرب كى ميان درياى پارس و درياى روم است و كفته اند حاجزا حجابى است

بذرتى ميان دو آب خوش و شور اَإِلٰهٌ مَعَ اللّٰهِ بَلْ اَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

اَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ اِذَا دَعَاهُ اى خداى ديكر باشد

با خداى بلك بيشتر . ايشان نمى دانند توحيد خداى را بلك كيست آنك پاسخ كند

درمانده را چون او را خواند وَيَكْشِفُ السُّوٓءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَآءَ
الْأَرْضِ أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ
و باز برد اندوه و بلا را و کند شما را از پس در ایستادگان زمین از پس گروهان گذشته
ای خدای دیگر باشد با خدا یعنی لا اله که است از شما اندک سپاس کنید و در اندیشید و گفته اند
معناه اندک است آنچ شما می پند گیرید و در اندیشید و گفته اند معناه ما تذکرون
قلیلا و لا کثیرا ای تذکرون نیشنید پند الخوانی در اصل یتذکرون بود تا را در دال ادغام کردند
و گر تذکرون بحفص خوانی یک تا را حذف کرده باشد تخفیف را أَمَّن يَهْدِيكُمْ
فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ یا کیست آنک راه نماید شما را در تاریکیهای
بیابان و دریا در سامان تاریکیها و نشانها و در دریا ستارگان گفته اند [illegible] ظلمات
البر والبحر معناه ینجیکم من ظلمات البر والبحر ای من شدائدهما وَمَن يُرْسِلُ
الرِّيَاحَ نُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ و کیست که میفرستد بادها را و گر
الریح خوانی جنس باد بود گفته اند خاص باد صبا باشد نشرا بین یدی رحمته ای منتشره
و زنده و گر نشرا بضم نون خوانی جمع نشور باشد آنک بزنده میغ را و نشرا بضم نون و شین
همین باشد و گر بشری خوانی مژدگان دهنده بباران جایگاه جای دیگر گفت یرسل
الریاح مبشرات [illegible] بین یدی رحمته در پیش باران او و باران را رحمت خواند بهای سبب آن
هنا باشد أَإِلَٰهٌ مَّعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ
ای با خدای خدای دیگر باشد کی این کند بزرگوار است خدای از آنچ انباز او می آرند
أَمَّن يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَن يَرْزُقُكُم مِّنَ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ یا کیست آنک نخست بیافریند خلق را پس باز گرداند او را زنده
کرده از پس مرگ یا کیست آنک روزی دهد شما را از آسمان و زمین از آسمان باران و برف

واز زمین نبات و درختان و جانوران گفته اند معناه ومن من السما والارض برزقکم
کیست در هفت اسمان و زمین که روزی دهد شما را أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ
قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
ای خدای دیگر باشد با خدای بی این کند بگوی یا محمد بیارید حجت شما اگر هستید
راست گویان و هرگز ایشان را این حجت نبود حبا انکه خدای دیگر گفتند ومن یدع مع الله
الها اخر لا برهان له به قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ بگوی یا محمد کی بداند کس در اسمانها و زمین نا بید امد بر خدای
سوال ای نه قیامت غیب است و ما امی دا ایم بحقیقت هم چنین هست و دوزخ
و ملایکتان و عرش و کرسی و لوح و قلم همه غیب است و ما ان امی دا ایم و خدای
را نه بیننده ای است کی اگر خدای او را اگر بد بگوی تا هفت اسمان و زمین بودن حه
است و بدره جند است بگو بسی جرا گفت لا یعلم من فی السموات والارض الغیب الا الله
جواب گفته اند معناه لا یعلم الغیب بلا دلیل الا الله و گفته اند معناه لا
یعلم الغیب بلا معلم الا الله و گفته اند لا یعلم جمیع الغیب الا الله و گفته اند معناه
لا یعلم مما بر اهل السموات والارض الا الله وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ
بَلِ ادَّارَكَ عِلْمُهُمْ فِي الْآخِرَةِ و ندانند کی کی برانگیزند ایشان را
از پس مرگ و این از غیب است کی کس ندانند مگر خدای غیب دان بلکه خندان
نزار رسیده است و بهم رسیده است دانش ایشان در بودن قیامت کی می گویند خود
خواهد بود بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ مِنْهَا بَلْ هُمْ مِنْهَا عَمُونَ
بلکه ایشان در گمان اند از ان بلکه ایشان از دانش ان کوردلان اند سوال
چرا گفت کافران را دانش بهم رسیده است قیامت پس گفت ایشان در شک اند بعد از

گفت ایشان کوردلان اند اما آن نه این ناقض بود کی ایشان را هم بعلم وهم بشک وهم بکور
دلی وصف کرد این چگونه بود جواب گفته اند بل ادارک صفت گروهی است
کی ایشان را علم بود بشدن قیامت و ثوبت می پرستیدند لا بهر شفاعت قیامت را و بل هم
فی شک منها صفت گروهی دیگر است کی ایشان مشک بودند در بودن قیامت و بل هم
منها عمون صفت گروهی دیگر است کی ایشان بیکبار منکر قیامت بودند و گفته
اند بل ادارک همانکار هما که ندانستند قیامت را چون بیند از بل هم فی شک منها
بل ایشان امروز در شک اند بل هم منها عمون بلک ایشان از بس کوردلان بودند
برین قول این صفت ایشان در سه وقت باشد استقبال و حال و ماضی گفته اند
بل ادارک علمهم او لطهم و حدسهم و ظن را علم گویند چنانک شاعر گوید
ولا علم الا حسن ظن بغایب ادراک اصل آن تدارک بوده است تا را در دال مدغم
کردند الف در آوردند برای ابتدا را ادارک شد وقال الذین کفروا
ءاذا کنا ترابا وآباؤنا ءانا لمخرجون وگفتند آنکسها کی کافر بودند
ای چون ما بمردیم و خاکی ما و پدران ما ای ما بیرون آورده خواهیم بود از گور دم.
لقد وعدنا هذا نحن وآباؤنا من قبل ان هذا الا اساطیر
الاولین بدرستی کی این هنگام بکردند هم ما را و هم پدران ما را از پیش
و نه می بینیم کی هیچ کس زنده گشت از پس مرگ نیست این سخن مگر افسانهاء پیشینان
قل سیروا فی الارض فانظروا کیف کان عاقبة
المجرمین بگوی یا محمد کی بروید در زمین نگاه کنید و مانا ایشان بینید عبرت
گیرید سدی گوید فاقروا القرآن تا ببینید کی چگونه بود سرانجام از بدکاران
ولا تحزن علیهم ولا تکن فی ضیق مما یمکرون

اندوه مخور بر ایشان یا محمد که مکر کنند و مباش در تنگ دلی و تنگی از آنچه ایشان می
سگالند و مکر کنند بتو و جفای ترا **وَیَقُولُونَ مَتَیٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ**
کُنْتُمْ صَادِقِینَ و می گویند که خواهد بود این هنگام عذاب که هستند شما
راست گویان **قُلْ عَسَیٰ أَنْ یَکُونَ رَدِفَ لَکُمْ بَعْضُ الَّذِی**
تَسْتَعْجِلُونَ بگوی یا محمد شاید بود که نزدیک آمد شما را برخی از آنچه می شتاب
خواهید از آن چون عذاب بدر و عذاب گور و عذاب قحط اما تمامی عذاب و عقوبت
که او را در دوزخ جاوید موعود است **وَإِنَّ رَبَّکَ لَذُو فَضْلٍ عَلَی**
النَّاسِ وَلَٰکِنَّ أَکْثَرَهُمْ لَا یَشْکُرُونَ بدرستی که خدای تو یا
محمد خداوند افزونی نیکویی است بر مردمان لکن بیشتر ایشان سپاس داری نکنند
تاخیر عذاب و عقوبت را **وَإِنَّ رَبَّکَ لَیَعْلَمُ مَا تُکِنُّ صُدُورُهُمْ**
وَمَا یُعْلِنُونَ بدرستی که خدای تو یا محمد همی داند آنچه می پوشد دلهای ایشان
از مکر و حقد و عداوت و آنچه می آشکارا کنند از تکذیب و انکار و جفا و آزار
وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ فِی السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ إِلَّا فِی کِتَابٍ مُبِینٍ
نیست هیچ ناپیدا در آسمان و زمین مگر که در نبشته ای است پیدا ظاهر روشن و گفته اند
مراد از غائبه بودنیهاست از اول جهان تا آخر همه در لوح محفوظ است نبشته
و گفته اند مراد از غائبه این خبرهاست که اهل آسمان و زمین را بدان است از حاجت
باشد از باب دین و شرع بعضی از همه در قرآن است بعضی ظاهر و بعضی پوشیده کسی که
از پس گفت **إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ یَقُصُّ عَلَیٰ بَنِی إِسْرَائِیلَ أَکْثَرَ الَّذِی**
هُمْ فِیهِ یَخْتَلِفُونَ بدرستی که این قرآن پدید می کند
و خبر می دهد فرزندان یعقوب را بیشتر آنچه ایشان در آن خلاف می کنند از مذاهب

بشما نمودند یا خود حجت کرده اید در دار دنیا حس تا ساخت اید بدیشان منت
وَوَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ
و سزا گردد گفتار وعید بر ایشان و پدید آمد وقت عذاب ایشان بدانچ ستم کردند
بکفر و شرک و معاصی ایشان سخن نگویند أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ
لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا ای نگه نکردند که ما کرده ایم
شب را تا آرام خواهند آرام گیرند دراز و کردیم روز را روشن چنانک در آن به بینند
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ بدرستی که در
آفرینش شب و روز و اختلاف آن نشانهای است مر گروهی را که بگروند سؤال
چرا گفت آیت و حجت مر گروهی راست که بگروند بعد ما که آیت و حجت عام است همه
خلق را جواب گوییم که آیت و حجت همه راست لکن از آن با مومنان اضافت کرد
زیرا که فایده ما ایشان برگیرند تا سود ایشان را دارد وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ
فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ و آن روز که روز قیامت بود
در دمند در شیپور بهراسند آنکه در آسمانها و زمین اند إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ
مگر آنک خدای خواهد و گفته اند ایشان جانهای شهیدان باشند که از نفخت صور نترسند
و گفته اند ایشان حور و غلمان بهشت باشند و گفته اند ایشان جبرئیل و میکائیل
و اسرافیل و عزرائیل باشند وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ همه آمده
باشند بوی خواران سؤال چرا همه را خواران گفت بعد ما که پیغامبران و صدیقان
و بسیاری از طاعت و علماء بر آن باشند نه خواران جواب گوییم این در خور
عبودیت است نه هوان مذلت این همچنانست که جای دیگر گفت إِنْ كُلُّ مَنْ فِي
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ عَبْدًا و کل اتوه بمر و فخ تا خوای همه بوی دادگان

باشند و کرانی به رو بیم نا خوای همه اسد کان باشند بوی وَتَرَى الْجِبَالَ
تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وبینی کوهها را آن روز پنداری کی آن ایستاده استای
تحسبها قارّة وهی سایرة وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ و آن خود می رود چون
رفتن ابر نا کردی کرد از انبوهی و بسیاری آن ماندکی ایستاده است و آن خود هم
می درشود به فرمان خدای عز وجل قولست صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ كُلَّ شَيْءٍ
صنع آن خدای کی او درست کرد هر چیزی کی کرد اگر صنع الله نصب خوای مصدر باشد
وکر صنع الله رفع خوای معناه ذلک صنع الله إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا يَفْعَلُونَ
بدرستی کی او آگاه است بدانچ خلق میکنند از خیر و شر و کر تفعلون بتا خوای خطاب
باشد مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا هرکی بیارد نیکی و نیکوی
کفته اند این توحید است و کفته اند طاعت است فله خیر منها او را بیک افضل از آن
در دو جهان کفته اند این خیر بهی است یعنی او را بهتر از آن و بیش از آن ثواب باشد
وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وایشان از هراس آن روز بی بیمان
باشند و کر فزع یومئذ بتنوین بی اضافت خوای معناه از فزع الأکبر باشند آن روز
ونکفتیم در سوره الانبیا کی فزع اکبر کدام بود وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ
فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ وهرکه بیارد بدی و آن کفر است نکوسار
درافکنند رویهای ایشان را در آتش یعنی ایشان را بر رویهای ایشان در آتش افکنند
هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ایشان را کویند باداش نه دهند
شما را مکر بدانچ بودید در دار دنیا می کردید إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ رَبَّ
هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا بکوی یا محمد کی مرا فرموده اند کی بکانکی
بپرستم خداوند این شهر مکه را آن خدای کی شکمه کرد این را و

وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ
واوراست هر چیزی یعنی او است خداوند هر چیز و فرموده اند مرا که باشم از گرویدگان
وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ و بدانک بر خوانم قران را بر خلق و بدین دعوت کنم
ایشان را و بدین حق خوانم فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ
وَمَنْ ضَلَّ هر که راه یافت بدرستی که این راه یافتن او بنی او را سود دارد و هر که
گم شود فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ بگوی یا محمد که من از بیم کنندگان
ام راه نماینده خدای است عز و جل وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ
فَتَعْرِفُونَهَا بگوی سپاس و آزادی و ستایش خدای راست زود که بنماید شما
نشانهای او در الارض و فی انفسهم تا بشناسید شما بدان را وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا
يَعْمَلُونَ نیست خدای تو ای کاهل از آنچه خلق میکنند و کرنبا خوانی خطاب
باشند همه بد طالمان است و نعت بسا ایشان تمت السوره
خبر است از مصطفی صلوات الله علیه که او گفت هر که سورة القصص بر خواند اورا
بود بعدد هر چه خدای او بود راست حسنه ی از کرامات
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ طسم
قسم اقسم الله تعالی بطوله و سنائه و مجده قسم یاد کند به بی نیازی خدای و بزرگی او و
بزرگواری او و گفته اند طا طرب اهل الجنة فی الجنة و سین سرورهم فیها و میم ملکهم فیها
و گفته اند طسم نام قران است و گفته اند نام این سوره است تِلْكَ آيَاتُ
الْكِتَابِ الْمُبِينِ این سوره اسمهای نامه پیدا است حرف قران
و گفته اند اشارت است با نشانهای قران و کتاب مبین لوح محفوظ است نَتْلُوا
عَلَيْكَ مِنْ نَبَإِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

ی برخوانیم بر تو یا محمد یعنی ما می‌گوییم و جبرئیل ما بر تو می‌خواند از خبر موسی و سرکشی ا
و درست مر گروهی را که گرویدند یعنی بنفع و فایده این مر گروهی را بوذ که بگرویدند

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا

بدرستی که سرکش برتری کرد در زمین مصر که دعوی خدایی کرد و کرد اهل زمین آن
مصر را گروه گروه بعضی را وزیری داد و بعضی را ندیمی داد و بعضی را حاجبی داد و بعضی را
سرهنگی داد و بعضی را بندگی گرفت گفته‌اند وجعل اهلها شیعا فی العبادة تا گروهی آفتاب
را می‌پرستیدند و گروهی ماه و گروهی ستاره گروهی گاو را می‌پرستیدند و گروهی بت
و گروهی فرعون را می‌پرستیدند

يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ

سست می‌گرفت گروهی را از ایشان چون بنی اسرائیل گلو می‌بریذ پسران ایشان را و زنده
می‌گذاشت خدمت را زنان ایشان را بدرستی که او بوذ از تبهکاران چنین گویند
نام فرعون ولید بن الریان بود و گویند قابوس بن الولید عمر دراز داشت چهارصد سال دعوی
خدای کرده بود بیش از دعوی خدای درست بود چون از دعوی کرد هفتاد و دو عیب
بر تن او پدید آمد و گویند در اصل از بلخ بود دستباجی برخاست روی بدریا مغرب نهاد
چون بپوشنج هر در رسید هامان پوشنجه بود و بر آن کنجامی روی گفت بسیاحت می‌روم
تا آنجا رسیم هامان بهر با وی برفت هر دوان می‌رفتند تا داشتند و از تا مصر رسیدند وقت
خربزه بود نگنار خربزه زاری رسیدند خوردی خواستند ایشان را گفتند خرواری
خربزه در شهر بریده مارا بفروشند تا شمارا امیر وای کنیم هامان انجا بنشاند فرعون
خرواری خربزه در شهر برد و گوشه هامان درآورد مردمان از آسیبه برگرفتند
و بها انداذند گفتند رسم ما در شهر چنین باشند فردا باز آی تا بها دهیم دستش تهی باز آمد

واحوال انبیا که ایشان چه کردند و خدای با ایشان چه کرد و گفته اند معناه
ان هذا القرآن یبین لبنی اسرائیل اکثر حجج الاسلام الذی هم فیه مختلفون وانه
لهدی ورحمة للمؤمنین بدرستی کی این قران هو براهی
وراه نمودی است و سبب بخشایشی مر گرویدگان را ان ربک یقضی بینهم
بحکمه وهو العزیز العلیم بدرستی کی خدای تو یا محمد
حکم کند میان ایشان روز قیامت بدرستی داوری او و اوست همتا و کم کش
از اعدا داد یا خلاف و اختلاف ایشان و مکافات اخلاف و انصاف ایشان هم
فتوکل علی الله انک علی الحق المبین
توکل واعتماد کن بر خدای تو یا محمد عربی نبی امی بدرستی کی تو بر درستی و پیدایی ای
انک لا تسمع الموتی ولا تسمع الصم الدعاء
بدرستی کی تو نشنوای ای در نیابای مردگان را یعنی مرده دلان را پند و حجت حق و نشنوای
ای در نیابای کران را حق اندر یعنی بیکسها که گوش را که هیچ سازند از شنیدن حق
اذا ولوا مدبرین چون بر گردند از حق یکسر سر به روی کردانیدگان از
قبول حق و شریعت وما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان
تسمع الا من یؤمن بایاتنا فهم مسلمون ونیستی تو یا محمد
راه نماینده کوردلان را از گمراهی ایشان نشنوانی و در نیابای حق و حجت مگر انکس را که
بگرود بنشانهای ما انسان با شند گردیدگان و کردن نهاده حکم و فرمان خدای را
واذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض
و چون سزا گردد گفتار وعده بر سد عذاب ایشان بیرون اریم ایشان را جنبنده
اندر زمین گفته اند ان دابه عصای موسی بود کی از زمین بر اید بسه نیزار در هوا بر شود

انکه با خلق سخن گوید و گفته اند از دابه ی چهار پا باشد از میان صفا و مروه بر آید
مهر سلیمان و عصای موسی با وی باشد چون سر وی بهوای علما رسد همه خلق سوی وی
می نگرند تا چه خواهد بود از دابه در ایشان نگرد بعضی را خاتم بر روی نهد و بعضی را عصا
در روی زند هر کرا او مهر بر روی نهد روشن سپید شود از نشان سعادت بود و هر کرا
را عصا در روی زند روشن سیاه گردد از نشان شقاوت باشد والعیاذ بالله

تُكَلِّمُهُمْ إِنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ

سخن گوید با ایشان بدرستی که مردمان بنشانهای ما بی گمان نبودند منکر قیامت
را چون ان الناس بفتح الف خوانی حکایت از دابه باشد ای تخبرهم بان الناس کانوا بایاتنا
لا یوقنون و گر ان الناس بکسر الف خوانی روا باشد که ابتدا سخن دابه بود و روا باشد که
سخن خدای بود که او گفت همه مردمان بنشانهای ما بودند ملامت را بی گمان
نشستند تا به بسند و گر بکلمهم بفتح تا و کسر لام خوانی و تخفیف خوانی نشان کند
ایشان را اندر روی خلق دمد هر که نیکبخت بود در روی او روشن و سپید شود و هر که
بدبخت بود روی او سیاه شود و از خروج دابه را یک علامت بود از علامات قیامت
دیگر علامت خروج دجال بود

قصه دجال

از روایت ابن عباس رضی الله عنه وی گوید دجال در اصل از مدینه الرسول بود جهود
زاده ی رسول با عمر وی را دیدند که بازی می کرد در میان کودکان رسول او را گفت
بگوی لا اله الا الله وی مر رسول را گفت لا بل تو بگو رسول گفت بگوی که من رسول
خدای ام گفت لا بل تو بگوی که من رسول خدای ام عمر قصد قتل وی کرد رسول او را
زجر کرد گفت یا عمر تو نتوانی کشت او را که قضای خدای با وی است ان غلام همی برآمد
تا انکه صفه ی از روی بر آمد آتشی در آمد وی با ریو بود که بزر هی دریا بر دار بعد ان

مردی از مدینه نام وی اوس او را بخوانَد بذ و آتانی نزد وی شنه برسید او را کی
محمد زنده است گفت بلی والمنة لله گفت هنوز وقت می نبینی چون قیامت نزدیک
اندر وی گشاده کرد زان آنان بشنید از آنک هیچ او را بکشند و برباد مکر از یک
خر یک چشم و هر چند بلاد که نامد هیچ اید خلق فسه ی وی کردند کی آواز ملاهی و طبول
و صنوج و بوقات شنوند کی با وی بود آهنگ نظاره دهند هر کی حمل قدم از پس وی
نشود خود نیارستواند کشت خلق بسیار وی را تبع کردند بهشتی از راست
می برد و دوزخی از چپ و آن خود دلختی از ماکولات و مشروبات و ملبوسات و منکوحات
بود کی از راست چو بنگرید دان را بهشت خواند دلختی سلاسل و اغلال و انکال
و الوان عذاب از چپ می برد وی آن را دوزخ خواند بر آن خر نشسته وی اعور و آنانش
اعور چشم وی بر میان پیشانی بطول و خضر علیه السلام از راست وی می رود و الیاس
از چپ وی می رود وی گوید ای انا الله رب العالمین خضر گوید کذبت الناس گوید
صدقت و بدان تصدیق خضر خواهد دراج گفت کذبت ولکن مردمان پندارند کی الیاس
بدانج گفت صدقت تصدیق مسیح دجال خواست کی ای انا الله رب العالمین خلق از آن در غلط
افتند اعرابی ای وی را پیش اید او را گوید نه ایمان آری گوید بیار مر کردن او را زند
در ساعت زنده کرد دیگر بار او را گوید نگر و بمن گوید نگر و مر دیگر بار او را بکشند
و زنده کرد گوید نگر و بمن گوید نگر و مرد را هزار بار بکشنی نه بازی بر پیشانی تو
نبشته می بینم کافر بالله العظیم آنکه قصد مکه کند کی کعبه را ویران کند
ملائکه مار وی را منع کنند قصد مدینه کند بیم بنو اند قصد بیت المقدس کند مهدی
بیرون آید قومی از مسلمانان با وی کردند باد جال مر کنند دو شمار و رد در مانند
آوازی شنوند از آسمان کی صبر کنید کی فرج و نصرت نزدیک است چون روز چهارم بود

مرد

عیسی علیه السلام از محراب بیت المقدس بیرون آید مهدی را نه بنشی کند تا امامی
کند و عیسی و دیگر مسلمانان از پس وی نماز گذارند از اینست که پیغامبر گفت لا تقوم الساعه
حتی یصلی عیسی خلف رجل من امتی آنکه عیسی را سپس بنشیند حرب دجال را او را سند
در کنار لحن آید چون آواز وی گذارد عیسی او را زخمی زند تا هلاک شود لشکر وی هزیمت
۵ شوند مسلمانان از پس وی می شوند و می کشند و ایشان که گریزند پنهان می شوند همه
چیزهای با مسلمانان سخن آید تا درخت و نبات و سنگ و کلوخ همی گویند ای مومن اینک
شیعه ی دجال انجا است ایشان را مسلمانان می نمایند تا روی زمین از ایشان پاک کنند
آنکه یک چندی امن و عافیت در جهان پیدا آید آنکه عیسی زن خواهد از بنی غسان
پس وی را فرزندی آید آنکه او را مرگ آید و وی را در بر مصطفی دفن کنند مهدی بماند
۱۰ تا پیر و هرم گردد و خلق روی بفساد نهند منافق و فواحش در همه روی زمین در
آشکارا گردد چنان شود که در همه روی زمین کس نماند که گوید الله آنکه اسرافیل
صور در دمد برای حشر و نشر را از اینست که گفت خدای وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ
كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ
از روز که روز قیامت بود بینگیزیم از هر گروهی خیلی از آنها که بدروغ داشتند
۱۵ نشانهای ما را فهم یوزعون ای یحبس اولهم لآخرهم ایشان را می بپایند و بهم می دارند
و بهم بر می آرند بدان آتش که از زمین عدن بر آید و بگرد خلق و آید و آن نیز علامتی بود
از علامات قیامت حَتَّى إِذَا جَاءُوا قَالَ أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ
تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ما چون بقیامت
آید خدای گوید عز و جل ای نکران و بدروغ داشتند نشانهای مرا خود نادانسته از راه امتی
۲۰ گفته اند معناه و لم تحیطوا بها علما ای نیندیشید بقیامت را با جدان چنگه

گفت وی دشمن بچه است با کاملکالی دوست خود را بر کنار دشمن پرورد آسیه

گفت باری یکبار در وی نگر تا خود چیست و او خود کس نمی‌نگریست تا بر زوان

موسی رفتکی با با فرعون از بشنید مهرش بجنبید طاقت کرد بدو وی را در بر گرفت

و سواحت چنین گویند بدان که بجرکی موسی بگفت با با فرعون ده کام اما بجای وی بکرد

دست قتالان را از وی دور کرد و قتل وی حرام کرد و وی را بر بر گرفت و روی بر روی

او نهاد و وی را بوسه داد و وی را به فرزندی گرفت و او را عزیز و جان پدر خواند

و بدست خود او را در حله‌ی زربفت بپیچید و تاج بر سر او نهاد و عکس شمس را از مهر وی

اذ برهنت و همه کاهکان را بسجود وی فرمود آنکه گفت دایگان را بیارید تا وی را

شیر دهند همی آوردند تا چهل دایه را بیاوردند شیر هیچ دایه نستد و با کس آرام نگرفت

تا آنکه مادر را بیافت الفکرفت چنانکه این قصه در سوره طه گفته آمد

وَقَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ

وگفت عیال فرعون آسیه که روشنایی چشم من است و تو اینست ای فرعون لَا

تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا مگسلید او را شاید بود که سود دارد

ما را که چاکری فرزند است ما را اینکو نامی باشد و نوی ما را اینسلی باشد و در املاک

ما متولی باشد و در کار ما ملی باشد أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا

يَشْعُرُونَ با او که بر او را به فرزندی و ایشان خود نمی‌دانستند که هلاکت

اسباب بر دست وی فرو خواهد شد وی را بر بند فرستند و موسی نام کردند مو آب

بود و شا درخت بود بزبان عبری و موشا تمام کردند از آنک او را میان آب و

درخت یافتند چون بنا زیرکاه داشتند موسی گفتند وَأَصْبَحَ فُؤَادُ

أُمِّ مُوسَىٰ فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ

کشت دل مادر موسی از همه غمها پرداخته مگر از اندوه موسی از وقتی که او را در
دریا افکند بدرستی کی خواست کی آشکار آید حدیث موسی را علیه السلام
لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
گر نه آن بودی کی بسته کردیمی ما بر دل وی صبر تا باشد از باوردارندگان وعده
خدای تعالی کی گفته بود انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین وگفته اند
واصبح فواد ام موسی فارغا ای فارغا من حدیث موسی چون او را باز یافت دلش
فارغ گشت از حدیث وی چنانک خواست کی پدید بکند کی او فرزند من است
گر نه آن بودی کی خدای تعالی دل او را نگه داشت بصبر تا نگفت کی اگر
بگفتی در ساعت وی را قتل آوردندی وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ
بِهِ عَن جُنُبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وگفت مادر موسی مر خواهر موسی را
نامش مریم کی از پس وی همی شو چون او را در دریا افکنی بنگر می کن تا حال وی
بچه رسد همی رفت به عن جنب می دید تابوت موسی را از دور و ایشان نمی دانستند
یعنی کس ندانست کی او می چه کند وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ
مِن قَبْلُ وبسته کردیم بر موسی شیر دهندگان را ازش یعنی پیش از
آنک مادر رسید سوال تحریم چون بر غافل درست آید و موسی در آن وقت
رضیع بود نابالغ تحریم بر وی چون درست آید تا گفت وحرمنا علیه المراضع من قبل
جواب گوییم این تحریم حرم وحرمان است نه تحریم حظر ونهی وآن آن بود
کی خدای تعالی شیرهای شیر دهندگان را بر موسی بسته کرد و میلش او را از
همه باز زد تا جز شیر مادر خویش نپذیرفت فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ
عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ

گفت خواهر موسی هیچ راه نمون کنم شما را بر خاندانی کی بپذیرند او را و بدارندش از بهر
شما را و ایشان او را یعنی موسی را و گفته اند فرعون را نیک خواهان اند گفتند بستد
گفت مادر من گفت بیار مر بیاورد و بداد مادر را آگاه کرد مادرش بیامد موسی را
برگرفت و پستان در دهن وی نهاد چون موسی بوی او را بیافت آرام گرفت از گریستن
فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ
وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
باز گردانیدیم او را با مادر او تا روشن گردد چشم وی و تا اندوه گین نبود بحدیث
وی و تا بدانند کی وعده خدای راست است بلک بیشتر مردمان نمی دانند وَلَمَّا
بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا
و چون برسید موسی بقوت خویش ببلاغت گفته اند سی و سه سال گفته اند چهل
سال کی واستوی و تمام شد بعقل و قوت خویش بدادیم او را درست کاری و
درست گفتاری و گفته اند حکما پیغامبری و علما و دانش وَكَذَٰلِكَ
نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ و چنان پاداش دهیم ما نیکوکاران را و ضایع نکنیم رنج
نیکوکاران را البته وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ
أَهْلِهَا و در شد موسی در شهر هنگامی کی اهل از شهر کی از کوشک
فرعون بیامد و در شهر آمد وی را بسر اسپ گفتند و با سر جدا بکار خویش در آمد
علی حین غفلة گفته اند روز عیدی بود کی اهل شهر غایب بودند و گفته اند وقت
قیلوله بود گرم گاهان کی اهل شهر غافل بودند فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ
يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ
بیافت در آن شهر دو مرد را کی کارزار می کردند این یکی از گروه موسی یعنی

از بنی اسرائیل و این دیگر از دشمنان او یعنی از قبط فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي
مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ و فریاد خواست از موسی آنک از گروه
او بود بر آنک از دشمنان او بود فَوَكَزَهُ مُوسَى مشتی زد
قبطی را موسی فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ
بکشت او را موسی گفت این آن کار دیو بود یعنی فرمان او بود و در خورد او بود
إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ بدرستی کی او دشمنی است گمراه کننده
پیدا یعنی همه شر فرماید و بدی قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي
فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ
موسی گفت ای بار خدای من بدرستی کی من ستم کردم بر تن خویش بکشتن قبطی بی فرمان
تو بیامرز مرا بیامرزید او را بدرستی کی او است آمرزگار تائبان و بخشاینده
مؤمنان در این آیت ما را حجت است بر آنک گناه از پیغامبران ممکن بود زیرا کی
اگر گفت ظلمت نفسی از دو بیرون نبود راست گفت یا دروغ اگر راست گفت واجب
آمد کی ظلم کرده بود و گر دروغ گفت دروغ گناه است قَالَ رَبِّ بِمَا
أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ
گفت موسی ای بار خدای من بدان شکر داشت کی کردی مرا بمعرفت و گفته اند
بمعرفت نباشم یاری مر بدکاران را در اخبار است کی موسی علیه السلام چون در
سرای فرعون بود بزرگ ملک زاده کان رفتی چهار صد غلام بر نشستی و مقرعه زنان
و برابر در پیش وی خلق بر وی نظاره گاه گاه دلش بگرفتی از دار الملک
بیرون آمدی بنظر عبرت در احوال عالم می نگرستی هنگامی گرمگاه مردمان خفته
بودند در بازار مصر آمد متفکر چنانک کسی اندر آشفته سرهنگی دید با سرهنگان

فرعون گفت این شهر یونان است ما را اینجا بباید بود فرعون پیش امیر شهر شد گفت مردی ام
غریب با کفایت مرا درین شهر عملی باید گفت چه عمل خواهی گفت سختکی دروازهٔ گورستان
مرا ده وی را داد و منشور آن عمل بوی داد وی برفت بدروازهٔ گورستان فرود آمد قضا را وبای
افتاد در مصر فرعون از هر جنازه یکدرمی می ستد مالی بهم آورد بعضی بشوند داد تحکانت
همه شهر بگرفت بلکه چندی برآمد هامان را گفت نه تو گفتی که این شهر یونان است اکنون
مرا همی باید که دعوی خدایی کنم و این مردمان را به پرستیدن خویش بپای کنم هامان گفت صعب
حدیثی است بسگال و بیابد اگری لا محاله این دعوی خواهی کرد بتدریج ببایدکرد اندک
اندک روزگار برای این خلق همه بوحدانیت خدای و دین خدای راست ایستاده اند
از آنکه همه این مردمان اندرین بگرویدند مگر از دل ایشان ببری آنکه دین دیگر داد ر
ایشان کاری گفت چگونه کنم تا این دین از دل ایشان ببرم هامان گفت علمای ایشان را از علم
گفتن منع باید کرد تا خلق علم نشنوند و چند دین نشنوند تا زبل دل شوند دین انکار کرد
دلها از ناشنیدن علم کار دین ایشان مدروس گردد و خوار کار دین و کار خویش باز
کنند ابله و جاهل وار برآیند و اینها که از ایشان رایند بطمع ایشان کردند آنکه دین
دیگر در ایشان توان کارید فرمود تا علما را منع کردند از علم گفتن و کسی که هیچ بر در
سر علم گوید زفان او را از حلق بیرم بیکچندی برآمد مردمان مصر در جهالت ستور طبع
شدند آنکه فرعون گفت خداوند منم مرا باید پرستید همه را به پرستیدن خویش
بپای کرد تا آنگه که موسی آمد خدای گفت عز و جل

وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ

خواستیم که منت نهیم بر آن کسهای که سست گرفته بودند ایشان را در زمین مصر یعنی بنی
اسرائیل را وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

کنیم ایشان را یعنی بنی اسرائیل را پیشوا آنی وکنیم ایشان را میراث گیرندگان املاک فرعون
و ولایت او و پس از آن زمین شام **وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ**
می خواهیم کی دست گاه و پایگاه دهیم ایشان را در آن زمین **وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ**
وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ
و بنماییم فرعون را و هامان و لشکرهای ایشان را از بنی اسرائیل آنچه بودند از آن می حذر کردند
و گروهی بیا خوانی تا بینند فرعون و هامان و قوم ایشان آنچه از ایشان می حذر کردند چون
فرو شدن ایشان بر دست بنی اسرائیل و آن آن بود کی منجمان و کاهنان فرعون را گفتند ملکت تو
بر دست بنی اسرائیلی فرو خواهد شد و گفته اند فرعون خود خوابی دید کی آتشی از زمین
اریحا و اذرعات برآمدی و در مصر افتادی و در فرعون و همه ارکان مملکت وی معبران
را پرسید گفتند اسرائیلی خواهد بود از اصل بنی اسرائیل کی بدان زمین باشند ملکت وی بر دست
وی فرو شود احتیاط باید کرد فرعون فرمود تا بنی اسرائیل را همه از آن زمین از اریحا و اذرعات
بیاوردند برده و بنده کی می داشتند در مصر تا آنکه کی فرعون گفت کی آن اسرائیلی که
از وی این مخاطره است کنون هست گفتند نه هنوز نزاده است ولکن پشت پدر
بر مادر آمد فرعون گفت تا همی دارید نا هر کی از بنی اسرائیل پسر زاید بکشند و هر کی
از ایشان دختر زاید خدمت را نگاه دارید یک چندی بدین بر آمد پسران را می کشتند
نسل بنی اسرائیل همی منقطع گشت و قبطیان را با ایشان حاجت بود کی کارهای قبط
ایشان کردندی زیرا کی قبط مردمان جلف بودند حرب را نشایستندی و بنی اسرائیل
مردمان چرب دست بودند همه کارهای فرعون و قوم وی ایشان کردندی فرعون
چون دید کی نسل ایشان بریده گشت فرمود کی یک سال بکشند و یک سال نکشند از سال
کی نمی بکشتند بود هارون زاد دیگر سال که نوبت کشتن بود موسی زاد حسن گوید

عجب‌ترین احوال موسی بجمله دوازده چیز بوده است خدای تعالی از همه در این سوره
یاد کرده است عجایب ولادت عجایب رضاعت عجایب تربیت
عجایب غربت عجایب وصلت و مواصلت و عجایب شبانی و رعایت عجایب بلا و محنت
عجایب وحی و رسالت عجایب حجت و معجزت عجایب جدال و مناظرت عجایب صحو و ضرب
عجایب مناجات و قربت تفسیر این دوازده چیز در تفسیر آیات این سوره بجای خویش گفته آید
ان شاء الله تعالی اما ولادتش در اخبار است که آن شب که موسی علیه السلام بزمین
آمد همه آبستنان بار بنهادند و همه در دهلیزها رانده آمدند و همه مبتلا از زراعت آمد
و همه مجوسان را خلاص آمد و همه دردمندان از رنج امن آمد و همه ماندگان را رستگاری
آمد ستاره‌ی بزرگ در مصر در آمد و نوری از مصر برآمد و کوشک فرعون بلرزید و تخت
فرعون نگونسار شد طرازی از نشست وی بیامد همی بر آسمان در آمد وَأَوْحَيْنَا
إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ الهام کردیم ما مادر موسی را نامش یوحابید این وحی الهام
است نه وحی رسالت أَنْ أَرْضِعِيهِ که شیر ده او را سوال چه حکمت
بود در شیر دادن موسی را بعد ما که می بدریا افکند او را جواب گوییم خدای
دانست که شیر دادن آنکار را بموسی عرضه خواهند کرد خواست که نخست شیر مادر چشد
چون طعم آن یافته بشیر دیگران دادن انکار نمی‌ستانند تا مادر قرار کرد فَإِذَا خِفْتِ عَلَيْهِ
چون بترسی از وی که عوانان فرعون که آواز او بشنوند بیابند او را و گلوی او ببرند
فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي در افکن او را در دریای
نیل و مترس از غرق شدن وی و اندوه مدار از ضایع شدن وی إِنَّا رَادُّوهُ
إِلَيْكِ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ بدرستی که ما باز گردانیده
ایم او را بسوی تو بمراد تو و کننده‌ایم او را از پیغامبران مرسل و قصه‌ی ترسیدن مادر

موسی بر وی از شر طلب فرعون و در او افکندن او در تنور و بر آوردن و شیر دادن مادر او را و در
تابوت کردن وی و در دریا افکندن او در سوره طه گفته آمد سوم خدای

فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا

بر داشت موسی را اهل بیت فرعون تا باشد ایشان را دشمنی و اندوهی سوال

۵ چرا گفت بر داشت موسی را اهل فرعون تا ایشان را دشمنی و اندوهی بود بعد مالی ایشان
موسی را کی بر داشتند از بهر آن بر داشتند تا ایشان را دوستی بود و شادی بود جواب
گوییم این لام لیکون لام عاقبت است نه لام کی چنانک شاعر گوید شعر هو

له ملک ینادی کل یوم لدوا للموت وابنوا للخراب

إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ

۱۰ بدرستی که فرعون و هامان وزیر وی و لشکرهای ایشان دوتر بودند گرکاران
بکفر و معاصی در اخبار است کی چون تابوت موسی در آب سلع فرعون آمد هفتاد کنیزک
بودند در آن باغ آب بازی می کردند چون تابوت بر آب پدید آمد قصد کردند تا از آب بر کشند
هر چند کوشیدند نتوانستند یکی از میان ایشان از آنجا که عادت است بگفت بسم الله
همی تابوت بر سینه او بر آمد چون تابوت را پیش آسیه بنت مزاحم بردند مفتاح بفتار

۱۵ مستم بسیار سر تابوت باز کشاد و لقطه حاصل بود دختر خواند فرعون بود و فرعون
دعوی کرده بود کی او را نیز او بدر هفتاد و دو عیب دارد دختر پدید آمد گویند از
پیش تکار رستای بود عوار استاد کشته در آن ساعت کی سر تابوت موسی باز
کشادند موسی بنگریستم در آسیه بنگریست آسیه معروف یافت و لقیطه عافیت
یافت آسیه بدل معرفت آراسته گشت و لقطه از عیبها پیراسته گشت

۲۰ هر کی موسی را همی دید مهر وی در دل افکند مگر فرعون کی وی در موسی می نگریست

فرعون نا منش زیفاد را سرائیلی او بخشه تا غراره کاه بر گیرد به اصطبل برد اسرائیلی با وی
همی آویخت چون موسی را بدید بوی استغاثت کرد موسی مشتی زد آن قبطی را بر جای
بکشت و اسرائیلی برفت دیگر روز موسی مترقب بود تا چه گویند در مصر از ان حدیث
وی و کس را از ان آگاهی نبود که قاتل ویرا کیست و تجسس می کردند موسی در بازار
آمد تا چه می رود همان اسرائیلی را دید با عوانان دیگر می کاوید از استمدادی گفت ۵
فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ بامداد رسید موسی دیگر روز
ترسان از قصاص که فرعون دعوی عدل کردی گفتی در انصاف و استقصا کس را آزرم
ندارم و گرچه فرزند من بود ترقب چشم میداشت موسی تا چه پدید آید از حدیث
کشتن قبطی فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ
همی نگه کرد آن مرد که بسا روز یاری خواسته بود از وی با قبطی دیگر از عوانان ۱۰
فرعون لطام می زد چون موسی را بدید یستصرخه فریاد می خواست از وی قَالَ
لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ گفت او را موسی
بدرستی که تو بی شمار معربدی ای هویدا و نادان فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ
بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَهُمَا چون خواست که بگیرد آن قبطی را که
دشمن موسی بود و آن اسرائیلی بپنداشت که قصد او دارد از انک از اول بانگ بر وی ۱۵
زده بود قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا
بِالْأَمْسِ گفت ای موسی ای می خواهی که بکشی مرا امروز چنانک بکشتی
تنی را دی إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ
نه می خواهی مگر آنک باشی خشم رانی کشنده ای در زمین مصر وَمَا تُرِيدُ أَنْ
تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ نه می خواهی که باشی از نیککاران چون ۲۰

قبطی این سخن بشنید گفت باش یار مرا خوذ دی موسی کشته است دست ازان اسرایلی
بداشت و همی دوید تا بفرعون و فرعون فرموده بود کی بیک بیک کر دیذ تا قاتل را بیابد
جای ببد ان عوان و بی اخبر کرد کی ان قاتل موسی است معلوم کردم فرعون خشم کرفت
قصاص فرمود چو سالار خازن وی در ان مجلس بود وی هواخواه موسی بود چون این سخن
بشنید روی نهاد و بدوید بیاده امذ تا نزدیک موسی علیه السلام اسنی کفت ملک
وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى بیامد مردی از دورتر
شهر یعنی از عین الشمس همی شتافت و می دوید تا بموسی رسید قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ
الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ کفت ای موسی بدرستی
کی فرعون و سالاران ان سکالند تا ترا بکشند فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ
النَّاصِحِينَ فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ فبیرون شو از شهر بدرستی کی من ترا از
نیک خواهانم بیرون امد موسی از ان شهر ترسان چشم می داشت کی مبادا کی کس فرعون
از سوی بیاید و ویرا کرفتار کرده شوذ چنان فرو ماند قَالَ رَبِّ نَجِّنِي
مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ کفت موسی کلیم ای بار خدای من برهان مرا
ازین کروه ستمکاران وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاءَ مَدْيَنَ چون روی نهاد سوی
مدین کفته اند مدین نام ان ناحیت است و کفته اند نام ان قوم است کی ایشان بپدری
باز خوانند کی بوده است نام وی مدین بن ابراهیم قَالَ عَسَى رَبِّي
أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ کفت شاید بوذ کی خدای من بنماید مرا راه راست
و صواب وَلَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ و چون برسید باب مدین و ان چاهی
بوذ بزرک کی اهل مدین اب از انجا کشیدندی سنکی بوذ بر سر ان چاه کی چهل مرد
قوی بایستی تا از ان برداشتندی و چهل مرد قوی دلو از ان بر کشیدندی هم

وَجَدَ عَلَيْهِ أُمَّةً مِنَ النَّاسِ يَسْقُونَ
بیافت بر سر آن چاه گروهی را از مردمان کی آب می دادند چهارپایان را وَوَجَدَ
مِنْ دُونِهِمُ امْرَأَتَيْنِ تَذُودَانِ و بیافت از فرود ایشان یعنی را سر از ایشان
دو زن کی می باز داشتند و می جمع کردند گوسپندان خویش را از آب و ایشان دو دختر
شعیب بودند و گفته اند ایشان دختران یثرون بودند برادرزاده ی شعیب نبی علیه السلم
قَالَ مَا خَطْبُكُمَا قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَ
أَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ ای ما حالکما و ما شأنکما و ما بالکما چیست کار شما
کی می گوسپندان را آب نمی دهید گفتند از دو دختر پدر ما پیر است سخت پس موسی
با آن قوم گفت چرا این مستوران را آب نه دهید و می آب نکشید ایشان پس سبیل طنز
گفتند تو مردی بزرگی برکش موسی همی دست برد و گوسپند مر بانی از سنگ دو سنگ سوی
او کشیده ام او تنها خویش آن دلو را بر کشید و آخور پر کرد فَسَقَى
لَهُمَا ثُمَّ تَوَلَّى إِلَى الظِّلِّ آب داد برای آن دو دختر گوسپند ایشان را
پس باز گشت سایه گرم مانده بود و مانده و گرسنه فَقَالَ رَبِّ إِنِّي
لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ پس گفت ای بار خدای من بدرستی
کی من نیازمندم بدانچه کی بدهی مرا پاره ی نان و گرم قرص بود چون در اخبار است کی
موسی در آن وقت گفت الهی انا الفقیر انا الغریب انا الاسیر انا المریض انا الحزین انا
الوحدان انا الحیران انا اللهفان آواز شنید کی یا موسی فقیر آن بود کی او را از من نصیب
نبود حزین آن بود کی او را چون من حبیب نبود اسیر آن بود کی رحمت من قریب
نبود تنها آن بود کی او را چون من رفیق نبود حیران آن بود کی او را چون من قریب نبود
لهفان آن بود کی او را چون من مطلب نبود آنگه ما نفس دارد جز عجب العجب نبود؟

فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ
بوی آمد یکی از آن دو دختر نامش صفورا همی رفت بر شرم دست بر روی باز نهاده
بر پهنای رفت گفته اند علی استحیا قَالَتْ إِنَّ أَبِي يَدْعُوكَ لِيَجْزِيَكَ
أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا شرمگروار گفت بدرستی که پدر من ترا می‌خواند موسی
گفت تا چه کند تا پاداش دهد ترا مزد آن که تو آب دادی ما را و از بهر ما او آن ۵
آن بود که دختران شعیب آن روز زودتر به خانه شدند پدر ایشان از گوسپندان را
بسود پهلوهای ایشان پر ز آمده بود از سیرآبی گفت عجبا امروز زودتر آمدید
و گوسپندان سیرآب تر گفتند ای پدر برنای بدید آمد از روی بیابان مصر تنهای
خویش آب بر کشید ما را آب بر گرفت وی را نشناختند گفتند نه که وی غریب بود شعیب
گفت کجا شد گفتند سایه ی شد بنشستن نظرت فرو شد چون مستمندی ۱۰
کس بر ما خواهید تا او را مکافات کنیم فَلَمَّا جَاءَهُ وَقَصَّ عَلَيْهِ
الْقَصَصَ چون بیامد موسی بوی به گفت خبر خویش و آنکه چه سبب
بود افتاد زمین از مصر بعربی قَالَ لَا تَخَفْ نَجَوْتَ مِنَ الْقَوْمِ
الظَّالِمِينَ شعیب گفت مترس که رستی و جستی از آن گروه ستمکاران که
فرعون را بر این ولایت دست نیست قَالَتْ إِحْدَاهُمَا يَا أَبَتِ اسْتَأْجِرْهُ ۱۵
إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَأْجَرْتَ الْقَوِيُّ الْأَمِينُ گفت یکی از آن دو دختر
ای پدر من کار بگیر ور او را بدرستی که بهتر کسی که مزدور گیری به و مند و امانت دار
بود شعیب گفت از قوت و امانت وی چه دیدی گفت قوتش تا بدانجا است که از سنگ
که حمل ده مرد بایستی که از سر چاه برداشت و دلوی که حمل
ده مرد قوی بایستی تنها برکشید و امانت تا بدانجا است که در راه در ۲۰

بپیش وی همی رفتم باد دامن ازار من از پشت پای من باز برد وی مرا گفت در پیش من مرو باز
پس رو و مرا براه دلالت می کن چون باز پس وی رفتم سخن کهم گفت سخن مگوی از آن سوی
که همی باید شد کلوخی می انداز تا من راه برم شعیب گفت این چنین کس نه مزدوری را
شاید که فرزندی و دامادی را شاید چون داماد شایسته و بایسته دید صبر نکرد
تا موسی را بنده خواهد کری کردی همی اعلام کرد قَالَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُنْكِحَكَ
إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ عَلَى أَنْ تَأْجُرَنِي ثَمَانِيَ حِجَجٍ
گفت شعیب می من همی خواهم که زنی شود هم یکی را ازین دو دختر من بکابین اینکه مزدوری
کنی مرا هشت سال و گفته اند تا جزی تا باداش دهی مرا فَإِنْ أَتْمَمْتَ عَشْرًا
فَمِنْ عِنْدِكَ شعیب گفت اگر ده سال تمام کنی از فضل و مردمی تو بود
وَمَا أُرِيدُ أَنْ أَشُقَّ عَلَيْكَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ مِنَ
الصَّالِحِينَ و نه خواهم که دشواری نهم بر تو زود اکه یابی مرا اگر خدای خواهد
از جمله نیکان و از شایستگان قَالَ ذَلِكَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ أَيَّمَا
الْأَجَلَيْنِ موسی گفت این وعده میان من و میان تو راست هر کدام از این دو وعده
قَضَيْتُ فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ
وَكِيلٌ که بکار ما گواه باشد من و خدای بر این چه ما می گوییم نگه بان و گواه است
چون عقد بکردند شعیب دختر را گفت در خانه شو عصای بیرون آر تا وی بدست
گیرد شبانی را و وی را عصاها بود یکی از آن او را میراث بود از یعقوب از اسحق از ابراهیم
از اسماعیل رسیده از آدم علیه السلام چون از بهشت بیرون افتاد شاخی
از مورد بهشت بدست داشت مران دو شاخ از آدم بشیث رسید و از شیث
دست بدست تا بنوح و از نوح دست بدست صالح رسید تا بابراهیم و از ابراهیم

باسحق و از اسحق بیعقوب و از یعقوب بشعیب و از شعیب بموسی عصای موسی آن بود
چون دختر شعیب آن عصا را از خانه بیرون آورد شعیب نابینا بود آن را بدست
ببسود بدانست کی این آن عصا است از دلش نیامد کی آن را بکسی دهد دختر را
گفت این را باز بر دیگری را بیار وی آن را در خانه بنهاد باز گشت کی دیگری بیارد همان
می آورد تا هفت بار آن همی آورد شعیب دانست کی این خدای کاری است که خدای
تعالی این را بوی ارزانی داشت آن را بموسی داد گفت این را بکار دار و عصا بردار از عجایب
بینی موسی رمه ی شعیب را در پیش کرد شبانی شد چنین گویند هیچ پیغامبر نبوده است
کی نه شبانی کرد مصطفی علیه السلام گفت ما بعث نبی حتی رعی زیرا کی شبانی را ده
چیز باید کی آن همه خصال نبوت است دیانت و صیانت و امانت و نصیحت
و شفقت و ملامت و مراست و کفایت و شکر و صبر و حمد هر کی بدین ده خصال
آراسته بود وی بصدق و بیراسته بود بهر عیب سالار باشد و بنبوت سزاوار باشد
و هر کی از این چیزها جدا باشد نه شایسته خدای باشد و نه بنبوت سزا باشد چون
موسی رمه را براند پیش برد دره ی بود در آنجا آب و گیاه بسیار بلکه در آن دره اژدهای بود
منکر هر کی در آن دره شدی او را هلاک کردی هیچ جانور به پیرامن آن دره نیارستی
گشتن موسی کلیم همی بالهام خدای روی بدان دره نهاد وی را گفتند زنهار
ای موسی کی در آن دره ثعبان عظیم است تو را و گوسپندان تو را هلاک کند موسی از آن
نیندیشید در آن دره رفت و گوسپندان بچرا کرد و عصا بزمین فرو برد و در نماز
ایستاد زمانی بود اژدها بیامد آهنگ رمه ی موسی داد موسی او را بعصای بر دو
جای هلاک کرد در اخبار آمده است کی موسی بدان عصا دو دشمن را دو زخم
زد جای هلاک کرد یکی آن ثعبان کی گفتیم دیگر زخم عوج بر عنق زد از آن روز کی می آمد

سنگی و سنگی در و سنگلی بر سر گرفته می آورد تا بر موسی و لشکر موسی زند جبرئیل
بر موسی را خبر کرد کی ساخته باش مر حرب او را چون بنو رسید و خدای تعالی
هدهد را بگماشت تا بر زبر آن سنگ نشست و منقار او را الماس کرده بود
تا بر ابر سر وی آن سنگ را بر برید و عوج خبر نداشت چون نزدیک موسی رسید موسی قصد
کرد کی حمله بوی برد جبرئیل گفت باش تا هدهد کار خویش تمام کند و سنگ در
گردن وی افتد آنکه حمله بر هدهد سوراخ فرو برد سنگ در گردن وی افتاد
جبرئیل موسی را گفت هلا اکنون وقت است کی حمله بری موسی حمله برد خود
دوازده ارش بود و عصای وی نیز دوازده ارش بود و دوازده ارش از زمین برجست
عصا بگزارد سر عصا بپشت پای عوج رسید بیفتاد و هلاک شد چون موسی از ذرهار
از دیه را هلاک کرد راه او را مسلم گشت هر روز رمه را بچرا بردی هشت سال
شعیب را شبانی کرد چون هشت سال تمام شد شعیب گفت ای موسی وعده
من تمام گشت از من فصل و صلتی خواهی من نیز ترا بر مکافات گفتم هر چهار گوسفندان
من امسال بچه زایند همرنگ مادر از ترا و در اخبار آمده است کی گفت هر چه
امسال ماده زایند ترا موسی عصا بر آب زد گوسفندان از شعیب از آن آب خوردند
آن سال همه ماده زادند دو دو سال دیگر شعیب گفت هر چه امسال نر زاید
همه ترا موسی عصا بر آب زد گوسفندان از آن آب خوردند آن سال همه نر زادند
دو دو چنان شد کی رمه ی موسی از رمه ی شعیب افزون شد موسی را آرزوی اهل
بیت خویش خاست برخاست سوی راه و بسر آمده بود و در اخبار است کی زن وی
صفورا باردار بود چون موسی از مدین رفت در خبر است کی جبرئیل مصطفی را گفت
یا رسول الله کی ترا پرسند کی موسی از آن دو وعده کی با شعیب کرده بود کدام

بجای آورد تو نکو وعدهٔ بهتر ده سال و کر پرسند کی ازان دو دختر شعیب کدام را
خواست تو کوی کهین نام وی صفورا فَلَمَّا قَضَى مُوسَى الْأَجَلَ وَسَارَ
بِأَهْلِهِ چون تمام کرد موسی آن زمان زده نام برده و تمام ببرد زن را و شب بر خانه
دار خویش راد راه بیابان طوی از راه بیفتاد چنانک قصه ی آن در طه گفته آمد ده محنت
از شب موسی را پیش آمد تاریکی شب و گم راهی و محنت گرگ و محنت سرما و باران و برف
و طلق و لادت زن و محنت خروی آتش زنه و لتکبد زخم و رمیدن رمه و محنت گم
شدن عصا چون محنتها روی کرد آمد آنَسَ مِن جَانِبِ الطُّورِ نَارًا
قَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا دیدار سوی آن کوه
آتشی گفت من خانه داران خویش را باشید کی من بدیدم آتشی لَعَلِّي آتِيكُم
مِنْهَا بِخَبَرٍ أَوْ جَذْوَةٍ مِنَ النَّارِ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ
من بشما آرم ازانجا آگاهی نشان راه یا بشما آرم افروخته ی تا مگر شما گرم شوید صفورا وبرا
گفت یا موسی با احتیاط رو کی من ازان بترسم شنیده ام کی درین بیابان کژدمان و ماران صعب
باشند و شب است مبادا کی ترا گزند کنند موسی گفت تو دل بمن مشغول مدار هرچه
مار است بعصا فرو کوبم و هرچه کژدم است بنعلین بکشم چون موسی تکیه داشت
خود از عصا و نعلین دید خدای تعالی چنان سبب کرد کی چون آنجا آمد او را گفت فَاخْلَعْ
نَعْلَيْكَ نعلین بیفکند و کژدم گشت هر کدام مینگرید چنانک موسی را خواست کی
از بیم از زهره بخکد و چون امر آمد او را کی عصا بیفکن بیفکند ماری گشت هر کدام
صعقة تا بموسی نماید کی داد خدای است نه در نعلین و عصا آنکه چون موسی دل
از عصا و نعلین برکند و در مولی بست خدای تعالی آن دو کژدم نعلین کردانید
و آن هبسان را عصا کردانید بعد رتب خویش علی اسمه

فَلَمَّا أَتٰيهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ
الْمُبَارَكَةِ چون آمد بدان آتش خواندند اورا از کناره ی از وادی سوی راست
موسی در آن باره ی جای برکه آن را راست خواندند زیرا که بسط وحی بغامبران بود گفته
اند آن را مبارک خواندند زیرا که بر موسی برکه آمد که از شبانی و مزدوری برسالت رسید
مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَىٰ از آن درخت که ای موسی یعنی ندا آمد اورا از جانب
از درخت که یا موسی سوال چون ندا خدای بود موسی را واواز از درخت آمد
چه گویی خدای انجا بود جواب گوییم معنی آنست که ندا آمد موسی را از علی
اعلی و مشنوانید ندا آن ندا موسی را از جانب از درخت نه آنست که منادی انجا بود که
از درخت بود لا بل منادا انجا بود و موسی بود ان منادا همچنان که گویند نادیته
من السطح و نادیته من السکة چون منادا بر بام باشد یا بکوی باشند نه آن بود
که منادی بر بام یا بکوی باشد از وقت موسی از هر سوی بنگریست کس را ندید دیگر
بار ندا آمد موسی گفت من الذی اسمع صوته ولا اری شخصه ندا شنیدی مگر کس
شعیب است از سوی امده تا اورا ره نماید انکه ندا آمد إِنِّي
أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ منم از خدای که خداوند همه جهان و جهانیانم
این ندا بگوش وی رسید حال بروی بگشت چنانکه خواست که هفت اندامش بند
از بند جدا گردد خدای تعالی بصنع خود اورا دریافت و داد داد تا سخن خدای
را بهفت اندام بشنید آنکه خدای تعالی خواست که اورا با خود گستاخ گرداند
گفت ای موسی از کجا امی و اخود دانا برگفت از مدین گفت چه کردی بمدین گفت
شبانی می کردم شعیب را گفت چند سال است گفت ده سال گفت از چه مکافات
کرد ترا موسی گفت مرا زن داد دختر بمزد داد و رمه داد گفت امشب که آمدی از انجا تا انجا

چند قدم نهادی گفت سه قدم از الله خدای تعالی از سیصد فرسنگ بیابان را به سه
قدم آورده بود گفت سه قدم رفتم خدای گفت ای موسی ده سال رنج بردی در کار
شعیب مکافات توان کرد که باری بر دل تو نهاد امشب سه قدم سوی ما رفتی
نبوت و رسالت بر تو بار نهادم و خلعت کرامت در تو پوشانیدم وانا اخترتک
و مر ترا از بهر خود برگزیدم و بی واسطه ترا اشنوانیدم تا بدانی که رنج در ۵
کار ما باید برد آنکه گفت وما تلك بیمینك یا موسی این چیست که بدست راست داری
یا موسی گفت این عصای من است ندا آمد که وَاَنْ اَلْقِ عَصَاكَ
بیفکن عصای ترا موسی عصا از دست بیفکند بدو بین آمد آهنگ موسی کرد
فَلَمَّا رَاٰهَا تَهْتَزُّ كَاَنَّهَا جَانٌّ وَلّٰى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ
چون بدید از آن که می دوید و می جنبید گوئی که از سبکی ماری بودی موسی برگشت ۱۰
از آن عصا یکسر روی گردانیده و باز نگشت سوال چون گفت ولی مدبرا بسنده بکسر
چه فایده بود در ذکر ولم یعقب جواب گوییم ولم یعقب آنست که باز ننگرست
همی رفت ندا آمد که یَا مُوسٰى اَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ اِنَّكَ مِنَ
الْاٰمِنِينَ پیش روی و مترس یعنی باز گرد و مهراس که تو از ایمنانی موسی باز
گشت و دست در آستین کشید و دهن آن مار زد که او را بگیرد چون دست وی بدان ۱۵
رسید همی چوب گشت ندا آمد که اُسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ
در آر دست ترا در باذوان تو و گفته اند فی جیبک ای فی کمک و گفته اند فی جیبک ای
ذی ابطک تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوْءٍ تا بیرون آید سپید و روشن بی
عیبی و بی پیسی موسی دست در آستین کشید و بیرون آورد سپید و روشن چنانک
روشنایی آن بر آفتاب غلبه کردی آنکه ندا آمد که هم ۲۰

وَاضْمُمْ إِلَيْكَ جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ و بازآر خویشتن با خویش
را خالی از بیم **سؤال** چه معنی بود این را کی گفت دست با خویشتن آر از بیم اگر بدان آن
خواست کی مترس این لفظ بایستی بسنده بس جز آنه همی گفت لا تخف چنانک جای
دیگر گفت ولا تخف **جواب** گوییم واضمم الیک جناحک من الرهب معنی است
کی خویشتن را از بیم آرام ده پس که تفسیری گفته اند واضمم الیک جناحک من الرهب ای من
الکم و رهب کم باشد در لغت چنانک اصمعی گوید وقتی در بادیه راه گم کردم
همی رفتم میوه داشتم در آستین کودکی مرا پیش آمد از وی راه پرسیدم گفت ادلک علی
الطریق ان اعطیتنی ما فی رهبک بدانستم کی رهب آستین باشد و گفته اند درین سخن تقدیم و تأخیر
است معناه ولی مدبرا من الرهب **فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ**
آیت و حجت از خدای تو ید بیضا و عصا **سؤال** نون تثنیه در اضافت بیفکنند چرا درین
موضع بیفکندند تا گفت فذانک **جواب** گوییم این نون را حذف نکردند زیرا کی اگر این حذف
کردندی خبر از یکی مانده بود زیرا کی ذاک خبر از یکی باشد و اینجا خبر از دو همی کند
ید بیضا و عصا و گفته اند این نون نه نون تثنیه است زیرا کی نون تثنیه آنجا بود کی از واحد
در وسالم بود چنانک زیدان و رجلان و اینجا واحد ذا است اگر ذانک نون تثنیه
بودی ذاآنک بودی نه ذانک پس این لفظ خود موضوع است اشارت را و گفته
اند این نون بدل است در موضع الف تثنیه از لام ذلک والبدل لا یحذف و گفته اند
نون تثنیه در اضافت آنکه بیفکنند کی بدل آن تنوین واحد آن باشد تا در اضافت
بیفکنند چنانک تنوین بیفکنند و این نون در ذانک نه بجای تنوین است در ذا زیرا کی در ذا
تنوین نبود **إِلَى فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ**
سوی فرعون و قوم او بدرستی کی ایشان بودند گروهی بیرون شونده از فرمان خدای

در اخبار است که چون نامه آمد موسی را به رسالت سوی فرعون فریشتگان گفتند بار خدایا
چنبر و روشنی را عجایب چه باری فرستی و اورا لباس نه ستوری نه سلاحی نه باری نه خدای
تعالی جبریل را گفت یا جبریل بنگر تا در خزینه کرامات من کدام لباس زیباتر کدام مرکب
رهوارتر کدام سلاح برانتر کدام یار قوی‌تر جبریل گفت بار خدایا بنگریستم هیچ لباس
زیباتر از لباس عافیت نیست گفت بیار در روی بپوشان گفت هیچ مرکب رهوارتر از مرکب
توفیق نیست گفت بیار در زیر ران وی کن گفت هیچ سلاح برانتر از حجت نیست گفت
بیار بدست وی ده گفت هیچ سپاه قوی‌تر از نصرت تو نیست گفت بیار در قفای وی کن موسی
در لباس عافیت بر مرکب توفیق با سلاح حجت و سپاه نصرت آهنگ فرعون داده

قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ

موسی گفت ای بار خدای من بکشته ام از ایشان یکی را و او قبطی بود همی ترسم
که بکشندم بقصاص وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا برادر من
هارون او از من زفان گشاده‌تر یعنی روان زفان‌تر فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي
إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ بفرست اورا با من یاری یا تصدیق
کند مرا من میدانم و همی ترسم که مرا دروغ دارند تا هرون مرا یاری باشد سر در من
حجت باشد مرا بوی تقوی باشد سؤال چرا نه گفت ردا یصدقنی بجزم بعد ما
کی جواب دعای با جزم بود جواب گویم هر کجا میان دعا و میان جواب نکره در آید
روا باشد که از جواب بنهی و آن فعل را مستانف نهی چنانکه گوی بدا عطنی درهما
اشتری به لحما و گفته اند معناه ردا مصدقا قال سَنَشُدُّ
عَضُدَكَ بِأَخِيكَ خدای گفت زود کار استوار کنیم بازوی ترا ببرادر
تو یعنی قوت کنیم ترا بهارون وَنَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطَانًا

وكسى شما را حجة هويدا چون يد بيضا و عصا گفته اند سلطانا اى حجة وگفته اند
سلطانا اى قوة وگفته اند نصرة فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا
وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ نرسند ايشان بشما بهنرى با حجتهاى هويدا
ما ما شما شما وآنك پس روى كنند شما را ايشان برآيند كان باشند سوال خداى
گفت موسى وهارون را كى شما و بنى اسرائيل برآيند كان باشيد وغالب باشيد بر فرعون
وقوم او پس چرا چون موسى آمد بنو اسرائيل درمانده بر گشتند وخوارى بيش ديدند
از فرعون وقوم او كى از پيش آمدن موسى فقط مر بنى اسرائيل را بيكار فرمودندى الآن
ونفقات مى دادندى چون موسى بيامد بيكار بيش فرمودند والآن ونفقات باز گرفتند
پس مغلوب بر گشتند نه غالب جواب گفته اند انتما ومن اتبعكما الغالبون
بالحجة لاجرم موسى و بنى اسرائيل هميشه بحجت غالب بودند وگفته اند مراد بآخر داشت
كى آخر غلبه وظفر شما را بود خود همچنان بود فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى
بِآيَاتِنَا چون آمد وآورد موسى بر ايشان حجتهاى هويدا وحجتهاى موسى نه
بود چنانك گفت انبيا تسع آيات بينات قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى
وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ گفتند نيست اين چه موسى
مى نمايد مگر جادوى فرا بافته ونشنيديم ما هرگز اين دعوى كى وى مى دعوى كند
در پدران ما پيشينيان از آنك چهارصد سال بود تا فرعون اهل مصر را از دين گردانيده
بود وقصه آمدن موسى وهارون بر فرعون وگفتن ايشان بتفصيل در سورة الاعراف
گفته آمد سوختن خداى بيهمتا وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ جَاءَ
بِالْهُدَى مِنْ عِنْدِهِ موسى گفت خداى من دانا تر بدانك كى آورد راه
راست ودين حق از نزد او والله اعلم

وَمَن تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ

و کیست کی او را باشد سرانجام دولت سرای یعنی دیار مصر و لعنه اند عاقبة الدار

یعنی دار الخلد بدرستی کی نرهند و پیروزی نیابند ستمکاران یعنی مشرکان

وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرِي

گفت فرعون مر اهل مصر را کی ندانسته ام من شما را هیچ خدای جز من **فَأَوْقِدْ**

لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ فَاجْعَل لِّي صَرْحًا

آتش افروز مرا یا هامان بر گل و خشت پخته کن مرا کرده کوشکی **لَعَلِّي أَطَّلِعُ**

إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ

تا مگر من دیده ور کردم بخدای موسی که می گوید مر خدای است فوق الفوق

و من همی اندیشم کی موسی از دروغ زنان است در آنچ می گوید مر خدای است فوق

منکران فوقیت خدای تعالی گویند اقرار دادن بفوقیت خدای تعالی مذهب فرعون

است کی او گفت خدای فوق است و می صرح کرد تا بخدای رسد و غلط می گوید

لا بل کی موسی گفت مر خدای است فوق و فرعون همی انکار کرد و در قول موسی شک

بود گفت و انی لاظنه من الکاذبین پس پدید آمد کی اقرار بفوقیت خدای تعالی مذهب

موسی است صلوات الله علیه و اعتقاد موسی است و انکار فوقیت وی اعتقاد

و مذهب فرعون است اخبار کوشک بلند بگرد در اخبار آمده است کی پنجاه هزار

بنا در آن کار می کردند بجز لبانان و آجرپزان و جصاصان و نجاران و حدادان

آوردند کی از قعر کوشک تا بسر یک ماهه راه بود چندانک کی خشتی از درگاه

بدیناری بسران بردندی و در اخبار است کی طول آن صرح چنان شد کی وقت

طلوع آفتاب بران تافتی سایه آن بمغرب رسیدی و هنوز تمام نشده بود که خدای

فرعون را هلاک کرد و گو ببند سیم خشت پخته هامان اورد در جهان بنا ان صرح را
وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا
أَنَّهُمْ إِلَيْنَا لَا يُرْجَعُونَ و گردن کشی کردند او و لشکرهای او در زمین مصر
بنا سزا بضم یا و فتح جیم خوانی مجهول باشد بفتح یا شنید کی ایشان را بسوی ما نخواهند
گردانید فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ
بگرفتیم اورا و لشکرهای او را و در افکندیم ایشان را در دریای قلزم فَانْظُرْ
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ بنگر کی چگونه بود سرانجام
ستمکاران گفته اند خدای تعالی فرعون را در آن دریا هلاک کرد برای کی وی بدان نازید
کی می گفت دریا در فرمان من است جوی آب تا بدانی خدای او را بآب غرق کرد
وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ و کردیم ایشان را پیشوای
در ضلالت کی باز خوانند باتش یعنی بدان چیز کی بدان دوزخ جاوید واجب ابد
چون کفر و معصیه و ظلم وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ
و روز قیامت یاری نکنند و نگه ندارند ایشان را از عذاب گوناگون گوناگون ه
وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ
مِنَ الْمَقْبُوحِينَ و از پی ایشان در داشتیم درین جهان نفرین نعوذ و
هلاکت و روز قیامت ایشان از زشت کردگان باشند بر ایشان و گفته اند من
المقبوحین ای من المهلکین و گفته اند من المقبوحین الملعونین نفرین کان وَلَقَدْ
آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى
بدرستی کی ما بدادیم موسی را نامه یعنی توریت و الواح از پس انک هلاک کردیم گروهان
نخستین را چون قوم نوح و قوم ابرهیم و قوم صالح و گفته اند قرون اولی فرعون

بودند زیرا کی خدای تعالی ایشان پیش از آن هلاک کردی موسی را توریت داده
بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
بینشهای بود آن کتاب مردمان را یعنی حجتهای پیدا کی بدان بدیدندی حق و راه نمونی و سدای
و بخشایشی و سبب رحمتی تا درخورد آن بودی کی ایشان دریابندی پند پذیرندی و پند
گرفتندی گفته‌اند معناه تا این گروه از اهل کتاب در آن دریابند پند و نتایج
در آن است آن نعت و صفت محمد کرده‌اند وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ
قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ نبودی تو یا محمد بدان سوی مغرب در آن وادی
مقدس چون بگزاردیم بموسی فرمان رسالت و آگاه کردیم موسی را از کار نبوت
وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ و نبودی از حاضران سوال
چون گفت وما کنت بجانب الغربی اذ قضینا معلوم گشت کی رسول الله حاضر نبود
پس چه فایده بود در آنک گفت وما کنت من الشاهدین جواب گوییم آنچ گفت
وما کنت بجانب الغربی اذ قضینا مراد آن است کی آنچ میان خدای و میان موسی رفت
بطور سینا و آنچ گفت وما کنت من الشاهدین مراد آن است کی آنچ میان موسی و میان
شعیب بود آن را مشاهد نبود و از همه خبر می‌کرد بصدق تا بدانستندی کی آن
خبرها نمی‌کرد مگر بوحی و رسالت وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ
عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ بلک ما بیافریدیم میان موسی و میان تو گروهای دراز گشت
بر ایشان زندگانی و روزگار گذشته تا فراموش کردند آن احوال را و تو یک یک
باز ایشان می‌دهی و تو غریبی نا کرده و تعلم نا کرده این نیست مگر تعلیم سماوی ترا
گفته‌اند ولکنا انشانا قرونا معناه و گروهای بسیار بیافریدیم میان موسی و
میان این اهل کتاب قرنا بعد قرن تا اخبار موسی را ابطال کردند تا نشان پس از تو

شنیده‌اند موافق آنکه ایشان روایت کردند از دلیل است بر صدق رسالت تو
وَمَا كُنتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ و نبودی یا محمد مقیم در اهل مدین شعیب کی
وانچ رفت میان ایشان و با تا بودی تو میان ایشان **تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَ**
لَكِنَّا كُنَّا مُرْسِلِينَ می‌خوانی بر ایشان یعنی بر قوم تو نشانهای ما از گذشته
انبیا از خویشتن می‌گویی بلک ما بودیم فرستنده ترا برسالت **وَمَا كُنتَ بِجَانِبِ** ٥
الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا و نبودی یا محمد سوی از کوه یعنی طور سینا چون بخواندیم
موسی را چنانک گفت فلما اتیها نودی گفته‌اند نادینا ای نادینا امتک و آن آن بود
کی موسی در مقام مناجات با خدای گفت یا رب خدایا این همه فضل با امت من کردی
کی ایشان را از بندگی فرعون رهانیدی و مملکت رسانیدی و دشمنان ایشان را هلاک
کردی و بر ایشان من و سلوی فرستادی و میغ بر سر ایشان سایبان کردی ١٠
و عمود نور بر ایشان فرو گذاشتی و جز از کرامتهای دیگر کی دادی هیچ امت
باشد فاضلتر از امت من خدای گفت یا موسی امت محمد علیه السلام فاضلتر از امت
تو و از همه امتان بلک علمهای علمای ایشان فاضلتر از علمای بنی اسرائیل و جهال
ایشان فاضلتر از علمای بنی اسرائیل موسی گفت یا رب ایشان را از امت من کن
خدای گفت یا موسی این طمع مکن زیرا کی لست منهم پس موسی گفت یا رب اگر این ١٥
نکنی مرا از ایشان کن جواب آمد کی یا موسی انت منهم و در روایت دیگر است کی
خدای تعالی گفت یا موسی تو ایشان را در نیابی کی ایشان در آخر الزمان باشند
اما اگر خواهی آواز ایشان ترا بشنوانم موسی گفت یا رب بشنوان حق تعالی ندا کرد
کی یا امت محمد فاجابوه من اصلاب آبائهم و ارحام امهاتهم لبیک ربنا و سعدیک
و قتاده بن دعامه السدوسی روایت کند کی موسی بطور سینا در مناجات با خدای ٢٠

گفت بار خدایا من در الواح صفت امتی می یابم کی همیشه مومن باشند و امر معروف کنند و نهی منکر
کنند ایشان را از امت من کن خدای گفت بل کی امت احمد اند ایشان موسی گفت
بار خدایا من صفت امتی می یابم کی قتال کنند با اهل ضلال تا قتال کنند با دجال ایشان را
از امت من کن خدای گفت ایشان امت احمد اند موسی گفت بار خدایا من اندر الواح صفت
امتی می یابم کی یکی از ایشان قصد خیری کند نا کرده یکی نیکی در دیوان وی بنویسند ٥
و گر بکند ده نیکی در دیوان وی بنویسند و گر یکی از ایشان قصد بدی کند تا نکند
هیچ در دیوان وی ننبیسند و چون بکنند یکی بدی بیش در دیوان او ننویسند بار خدایا
ایشان را از امت من کن خدای گفت ایشان از امت احمد اند موسی گفت بار خدایا من اندر
الواح صفت امتی می یابم کی ایشان از تورامی باشند بر ورقی اندک و توار ایشان
رامی باشنی بکار اندک ایشان را از امت من کن خدای گفت یا موسی ایشان از امت احمد اند ١٠
موسی گفت من اندر الواح صفت امتی می یابم کی ایشان صدقات ستانند و بخورند و
ایشان را بدان مزد دهی بار خدایا ایشان را از امت من کن خدای گفت ایشان امت احمد
اند موسی گفت بار خدایا من اندر الواح صفت امتی می یابم کی ایشان درین جهان پسین همه
امتان باشند و دران جهان سابقان همه امتان باشند بهشت ایشان را از امت من
کن خدای گفت ایشان امت احمد اند موسی گفت بار خدایا من در الواح صفت امتی می ١٥
یابم کی ایشان از عجیب باشند از کنند کی نیکویی و نواز کنی کی ایشان گویند
ایشان را از امت من کن خدای گفت ایشان امت احمد اند موسی گفت من در الواح
صفت امتی می یابم کی ایشان در قیامت شفیعان باشند شفاعت ایشان داده ایشان را
از امت من کن خدای گفت ایشان امت احمد اند موسی گفت بار خدایا من در الواح صفت
امتی می یابم کی تو ایشان را در بهشت کنی بمجرد کلمه ی شهادة ان لا اله الا الله ایشان را ٢٠

ایشان را از امت مرا کن خدای گفت ایشان امت احمد اند موسی همی الواح از دست بیفکند

وگفت یارب مرا ایشان را امت احمد کن خدای گفت یا موسی انی اصطفیتک علی الناس برسالاتی

وبکلامی فخذ ما اتیتک وکن من الشاکرین و در دیگر روایت موسی گفت علیه السلام

ای رب ایشان فاضلترند یا بنی اسرائیل خدای گفت علما و هم افضل من انبیا بنی اسرائیل

وعلماهم افضل من علما بنی اسرائیل موسی گفت یارب اجعلنی من امت احمد خدای گفت یا موسی

ایشان را کی او بینی ام محمد را او بینی ام و محمد ایشان را ایشان سرای او اند و او سرای

ایشان و سر تو ایشان را دیدن نیای اما اگر خواهی آواز ایشان را بشنوانم موسی گفت یارب

بشنوان قال فنادی الجلیل جل جلاله یا امت احمد فاجابوه من اصلاب ابائهم وارحام

امهاتهم لبیک یا ربنا لبیک فقال اعطیتکم قبل ان تسألونی واستجبت لکم قبل ان تدعونی

وغفرت لکم قبل ان تستغفرونی فذلک قوله وما کنت بجانب الطور اذ نادینا

وَلٰكِنْ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا اَتٰيهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ

قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ لکن بخشایشی بود از خدای فرستادن تو تا بیم نمایی

گروهی را کی نیامد بایشان هیچ بیم کننده پیش از تو تا درخور دارین بود کی

ایشان دراندیشند و پند گیرند **وَلَوْلَا اَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ**

اَيْدِيهِمْ اگرنه آن بودی کی فرا ایشان رسیدی رسیده ای از عذاب

بدانچ پیش کرد دستهای ایشان یعنی کرد ایشان **فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا**

اَرْسَلْتَ اِلَيْنَا رَسُولًا ایشان گفتندی ای بار خدای ما چرا نه فرستادی

بما رسولی تا ما پس روی کردمی نشانهای ترا **فَنَتَّبِعَ اٰيَاتِكَ وَنَكُونَ**

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وبودمی از گرویدگان اگرنه برای این بودی ما جای آنک تا

فرستادم عذاب فرستادمی برایشان کی سزاوار عذاب اند ولکن از پیش بیم فرستادیم

تا بهانه نماند ایشان را درین ما را حجت است بر آنک بنده بعقل مجرد محجوج باشد اگر

چه رسول نبودی ولکن خدای تعالی رسول فرستاد از بهر تاکید حجت را و گفته اند ولولا

ان تصیبهم مصیبة بما قدمت ایدیهم مراد از آن عذاب قیامت است فَلَمَّا جَاءَهُمُ

الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا چو آمد بایشان سخن راست از نزد ما گفته اند مراد ازین

امر است توحید و گفته اند مراد ازین حق رسول است و گفته اند قرآن قَالُوا لَوْلَا

أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى گفتند کافران مکه چرا ندادند او را مانند

آنک داده بودند موسی را کتاب بیکبار گفته اند یعنی معجزات چنانک موسی را دادند

أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى مِنْ قَبْلُ قَالُوا سَاحِرَانِ

تَظَاهَرَا ای نه کافر شدند بدانچ داده بودند موسی را از پیش چون بود رست

گفتند موسی و مصطفی دو جادو اند هم پشت شده بر سحر وی راه کردن خلق و دروغ

گفتن خدای تعالی ذکر سحر از تظاهر احوال توریت و قرآن دو جادوی است هم پشت شده

وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ گفتند کافران مکه ما بهمه نا

گرویدگانیم هم بموسی و هم بمصطفی و هم بتوریت و هم بقرآن قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ

مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ

گوی یا محمد بیارید نامه ای که از صواب تر و راه نماینده تر ازین دو کتاب توریت

موسی و قرآن تا من بآن پس روی کنم از آنکه هستید راست گویان در آنچ گفتند توریت

و قرآن دو جادوی است فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا يَتَّبِعُونَ

أَهْوَاءَهُمْ گر پاسخ نکنند ترا یا محمد عربی بیاوردن مانند این دو کتاب بدانک

ایشان پس روی می کنند کام و هواهای ایشان را نه حجت راه وَمَنْ أَضَلُّ

مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ

کی بوذ کم راه تر از آنکس کی پس روی کرد کام و هوای او را بی حجت و بیانی از خذای
إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ بدرستی کی خذای راه
ننماید گروه ستمکاران را سوال چرا گفت خذای راه ننماید گروه ستمکاران را
نه ما کی بسیار ظالمانیم کی راه یابند جواب گوییم معناه لا یهدی القوم الظالمین
ما داموا علی ظلمهم تا آنگه کی باز گردند بنظر و استدلال گفته اند معناه لا یهدی
من علم انه لا یتوب علیه ان یخرج من الدنیا علی ظلم الشرک و گفته اند معناه در خورد ظلم
ایشان نبود راه نموذن ایشان و گفته اند معناه لا یهدی القوم الظالمین الی الجنة
وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
بدرستی کی پیوسته کردیم ایشان را گفتار امر و نهی و وعد و وعید تا در خوردان
آن بوذ کی ایشان در یاذ گیرند و پند گیرند و گفته اند نظمنا لهم القرآن تا در یاذ گیرند
چون عجب خوش آیذ بر شنند بدانند کی این نه سخن مخلوق است و گفته اند وصلنا
معناه فصلنا و بینا لهم القول بالدلایل والحجج الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ
قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ آنکسها کی بداذیم ایشان را نامه پیش
ازین قرآن و از پیش محمد ایشان اند کی بگروند بمحمد و بقرآن سوال چرا گفت
اهل کتاب اند کی بگروند بمحمد و بقرآن نه ما کی بوبکر و عمر و عثمان و علی و دیگر مهاجرین
رضوان الله علیهم اجمعین بگرویذند و نه از اهل کتاب بوذند جواب
گوییم الذین آتیناهم الکتاب یعنی علم التوریة والانجیل چون عبد الله بن سلام و اصحاب
وی و بحیرا راهب و یاران وی ایشان بوذند کی وقت نزول آیت بوذند کی بگرویذه
وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا
چون برخوانند بر ایشان قرآن را گویند بگرویذیم ما بذین قرآن و بذین رسول کی این

خذای ما جل وعلا حق است إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ
بدرستی کی بودیم ار پیش این قران وان رسول کرویذه سوال ای ئه میان
اهل کتاب بردست مصطفی ایمان اوردند ار پس امدن وحی پس چرا گفتند ما ار پیش این
بودیم کرویذه جواب گوییم انک گفتند انا کنا من قبله مسلمین معنا مخاضعین
منقادین للحق ما گردن نهاده بودیم ان الحق محمد بیایذ بوی ایمان اریم گفته اند
معناه مومنین بنعته وصفته أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا
صَبَرُوا ایشان اند کی بدهند ایشان را مزد ایشان دوباره یکی بایمان ایشان
بنعت وصفت محمد در کتب دیگر با ایمان ایشان بمحمد و بقران گفته اند یک مزد با ایمان ایشان
دیگر مزد شبات ایشان بر ایمان بدانچ صبر کردند بر جفا و بدانچ رنج کی با ایشان رسید در
دین حق از جفاهای کافران وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا
رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ وهمی باز دارند بنیکویی بدی را یعنی بایمان کفر را و بحلم
ملذا جفاهای کافران را و انچ روزی کرده ام ایشان را هزینه می کنند بزکوة و صدقه
در جمله سنتی کی خذای تعالی مومنان را بر صدقه در اول اسلام یکی را الی وعده کرد گفت وما
تنفقوا من خیر یوف الیکم مومنان ار ایدون گرفتند گفتند ما را کار الصدقة ما اندک
است ثواب ما اندکی خواهد بود خذای گفت یوتون اجرهم مرتین مومنان همه
اند و هکن شدند کی چران مال در حسب سبیل ما که ما بدید ابید کی بر خیری دو ثواب
بستد بیابیم انت امد من جا بالحسنة فله عشر امثالها مومنان همه شاد نشدند کی کما
مال حبط لعت ما بیش است این جزا ان ما بسان ما را وقا بکند اند امد کمثل حبة
انبتت سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة گفت یکی هفتصد باز دهم شاد شدند
خذای تعالی ایشان را شاد تر کرد با خواسته بلا گفت اجرهم بغیر حساب

وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ و چون بشنوند بیهوده یعنی سقط

و ستیهٔ دشمنان گفته اند ملاهی و مناکیر روی بگردانند از آن و گویند **وَقَالُوا**

لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ

گویند ما راست کارهای ما و شما راست کارهای شما ما را بجرم شما نگیرند و نه

شما را بجرم ما سلام علیکم ای سلامه منا لکم ما را با شما کار نیست گفته اند سلام

علیکم معنا مخدای ای عیب بر شما نکه ما راست از خدای بترسید و گفته اند معناه

اکرمکم الله بالتوبه و گفته اند این سلام وداع است در روی با بیند **لَا نَبْتَغِي**

الْجَاهِلِينَ کی ما مکافات نادانان باز نگیریم گفته اند این آیت در شان عبد الله

بن سلام آمد کی وی چون مسلمان شد آنا اسلام وی در اهل کتاب شکست . بزرگ

آمد و قوت تمام آمد در مسلمانی قوم وی با وی جفا ها کردند هم در مجاهره و هم در

معاتبه و گفته اند این خاص در شان ابو بکر صدیق رضی الله عنه آمد کی کافران مکه

را از وی عیب نبودی بار آنکه وی چون ایمان آورد داعی گشت وی در اسلام وی را

دکان بود در عین بازار مکه محتشمان بر دوکان وی بنشستندی چه وی مردی بود

خوش لقا و چون عیار و جوانمرد و ملاطفه صنا دید قریش همه دوستدار ان بنشستندی

نشستن کی بر دوکان وی وی طاسهای انگبین و روغن بر در پیش ایشان نهادی تا

ایشان می خوردندی و وی مناقب رسول و حجج اسلام در دلهای ایشان کاربندی

تا ایشان یک یک در اسلام همی آمدند چون عثمان عفان و طلحه و زبیر و عبد الرحمن عوف

و جز از ایشان از آن سبب کافران مکه از وی حقد بودندی هر گاه کی قصد

جفا رسول کردندی بو بکر بودی کی خویشتن را سپر رسول کردی نام کردی از

رسول در بدل داشتندی بو بکر بیرون آوردندی اسماشت ای بکر گویند ای بس که

بدر مرد را آمدی یوسف از سر وی همی برخاستی چنانک از حمزه عتاب بر جبر دار بس
کی بر سر وی زده بود بدانکی قصد زخم رسول خدای کردندی بو بکر گفتی حرامی ببند
اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله و هر چند بتوانستی مدارا و احتمال همی کردی با کافران
إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَٰكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ
بدرستی کی تو یا محمد راه نمایی یعنی نتوانی کی راه نمایی معرفت آن را کی تو دوست داری
چون بو طالب قرشی بلک خدای راه نماید آن را کی خواهد وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
و او داناتر براه یافتگان کی کیست اهل هدایت این آیت در حدیث بو طالب عم رسول
علیه السلام آمد حرص رسول باسلام وی و وفات وی بر کفر و قصه وی در سوره
صاد نمامی گفته آید ان شاء الله عز و جل و گفته اند انک لا تهدی من احببت اسلامه
چون بو جهل ولکن الله یهدی من یشاء چون حمزه و آن آن بود کی مصطفی بشبانگاه
ببطحای مکه بیرون شده بود بخلوت عبادت بو جهل نیز بیرون رفته بود با قومی
از کهتران و موالی خویش چون مصطفی را بدیدند ایشان را بر وی اغالیدند تا وی را بزدند
پیشانی وی را صلوات الله علیه مجروح کردند و سر وی را مجروح کردند و بشکستند
و لباس وی پاره بدریدند وی گریان با ستار کعبه آمد آن شب آنجا بود همی گریست دیگر روز
چون در مکه افتاد حمزه بصید رفته بود آن روز باز آمد چون در خانه شد زن خوان
پیش او نهاد و آب از چشم او فرو گشت از غیرت حمزه گفت چه افتاده است کی گریی
گفت چرا نگریم کار بدین جایگاه رسید کی با بنی هاشم همی جفا کنند برادر زاده ای
ترا محمد را همی زنند و در خاک کرده اند هر چه بتر با وی همی کنند حمزه از آن بشنید
تافته شد و بر جوشید گفت کی کرد گفت بو الحکم هشام حمزه همی برجست و هنوز
سلاح از خود باز نکرده بود تا بابطحا آمد مکه بو جهل را دید بیشتر وی باز آمد ترحیب و تعظیم

حمزه کالليث المغضب دست بر زد و گریبان او را بگرفت و همی زد و دشنامش همی
داد تا او را در زیر لگد آورد و همچنان که رسول را مجروح کرده بود و سر شکسته
حمزه او را مکافات کرد و گفت تو باشی ای سگ که دست بر برادرزادهٔ من برآری
ای کذا و کذا و کمان بر سر او همی زد تا سه جای سر او را بشکست و گفت من زنده ام
تو با بنی هاشم همی جفا کنی چون او را خورد و مرد کرد بازگشت چون شیر غران تا بکنار کعبه
مصطفی را دید با اندوه کز نشسته سر بزیر فرو برده همی گریست حمزه گفتا ای برادرزادهٔ ما
سر برآر که این سزای دشمن تو بود باز از محنت کردم یک جای ابله را سر بشکست من سه جای
او را سر بشکستم و داد تو از وی بستدم و او را از روی و حلهای او را بر هم دریدم تو دل خوش دار ای
عم مدار تا عم زنده است پشت تو استاده است هیچ اثری رسول را می نواخت رسول
از غم و اندوه سر از پیش بر نیاورد تا حمزه بسیار تلطف بکرد رسول گفت یا عم دع من لا ابا له
دع من لا ام له دع من لا قرابة له شما ز خویش باشید خواری کشید حمزه چون دید اینها بشنید
این همه خواری با من از آن است که مرا کسی نیست پدر نه مادر نه قرابت نه حمزه
گفت یا ابن اخ غم مخور که او ترا بزد من او را باز زدم و کین ترا خسته کردم مکافاتش
کردم ترا هر چه خواهی چه کنم هر چه مرادت است بگوی من بیایم تا بمراد تو کنم
الذی که تو دل شاد کردی رسول سر برآورد گفت یا عم اگر همی شادی دل من خواهی
این غم از دل من بشود و دل مجروح من شاد نگردد مگر باسلام تو که حق تعالی
ایمان آری تا دل من از همه غمها برهد حمزه گفت یا ابن اخ بگوی که از همه شادی دل
تو خواهد دینم تا بمان من اسلام عرضه کن مصطفی صلی الله علیه و سلم اسلام
بروی عرضه کرد حمزه رضی الله عنه مسلمان شد هم

وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا

وگفتند کافران مکه که اگر روی کنیم ما از ایمان محمد دزدند ما بربایند کی ما را از
زمین مکه ببرد بایند خدای گفت أَوَلَمْ نُمَكِّنْ لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا
ای نه ما کردیم ایشان را مکه شهری که ایمن اندی بیم یُجْبَىٰ إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ
كُلِّ شَيْءٍ تا می کشند و می آرند بدان شهر میوه های هرچیز یعنی از هر گونه میوه ها
و نعمتها با ایشان می آرند در حال کفر ایشان رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا هر روزی ۵
از نزد ما برای حرمت حرم را یعنی در حال کفر ایشان ایشان را ایمن نیکو می داریم اگر اسلام
آرند داشت خواهند از ایشان باز نگیریم بل اولی کی ایشان را نیکوتر داریم وَلَٰكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ بلکی بیشتر ایشان نمی دانند کی امن و عافیت و نعمت ایشان
در مکه به حرمت حرم است نه بکفر ایشان این یک بهانه بود از آن بهانها کی می کردند و می
آوردند اهل مکه تخلف و تأخیر را در اسلام خدای تعالی جواب ایشان باز داد که گفت ۱۰
وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا
از بس کی ما هلاک کردیم دیه و اهل دیه و شهر و اهل شهر کی ایشان دیه گرفته
بودند در زیستن ایشان فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ
إِلَّا قَلِيلًا از آرامگاههای ایشان آرام نگرفتند در آنجا از پس ایشان مگر اندکی
یعنی راه گذری گفته اند که وقت شغال و کشته اند جاجا بادای و سالی ایشان را مایه ۱۵
کی عابری سبیل را مسکن بود شبی یا روزی یا ساعتی وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ
ما بودیم مردمان که بمانند بر بنده از سوالکتان ایشان و اشکال لی بر نزاید گفته شد و است
بجای دیگر وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا
رَسُولًا نبود خدای تو یا محمد هلاک کننده دیهها و شهرها تا بفرستادی
در مهین شهر ان پیغامبری الزام حجت و بلاغ حجت را يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا ۲۰

ی برخواندندی و عرضه می کردندی بر ایشان نشانهای ما را و سخنان ما را با امر
و نهی و وعد و وعید نه آنست کی اگر رسول نفرستادی حجت بر ایشان لازم نشودی
زیرا کی بنده بعقل خویش محجوج باشد لکن ابلاغ حجت بقول رسول باشد و تا
ابلاغ حجت نشود خدای تعالی عذاب نکند سعید جبیر گفت لم یهلک الناس حتی یعذروا
من انفسهم و نیز گفت لن یهلک علی الله الا هالک وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَىٰ
إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ و نبودیم ما هلاک کننده شهرها و دیهها
مگر کی اهل آن ستمکاران بودندی بظلم شرک و انواع فساد و معاصی وَمَا أُوتِيتُمْ
مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا و آنچ داده اند شما را
از حطام دنیای از همه خور و برخورداری زندگانی نزدیک ترین و بهرین است دار ما رید
وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ أَفَلَا تَعْقِلُونَ
و آنچ نزد خدای است چون بهشت و کرامات او بهتر و باقی تر ای خردمندان بد خرد
مندی نکنید تا بدان بدانید کی بهشت باقی به دنیا فانی حقیر نباید تا رید در اخبار است
کی موسی در مناجات با خدای گفت الهی اعطیت الدنیا اعدائک و منعتها اولیائک فقال یا موسی
اعطیت الدنیا اعدائی لیتمتعوا و منعتها اولیائی لیتمتعوا یا موسی و ما الدنیا و قدر
انما هی معبر مخوف و مسلک موذوف و ما الدنیا قدر جناح بعوضة قسمت علی جمع البشر
أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ وَعْدًا حَسَنًا فَهُوَ لَاقِيهِ
ای آن کس کی هنگام کرده ایم ما او را وعده نیکو چون بهشت و کرامات از و او
بازرسنده باآن و او رسنده از آن کَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا ثُمَّ هُوَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْمُحْضَرِينَ
چنان کس بود کی برخورداری داده باشیم او را برخورداری زندگانی خسیس و نیز پس او

۵ ۱۰ ۱۵ ۲۰

روز رستخیز از خام کرد کان بود در دوزخ در عذاب گرفتار این مثل مومن و کافر
است گفته اند خام مثل بو بکر و بو جهل است وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ
أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ از روز کی روز قیامت بود که خواند ایشان
را خدای پس گوید کجا اند انباران من که دعوی کردند که ایشان انباران من اند شیعان
شما و این این شرکای دعوی کاوران گوید نه است که خدای را انبار گو بود
قَالَ الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ رَبَّنَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَغْوَيْنَا
گویند آنکسها که سزا گشته بود بر ایشان گفتار و وعید واجب شده بر ایشان عذاب
و ایشان فاده باشند گفته اند اصنام باشند که ایشان را سخن آرند گویند ای بار خدای
ما اینها اند آنکسها که بیراه کردیم ایشان را ایشان را گویند چرا بیراه کردید گویند
أَغْوَيْنَاهُمْ كَمَا غَوَيْنَا تَبَرَّأْنَا إِلَيْكَ مَا كَانُوا
إِيَّانَا يَعْبُدُونَ بیراه کردیم ایشان را چنانک خود بیراه بودیم و بیزاریم از
ایشان بتو ما کانوا ایانا یعبدون ایشان نبودند که ما را می پرستیدند بلک بر
هوای خویش می رفتند گفته اند معبودان ایشان حواله بشیاطین کنند گویند آن
مشرکان دیو را می پرستیدند چنانک جای دیگر گفت بل کانوا یعبدون الجن
وَقِيلَ ادْعُوا شُرَكَاءَكُمْ فَدَعَوْهُمْ فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُمْ
و گویند مشرکان را که خوانید انباران شما را یعنی یاری خواهید از ایشان و
معبودان شما تا فریاد رسند شما را فدعوهم خوانند ایشان را فلم یستجیبوا لهم پاسخ نکنند
ایشان را وَرَأَوُا الْعَذَابَ لَوْ أَنَّهُمْ كَانُوا يَهْتَدُونَ
ببینند شکنجه را و دوزخ را لو انهم کانوا یهتدون گویند ای دریغا کر ایشان بودندی
کی راه یافتندی گو سوال لو انهم کانوا یهتدون شرط است جوابش کجا است

جواب کوهم جواب درین مضمر است ای لو انهم کانوا یهتدون لما رأوا العذاب
وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ
وان روز بخواند ایشان را پس گوید چه پاسخ کردید رسولان را فَعَمِيَتْ عَلَيْهِمُ
الْأَنْبَاءُ يَوْمَئِذٍ فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ فالتبست علیهم الاخبار
والجواب پوشیده کرد بر ایشان جواب دادن کی متحیر کردند و کور دل فرو مانند
از جواب سوال خدای ایشان نپرسند و نیارند پرسید یک دیگر را از جواب
فَأَمَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا اما انکس کی توبه کرده
بود و بگرویده بود و کردگار را یگانه باخلاص و گفته اند و عمل صالحا باداء الطاعات
فَعَسَى أَنْ يَكُونَ مِنَ الْمُفْلِحِينَ وعسی من الله واجب هر آینه باشند
از رستگاران و پیروزی یافتگان وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ
خدای تو یا محمد بیافریند انچ خواهد آفریدن عام است اختیار خاص گفته اند معناه
بیافرید همه فرشتگان را و برگزید از همه جبرئیل را و بیافرید همه پیغامبران را
و برگزید از همه مصطفی را و بیافرید همه بندگان را و برگزید از همه عارفان را و بیافرید
همه دینها را و برگزید از همه دین اسلام را و بیافرید همه شهرها را و برگزید
از همه شهر معنا سلام را و بیافرید همه روزها را و برگزید از همه روز آدینه را
و بیافرید همه شبها را و برگزید از همه شب قدر را و گفته اند معناه و یختار
مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ و برگزیند انسان را کی ایشان را سزد گزیدن
و گفته اند و برگزیند آنک ایشان را بهتر بود و ایشان معلوم ندانند کی خدای تعالی
ایشان را بهتر اختیار کرد و گفته اند ما کان لهم الخیرة ما جحد است ای نسزد ایشان را اختیار
کردن بدست ایشان نه و ایشان را نیست نه اختیار کردن ایشان خدای راست بنده

سُبْحَانَ اللّٰهِ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ

پاک است خدای و منزه است و بزرگوار از آنچ ایشان می انباز آرند بوی یا که خدا را
و بزرگا خدایا از آنچ می وصف کنند نه سزاوار وی را و گفته اند این جواب کافران
است که گفتند لولا نزل هذا القرآن على رجل من القريتين عظيم وَرَبُّكَ يَعْلَمُ
مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَمَا يُعْلِنُونَ و خدای تو یا محمد می داند آنچ می پوشد
دلهای ایشان از بغض و عداوت و آنچ می آشکارا کنند از کفر و تکذیب گفته اند این
عام است یعنی نهان و آشکارا خلق می داند وَهُوَ اللّٰهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ لَهُ
الْحَمْدُ فِي الْأُولَىٰ وَالْآخِرَةِ اوست خدای که نیست خدای مگر او
و او راست ستایش و آزادی درین جهان و در آن جهان وَلَهُ الْحُكْمُ
وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و او راست و سزد قضا و فرمان و خدای را و بوی گردانند
همه را که آفریده اواند و در حکم و فرمان او و همه را باز گشتن بدو است قُلْ
أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللّٰهُ عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ
بگو یا محمد ای دیدید یعنی چه گوید و چه بینید اگر کردی خدای شب را بر شما همیشه تا
روز رستخیز مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ أَفَلَا
تَسْمَعُونَ کی بودی خدای جز خدای کی بشما آوردی روشنایی
روز ای در می یابید بدو حجت را تا خدای را ندانید و نشنوید که نعمت را شکر کنید
خدای را قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللّٰهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ سَرْمَدًا
إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيٰمَةِ بگوی یا محمد ای دیدید یعنی چه گوید و چه بینید اگر کردی خدای
روز را بر شما همیشه تا روز رستخیز تا همه روز بودی هیچ شب نبودی مَنْ إِلٰهٌ
غَيْرُ اللّٰهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ

که بودی جز خدای کی شما آوردی شبی کی آرام گرفتی دران ای بی نه بینید بچشم دل
این دو نعمت بزرگ را شب و روز و تعاقب آن تا خدای را بران شکر کنید در تعاقب
شب و روز هم حجت است و هم نعمت حجت بر قدرت خدای تعالی از آن روی است کی
مختلف است در لون و هم در مدت مختلفات دلیل صنع باشند زیرا کی آثار طبع یک جنس
بود چنانک آثار جز حرارت نبود و آثار برف جز برودت نبود چون شب و روز را بخلاف
اللون والطبع والزیاده والنقصان همی بینیم پدید آمد کی صنعی است نه طبعی و حجت
دران بر حکمت از آن روی است کی کر همه شب بودی و روز نبودی جهان بر خلق
زندان تاریک بودی و خلایق متمکن نبودندی از تصرف و تقلب در معاش چون
احوال عالم منغص و مشوش بودی و کر همه روز بودی خلق را امکان استراحت
نبودی و انواع نبات و شجرات و زروع و مروج را از نسیم شب نصیب نبودی
احوال عالم مستقیم نبودی حتی گویند کی شب از نسل بهشت است و روز از نسل
دوزخ و از آن بود کی خدای تعالی چون بهشت را بیافرید دران این قدر نور بود کی
ظلمت شب دیگر همه نور بود خدای تعالی بکمال رحمت خود این ظلمت شب از
بهشت بیرون کرفت و بدنیا آورد راحت اهل دنیا را آن است کی اهل دنیا را در شب
راحت و استراحت بود و چون دوزخ را بیافرید همه ظلمت بود مگر این قدر نور بود
کی امروز است خدای تعالی این نور را از دوزخ بیرون کرفت و بدنیا آورد از آن است
کی خلق در روز رنجور باشند در کد کسب و تعب و عنا کی روز از نسل دوزخ است

وَمِن رَّحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ

و از بخشایش او بود کی کرد شب و روز تا آرام گیرید دران یعنی در شب استراحت

وَلِتَبْتَغُوا مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

وبجویند از افزونی نیکوئی او در روز گفته‌اند در این تقدیم و تاخیر است معناه جعل
لکم اللیل لتسکنوا فیه وجعل لکم النهار لتبتغوا من فضله سوال
چون خدای تا گفت روز را از بهر آن آفریدیم کی لتبتغوا من فضله چرا کسب فریضه نگویید
جواب گوییم لتبتغوا لام تمکین است نه لام غرض همچنانک گفت جعل لکم
اللیل لتسکنوا فیه لام تمکین است زیرا کی آرامیدن واجب نباید تا حتی بشب فریضه
بود و گفته‌اند من فضله مراد از فضل علم و عبادت است و گفته‌اند کسب کردن
سنت است ولکن روزی از کسب دیدن بدعت است ولعلکم تشکرون و تا در خورد
آن آن بود کی شما شکر کنید خدای را برین دو نعمت شب و روز خدای گفت
وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ
آن روز کی روز قیامت بود خواند ایشان را یعنی مشرکان را پس گوید کجا اند
آنکسها کی دعوی کردند هنباز ایشان با من و می دعوی کردید بعضی ایشان شما را
روز قیامت وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا
بُرْهَانَكُمْ و بیرون آریم از هر گروهی گواهی و آن از رسول بود کی گواهی
دهد بر امت پس گوییم بیارید حجت شما تا چه حجت مرا می انبار گفتند و رسولان را
رد کردند فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ بدانند کی حجت خدای راست
بر ایشان گفته‌اند معناه بدانند کی دین حق دین خدای است و توحید و گفته‌اند معناه
بدانند کی دین حق خدای است بتوحید و گفته‌اند معناه فعلموا ان الله هو الحق چنانک
جای دیگر گفت ویعلمون ان الله هو الحق المبین سوال اگر کافران در آن جهان
حق را حقی بدانند پس عارف باشند از که عارف جاوید در دوزخ چگونه بود
جواب گوییم علم خدای از معرفت نبود کا فرا در قیامت بخدای علم اند

ولکن معرفت نهایت و دلیل بر آنک علم خدای عز معرفت او بوده است کی بلی از ما دانند
کی شهر را سلطانی است لکن معرفتش نیست بوی زیرا کی اگر او را استدلال شناسند
بدید آمد کی علم غیر معرفت است وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ
و گم شده بود از ایشان آن روز هر آنچ می بافتند از شبهتهای باطل گفته اند معناه
گم شود از ایشان آن معبودان ایشان چنانک جای دیگر گفت قالوا ضلوا عنا
سوال اینجا گفت وضل عنهم معبودان ایشان از ایشان گم شوند و جای دیگر گفت
عند ربکم تختصمون با یکدیگر خصومت می کنند به این تناقض بود جواب
گوییم باول گم شوند معبودان از عابدان خذلان ایشان را باز جویند بیابند همه را
آنگه همه در دوزخ کنند چنانک گفت انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم
إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِن قَوْمِ مُوسَىٰ بدرستی که قارون بود از
گروه موسی و ابن عم موسی بود نام وی قارون بن یصهر بن قاهث و نام موسی موسی
بن عمران بن قاهث و قارون داماد موسی بود بخواهر فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ
افزونی جست بر ایشان یعنی بر موسی و هارون علیهما السلام

قصه قارون

و سبب بغی وی آن بود کی قارون غنی بود بمالهای بسیار گویند مالهای وی از آن
فرعون بود کی وی خازن فرعون بود چون موسی بیامد بشورید قارون بوی ایمان آورد
چون نگه کرد همه عز در بنی اسرائیل موسی و هارون را دید وی را از آن حسد آمد موسی
را گفت تو عز نبوت گرفتی و هارون عز حبورت گرفت من چه ام موسی گفت عز
دادن خدای است از آنچ کی خواهد قارون گفت لا بل تو این بار از سکالش می بری
همی منافق منافق گشت یکسره موسی گفت لا بل عز عطای خدا است خواهی کی بدانی

عصای خویش را بیار در عصاها ما او کن تا پدید آید قارون عصای خویش را بیاورد و هر
مهتری را در بنی اسرائیل عصای بود سیصد و شصت عصا بیاوردند در خیمهٔ موسی
نهادند و آن خیمه‌ای بود آرام مهبط وحی موسی بودی دیگر روز نگه کردند عصای
موسی و هرون از میان از همه عصاها بر بالیده و شاخها و برگها بر سر چون درخت مورد
پدید آورد موسی گفت دیدی کی این کرامت ما را از خدای است قارون گفت لا بل تو این
جادوی کردی همی کار فرستهٔ موسی بر وی خشم گرفت درخواست تا قارون را زمین
فرو برد بروایتی شدی است کی یعنی قارون پسر عم موسی از بود کی وی را مال بسیار بود و موسی
را از دنیا چیزی نبود قارون را از موسی همی خشم آمد کی وی برهنه و گرسنه و همه
عز و نار در بنی اسرائیل وی را کی سیصد هزار مرد بمجلس در موسی بنشستند و قارون با آن
همه نعمت و مال کی بودی در پیش وی چون دیگر مردمان صبر بسید زی پیغامبر را نمرد
گرفت گفتا این مرد دنیا را گیرد نفقه و برون موسی بر منبر شود بمجلس و خلق حاضر آیند
تو بر سر بنی اسرائیل برپای خیز و با آواز بلند بگوی کی موسی دوش با وی فاحشه کرد
تا آب وی بشود آنکه من ترا از این مالهای بسیار دهم آن زن را زر از داشت و خود ساند
و پیش منبر وی بنشست چنانک عادت وی بودی چون موسی مجلس گرم کرد آن زن
بدل . بدان رسید سمان شدا آن از قصد کی داشت آواز داد کی یا موسی کلیم خدای
سخنی از من بشنوید آنکه من چنین و چنین قصد آمده بودم بمجلس تو بفرمان قارون
کی وی مرا امید کرد فتی کی چنین گو موسی را بر ملا چون ترا بدیدم و سخن ترا بشنیدم پشیمان
گشتم از آن قصد کی داشتم مرا بحل کن موسی از بشنید بقارون فرو نگریست گفت باش
تو با من برین راهی قارون در روی گمارید سخن با خیانت گشت موسی همی از منبر
فرود آمد روی بمقام مناجات نهاد خود را در خاک افکند و همی گلنید و زاری

همی کرد تا جبریل آمد گفت یا موسی چه بوده است گفت یا رب می بینی که قارون با من چه
کند بسبب آنکه بنا خدای تعالی وحی فرستاد که یا موسی بردباری کن که مرا بنده ازان
می گویند سرکشان من و من ایشان را همی عقوبت نکنم موسی گفت یا رب تو صبوری
و حلیمی مرا صبر نیست و طاقت امرش نماند خدای گفت چه خواهی گفت زمین را
در فرمان من کن تا مراد خویش از قارون برآرم خدای تعالی زمین را در فرمان وی کرد
موسی سبک می آمد با سرای قارون و قارون چون بدید که موسی سطح خدای شد دانست
که او را قصه ای آرد بدسه رفت بر تخت خویش بنشست و حاجبان و غلامان را در
پیش خود بپای کرد و همی ترسید تکیه کرد موسی از در درآمد خشم آلود زمین را
فرمان داد که یا ارض خذیه زمین تخت قارون را فرو برد قارون خواست که پیش
موسی باز آید زنهار دهد او را بگرفت پایش تا کعب زمین فرو شد موسی دیگر بار گفت
یا ارض خذیه تا بزانو فرو برد قارون فریاد می خواند که یا موسی زنهار توبه کردم
موسی دراز خشم گفت یا ارض خذیه زمین او را تا بگردن فرو برد هارون در رسید
سر قارون را بگرفت گفت ای برادر او را درکار من کن دای کی قرابت است ادر کرفت
بیهلند توبه کرد موسی هارون را گفت دور شو وگرنه هم اکنون ترا نیز فرمایم زمین را
تا ترا نیز فرو برد که زمین در فرمان من است هارون دست از سر قارون بداشت زمین او را
فرو برد و سرای وی بموسی رسید موسی اندیشید که مال وی باز ماند مردمان گویند
موسی از بهر آن کرد تا مال وی بگیرد زمین را فرمود تا مال او را و سرای او را همه فرو برد
وَآتَيْنَاهُ مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي
الْقُوَّةِ خدای گفت داده بودیم ما او را از گنجها چندانکه چون کلیدهای او را
بگرانی برداشتندی گروهی مردمان با زور کلیدی که بدان خزانه وی چهارصد هزار درم بود

حمل مرد قوی بکرفتندی هر مردی ده هزار درم وان در اخبار امده است

سوال پس همی مال وخزاین قارون درم دار ان قدر بود کی حمل مرد بکرفتندی

هر مردی ده هزار درم وان در اخبار امده است پس این چیست کی در صحیح اخبار است

کی درم ودینار دنیا از زری بیم درم شداد عاد دران بهشت ارم ذات العماد بکار برد

ودودانک وسیم قارون با خود بزمین فرو برد جمله باقی درم ودینار دنیا از زری بیم دانک

است کی در دست مردمان است پس این را با اخبار چون موافق اید جواب

کوییم اکثر مفسران بر انند کی این مفاتح جمع مفتح است وان کلیدهای خزاین او بود

هر کلیدی مقدار انگشتی کلید خزینه ی بودی کی سوار راست تاری در از حولان

کردی براز درم ودینار اکنده جدا از کلید بودی از خزاین را کی حمل مرد قوی

بسنیر بکرفتندی ازانکی با وی می بردندی وهرکز ان کلیدها از خود جدا نکردی اما قول

کلبی کی کفت مال قارون چهار هزار درم بودند از خزینها خواست کی قارون

چون بجای بیرون شدی از املاک خویشتن ببردی عوارض را سوال تا با حمل ان بودی

کی بکرانی برداشت باز راس چرا کفت لتنوا بها العصبه بعد از ما کی از لغت چنین امدی

جواب کفته اند این مقلوبه است معنا ولتنوا العصبه بها وکفته اند لتنوا بالعصبه

معنا لتنی العصبه از کلیدها او کران بار کردی حمل مرد قوی را این عصبه درین

موضع حمل مرد است وکفته اند هفتاد مرد قوی بودندی والله اعلم

إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ

چون کفت اورا کروه او کی این همه شادی مکن واین همه بطر مبار وجندین

مناز بکفر بدرستی کی خدای دوست ندارد لا بل کی دشمن دارد دنه کرفتکاران را

ونازندکان را بکفر وشرک ونازندکان را بدنیا ازانا ز بدنیا خطاست کی درو همه بلاست

وآن خبر از مصطفی است لو کانت الدنیا تزن عند الله جناح بعوضة ما سقی
الکافر منها شربة من ماء چون این را قیمت نبود نزد خدای نا رسیدن بدان خطا باشد
ونیز دنیا دشمن خدای است چنانک رسول گفت ما نظر الله الی الدنیا مذ خلقها
بغضا لها پس هر که خدای را داند وشناسد او را دوست داشتن وبدان
نارسیدن از وی خطا باشد ونیز دنیا شغل ومانع است بنده را از خدای پس
هر که خدای را می‌خواهد از وی بدنیا باز ماند خطا باشد ۝ وَابْتَغِ
فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ بجوی در آنچ خدای ترا داده است
سرای آن جهان یعنی بهشت بهشت موجود گشته یعنی کی نصیب تو از این مال
دنیا است کی خویشتن را بسنزی وسنی وخویشتن را نگری وعامل نباشی ۝ وَلَا
تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وفرو مگذار نصیب تو از دنیا وگفته‌اند
معناه انفق من الحلال وگفته‌اند نصیبک من الدنیا الکفن والقبر وَأَحْسِنْ
كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ ونیکویی کن
با خلق خدای چنانک نیکویی کرد خدای با تو ومجوی تباهی در زمین وگردن کشی ۝
إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ بدرستی کی خدای دوست ندارد
لا بل کی دشمن دارد تباه کاران را قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَى عِلْمٍ عِنْدِي
قارون گفت بدرستی که داده‌اند مرا این خواسته بدانشی کی نزد من است یعنی علی
علم لله عندی بای اهل لهذا المال گفته‌اند معناه علی علم عندی بصنعة الذهب
مرا این مال بدانستن خویش ونیز کی خویشتن بدست آورده‌ام کس را بر من این حکم نباید
وسبب بدست آوردن آن مال او آن بود کی چون موسی از طور سینا باز گشت
الواح می‌آورد چون قوم را دید کی گوساله می‌پرستند بدان خشم کی وی را آمد الواح را

بر زمین زد دو لوح از آن شکست خدای تعالی او را فرمود که از دو لوح را زر کن موسی
گفت بار خدایا این زر از کجا آرم چندانک این دو لوح زر کنم جبریل آمد او را
سه نبات درآموخت که از کیمیا زر بود هر چند آهن و روی و مس بود که از آن کیمیا اندک
مایه بر آن بزنی وی همه زر شدی موسی بدان کیمیا چندان زر بکرد که از دو لوح
تمام شد چون از آن فارغ شد بهر زر بخواست برای زاهد بود از آن سه نبات یکی هارون ٥
را آموخت و یکی هارون را و دیگر خواهر شن را که زن قارون بود نامش مریم هارون در
دنیا زاهد بود نصیب خویش بقارون داد و قارون بر دنیا حریص بود دیگر شد با آن
مریم بهر دست آورد چون هر سه جمع کرد زر می کرد چندانک خواستن همه درم
و دینار وی با آن بود و موسی کلیم خدای سه روز آن بود که یار سافی دشمن
حیا ز دوست چنین چنین است حکم رب العالمین فاسر بست کار او که او هست ١٠
احکم الحاکمین است طریق اهل سنت الحمد لله رب العالمین **أَوَلَمْ يَعْلَمْ**
أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ قُوَّةً من القرون
ای او نمی دانست که خدای خود بسی هلاک کرد ازین او گروهان ما پیش از آنک بختر
از او بودند بیرون **وَأَكْثَرُ جَمْعًا** و بیشتر بهر او زر دنیا جمع شدند
عاد که همه درم و دینار و جواهر و یواقیت ها از دستها بیرون کرد هشتی ١٥
ساعت از زر و سیم و جواهر و یواقیت و سنگ و داد همه جهانیان نکعب او کندی
همه اموال جهان جمع کرد آخر خدای او را هلاک کرد و آن مالها را ناپدید کرد
و تمامی این قصه سند اندر الفجر در ارم ذات العماد گفته آید ان شاء الله **وَلَا**
يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ و نه پرسند از گناهان ایشان
بدکاران را از البته ایشان **سؤال** او نه خدای گفت فوربك لنسألنهم اجمعين ٢٠

همه را بپرسیم ایشان گفت ولا یسئل عن ذنوبهم المجرمون نه این تناقض بود جواب
گفته اند معنی این ولا یسئل عن ذنوبهم است که نپرسند ایشان را که چه کردند برای نشان
آن بر ایشان ظاهر بود چنانک گفت یعرف المجرمون بسیماهم اما بپرسند که چرا کردید
و گفته اند مجرمان را از گناه یکدیگر نپرسند و گفته اند معناه این امتان را از
گناهان دیگر امتان نپرسند و گفته اند معناه این آنست که گاه قرار را
چون در قیامت سؤال نکنند لا بل ایشان را بکشند بدوزخ برند فخرج علی
قومه فی زینته بیرون آمد قارون بر گروه خویش یعنی
بر بنی اسرائیل در آن آرایش وی و آن آن بود که قارون تماشا را بیرون رفتی هزار اسپ ترک
از یک سو خویش می بردی بر اسپان سپید در جامهای سرخ و هزار غلام بر اسپان تازی
آراسته از دیگر سو با خویشتن همی بردی و خلق بر وی نظاره می کردی قال
الذین یریدون الحیوة الدنیا گفتند آنکسهائی که می خواستندی
زندگانی خسیس یعنی زینت دنیا یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون
انه لذو حظ عظیم کاشکی ما را همچنین است که داده اند قارون را
از دنیا بدرستی که قارون خداوند نصیب بزرگ است وقال الذین اوتوا
العلم و گفتند آنکسهائی که داده بودند ایشان را دانش بعیب و فساد دنیا
ویلکم ثواب الله خیر لمن آمن وعمل صالحا
ای وای شما پاداش خدای از جهای بهتر مر آن کسها را که ایمان آورد و کرد کار نیک از آن
زینت و مال قارون ولا یلقیها الا الصابرون ای وما یعطاها و
ندهند آن ثوابها ی از جهای مگر شکیبا آن را که بر درویشی و محنت دنیا صبر کنند گفته اند
وما یلقیها از موعظه که اهل علم مر نادانان را می گفتند که ویلکم ثواب الله خیر ندهند

مکر مابر آن را فخسفنا به وبداره الارض فرو بردیم او را
یعنی قارون را و سرای او را و همه املاک او را و نقود او را بزمین فما کان له من
فئة ینصرونه من دون الله ای من عذاب الله نبود او را هیچ گروه
وهیچ لشکری که یاری کردندی او را و نگه داشتی او را از عذاب خدای وما کان
من المنتصرین وخود نبود از نگه دارندگان خویشتن و کین کشندگان ٥
خویشتن همی عاجز شد و بیچاره و دست وا ویلی برد ولکن سود نداشتش واصبح
الذین تمنوا مکانه بالامس وگشتند آنکسها که می آرزو خواستند
جو حال وی را بستاندر وز یعنی دینه روز که می گفتند یا لیت لنا مثل ما اوتی قارون یقولون
ویکان الله یبسط الرزق لمن یشاء من عباده ویقدر
وی گفتند ویکان الله المر ان الله ای نگه نکردی که خدای فراخ کند روزی مر آن ١٠
را که خواهد از بندگان خویش و تنگ کند روزی از آن که خواهد گفته اند
ویکان الله معناه ویلکم اعلم ان الله یبسط الرزق و گفته اند وی حرف است
از کلمات چنانکه گویند وی از چه نزدیکی تو کردی این سخن گفتند وی کان الله یبسط
الرزق لمن یشاء من عباده لولا ان من الله علینا لخسف بنا و
یکانه لا یفلح الکافرون گر نه از بودی که نیکو داشت کرد خدای ما را نعمت ١٥
مر اینه فرو بردی ما را نیز بزمین ای بدیدیم که رستگار نبود کافران از عذاب
تلک الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون علوا فی
الارض ولا فسادا آن سرای آن جهان یعنی بهشت کنیم یعنی سازیم مر آن همه
مر آن کسها را که نخواهند برتری در زمین و نه تباهی گفته اند علو آن بود که خواهی که
جامهٔ تو نیکوتر بود از جامهٔ دیگر کس هم بر مثال و اذکرها هنا والشرح علی القائل ٢٠

و فساد نباشی بود بمعصیه و مصطفی گفت صلوات الله علیه نگه کردم بهشت
شب معراج بیشتر اهل از بیچارگان و درویشان و مظلومان بودند و هیچ گروه از
توانگران در بهشت نمی‌شدند و نگه کردم بدوزخ بیشتر اهل از اغنیا و جباران بودند
و هیچ گروه در آنجای نشد کمتر از فقرا **وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ** و سرانجام
نیک مر پرهیزگاران راست اعتبار بحال قارون و حال موسی در اخبار است که هرگز
در جهان بولادت کس از شادی نکردند بنو اسرائیل که بولادت قارون کردند
آوازی بشنیدند از هوا کالی لا مولود باخوایم جان همه جانوران که برداشتند باسمان زنند
و جان قارون را بزمین فرو برند و هرگز در بنی اسرائیل بولادت کس از اندوه نبود که بولادت
عیسی کما تقدم عاقبتش نکو بل رفعه الله الیه و قارون را گفت فخسفنا به و بداره

مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

هر کی آورد نکویی او را نیک آید از آن معنی این گفته آمد در سوره النمل
و هر کی آورد بدی پاداش ندهند آنکسها را کی کردند بدیها را مگر آنچ بودند کی می کردند
یعنی در خورد آن پاداش دهند ایشان را **إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ**
لَرَادُّكَ إِلَى مَعَادٍ مدرستی کی آن خدای کی وحی فرستاد بر تو قرآن را
باز گرداننده تو است بباز گشتن جای گفته اند فرض معناه اوحی الیک و گفته اند
معناه فرض علیک العمل بالقرآن و گفته اند معناه اوجب علیک الوعظ بالقرآن
لرادک الی معاد مراینه باز گردانیده‌ی تو است سوی باز گشتن جای گفته اند الی
مکه بالعز والنصره و این آنست که چون بحجفه فرو آمد کی پیغامبر می آمد از مکه
اندوهگن خدای او را مژده داد بباز رسیدن او بمکه بمراد دل و گفته اند الی معاد

ای الی الجنة و گفته اند الی الحكمة قُلْ رَبِّي أَعْلَمُ مَنْ جَاءَ بِالْهُدَىٰ وَ
مَنْ هُوَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ بگوی یا محمد خدای من داناتر کی کیست کی او آورد راه راست
راه نبوت و رسالت و راه توحید و کیست کی او در گمراهی پیداست وَمَا كُنْتَ
تَرْجُو أَنْ يُلْقَىٰ إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ
و نبودی تو یا محمد کی امید داشتی کی وحی می فرستند سوی تو این نامه یعنی قرآن الا رحمة من ربک
لکن رحمة من ربک لکن بخشایشی بود از خدای تو بر تو نبوت و رسالت فَلَا
تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ
بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ مباش هم پشتی مر کافران را خطاب رسول را و مراد
غیر او را مگر دانند ازین نشانهای خدای یعنی آیات قرآن گفته اند از دین توحید پس
از آنک هم فرستادند سوی تو سوال ای در مصطفی خود ازین تهمت بود کی او را
از توحید و قرآن بگرداینده تا او را گفت ولا یصدنک عن آیات الله جواب
گفته اند این خطاب رسول راست و مراد غیر او راست و گفته اند این همه نهی است از
مداهنت در دین وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ
و باز خوان خدای تو یعنی بدین و طاعت و مباش از انبازگیرندگان با وَلَا تَدْعُ
مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ مخوان با خدای خدای دیگر
نیست خدای مگر او سبحانه و تعالی كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ
هر چیز یعنی هر زنده مردنی است مگر او و گفته اند معناه کل شیء یفنی الا هو و گفته اند
کل حی میت و کل شیء فان الا هو فانه الباقی الذی لا یفنی و گفته اند مراد ازین کل عمل
است وان وجه طلب است ابن عباس گوید رضی الله عنه کل عمل باطل الا ما اراد
به وجه الله لَهُ الْحُكْمُ او راست و او راست قضا و فرمان در دو جهان

گفته اند له الالوهیه والملک والسلطان والحجة والبرهان وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ
وبوی گردانید شمارا روز قیامت گفته اند الی حکمه وقضائه ترجعون فی الدارین

تمت السوره والله اعلم بالصواب

خبر است از مصطفی صلوات الله علیه کی او که هر کی سوره العنکبوت برخواند
اورا بعدد هر مومنی وکافری ثواب باشد در دو جهان والله اعلم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الم أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا خدای گفت عز وجل الم معنی حروف
تهجی در اول سوره گفته امد شوفی خدای اما درین موضع کامر گفته اند الم انا الله اعلم
میمر خدای دانا تر می دانم کی چه خواهد بود در امت احمد از فتنها وخلاف واختلاف
ای بپنداشتند مردمان چه پنداشتند کی فروگذارند ایشان را أَنْ يَقُولُوا
آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ بدانک همی گویند بگرویدیم وایشان را ازمون
نکنند بجهاد تا پدید اید مخلص ومصدق از منافق ومکذب واین آن بود کی سیزده
سال مصطفی صلی الله علیه بمکه بود خلق را بدین میخواند برفق ومدارا وامر شود حرب
وقتال با ول وخلق دو گروه بودند کافر محض ومومن محض اخر گروه منافق پدید
امد نفاق همی ورزیدند میان مومنان وکافران چو امر امد بقتال از بر ایشان سخت
شد تهاونها می کردند خلق را ومومنان را از اهل بازمی داشتند از این سا امد
گفته اند شان نزول این ایت آن بود کی چون این ایت امد در سوره الانعام کی قل هو
القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم الایه مصطفی بترسید بر امت زاریها
کرد از بهر این امت را تا خدای عذاب سخ ووخسف از امت بگردانید چون
بدین امت رسید کی او یلبسکم شیعا امر الشکل شفاعت رسول را نداد راست

کی رسول گفت ستفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة تا آن شنیده بُدند اندوهگن گشتند
کی میان این همه امت این همه خلاف ها خواهد بود خدای تعالی برایشان بفرستاد ولقد
فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا
بدرستی کی آزمون کردیم ما آنکسهارا کی پیش ازیشان بودند یعنی امتان گذشته تا هست
داند خدای و تا معلوم خدای خلق را پدید آید کی اند آنکسهائی کی صدق بودند در ایمان
ایشان چون مخلصان ولیعلمن الکاذبین و تا هراینه هست داند و
معلوم او خلق را پدید آید کی کیه اند منکر بان در ایمان ایشان چو منافقان سوال
چون در ایمان کذب نبود چرا گفت ولیعلمن الکاذبین جواب گوییم این کاذب بمعنی
مکذب است واین صدقوا بمعنی تصدیق است ودر لغت صدق باشد بمعنی تصدیق وکذب
باشد بمعنی تکذیب چنانک شاعر گوید
لیث بعثّر یصطاد اللیوث اذا ما اللیث کذب عن اقرانه صدقا ای صدقا وگفته اند
معناه تا پدید آید کی اند آنکسهائی کی تمام بجای آورند حق ایمان و کی اند تقصیر کنندگان
در حق ایمان ام حسب الذین یعملون السیئات ان یسبقونا
ساء ما یحکمون ای چه پنداشتند آنکسهائی کی می کنند بدیها چون کافران
ومنافقان کی پیشی گیرند بر ما وازپیش عذاب ما بشوند بدامد آنچ ایشان حکم کردند
کی چنین پنداراند من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله
لات هرکی او امید می دارد دیدار خدای را و ثواب او را گو رنج کش
بتقوی وطاعت زیراکی زمان زده خدای تعالی آمدنی است وبودنی است گفته اند
معناه من کان یخاف البعث بعد الموت گو ساز قیامت ساز کی آن بودنی است وهو
السمیع العلیم ومن جاهد فانما یجاهد لنفسه

وادست شنوا گفتار بندگان دانا بهمه کردار ایشان هر که کوشش کرد بدرستی
که آن کوشش که می کند بر خویشتن را می کند چنانک جای دیگر گفت من عمل صالحا فلنفسه
سوال مجاهدت میان دو تن بود و هر کس که با خویشتن کند پس چرا آن را مجاهدت
خواند جواب گوییم خدای تعالی عمل صالح را مجاهدت خواند زیرا کی در آن با شیطان
می باید کوشید و نیز در آن با هوای تن می باید کوشید چنانک پیغامبر گفت علیه السلام ٥
افضل الجهاد مجاهدة النفس گفته اند و من جاهد فانما یجاهد لنفسه معناه هر کی
می باید کاوران جهاد جاهد کرد یعنی و گویند نخست جهاد با هوای تن کن ان الله
لغنی عن العالمین بدرستی کی خدای بی نیاز است از جهانیان از
غزوها و جهاد و طاعت ایشان ایشان اند کی نیازمند اند بثواب ایشان ه
والذین آمنوا و عملوا الصالحات و آنکسها کی بگرویدند و کردند ١٠
کارهای نیک با خلاص لنکفرن عنهم سیئاتهم هر آینه بپوشیم و در
گذاریم از ایشان بدیهای ایشان ولنجزینهم احسن الذی کانوا
یعملون و هر آینه پاداش دهیم ایشان را نیکوتر آنچ بودندی کردند سوال
چرا گفت والذین امنوا و عملوا الصالحات لنکفرن عنهم سیئاتهم بعد ما کی آنکس کی آمن
و عمل الصالحات او را تکفیر سیئات می چه باید جواب گفته اند امنوا و عملوا ١٥
الصالحات مراد از عمل صالح اخلاص است در ایمان و مومن مخلص را سیئات بود و
گفته اند عملوا الصالحات ادا طاعت است و اجتناب کبایر و این سیئات صغایر
است معناه چون از کبایر اجتناب کنند ما صغایر ایشان را در گذاریم سوال
چرا گفت ولنجزینهم احسن الذی کانوا یعملون پاداش دهیم ایشان را نیکوتر آنچ کردند
بعد ما کی چنانک نیکوتر طاعتی پاداش بود بلکه بر طاعت هم پاداش بود چنانک گفت ٢٠

من یعمل مثقال ذره خیرا یره بس جزا الحسن را خاص کرد جواب گفته اند
معناه احسن ما کانوا یعملون پاداش دهیم ایشان را نیکوتر از کردار ایشان نیکی ده تا
هفتصد یا هفتصد هزار اضعاف و گفته اند احسن الذی کانوا یعملون است که خدای تعالی
کردار مطیعان را انچ نیکوتر بود ثواب نیکوتر بر کردار دیگر همه نیکوتر بود هم بدان
نرخ همی که بپرد بفضل خود زیرا که کریم است و رحمت کند بروی زیرا که رحیم است و
بیامرزد زیرا که غفور است و حکیم وَوَصَّیْنَا الْاِنْسَانَ بِوَالِدَیْهِ
حُسْنًا بفرمودیم مردم را بجای مادر و پدر نیکو و کار احسان خوای نیکویی
کردن این ایت در شان سعد بن ابی وقاص امد که وی نیکوکار بود بجای مادر و پدر
جون مسلمان گشت مادرش خویشتن را در روضه که بیفکند گفت اگر بیش منزل دین
محمد جاذو نگردد من خویشتن را در بریک سوزان هلاک کنم خبر بسعد اوردند سعد
گفت دعوا الکافرة تموت جون کار بدین رسید گفت دست بدارید تا هلاک شود خدای
ایت بفرستاد گفت وَاِنْ جَاهَدَاكَ لِتُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ
بِهٖ عِلْمٌ وگر باز کوشند تا تو با انباز اری من انچ نیست ترا بدان دانش
جون که هیچ حجت نیست بر انک از خدای است گفته اند ما لیس انچ نیست یعنی خدا را خود
انباز نیست که به علم و بر ابدان دانش است که خدای را انباز نیست فَلَا تُطِعْهُمَا
فرمان مبر ایشان را یعنی مادر و پدر را در شرک و معصیه و پیغامبر گفت علیه السلام
لا طاعة للمخلوق فی معصیة الخالق اِلَیَّ مَرْجِعُكُمْ فَاُنَبِّئُكُمْ بِمَا
كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بمن است بازگشت شما تا اگاه کنم شما را بما کانا ان بدانچ
بود بدی کردید از نیکی و بدی و مزد بدی وهب بن منبه گوید در سر توریه
نبشته است که ای انا الله لا اله الا انا من رضی عنه والده فانا عنه راض و من سخط علیه

والده فانا علیه ساخط و سخاهم گفت لیعمل العامل للنار ما شاء ان یعمل فلن یدخل النار و لیعمل
العاق ما شاء ان یعمل فلن یدخل الجنة و هم چنین از ام المؤمنین روایت کنند رضی الله عنها

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُدْخِلَنَّهُمْ فِي الصَّالِحِينَ

و آنکسها که بگرویدند و کارهای نیک کردند با خلاص میان ایشان و میان خدای ایشان
هر آینه در آریم ایشان را در جمله شایستگان و با ایشان در بهشت جاودان ﴿

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ

و از مردمان کس است که می گوید بگرویدیم بخدای چون رنجانیده شد او را در کار خدای
یعنی بسبب مسلمانی رنجی بوی رسد جعل فتنة الناس کعذاب الله کند یعنی شمرد عذاب
مردمان را چون عذاب خدای **سؤال** محنت همه محنت است چه از خدای بود چه
از بنده در همه صبر باید بس چرا ایشان را ملامت کرد که محنت بنده را چون محنت خدای
شمردند **جواب** گوییم جعل فتنة الناس کعذاب الله بر آن معنی است که از آن بترسد
چنانک از عذاب خدای بباید ترسید گفته اند معناه در آن جزع کند چنانک در عذاب خدای
جزع کنند اهل عذاب این آیت در شأن منافقان آمده است و گفته اند در شأن عیاش
بن ابی ربیعه آمده است که وی از مکه بمدینه آمد مسلمان شد بوجهل هشام برادر
وی بود مادری مادر سوگند خورد که از آفتاب بسایه نشود تا عیاش از مسلمانی بر
نگردد بوجهل با یکی دیگر از مکه بطلب عیاش آمدند و وی در کوه پنهان شده
وی را باز جستند الحاح کردند که مادر را چنین دانی که وی از آفتاب بسایه اندر نیامد تا
ترا از اسلام باز ندارد وی را بیاوردند و بمکه بردند مرتد گشت خدای گفت

وَلَئِنْ جَاءَ نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ

وگر بیابید باری ای خدای تو با محمد گویدم هر آینه ما با شما بودیم بر دین و از عباس بود

و قوم او کی سال فتح مکه گرفتار آمدند در دست مسلمانان گفتند ما همه از شما ایم و امر

نترسیدند از تیغ خالد بن الولید خدای گفت أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي

صُدُورِ الْعَالَمِينَ ای نه خدای تعالی داناتر است بدانچه در دلهای جهانیان

است بلکه دانا ما بدرون دلهای خلق او ست و بس وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا

وَلَيَعْلَمَنَّ الْمُنَافِقِينَ و هر آینه می داند آنکسها را که بگرویدند و هر آینه می

داند از دو رویان را در دین وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا

اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا و گفتند آنکسها که بگرویدند مر آن کسها را که گرویده بودند بر روی

کیش ما را وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ

خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ تا گناهکاریهای شما را نیستند ایشان بردارنده ای از گناهها

ایشان چیزی إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ بدرستی که ایشان از دروغ زنان اند

وَلَيَحْمِلُنَّ أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ هر آینه بردارند گران بارهای ما گران

بارهای ایشان سوال جون از حق گفت وما هم بحاملین من خطایاهم من شیء از پس

گفت ولیحملن اثقالهم مع اثقالهم از پس گفت نه یکبر بدار نیز گفت که بر بدنه این تناقض بود

جواب گفته اند اول اثقال ضلالت ایشان است دوم اثقال اضلال ایشان است مر

دیگران را این است یعنی اثقالا مع اثقالهم و گفته اند اثقالهم بار عقوبت است چنانکه جای دیگر گفت

زدناهم عذابا فوق العذاب وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا

يَفْتَرُونَ هر آینه بپرسند ایشان را روز قیامت از آنچه بودند می بافتند

دروغ و تهمت و می کردند از معصیه و این سوال تقریع و تبکیت باشد نه سوال استعلام

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ بدرستی که بفرستادیم نوح را

سوی گروه او مرح ابن السمح تسلیت و ترغیب است رسول را و مومنان را در احتمال
ایشان جفا های مکیان را یعنی اینان را باید احتمال نوح از قوم او و نه صد و پنجاه سال
اما قوم نوح گفته اند عرب بودند و بعضی گفته اند قوم وی عرب و عجم بودند کی وی
بهمه خلق رسول بود اول قول معروف تر است فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا
خَمْسِينَ عَامًا درنگ کرد درمیان ایشان هزار سال کم پنجاه سال ابن عباس رضی الله عنه
روایت است کی گفت نوح دویست و پنجاه ساله بود کی بروی وحی امد و درمیان قوم خویش
نهصد و پنجاه سال بود و از بعد انک قوم او را هلاک کردند دویست سال زیست پس روا است
عمر وی هزار و چهار صد سال بود فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ
پس بگرفت ایشان را آب ازجهت درگذشتن از عذاب و ایشان ستمکاران بودند بظلم و
شرک و معاصی فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ برهانیدیم ما او را و اهل
از کشتی را و ایشان هشتاد تن بودند گفته اند هشت تن بودند حسن بصری گوید خود هفت
تن بودند سام و حام و یافث و سه زن ایشان و نوح وَجَعَلْنَاهَا آيَةً
لِلْعَالَمِينَ و کردیم از را نشانی و عبرتی مر جهانیان را یعنی از کشتی را گفته اند
نشان ازان بود کی تختهای ان بر جودی بماند تا اوایل این امت را دیدند و ایشان را عبرت
گرفتند و گفته اند معناه از را نشانی کردیم تا بر مثال ان کشتیها کردند در جهان و گفت
اند معناه و جعلنا قصتها عبرة للعالمين والله اعلم

تاریخ انبیا صلوات الله علیهم اجمعین

محمد هیصم رحمه الله در کتاب فنون اورده است از ابن عباس رضی الله عنهما او گفت
کی ادم هزار سال زیست و از مرگ ادم تا طوفان نوح هزار و دویست و چهل و دو سال
بود و از طوفان نوح تا وفات نوح سیصد و پنجاه سال بود و میان نوح و ابراهیم دو هزار سال

ر دویست سال و چهل سال بود و میان ابرهیم و موسی هشتصد سال بود و میان موسی و
داود پانصد سال بود و میان داود و عیسی هزار و دویست سال بود و میان عیسی و محمد
ششصد و بیست سال بود و گفته اند پانصد و پنجاه سال بود و از جمله انبیا عبرانی
بودند و پنج عربی اما عبرانی آدم بود و شیث و ادریس و نوح و ابرهیم و اما عربی هود
بود و صالح و اسمعیل و شعیب و محمد علیهم السلام وَإِبْرَاهِيمَ واذکر ابرهیم ٥
گفته اند معناه ونجینا ابرهیم و گفته اند معناه وارسلنا ابرهیم او را ابو الضیفان گفتندی
اول مهمان دار او بوده است و اول کس که ثرید کرد او بود و اول کس که سنار بست کرد
او بود و اول کس که مسواک کرد او بود و اول کس استنجا کرد او بود و اول کس که
ختنه کرد او بود و اول کس که مضمضه کرد و استنشاق کرد او بود و اول کس که سپید
موی گشت او بود و دویست سال عمر او بود بقول وهب بن منبه إِذْ قَالَ ١٠
لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ چون گفت مر گروه خویش را که ایشان را بپرستید خدای را
عز و جل وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ
و بترسید از وی و بپرهیزید از وی و از انباز آوردن با وی این بهتر شما را
و نیک افتد و نیک خود است گر بشناسید که می دانید إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ
دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا همی پرستید که اینجا شما همی پرستید از فرود خدای بتان اند ١٥
و تن آن بت را گویند که نه مصور بود و صنم آن را گویند که مصور بود وَتَخْلُقُونَ
إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ
لَكُمْ رِزْقًا و می بافید دروغی بر خدای که می گویید بت همبازان خدای بپرستی
که ایشان که می پرستید از فرود خدای پادشاهی ندارند شما را روزی دادن فَابْتَغُوا
عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ٢٠

چو بیند نزد خدای روزی یعنی روزی از خدای خواهید پس چون او را بپرستید گفته اند
این رزق بهشت است یعنی بهشت خدای بخواهید بدانک او را بپرستید و اعبدوه و
بیگانگی پرستید او را و اشکروا له و سپاس داری او را کی بدی کی بوی کردانید شما را
نفیا منام وراز کسلی فردا از حاجت دارید وَإِن تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ
أُمَمٌ مِّن قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ٥
و گر بدروغ دارید جز را زبان شما را داد نه رسول را بدرستی کی بدروغ داشتند گروهان
کی پیش از شما بودند پس نیست بر رسول مگر رسانیدن پیدا وحی و رسالت را و اندر و بشارت
را و ثواب و عقوبت را و مغفرت و رحمت را أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ
الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ای نبکه نگردند کی چگونه ابتدا کند خدای آفریدن
آفریده را پس باز گرداند او را بزنده کردن از پس مرگ از خدای که توانست آفریدن اول ١٠
دیگر بار هم تواند إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ بدرستی کی آن بر خدای
آسان است و سبب آن بر خدای نه سخت بود دشوار دشواری در کار از دو چیز بود
نقصان قدرت و نقصان علم خدای تعالی عالم و قادر بکمال است پس هیچ کار بر وی دشوار نباشد
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ
بگوی یا محمد بروید در زمین پس بنگرید خواستار آنکه بنگرید کی چگونه ابتدا ١٥
کرد آفریدن را ثُمَّ اللَّهُ يُنشِئُ النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ پس خدای تعالی بیافریند آفریدن دیگر و زنده کند زنده
کردن واپسین بدرستی کی خدای بر هرچه خواهد کی بکند مقدوری دارد و شاید
بود از زنده کردن واپسین و جز آن توانا است بر جواب منکران بعث است کی گویند
نیست محال بود مرده را زنده کردن خدای تعالی حجتها نمود بر کمال قدرت خود ٢٠

اینشان که فسند چه فایده بود در زنده کردن مردگان خدای گفت **یُعَذِّبُ مَن یَشَاءُ**
وَیَرْحَمُ مَن یَشَاءُ وَإِلَیْهِ تُقْلَبُونَ عذاب کند آن را کی
خواهد کی اهل آن بود و رحمت کند بر آنک خواهد کی اهل آن بود و سوی وی گردانند شما را روز قیامت
تا اهل ثواب را بثواب رسانند و اهل عقاب را بعقاب رسانند گفته اند معناه یعذب
٥ الکافرین ویرحم المومنین و گفته اند معناه یعذب من یشاء علی الذنب الصغیر ویرحم من یشاء
علی الذنب الکبیر **وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِینَ فِی الْأَرْضِ وَلَا فِی السَّمَاءِ**
ونیستید شما عاجز کنندگان خدای را از عذاب شما و نه از پیش شونده از پیش عذاب خدای
در زمین و نه در آسمان خواهد شما را از آسمان عذاب فرستد خواهد از زمین **وَمَا لَکُم**
مِّن دُونِ اللَّهِ مِن وَلِیٍّ وَلَا نَصِیرٍ ونیست شما را از فرود
١٠ خدای هیچ دوستی و نه هیچ یاری کننده کی عذاب خدای از شما باز دارد ای ما لکم من
دون الله من قریب ینفعکم ولا مانع یمنع عذاب الله عنکم **وَالَّذِینَ کَفَرُوا**
بِآیَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ وانکسها کی کافر شدند بنشانهای خدای یعنی
بدلایل و حجج او و بباز رسیدن بوی و بدیدار وی **أُولَٰئِکَ یَئِسُوا مِن رَّحْمَتِی**
وَأُولَٰئِکَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِیمٌ اینشان نومید شده اند از بخشایش من
١٥ اینشان اند کی اینشان را بود شکنجه دردناک و آن عذاب دوزخ است **فَمَا کَانَ**
جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَن قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ نبود پاسخ قوم
ابرهیم او را مگر آنک گفتند بکشید او را یا بسوزید او را **سوال** چرا جواب قومه
بنصب گفت نه برفع بعد ما کی اسم کان است **جواب** گوییم بعد ما خبر کان است و اسم
تقدیره وکان جواب قومه قولهم اقتلوه چنانک در وما کان قولهم الا ان قالوا گفته اند
٢٠ این آیت تسلیت دل رسول و مومنان است کی گفت ابرهیم را بعد نوح چندان حجت نمود

بر وحدانیت خدای و بطلان اوثان را جواب ان دادند کی بسوزید اورا تا همه را از اهلاک

وی نصیب باشد بر آن اتفاق کردند انکه همه بیاوردند و اتونی عظیم بکردند و اتش

درزدند چنانک قصهٔ آن در سورهٔ الانبیا یاد کرده آمد فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ

برهانید اورا خدای از آتش مصطفی گفت خدای تعالی با امت من بهتر از آن کرد کنتم علی شفا حفرة

من النار فانقذکم منها إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ٥

بدرستی کی دران رهانیدن او نشانها و عبرتها و حجتها بود مر گروهی را کی بگروند یعنی

گرویدگان را و آنکسها را کی خواهند کی بگروند چون نظر و استدلال کنند وَقَالَ

إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدنيا

ابرهیم گفت بدرستی کی انچ شما بگرفتهاید از فرود خدای بتانی را بخدای دوستی است

میان شما در زندگانی جسمانی و کر موده بینکم را بخوانی معنا موده ملکم ١٠

ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ

بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ

پس روز رستخیز بیستاوه شوند برخی از شما برخی و بیزار شود برخی از برخی و نفرین کند برخی

از شما برخی را از روز و بازگشت جای شما آتش بود و نبود شما را هیچ یاری کننده کی شما را از

عذاب نگه دارند فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَى رَبِّي ١٥

باور داشت اورا لوط برادرزاده ی ابرهیم از مردان ایشان لوط بوی ایمان آورد در همه گونها

و از زنان ساره عم زاده ی ابرهیم و دختر نمرود و گفت ابرهیم من هجرت کننده ام از این

زمین کوثاربا بر من خدای من فلسطین الجدی ای الی ارض ربی کی شد حری بحربد

جمله در مو ساره را با آن نشابد و رفت لوط با وی تا حلب شام رسید إِنَّهُ هُوَ

الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ بدرستی کی او است بی همتا درستکار درست گفتار ٢٠

گفته اند معناه انه هو العزیز المنتقم من نمروذ وقومه الحکیم حلیم با هلاک نمروذ در
اخبار است کی ابرهیم را از ساره یک پسر بوذ اسحق و از هاجر اسمعیل بوذ و ساره صد و بیست
و هفت ساله بوذ کی وفات یافت آنگاه ابرهیم از بعد زنی دیگر خواست نام وی قنطورا وی را از
قنطورا شش پسر آمد و از بعد مرگ قنطورا زنی دیگر خواست نام وی حجور او را هفت پسر
آمد جمله سیزده پسر بوذ بیرون اسمعیل و اسحاق و این دو مذکور اند از فرزندان ابرهیم خلیل
الرحمن صلوات الله علیهم اجمعین **وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَقَ وَيَعْقُوبَ**
وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ
و بخشیدیم ابرهیم را اسحاق پسر و یعقوب نواده و کردیم و نهادیم در فرزندان او
پیغامبری و نامه گفته اند فی ذریته ها کان من ابرهیم است و گفته اند کنایت از اسحق
است و گفته اند از یعقوب است **وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي**
الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ و بدادیم او را مزد او درین جهان بدرستی کی او در آن جهان
از شایستگان بوذ گفته اند از امت احمد بوذ و گفته اند مع الانبیاء فی الجنة **سوال**
چون دار ثواب آن جهانست کی نعمت آن باقی است و همین است جزا خدای تعالی ثواب
ابرهیم درین جهان بای داد **جواب** گفته اند مراد ازین مزد نقدی است و وعدی
خوذ در آن جهان بوذ و ثواب خدای دوستان را و ابرکردار نیک دو نوع بوذ نقدی و وعدی
سخن گفتند تا از مکافات نقدی ابرهیم چه بوذ گفته اند ثنای نیکوست او را درین
جهان چنانک گفت وترکنا علیه فی الآخرین سلام علی ابرهیم و گفته اند این اجر آن
است کی خدای تعالی پیغمبری در فرزند او کرد و گفته اند این اجر توفیق است و در آیه
گفته آمده **وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ**
مَا سَبَقَكُمْ بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ

ای واذکر لوطا وانجینا لوطا وارسلنا لوطا یاد کن لوط را چون گفت مر گروه او را اهل
سدوم وزادوما وصبوایم وعمورا ای شما بر زشت کاری می‌ایستید چون لواطه
پیش نگرفت بر شما هیچ کس از جهانیان أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ
وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ
ای شما آهنگ مردان می‌کنید بلواطت و می‌بُرید راه را و گفته‌اند راه نسل و گفته‌اند
معناه می‌بُرید راه بر راه گذریان و از آن بود که ایشان بسر راهها نشستندی و راه زدندی
و لواطت کردندی با غربا وتأتون فی نادیکم المنکر و همی کنید در انجمن شما ناشایست و
ناپایست و از آن بود که ایشان با انجمن بنشستندی قباها گشاده و عورت برهنه
علک می‌خاییدندی چنانچه بود در روی یکدیگر می‌انداختندی و کمان گروهه می‌انداختندی
و حجر فرو گذاشتندی و عورت آشکار کردندی و چون ستور بانگ دندی رسوای
فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ
كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ نبود پاسخ گروه او او را مگر آنک
گفتندی بما آر عذاب خدای اگر هستی از راستگویان چون درماند لوط در ایشان
وا دریافت از خدای تعالی بعذاب خواستن قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ
الْمُفْسِدِينَ ای بار خدای من یاری ده بر این گروه تباه‌کاران بهلاک ایشان
و نجات من وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ چو آمدند و آوردند
رسولان ما با براهیم مژدگان بفرزند ابراهیم ایشان را گفت شما را امروز هیچ کاری بوده است
جز من که مرا مژدگان آوردند بفرزند قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُو أَهْلِ هَٰذِهِ
الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ
گفتند بدرستی که ما هلاک کننده اهل این شهریم زیرا که اهل این بودند و هستند ستمکاران

بکفر و لواطت و منکرات **سوال** چرا اهل هذه القریه شهر لوط را قریه خواندند نه
مصر یا بلد بعد ما کی قریه بدیه بوذ و آن شهرهای بوذ در هر یکی صد هزار مرد مقاتل **جواب**
گوییم در لغت شهر بزرگ را قریه خوانند زیرا کی قریه از جمع و اجتماع بوذ چنانک
گویند قریت الماء فی الحوض ای جمعته و شهر هر چند بزرگ بوذ هم قریه بوذ لاجتماع الناس فیها
سوال چرا گفت انا مهلکوا اهل هذه القریه نگفت اهل تلک القریه بعد ما کی هذه
اشارت بحاضر بود و آن شهرهای لوط از ابرهیم دور بوذ **جواب** گوییم از شهرها کی
با مؤتفکات از ابرهیم دور بوذ در امامت جبرئیل و یاران وی نزدیک بوذ زیرا گفت هذه القریه
سوال چرا گفت اهل هذه القریه نگفت اهل تلک القری بعد ما کی نه یک شهر بود بلک
پنج شهر بود شهرهای لوط چهار از آن هلاک کرد جبرئیل سدوم و داوما و
صبوایم و عمورا پس چرا گفت انا مهلکوا اهل هذه القریه نگفت مهلک القری کی بلفظ واحد
گفت اهل هذه القریه **جواب** گوییم جبرئیل بهذه القریه اشارت بسدوم کرد
شهر لوط کی از نزدیک تر بوذ و هر چه از او دیگر شهرها را می هلاک خواست کرد
نخست او را هلاک کرد **قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا**
لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ ابرهیم گفت همی ترسی کی برادرزاده من لوط در آنجاست
گفتند ما بیشتر دانا تریم بدانک در آنجاست کی اهل هلاکت کیست و اهل
نجات کیست هر آینه برهانیم او را و اهل خانه داز او را **إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ**
مِنَ الْغَابِرِينَ مگر زن او را و اعله کی او بوذ از باز ماندگان هلاک شدگان را
در اخبار است کی ابرهیم نخست کی از جبرئیل بشنید کی شهرهای لوط را هلاک خواهد کرد
دلش بحدیث لوط مشغول گشت جبرئیل را گفت یا جبرئیل اگر در این شهر صد تن مسلمان
بوذندی شما اهل این شهر را هلاک کردیدی گفت نه گفت اگر پنجاه تن بوذندی گفت نه گفت اگر ده تن

بودی گفتند ابرهیم گفت پس لوط و اهل بیت او درانجا اند و ایشان مسلمان اند
جبریل گفت نحن اعلم بمن فیها ما بهتر دانیم کی درانجا مسلمان کیست یعنی لوط و دو
دختر او و بس مسلمان نیست گفته اند لوط و دوازده دختر وی مسلمان بودند ولکن
ایشان جدا بودند از اهل این شهر بودند وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ
بِهِمْ وچون آمدند رسولان ما بلوط اندوهگن کردند او را آمدن ایشان
از آنک او دانست بعلت بدی ایشان وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا تنگ دل گشت و درماند
در حدیث ایشان چو قوم او علیه اوردند بدر سرای لوط و آهنگ بدان خانه کردند که
فرشتگان درانجا بودند و جبریل پری بر روی ایشان فرو زد او ردهمه کور گشتند
آنکه لوط را بهانه کردند کی با شی تو جادو آوردی درخانه کردی تا ما را بکار دوی
کور کردند و فردا با تو بگوییم کی چه باید کرد لوط بترسید قَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا
تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوكَ وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ
فرشتگان گفتند مترس و اندوه مدار بدرستی کی ما رهاننده تو ایم و خاندان تو
مگر زن تو با شند از پس ماندگان هلاکت را سوال چرا نگفت واهلک بخفض
بعلا ما کی عطف است بر کاف منجوک جواب گوییم کاف منجوک خود نصب است
زیرا کی مفعول است چنانک شاعر گوید فکاشفوا باب الامر المبهم نصب الدال لانه مفعول
إِنَّا مُنْزِلُونَ عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِنَ السَّمَاءِ بِمَا
كَانُوا يَفْسُقُونَ ما فرو دارنده ایم بر اهل این شهر عذابی از آسمان بدانچ بودند
نا فرمانی کردند چون ایشان را هلاک کردند لوط رفت و دختران از آن دیار همی بردو
می بودند الحلس بسبدا همه را و می کردند فرزندان لوط را هیچ کرد وَلَقَدْ
تَرَكْنَا مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

بدرستی که ما بازگذاشتیم از آن شهر و از آن امت نشان هویدا و از آن سپید است که
همی دید از حلوان است و گویند که در آن بلد سرایها و ستونها و مساکن ایشان راسند
در زیر آن آب سپید و گفته اند آن نشان ما فی ارس ایشان ان سنگها است که بر ایشان
باریده است مر گروهی را که مردرا کاهیدند و با ایشان غدر کردند وَإِلَىٰ مَدْيَنَ
أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ
و باذکر چون بفرستادیم بمدین برادر ایشان را شعیب یعنی رسول ایشان را وی برادر
ایشان خواند در نسب و وی با صحاب الرس رسول بود و نه از نسب ایشان بود گفته
اند اصحاب الرس هم ایشان بودند والله اعلم گفت ای گروه من بپرستید خدای را
و امید دارید روز بازپسین را یعنی ثواب قیامت را بایمان و طاعت و گفته اند و
ارجوا اليوم الآخر ای صدقوا به و گفته اند معناه بترسید از روز بازپسین وَلَا
تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ و تباهی مکنید در زمین بکفر و شرک
و فساد و شما تباهی کنند کارانید خیانت در کیل و وزن که ایشان خیانت کردندی
در کیل و وزن خیانت کردندی چون شعیب ایشان را از خیانت از آن جنایتها حذر کرد
و نهی کرد فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ
جَاثِمِينَ و بدروغ داشتند او را بگرفت ایشان را زلزلهٔ عذاب گفته اند
بانگ عذاب کشتند در سرایها ایشان مرده و بر جا مانده وَعَادًا وَثَمُودَ
وَقَدْ تَبَيَّنَ لَكُمْ مِنْ مَسَاكِنِهِمْ و بتر هلاک کردیم قوم هود را و قوم
صالح را و گفته اند که قوم هود را جزا عاد گفتند و قوم صالح را جزا ثمود گفتند
و قصهای ایشان بتفصیل یاد کرده اند در سورة الاعراف و جز آن و بدید آمد شما راست
شما را از جایگاههای ایشان جای عبرت و تذکر من حالهم [illegible]

وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ
واراسته کرده بود ایشان را دیو کارهای ایشان باز داشتند کی ز حق ما آنچه خواند
گفته اند کل حزب بما لدیهم فرحون و بگردانیده بود ایشان را از راه حق وَكَانُوا
مُسْتَبْصِرِينَ و بودند بینندگان بینش نمایندگان از حق بشر که دعوی بصارت
کردند سوال چرا گفت وکانوا مستبصرین بعد ما کی اگر بینا بودندی از راه حق
بگشتندی جواب گفته اند وکانوا مستبصرین بامور الدنیا لا بامور الدین و گفته
اند وکانوا مستبصرین بودندی بینندگان حق اگر نظر کردندی و گفته اند بینیده بودند
بدلایل و حجج لکن حق را انکار می کردند هوا وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ
وَهَامَانَ و هلاک کردیم قارون باغی را و فرعون طاغی را و هامان لاغی را و قصه
ایشان گذشت وَلَقَدْ جَاءَهُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا
فِي الْأَرْضِ بدرستی کی آورد موسی با ایشان هویدانها یعنی معجزها هویدا گردن
کشی کردند در زمین از پذرفتن حق وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ
و نبودند سبقت گیرنده بر عذاب ما و از پیش شونده و نه ما عاجز یابنده در لغت گویند
سبقته ای اعجزته فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا
عَلَيْهِ حَاصِبًا هر یکی را و همه را بگرفتیم بگناه او کی جز کیفر بود زیرا کی عقوبت
کیفر نه درین جهان باشد از ایشان کس بود کی بفرستادیم بروی باد سنگریزه باشنده
چون قوم هود وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ و از ایشان کس بود کی بگرفت
ایشان را بانگ عذاب چو اهل انطاکیه جبریل در دروازه ان شهر بانگ زد و بانگی
را بیشتر زد ان کانت الا صیحة واحدة و همه را هلاک کرد و قوم صالح کی ایشان را بانگ
عذاب گرفت بر جفه کما تقدم وَمِنْهُمْ مَنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ

واز ایشان کس بود کی غرقه کردیم چون قوم نوح وقوم فرعون با فرعون کما تقدم ذکره
وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ
نبودی کی خدای ستم کردی بر ایشان چو ایشان را می هلاک کرد بلکی بودند تنهای
ایشان می ستم کردند وان معبودان ایشان را فریاد نرسیدند انکه مثل زد معبودان
ایشان را بعنکبوت گفت وان سوره را سوره العنکبوت از ان خواندندی در وی ذکر
عنکبوت است مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ
الْعَنكَبُوتِ داستان انکسها کی بگرفتند از فرود خدای دوستانی یعنی معبودانی
برای نفع ودفع راچه داستان شده است اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ
لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ بگرفت یعنی بکرد خانه تا او را پناهگاهی بود در سستی
کی سست ترین خانها خانه عنکبوت است چنانکه از ان خانه عنکبوت وی را نه نفع
بود ونه دفع از بت کافر را نه نفع بود ونه دفع گفته اند مثل الذین اتخذوا من دون الله
اولیا داستان ان دیوان کی بگرفتند از فرود خدای دوستانی چون کافران ودنیا داران
چو داستان عنکبوت است کی خانه بتند ودر انجا بنشینند تا مگس را در دام
ارد انکه خورد دل او را بر کنند بر او و فرو گذارد همچنین شیطان دنیا را دام کرد
ادمی را بدان صید کند وبوسوسه بر وی می تند تا او را در ظلمات کفر وشرک افکند
وسد چون دل او را از معرفت تهی کند انکه او را هم در دوزخ فرو گذارد لَوْ
كَانُوا يَعْلَمُونَ گر بودندی مشرکان بدانستندی کی بت بیدان معبودی



است هر کو بت را بپرستیدندی إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَدْعُونَ
مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
بدرستی کی خدای داند هر چه از ان می خدای خوانند از فرود خدای از هر چیزی کی بود

کی ان خدایی را نشاید عیب او را است یعنی خدای است بی همتای بی عیب و بی آفت و منزه از
همه عیوب درست کار درست گفتار داور حکم کننده بعذاب مشرکان ٥

وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ

واین داستانهای زنیم مردمان را و پدید می کنیم ای و ما یفهمها در نیابد آن را مگر دانایان
وندانند شناسندگان عارفان خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ
بیافرید خدای آسمانها را و زمین را براستی و درست گفته اند بالحق ای لاظهار الحق و گفته اند
مقدمة لیوم الحق و گفته اند لیجزی ما وعد و اوعد و گفته اند لاظهار التوحید و گفته اند
بالحق ای بقوله الحق کن فیکون إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ
بدرستی کی دران نشانی است عجیبی و شدی گرویدگان را حجت همه راست لکن بر مومنان
اضافت کرد زیرا کی نفع آن تمامی ایشان را بود اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ
الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ برخوان یا محمد انچ وحی کرده شد بتو از نامه یعنی قران
و بپای دار نماز را بتمامی شرایط آن و ترسهای بدان إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ
وَالْمُنْكَرِ بدرستی کی نماز باز دارد از زشت کاری و ناشایست و ناپایست
سوال امر و نهی از قادر و عالم بود و نماز نه عالم و نه قادر است تا از او نهی بود پس
چرا گفت ان الصلوة تنهی جواب گفته اند معناه نماز باید کی مانع کردد
از فحشا و منکر کی شده در نماز باز کند کی کجا ایستاده است و کرا ایستاده است
و چرا ایستاده است تا این اذکار مانع کردد او را از فحشا و منکر سعامرهم من لم
تنهه صلوته عن الفحشا والمنکر لم یزدد من الله الا بعدا و گفته اند معناه نماز باید کی
باز دارد از فحشا و منکر بیرون نماز چنانک در نماز زیرا کی ان خدای کی در نماز او را
دست بداشتی زی حرمتی بیرون نماز همان است و گفته اند معناه ان الصلوة تکفر الفحشاء والمنکر

چنانک جایی دیگر گفت ان الحسنات یذهبن السیئات الفحشاء و منکر گفته اند فحشا
ان بوذ کی قبح ان در عقل بوذ و منکر ان بوذ کی قبح ان در شرع بوذ و گفته اند فحشا ترک
خشوع باطن است و منکر ترک خشوع ظاهر **وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ**
و هر اینه یاد کرد خذای بزرگتر گفته اند معناه ذکر الله للعبد بالثواب اکبر من
صلوة العبد له و گفته اند ولذکر الله یعنی الصلوة اکبر من ان یبقی معه ذنب
و گفته اند معناه ذکر الله بالقران فی الصلوة اکبر فی غیر الصلوة و گفته اند
معناه ذکر الله کبیر چنانک گفت وهو اهون علیه ای هین علیه **وَاللَّهُ**
يَعْلَمُ مَا تَصْنَعُونَ و خذای می داند انچ شما می کنید از خیر و شر در نهان
و اشکارا و گفته اند خذای تعالی می داند نمازی کی شما می کنید کی چگونه و گر بیغامبر
گفت صلی الله علیه لو یعلم المصلی من یناجی ما التفت **وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ**
الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ بیکار مکنید با اهل نامه جهودان و ترسایان
مگر بدانچ ان نیکوتر یعنی بعقل و حجت گفته اند بحلم و مدارا و گفته اند معناه چون
شما را گویند ما نگرویم بخذای شما و نه برسول شما و نه بکتاب شما شما کی مسلمانانید
گویید ما باری گرویده ایم بخذای شما و برسول شما و بکتاب شما و گفته اند معناه
ولا تجادلوا نصاری نجران الا بالدعوة الی الاسلام **إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ**
مگر انکسها کی ستم کردند از ایشان **سوال** کافران همه ظالم باشند چنانک
خذای گفت والکافرون هم الظالمون پس چرا گفت الا الذین ظلموا منهم بعد ما کی
همه ظالم اند **جواب** گوییم این ظلم معانده است یعنی بیدین با اهل حق
انکس که عنود کند حق نشنود با وی مناظره کردن فایده نکند گفته اند
این ایت منسوخ است بایة السیف والله تعالی اعلم

وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ
وگویید ما گرویدیم بدانچ فرو فرستاده اند سوی ما چون قران و بدانچ فر و
فرستاده اند سوی شما چون توریت و انجیل وَإِلَٰهُنَا وَإِلَٰهُكُمْ وَاحِدٌ
وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ وخدای ما و خدای شما یکی است ای موحدون و ما اورا
گرویدگانیم و فرمان برداران وَكَذَٰلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ
فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وهمچنانک جبرئیل
بر تو می خواند یا محمد گفتیم ما و فرو فرستادیم سوی تو نامه یعنی قران آنکسها کی دادیم
ایشان را نامه یعنی توریت و انجیل و علم آن چو عبد الله سلام و بحیرا راهب و دیگر مؤمنان
اهل کتاب گرویده می باشند بدان وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ
بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ واز اینها یعنی از عرب کس است کی گرویده
می بود بدین چو یاران تو وما یجحد بآیاتنا و ستیزه نشود نشانهای ما مگر ناگرویدگان
از اهل مکه سؤال چه معنی بود آنرا که گفت انکار نکند انشانهای مارا مگر
انکار کنندگان و ناگرویدگان این همچنان است کی کسی گوید دروغ نگوید بر خدای
مگر دروغ زنان این خود همه کس داند چه حاجت بود در چنین سخن جواب
گوییم معناه وما یجحد بآیاتنا الا الکافرون بالله و بکل رسول گفته اند این جواب
جحود آن است کی بی دعوی کردند کی ما خود گرویده ایم بدانچ بما است گروید خدای
گفت دروغ گوید هر کی بغیر از شکر رود کافر است و اگرچه بتوریت و انجیل گرویده بود
وَمَا كُنْتَ تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ
نبودی تو یا محمد کی خواندی ای از پیش وحی قران هیچ نامه و نه نبشتی آن را بدست راست تو
إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ کی اگر دانستی ای خواند و دانستی ای

نبشتن انکه شک شدندی تباه کاران **سوال** جرا گفت اگر تو یا محمد
نبیسنده بودی ای و با ار بنبشته بر خوانده بودی ای کاوران شک شدندی در حدیث
تو بعد ما کی مع کونه امیا خوذهم شک بودندی در حدیث بدی **جواب** کو بهم معناه
کر تو امی بودی ای کاوران را در حدیث تو جای شک بودی پس جو امی ای جای شک نبیست
کی تو آن ای که نعت و صفت تو در کتب خوانده اند **سوال** جرا گفت کر محمد
خوانده و نبیسنده بودی کاوران شک شدندی بعد ما کی در ان جای شک بود پس
همه معامران خدای کاتب و خوانده بودند از در ایشان جای شک بوذ **جواب**
کو بهم معنی است اگر یا محمد نبیسنده و خوانده بودی ای نه امی بودی ای کاوران در بن قران
بشک شدندی کی محمد مگر این قران از جای دیگر بذو بهای خواند نه وحی اسمان است
جای این شک و این تهمت بودی کر تو نه امی بودی ای و گفته اند جای شک ازان معنی بود
کی در همه کتب اولی نعت و صفت محمد نبی ای بوذه است اگر وی نه امی بودی ایشان شک
شدندی کی محمد نه آن نبی امی است **بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ**
الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ بلک این قران اسمهای است بینات الحجج و براهین و حدود
واحکام و حلال و حرام و شرایع اسلام و سنت رسول ما علیه السلام در دلهای انکسهای
کی داده اند ایشان را دانش و خرد **سوال** جرا انکار کنید بر انکسها کی کویند
قران در صدور علماست بعد ما کی خدای گفت بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا
العلم **جواب** کو بهم خدای تعالی گفت بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوا العلم
نگفت بل هو آیات فی صدور الذین اوتوا العلم تا واجب آمدی کی آیات در صدور علما بوذی
پس از اینجا واجب آید کی بیان آیات در صدور علما بود و گفته اند مراد از بینات حجج
و دلایل توحید است و محمد صابر گفت معناه یا محمد محرک عن انشا الشعر وقراه الکتب

دلایل واضحات فی صدور الذین اوتوا العلم **سوال** چرا گفت بل هو آیات نگفت بل هی
آیات بینات چه معنی دارد که آیات جمع است **جواب** گوییم این اشارت بقرآن است یعنی قرآن
آیات بینات است **وما یجحد بآیاتنا الا الظالمون** و انکار نکند
آیتهای ما را و حجتهای ما را بر صدق و دعوی تو و ثبوت رسالت مگر ستمکاران بظلم
شرک و فساد **وقالوا لولا انزل علیه آیة من ربه** و گفتند کافران
مکه چرا فرو نیارند بروی یعنی بر محمد نشانی از خدای او چنانک ما می درخواهیم یعنی
خدای را بما نمودن یا فرشته فرو آوردن نامه بما نامه آوردن از خدای بدست خط او
و گر آیات خواهی نشانهای از خدای بما بنمای چنانک کوهها را از جای برداشتن و در مکه
جویها روان کردن و باغ و بوستانها پدید آوردن **قل انما الآیات عند الله**
بگوی یا محمد این نشانها و معجزهای تمامی درخواهید باز رو و نزد خدای است و او بران
قادر است و مرا نزد خدای قدر آن هست که آن همه مرا بدهد لکن من بسبب معجزه
نمودن نیارد و شما بر من ستیزا از آن واجب نیست که حجت نمایم تمام بر صدق دعوی خویش
اینک بیاوردم کتابی چو قرآن که شما همه عاجز آمدید از مثل و نظیر آن
وانما انا نذیر مبین و من همی بیم کننده ام هویدا نه آرزو برآرنده شما
سوال ای پدر کار آمد که کسی دعوی پیغامبری کند چون از وی معجزه و حجت
خواهند گوید انما الآیات عند الله خدای قادر است که بدهد اگر چنین شاید
هر یکی از ما تواند که دعوی پیغامبری کند چون حجت درخواهند گوید خدای قادر است
بر آن که بدهد **جواب** گوییم مصطفی چندان حجت و معجزه نموده بود بر صدق
دعوی او که هیچ پیغامبر را نبود زیرا که او را قرآن معجزه بود صد و چهارده سوره شش هزار
و ششصد و شصت و شش آیت هر جمله معجزه بلکه هر آیتی بر حده معجزه که خلق اولین و آخرین

از آن عاجز آمدند لکن با ما ی و نشنوی که قرآن بود و گفته آمده است حجتهای کلی جدا
خدای تعالی باز زد و ایشان معجزه نفرستاد رسول را **أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا**
عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آیه بسنده است ایشان را دلیل صدق
تو آنک ما فرو فرستادیم بر تو این قرآن که می خوانند بر ایشان و ایشان همه عاجز اند در آن
و بر اخبار از اموافق با اخبار کتب اول و خبرهای بسیار می کند ایشان را در آن قرآن
چنانک مصداق روز بروز پدید می آید و هیچ کس از اهل کتاب با حرص ایشان بر تکذیب
محمد صلوات الله علیه حرفی بروی نتوانستند گرفت حجت ازین ظاهرتر کدام بود **إِنَّ فِي**
ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ
بدرستی که درین قرآن و درین بیان دلایل و حجج و بخشایش است و یادداشتن مر گروهی را که
بگروند بدان گفته اند نزول این آیت در آن بود که گروهی از اهل مکه به مدینه آمدند
و کتابها از اهل مدینه بخواستند و در آن نعت و صفت مصطفی را املا کردند و قرآن
بر ایشان می خواندند و ایشان از آن قبول می کردند خدای تعالی این آیت بفرستاد اولم یکفهم
انا انزلنا علیک الکتاب الایه آنکه کافران مکه گفتند یا محمد گواهی داری بر صدق
تو مر خدای تعالی امر فرستاد **قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا**
بگوی یا محمد بسنده است خدای میان من و میان شما گواه بر نبوت و رسالت من گو بهر
چه حجت می گویی که خدای گواهی داد بر نبوت و رسالت من گو بدان حجت که خدای گفت
محمد رسول الله انا ارسلناک شاهدا و گفت انک لمن المرسلین و گفت یا ایها الرسول و یا ایها
الرسل اگر گویند چه حجت گفتی که این سخن خدای است نه بافته کسی گو بدان
حجت که خارج است از قدرت بشر پدید آمد که این سخن خدای است نه سخن مخلوق
يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ می داند آنچ در آسمانها و زمین است

یعنی چنین سخن خدای داند گفتن کی عیسی داز هفت آسمان و هفت زمین است با علم کامل
خود چنین قرآن نظم کند وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ
أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ و ایشان آنهاای کی بگرویدند بتان جبت و طاغوت و کافر
شدند بخدای ایشان آید کی ایشان زیان کاران اند برانک بهشتشان از دست بداده اند
و دوزخ جای بدان حاصل کرده وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ و ایشان
می خواهند از تو یا محمد عذاب و آن از بود کی کافران مکه گفتند یا محمد تا کی تهدید
کنی ما را اینو ایمان نه خواهیم آورد گر عذاب بودنی است زودی آری خدای گفت
وَلَوْلَا أَجَلٌ مُسَمًّى لَجَاءَهُمُ الْعَذَابُ وگرنه زمان داده و نام
برده است کی عذاب کفار قوم تو با حین خواهد بود تا هر کی گرویدنی است
بگرود و هر که ناگرویدنی است عذاب دوزخ جای از او است گرنه این بودی
هر آینه آمدی با ایشان عذاب بل الساعة موعدهم وهم از انکار کی آمدن آمدی
وَلَيَأْتِيَنَّهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ
و هر آینه با ایشان آید عذاب ناگاه و ایشان آگاهی ندارند ایشان می خواهند از تو یا محمد
عذاب دوزخ را وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ
و بدرستی کی دوزخ ساخته است و تمام رسیده و هلاک کننده ناگرویدگان را
کی بود از عذاب يَوْمَ يَغْشَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ
أَرْجُلِهِمْ از روز کی در آید بر ایشان عذاب آتش و بپوشد ایشان را از زبر
ایشان و از زیر پاهای ایشان یعنی همه در میان آتش باشند زیر آتش و زبر آتش و راست
و چپ آتش و پس و پیش آتش طعام آتش و شراب آتش لباس آتش احاطت دوزخ
با ایشان این بود وَيَقُولُ ذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

و کوشم بخشید اگر بود بدی کرد بدانی و با او عقوبت اگر می‌کرد بدان معاصی و کردن اول
بیا خوای خدای کو بید و ما الله کو بد بخشید یا عبادی الذین آمنوا إن أرضی
واسعة فإیای فاعبدون ای از بندگان من کی بگرویده اند بدرستی که
زمین من فراخ است مرا کی میم سکالی پرستید در مکه نتوانید بود آنجا شوید کی
توانید و بار نیابید شان نسر و این آیت آن بود کی یاران رسول در جفاهای اهل مکه
درماندند و اذن بود کی با ایشان حرب کردندی یا جواب ایشان باز دادندی از غم آن
می رنجانیدند رسول همی نالیدند خدای تعالی این آیه را بفرستاد و رخصت داد ایشان را
در هجرت هر کی خواستی هجرت برفتی بسیاری از یاران رسول برفتند بیشتر سوی حبشه
شدند نزدیک نجاشی ایشان را سخت نیکو می داشت تا آنگه کی امر آمد از خدای رسول
را هجرت سوی مدینه آنگه هجرت فریضه گشت تا سال فتح مکه چون مکه را فتح کردند
آن از پس هجرت فضائل بود پیش از هجرت رسول هجرت مباح بود و از پس هجرت رسول هجرت
فریضه بود تا سال فتح مکه و از پس فتح مکه هجرت فضایل بود هجرت بر سه قسمت بوده
است کی یاد کردیم گفته اند این آیت مخصص است مومنان را بر نهادن و بیا درت
بطاعات و خیرات جنا مستی کی خدای می گوید ای از بندگان من کی گرویده اند بدرستی
کی زمین من فراخ است کارها های یافته اید فراخ کار کنید پیش از آنکه در آن گور تنگ و تاریک
گرفتار آیید چرا کی کل نفس ذائقة الموت ثم إلینا
ترجعون هر تنی چشنده ی مرگ است و از آنکا لکی بر ابد گفته آمد در
سورة الأنبیاء گو خدای پس باکرد اند شمار انقیامت تا باداش دهیم شمار ارانداع کردند
والذین آمنوا وعملوا الصالحات لنبوئنهم من الجنة غرفا
وانکسها کی بگرویدند و کردند کارهای نیک با خلام را به کی فرود آریم ایشان را

از بهشت در درجهای بلند دکر لنبوئنهم نا خوای هر اینه جای دهیم ایشان را شوی
مقام بود تو اقامت بود تجری من تحتها الانهار خالدین فیها نعم
اجر العاملین می رود در زیر اشجار و مساکن ایشان رودهای از جویهای شیر و می
وانکبین و آب صافی جاودان باشند در انجا نیک مزدی است مر کارکنان را الذین
صبروا وعلی ربهم یتوکلون انکسها که صبر کردند بر آزار کافران
و دشمنان و صبر کردند بر محنتها و صبر کردند بر طاعتها و صبر کردند از معصیتها و بر خدای
ایشان توکل کنند بدانکه داشت خویش ازوی بیند و در بایست خویش بوی کزارند
وکاین من دابة لا تحمل رزقها الله یرزقها
جنبنده ای کی بر ندارد و باز ننهد روزی خویش خدای خود روزی دهد او را
وایاکم وهو السمیع العلیم و شمارا کی ادمیان اید و
مومنان اید اولی تر کی روزی دهد کی شما بهین جسدکان اید وا و بعی خدای شنواست
دعای از روزی خواهند کان را کی روزی می خواهند روزی خوارکان را دانا با احوال روزی
خوارکان وان چهار فرشته اند بر چهار رکن عرش روزی می خواهند اهل روزی را
یکی بر هیبت ادمی ادمیان را روزی می خواهند یکی بر هیبت کاو ستوران را روزی می
خواهند یکی بر هیبت کرکس مرغان را روزی می خواهند یکی بر هیبت شیر سباع را روزی می
خواهند خدای تعالی شنواست دعای ایشان را دانا با احوال روزی خوارکان کفته اند
معناه شنواست کفتار اهل مکه را کی مهاجران را می کفتندی مشوید بمدینه
کی شمارا انجا ضیاعی و مستغلی و مالی نیست جز ازان باشد کی عیالی و وبالی باشید
مردمان خدای ایزد تبارک و تعالی چنین کویند هیچ از جانوران روزی بار ننهد مکر
ادمی و مور و موش ادمی هر کز سیر نشود از جمع و منع و طمع و مور یک سال قوت باز نهد

نشن بند و مومن جمع می کنند تا انکه کی دندانش بر زد بیر بنهد والله اعلم
وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
وگر پرسی ایشان را یا محمد کی که آفریده است آسمانها و زمین را وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَ
الْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ و کی رام کرد آفتاب
را و ماه را هر آینه گویند خدای از کجا و بکدام شبهت می بگردانند ایشان را از روی پرستیدن ۵
خدای و از کجا دروغ بر ایشان می روا کنند بکفر و شرک آنکه میبه کردگی روزی بندگان
بسته است کی در شهر خویش و عیشا بر خوش باشند یا غریب بیک روزی بتقدیر خدایست
اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمٌ خدای تعالی بگستراند و فراخ کند روزی مر آن را کی خواهد
و یقدر له ای و یقتر له و تنگ کند مر آن را کی خواهد گفته اند یوسع علی من یشاء اختبارا ۱۰
و یقتر علی من یشاء اختبارا اندر سنی کی خدای بر هر چیزی از صلاح و فساد بندگان داناست
داند کی یکی را توانگری سازد یکی را درویشی در اخبار است قال الله تعالی فی بعض الکتب
ان من الناس ناسا لا یصلحهم الا الغنا و لو افقرتهم لکفروا و ان من الناس ناسا لا یصلحهم
الا الفقر و لو اغنیتهم لکفروا و این خبر از جهه دیگر را ما فقر است کی کاد الفقر ان یکون کفرا
و امروز مردمان بیا بیم کی بسبب فقر همه کفر گویند حقیقت آن خدای خبیر و بصیر داند و ۱۵
فا ما ما در جمله گوییم و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد وَلَئِنْ
سَأَلْتَهُمْ مَنْ نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
وگر پرسی ایشان را یا محمد کی کی فرو د آورد از آسمان آب گفته اند من السماء ای من المطر
و گفته اند من السماء ای من السحاب و گفته اند من السماء از آسمان هم زنده کرد زمین را از آن
آب از پس مردگی آن یعنی بعد شمردگی و بیخلی آن ۲۰

لیقولنّ الله قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعقلون

هر آینه گویند خدای، بگوی یا محمد سپاس وآزادی وستایش خدای را برین نعمت از خدای
وبرین اقرار ایشما گفته اند معناه قولوا الحمد لله کی چنین است شکر کنید خدای را ملوند
سقفینا بنو فلان چنانک عادت عرب بودی ومگویید کی اگر فلان خواجه نبودی کار مانده بودی
چنانک عادت عجم است بلک بیشتر ایشان خرد ندارند کی جز خدای خدایی را نشاید

وما هذه الحیوة الدنیا الا لهو ولعب وانّ الدار الآخرة لهی الحیوان

نیست این زندگانی گیتی جز مگر مشغولی
وبازی کی خلق می پذیرند از عقبی بازمانند بدرستی کی آن سرای واپسین است کی زندگانی
است بی مرگ بزرگ عیبی باشد کی بدین گیتی چه زندگانی جاودان زندگانی را از دست
بدهند لو کانوا یعلمون اگر هستند کی بدانید گفته اند معناه لو
کانوا یعلمون لما اشتغلوا عن الآخرة الباقیة بالدنیا الفانیة سوال حیوان جانور
بود آن جهان نه جانور است پس چرا آن را حیوان گفت جواب گفته اند حیوان وحیوة
یکی بود چنانک موتان وموت یکی بود معناه حیوة الآخرة وهی حیوة الباقیة وگفته اند مراد
ازین حیوان بهشت است وبهشت حیوان است جانور سخن گوید چنانک پیغامبر گفت
علیه السلام لما خلق الجنة قال لها تکلمی فقالت انا حرام علی کل بخیل ومرائی

فاذا رکبوا فی الفلک دعوا الله مخلصین له الدین

چون در نشینند در کشتی وموج رسد وکشتی در غرقه گاه افتد وکار سخت بیستد بخوانند
خدای را ویژه کنند کار او را بی شرک وگفته اند این در دعا ستوار از بودی
کی چون مشرکان در کشتی بودندی وکار ایشان سخت بیستادی ایشان بت را سو شستندی
ودست سوی آسمان بدعا بر داشتندی وآهنگ بخدای آسمان دادندی وگفتندی فریاد

رس ما در دریا او است کی خدای آسمان است چون خدای ایشان را رها بیند و سلامت
به بیابان آوردی ایشان مشرک و شرک خویش شدندی و گفتندی خدای آسمان رها نیلیم
لیکن شفاعت بتان رهانیده است کی خدای گفت **فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا**
هُمْ يُشْرِكُونَ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ چون رهانیدی ایشان را سوی
بیابان همی ایشان انباز می آوردندی تا ناسپاسی کرده و ناسپاس شوند بدانچ داده ایم
ما ایشان را گفته اند این لفظ لیکفروا و لفظ امر است مراد ازین توبیخ یعنی کو می کنید خود
ببینید سزای خویش **وَلِيَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ**
و برخورداری کنید اینک و شرک خویش لفظ امر و مراد توبیخ و لام بکسر لام خوانی عطف
باشد بر لیکفروا رود آنکه هراسید فعل ایشان و مکافات ایشان بعذاب ابد **أَوَلَمْ**
يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا ای بکه نکردند و ندانسته اند
کی ما کرده ایم شهر مکه را امن و امن گاهی و ایشان را در اینجا آورده این جواب
کافران مکه است کی می گفتند رسول را کی ما نمی توانیم از بیم قبایل عرب مارا از مکه بیرون کنند
وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ مِنْ حَوْلِهِمْ و می ربایند مردمان را از گرداگرد ایشان
چنانک قبایل عرب یکدیگر را و اهل مکه امن و ساکن می باشند مکافات من این بود
کی بت را با من انباز کنید **أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَةِ اللَّهِ**
يَكْفُرُونَ ای بناچیز خویشتن بگروید و سپاس داشت خدای یعنی رسول و قرآن
و دین خویش کافر شوید و ناسپاسی کنید **وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى عَلَى**
اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُ
کی بود ستمکارتر ازان کس کی بافت بر خدای دروغ شرک و بکذب حق یا بدروغ
داشت دین خویش را و رسول خویش را چون آمد بود خدای گفت عز اسمه

أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِلْكَافِرِينَ
ای نه در دوزخ است جایگاه مر ناگرویدگان را و تکذیب کنندگان را وَالَّذِينَ
جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا و آنکسها که بکوشیدند در کار ما
و در طلب رضای ما از بهر ما هر آینه بنماییم ما ایشان را راههای ما یعنی راههای طاعت
بزیادت توفیق سؤال چرا گفت چون جهد کنند بنماییم ایشان را راههای ما
بعد ما که تا نخست از خدای هدایت نبود از بنده جهد نبود جواب گفته اند
جاهدوا ای طلب العلم لنهدینهم سبلنا بفهم الاحکام والحقایق والدقایق و گفته اند معناه
جاهدوا ای درجه لنهدینهم الی الدرجة العلیا الی اعلی درجات المجتهدین و گفته اند معناه
لنهدینهم طریق الجنة و گفته اند که بهدینهم بسی لام خود بسنده بودی بلکه لام در آورد
لنهدینهم برای تأکید را وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ
بدرستی که خدای با نیکوکاران است موفق و معین بحفظ و رعایت بفضل و هدایت
یعنی راه بنماید اهل سنت و جماعت را تمت السورة
خبر است از مصطفی علیه السلام که او گفت هر که سورة الروم بر خواند و را بهر
حرفی چندان ثواب بود که همه بندگان رومی را آزاد کردی والله اعلم
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الم
ای انا الله اعلم منم خدای دانا بهمه احوال خلق و بغلبه پارس بر روم و شماتت
قریش بدان بر مسلمانان و دانا بدانک روز بود غلبه روم بر پارس تا سالی چند و آن
آن بود که بیش از روزگار پیغامبر ما صلی الله علیه میان پارس و روم مرة و حربها
بسیار بودی دراز وقت که پیغامبر در مکه دعوی پیغامبری کرد غلبه افتاد پارسیان
را بر روم بجنگ شام و یمن و جزایر عرب همه از دست رومیان بیرون کردند

و بگرفتند مشرکان خاصه قریش بدان شادیها کردند گفتند شما کی مسلمانان اید
می گفتید کی پیغمبر اهل کتاب را خواهد بود دیدید کی پارسیان نه اهل کتاب
اند و رومیان اهل کتاب اند چگونه غلبه کردند پارسیان بر رومیان ابی بن خلف
الجمحی بوبکر صدیق را گفت یا ابابکر پدید آمد دروغ یار تو کی می گفت غلبه اهل کتاب را خواهد
بود گفت تا نه بسی چیز بود بود کی روم بر پارسیان غلبه کنند یک بار دیگر ابی گفت
هرگز این نتواند بود با چندان غلبه کی پارسیان بر روم کردند بوبکر گفت تا نه بسی
ای بن خلف گفت گرو بندی بوبکر گفت بندم گرو بستند به پنج اشتر تا پنج سال کی گر
تا پنج سال روم را بر فرس غلبه نبود بوبکر پنج اشتر مر ابی را دهد و گر غلبه بود پنج اشتر
بوبکر از ابی بستاند چون بوبکر گرو ببست بیامد رسول را خبر کرد پیغامبر گفت یا ابابکر
زد فی الخطر و فی الاجل بستر بهفت و سال بهفت بر همچنان کردند هفتم سال خبر
آمد کی رومیان بر پارسیان غلبه کردند بوبکر به مدینه بود نامه نبشت سوی خویش
عبد الرحمن بمکه تا هفت اشتر از پسر ابی خلف بستد و بست غلبه روم بر پارسیان
ابن عباس گوید آن بود کی پیغامبر چهار نامه فرستاد از مکه بچهار ملک بدعوت
ایشان تا اسلام آرند یکی بقیصر ملک روم دیگر بنجاشی ملک حبشه سه دیگر بمقوقس
ملک اسکندریه و گویند مقوقس ملک مصر بود چهارم بکسری ملک فارس قیصر روم
چون نامهٔ مصطفی علیه السلام بوی رسید همه بطارقه و جاثلیقان و ارکان مملکت
خویش را جمع کرد و بر قصر اعلی شد و درهای آن را استوار کرد و مردان مقاتل را در سلاح
تمام کرد و نیز بغایت کرد احتیاط را سرکوس اعظم را بر دو فرمود تا همه اهل شهر
قسطنطینیه حاضر آمدند آنگه از قصر اعلی آواز داد کی یا معشر الجلال بو شاد آیید
کی موسی بشارت داد و عیسی بشارت داد بنبی امی عربی حجازی مکی هاشمی ابطحی قرشی

محمد است که وی بدین آمد هیچ بهانه نماند همه را بوی ایمان باید آورد قال فثاروا
با جمعهم ایشان همه بر شوریدند و غلغل از میان ایشان برآمد همه یک راه آهنگ
بقصد نجاشی دادند ولکن وی اسپ تمام ساخته بود و حزم و نیکو کرده بود دست
اشارت کرد و آواز داد که آرام گیرید یکی من از بهر این کردم تا شما را بیازمایم در دین
تا صلب هستید یا سست صلابت شما در دین عیسی ایشان آرام گرفتند چون ایشان را باز
گردانید مر رسول مصطفی را علیه السلام گفت دیدی من سخن خویش درو روشن تمام
که رسول علیه السلام از رسول حق است که انجیل و همه کتب بوی مقر است و نعت
و صفت وی در همه کتاب مثبت است و طریق وی نزد همه عقلا معین است ولکن من
از دین کردم و اظهار کنم از همه ولایت بر من بشورند و از همه خلق یک بارم من خروج کنند
آنکه رسول مصطفی را با اکرام و اجلال با عطای بسیار باز گردانید اما نجاشی ملک حبشه
اسلام آورد و جعفر طیار را معزز و مکرم باز گردانید و نامه مصطفی را با عظام و اکرام
و احترام جواب باز نبشت چنانکه در و اذا سمعوا ما انزل الی الرسول گفته آمد اما
مقوقس نامه رسول را جواب نیکو باز نبشت و مصطفی را هدیها فرستاد اسپی فرستاد
گران مایه نام او دلدل و خری فرستاد نام وی یعفور و کنیت ابو زیاد و عصای
فرستاد و عکاره ای از بلور و کنیزکی فرستاد از خاص خویش نام او ماریه القبطیه
آنکه ابراهیم النبی از او بود و غلامی فرستاد نام وی سیرین و دراعه ای خز سبز فرستاد
و ردای گران بها و جفت موزه سپید و آمده است که سیاه و عمامه ای فرستاد مانند
یک تاه مروارید بهای آن هفت هزار درم بدست خویش از او طوق در بسته و در و عا
نهاده تا بمهر رسول حذای آوردند مصطفی از سر بنهاد و تا مرا در مروز آمد از رسای
کی از بود بر سر مصطفی یاران همه ارشادی می برد او و چند حسان ثابت شاعر رسول

بود و شعرا طموع باشند وی طمع از کرد اندیشید کی چه شعر گویم رسول را کی وی
بدان شادتر گردد تا آن عمامه را صلت بمن دهد دانست کی رسول از هیچ بدان
شادتر نباشد کی چهار یاری را ستایش وی ستاید درحال سه بیت بگفت بر بدیهه و بر
پای خواست و برخواند و آن سه بیت این است کی گفت

أَصابِعُنا خَمسٌ عَنِ الخَمسِ تُخبِرُ ... وَذلِكَ بِالحُسبانِ وَالعِلمِ أَبصَرُ
فَخِنصَرُ صِدّیقٌ وَفارُوقُ بِنصَرٌ ... وَعُثمانُ وُسطَى وَالسَّبابَةُ حَیدَرُ
وَإِبهامُ خَیرِ المُرسَلِینَ مُحَمَّدٌ ... صَلّى عَلَیهِ الواحِدُ المُتَکَبِّرُ

قال فاحمرّت وجنتا رسول الله صلی الله علیه دست دراز کرد آن عمامه را از سر برگرفت
و بحسان ثابت انداخت واما کسری اخزاه الله نامهٔ رسول را بدرید و انان بر بیدرا
برابر خاک کرد و وی را خواری باز کرد اید چون رسول خبر آوردند گفت مزّق کتابی
مزّق الله ملکه و بخاک مرا جواب داد لاجرم خاک در سر وی و بر سر سپاه اسباب او همچنان بود
کی سر وی او را بگشت و آن آن بود کی چون کسری رسول مصطفی را خواری باز کرد اید
درحال کس فرستاد بباهان سپاه سالار وی بیمن کی آن مرد حجازی را بگیر و بند کرده
بنزدیک من فرستی تا وی کی باشد کی بمن نامه بنویسد چون فرمان وی بباهان آمد باهان
اندوهگن شد از آنک وی خردمند بود دانست کی نه نیکو باشد با محمد جفا کردن
و بیم نیز بیشد کی سوی دررسد و نمی توانست فرمان کسری را مخالفت کردن دو تن را
قاصد نزدیک رسول فرستاد کی چنین فرمان بمن رسید از خداوندگار من کسری
و مرا بر عصیان او و بر خلاف نتوانم کرد و می خواهم کی ترا از من مکروهی رسد صواب
است کی تو متواری گردی تا مرا عذری بود کی بگویم وی را در نیافتم چون قاصدان
وی نزد رسول آمدند دو تن بودند از در درآمدند ریشها سترده و موی لب دراز

فرو گذاشته رسول و یاران ایشان چنان بدیدند عجب می کردند از کستی ایشان رسول
گفت چرا چنان کرده اید گفتند خدایگان ما را چنین فرموده است مصطفی گفت لکن
امرنی ربی باحفاء الشوارب واعفاء اللحی ایشان رسالت تبلیغ کردند از باذان خود رسالت
ادا کردند رسول خدای از آن حدیث خشمگین شد ایشان را فرو داورد آن شب جبرئیل
خبر آورد که درین ساعت هم کسری شیرویه پسر وی او را بکشت و خدای تعالی شر او را کفایت کرد
دیگر روز بامداد پیغامبر رسولان باذان را پیش خواند و ایشان را اعلام فرمود و گفت باز
گردید بسلامت که خدای من از خدایگان شما را هلاک کرد ایشان گفتند یا محمد
حسن سخن مگوی که بکار آرزو بوده است که خدایگان بر تو خشم گرفته است و تو طاقت
وی نداری زفان نگه دار مصطفی گفت سخن کوتاه کنید جبرئیل مرا خبر کرد که کسری
را بکشتند ایشان را باز کردایند چون بنزدیک باذان رسیدند هنوز هلاکت کسری خبر
بوی نرسیده بود باذان را از آن سخن مصطفی عجب آمد گفت بنگریم که این سخن حقیقت است
یا نه هم در آن روز نامه شیرویه در رسید پسر کسری که پدر بر رعیت ظلم می کرد وی را
از روی زمین برداشتیم و بملک بجای وی بنشستیم و تو که باذانی بر همان مرو بر عمل خویش باش
و مسلمانان رعیت ما در آن بوامی عرب عدل بگستران و نگران مرد حجازی را بیازاری
یعنی محمد را چون کسری را بکشتند ولایت شوریده گشت رومیان دست یافتند بر پارسیان
بدان بی حرمتی که کسری بر رسول مصطفی و بر نامه ی رسول کرد و بدان حرمت که
قیصر رومی نامه ی مصطفی را داشت خدای رومیان را بر پارسیان دست داد تا غالب
گشتند این جمله که گفتیم تفسیر است که ملک گوید غُلِبَتِ الرُّومُ
فِی أَدْنَى الْأَرْضِ غلبه کردند بر روم در نزدیکتر زمین بعرب
گفته اند نزدیکتر زمینی بعرب چون شام و یمن و حوالی آن والله اعلم

وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ وایشان یعنی رومیان از پس
غلبه فارس بر ایشان زود بود کی غلبه کنند بر پارسیان فِي بِضْعِ سِنِينَ
در اند سال یعنی تا هفت سال بضع شماری را گویند از سه تا نه و
همچنان بود در اخبار است کی سبب غلبه رومیان بر پارسیان آن بود کی در ولایت کسری
زنی بود پسران محتشم زادی وی زاد در آن وقت دو پسر بود نام یکی شهرابراز و نام دیگر فرخان
کسری مادر ایشان را گفت هنر ایشان را بگوی مادر گفت شهرابراز احلم من ارزن حلیم
تر از تیغ استوار است و فرخان انفذ من سنان تیز تر از سنان است کسری شهرابراز را
برگزید و امارت داد و صد هزار سوار در فرمان او کرد و برادر وی را فرخان
سپه سالاری داد و زیر دست وی کرد و بفرمود ایشان را بحرب روم رفتند حرب
می کردند با کلب الروم و ظفر ایشان را می بود چنین روم را بگرفتند و فرخان در پیش
لشکر می رفتی هر جای کی قصد می کردی می گرفتی شبی فرخان بخواب دید کی بر جای کسری
نشسته استی و تاج ملکت بر سر وی و پادشا گونه مردی بود اما در میان رزن بکانه
بود دیگر روز آن خواب را بگفت اصحاب اخبار آن خبر را بگوش کسری رسانیدند کسری
نامه نبشت بشهرابراز کی سر فرخان ببر و با جواب نامه بما فرست شهرابراز جواب
باز نبشت کی فرمان خداوند راست و لکن فرخان این لشکر و دولت ما بفرخان است و همه
قهر اعدا بمبارزت اوست خداوندگان درین تامل کند کسری دیگر بار نامه نبشت کی
وی را سر برگیر و عذر وی بخواه شهرابراز توقف کرد کسری بروی خشم گرفت منشور
فرستاد بفرخان بامارت و خلعت فرمود و برادر نامه نبشت بعزل شهرابراز و ملطفه ای
نبشت در سر بفرخان کی شهرابراز را هلاک کن منشور بفرخان رسید خلعت بپوشید
و بمقام امارت بنشست پس برادر را گفت وصیت خویش بکن و سخن خویش بگوی

که من سپاهی نخواهم گرفت برای فرمان کسری را شهرابراز گفت باش تا یک کار بکنم
ستد و آن نامهای کسری که سوی وی نبشته بود نقل فرخان بوی عرضه کرد گفت بنگر
که من با تو چه کردم نیکو باشد که تو با من چنین کنی فرخان گفت دیر آلی مادر ما گفتند
شهرابراز احلم من اردشیر و فرخان انفذ من سنان اینک بکار بست و بساز عذر خواست
و با وی عهد کرد که ما پیر کسری را طاعت نداریم کس فرستادند نزدیک ملک الروم
که تو با پنجاه هزار سوار بیا تا دیدار کنیم ملک الروم بیامد با پنجاه هزار سوار شهرابراز
و فرخان هر دو دیدار کردند و چون بهم نزدیک رسیدند و اسرار خویش وی را بگفتند
و یک نزد میان سفره کردند و نامهای کسری که بقتل از دو برادر فرستاده بود
بوی نمودند و گفتند ما قصد قتل کسری کردیم از بهر آنکه وی با ما چنین قصد بکرد
و عهدها کردند با یکدیگر و پیغمبر را بکشتند و هم شب کشتند و آمدند با دویست
هزار سوار کسری را هلاک کردند و بیشتر دیار غلبه کردند از جمله تفسیر آن است
که ملک می گوید **لِلّٰهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَمِنْ بَعْدُ** خدای راست فرمان
از پیش و از پس گفته اند معناه لله العون والنصرة و گفته اند معناه لله الحکم
والقضاء و گفته اند معناه لله استحقاق الامر عبد الله بن المبارک الدینوری
گوید لله العلم والقدرة والمشیة من قبل ان خلق الخلق ومن بعد ان خلق الخلق و این
قبل و بعد رفع علی الغایة است **سؤال** چرا نگویی نام خدای و قول احد ای
قدیم است بعد ما که خدای تعالی از را گفت من قبل ومن بعد رفع علی الغایه و رفع
علی الغایه دلیل آن بود که ازلی بود و ابدی بود و آنچ ازلی بود و ابدی بود نبود مگر
قدیم **جواب** گوییم رفع علی الغایه قدیم را واجب نکند چنانک گفتند و مذکور
نه من قبل رفع علی الغایه واجب بیاید با آنکه ایشان قدیم نبود و نیز گوییم که بو ا

به من قتل واجب نباید تا تکذیب ایشان قدیم بود و دیگر قولهای مفسران در معنی این
امر گفته اند من واجب نباید تا قول خدای تعالی قدیم بود وَيَوْمَئِذٍ يَفْرَحُ
الْمُؤْمِنُونَ بِنَصْرِ اللَّهِ يَنْصُرُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ
آن روز کی خبر غلبه روم آید بر پارسیان شادی کنند گرویدگان بنصرت خدای یاری
دهد آن را کی خواهد روم را بر فارس و اهل اسلام را بر اهل کفر او ستد کین کشن از دشمنان ٥
و بخشاینده بر مومنان وآن خبر غلبه روم سال حدیبیه آمد کی کافران مکه رسول
را و یاران او را از حدیبیه باز گردانیده بودند رسول و یاران از آن بخشایند و غمگین شده بودند
چون باز آمدند و آنجا باز گشتند خدای مومنان را از آنجا هفت شادی رسانید یکی
شادی مغفرت رسول چنانک گفت انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک
وما تاخر دیگر شادی رضای خدای از مومنان بیعت رضوان سدیگر شادی بیار رسیدن ١٠
جعفر طیار از حبشه بمدینه چهارم شادی باسلام نجاشی پنجم شادی بفتح خیبر ششم
شادی بغلبه روم بر فارس هفتم شادی بوعده نصرت خدای مومنان بفتح فارس وروم
چنانک ایشان گفت نصر الله وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ
أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ای وعد الله وعدا لا یخلفه هنگام مرکرده است
خدای تعالی هنگامی کی خلاف نکند آن را ولیکن بیشتر مردمان ندانند کی وعده خدای ١٥
تعالی خلاف نبود البته يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ
هُمْ غَافِلُونَ می دانند آشکارای از زندگانی نخستین چون حرفه و صناعات
و تجارات و معاملات ایشان آمد کی ایشان از آن جهان بی آگاهی اند در اخبار است
کی سه گروه از خلق در دوزخ نمانند گفتند با رحمت عمر دنیا الکاسون العارون
بو سند کاز جامه برهنگان از تقوی والمسمنون المهزولون وآن فربهان تهی میان از خیر ٢٠

والعالمون انجا اهلون وازدانان وزیرکان کاردنیا نادانان بکاردین یعنی جاهلک
درین است بدیک کرد ملک تعالی انکه کفت رابتدا أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنفُسِهِم
مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا ای درنه اندیشند
در تنهای ایشان بدلهای ایشان کفته اند معناه منشاوتن نکردند باندک بیکر و نظر و
استدلال نکنند تا بدانند کی بنا فریده است خدای اسمانها و زمین را وانج میان است
از خلق و عجایب مکر براستی و درستی و معنی بالحق کفته اند وَأَجَلٍ مُسَمًّى وَإِنَّ
كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ و زمان زده نام برده
تا جهان فرا ابد بدرستی کی بسیاری از مردمان بیاررسیدن خدای یعنی بقیامت و بدیدار
خدای ایشان ناکرویدکان اند أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنظُرُوا كَيْفَ
كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ای نه رفتند در زمین سیری کویدای بخواند قران را تا نکه
کنند و بنکرند و بدانند کی چکونه بود سرانجام آنکسها کی از پیش ایشان بودند كَانُوا أَشَدَّ
مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا
عَمَرُوهَا بودند سخت تر از ایشانها بتن و واثاروا الارض ای و قلبوها للزراعة
و کردانیدند زمین را کشت و کشتا ورزی وابادان کردند زمین را بیش از انک اینها
ابادان کردند شاها و باغ و بستانها و ضیاع و مستغلات و کفته اند و عمروها ای و عاشوا
فیها اکثر مما عاش هولاء القوم وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُم بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا
كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ و اوردند بایشان رسولان ایشان پیداهها یعنی
معجزها و حجتها کفته اند بالبینات یعنی بالامر والنهی والوعد والوعید ایشان بنه
کرویدند تا هلاک کرد ایشان را فما کان الله لیظلمهم و نبود کی خدای ستم
کردی برایشان وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

بلک ایشان بوذند کی بی ستم کردند بر تنهای ایشان بظلم و شرک و انواع فساد کما تقدم
ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ
پس بوذ سر انجام آنکسها کی بذی کردند سزین عذابی بد آنک بدروغ داشتند نشانهای
خذای را یعنی دلایل و حجج او را و گفتند انها آیات الله یعنی سحر است وَكَانُوا
بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ و بوذند بدان خنده استهزای کردند روذ باشد
کی مکافات خنده استهزای خویش باز رسند اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ
يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ خذای است کی اندر آفرید خلق را اما فریدن
از حال عدم پذید کرد انرا و راه کفته اند یبدؤ الخلق بالاحیا ثم یعیده بالاحیا بعد
الموت پس بوی کرداند شما را روز قیامت وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ
يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ وان روزی کی روز قیامت بوذ نومید کردند کافران
کی حجت ندارند یا از رحمت خذای نومید شوند سوال چرا گویدی کی صاحب
کبیره را نجات بوذ بعد ما کی خذای گفت یومئذ یبلس المجرمون جواب گوییم مراد
ازین مجرمان مشرکان اند یعنی کی گفت وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ
وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ نباشد ایشان را انبازان یعنی بتان و انچ دون
خذای می پرستند خواهش گرای و باشند با انبازان ایشان ناگرویدگان سوال
چرا گفت وكانوا بشركائهم كافرين بعد ما کی مشرکان مر ان معبودان گرویده بودند
جواب گوییم معناه بباشند روز قیامت با ایشان ناگرویده کی ایشان بیزار گشتند
هم عابد از معبود و هم معبود از عابد و گفته اند وكانوا بشركائهم كافرين ای بسبب شرکاهم
کافر بالله وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ يَتَفَرَّقُونَ
وان روز کی روز قیامت بود از روز بوذ کی پراکنده از یکدیگر والله اعلم

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ
يُحْبَرُونَ اما آنکسها که بگرویدند و کردند کارهای نیک باخلاص و بگزاردند
طاعتها ایشان در مرغزارهای باشند و از روضه مرغزاری است و رای دوزخ اهل بهشت
را آنجا بیارایند آنکه همه را از آنجا ببهشت برند و گفته اند این روضه نام بهشت است و گفته
اند نزهتگاه اهل بهشت است یحبرون ای یسرون شاد و خرم می دارند ایشان را آنجا
و گفته اند یحبرون ای یکرمون و یزینون ایشان را می آرایند به پیرایهای بهشت و گفته
اند یحبرون ای یسرون بسماع الالحان فی غرفات الجنات در اخبار است اذا کان یوم
القیامة یقول الله تعالی این الذین کانوا ینزهون انفسهم واسماعهم عن اللهو و مزامیر
الشیطان ادخلوهم فی ریاض المسک واسمعوهم حمدی و ثنای واخبروهم الا خوف علیهم و لا هم
یحزنون وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ
فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ و آنکسها که ایمان نیاوردند و بدروغ داشتند
آیتهای ما را و رالبعث بعد مرگ و بازرسیدن بدان جهان ایشان در عذاب حاضر کردگان
باشند جاوید و بدان عذاب کافران در میان آتش دوزخ بود اما عذاب عاصیان مومنان در درکت
زیرین بحرارت آتش باشد نه در آتش همچو کرمابه اندرونین فَسُبْحَانَ
اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ نماز کنید خدای را تعالی آنگاه که
شبانگاه رسد امر است بنماز شام و نماز خفتن و آنگه که بامداد در رسید این
امر است بنماز بامداد اذان وَلَهُ الْحَمْدُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا
وَحِينَ تُظْهِرُونَ و او راست ستایش و او راست حمد و او را رسد ستایش و آزادی و
ستایش در آسمانها و زمین و گفته اند مراد ازین حمد نماز است و عشیا و پاره روز این
امر است بنماز دیگر و حین تظهرون و آنگاه که بگاه نماز پیشین رسید و این امر است بنماز پیشین

يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ
بیرون آرد زنده را از مرده كالانسان من النطفة و بیرون آرد مرده را از زنده
كالنطفة من الانسان و گفته اند معناه يخرج الدجاجة من البيضة والبيضة من الدجاجة
والحبة من السنبلة والسنبلة من الحبة والمؤمن من الكافر والكافر من المؤمن والنخلة
من النواة والنواة من النخلة وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ
تُخْرَجُونَ زنده كند زمین را از پس مردگی او و همچنان بیرون آرند شما را از گور
كی نبات را از زمین و غنچه از درخت و كذلك تخرجون یعنی تا خواهی بیرون آید از گور
وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ و از نشانها هستی و یکتائی و
كمال قدرت و علم خدای است كی بیافرید شما را از خاك یعنی از آدم و آدم را از خاك
ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ پس شما همی مردمانی باشید همی پراکنید
در زمین و همی گردید در معاش خویش وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ
مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا و از نشانهای هستی و یکتائی و کمال صفات خدای نیز
است كی بیافرید شما را جفتانی و از زنان اید و گفته اند ازواجا ای اصنافا لِتَسْكُنُوا
إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً تا آرام گیرید با ایشان
و کرد میان شما دوستی در جوانی و رحمت در پیری إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ بدرستی کی در آن الفت و مودت و رحمت میان جفتان شما نشانها
است مر گروهی را کی در آن اندیشند و پند گیرند وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ و از نشانهای هستی و یکتائی او و کمال و صفات او آفریدن آسمانها و زمین
است وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ و جدائی زبانهای
شما یعنی لغتهای شما و گونهای شما سپید و سرخ و زرد و سبز و سیاه چرده و گفته اند

واختلاف السنتكم والوانكم یعنی اصناف کم فی الاختلاف کی هیچ وی بروی نماند و خو
خوی نماند **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِلْعَالَمِينَ** بدرستی کی دران یعنی
در آفریدن آسمانها و زمین واختلاف لغات والوان شما نشانهاست و حجتها است
مر جهانیان را **وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ**
مِنْ فَضْلِهِ واز نشانهاء هستی ویکانگی وکمال صفات وی خفتن شماست ٥
بشب وروز وجستن شما از افزونی نیکوی او وگفته اند معناه منامکم باللیل
وابتغاوکم بالنهار من فضله وگفته اند منامکم وابتغاوکم باللیل ومنامکم و
ابتغاوکم بالنهار زیراکی ازین هردو هم در شب بود وهم در روز واین فضل گفته
اند علم وعبادت است وگفته اند حج وغزو است وگفته اند کسب وتجارت است
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ بدرستی کی دران خفتن شب ١٠
وروز وتصرف وتقلب خلق دران نشانها وحجتها وعبرتهاست مرگروهی راکه
در یابند بشنوند **وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا**
واز نشانهاء هستی ویکانگی وکمال صفات وی برق است کی می نماید شما را در حالتی
بیمی وامیدی یعنی بیم از آنک ژاله ی بود با طوفانی یا عذابی بود وامید بر آنک
رحمتی وراحتی بود و بارانی وگفته اند خوفا للمسافر وطمعا للحاضر والله اعلم ١٥
وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
وفرو می آرد از آسمان واز میغ آبی پس زنده کند بدان باران زمین را از پس مردگی
وپژمردگی از نباتها **إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ**
بدرستی کی دران کی در یابند سمع وبدید او در نزول رعد وفرستادن باران و
رویانیدن نباتها نشانها وعبرتهاست وحجتها مرگروهی را کی خرد را کار بندند بنظر واستدلال ٢٠

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ
و از نشانهاء هستی و یکتائی و کمال صفات او یکی آنست کی ایستاده می بود آسمان در هوا
و زمین بر آب بفرمان او و بامساک او و گفته اند بتوحید او ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ
دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ پس چون اسرافیل شما را
خواند از زمین همی شما آنگه بیرون می آیید از زمین آهنگ بقیامت داده وَلَهُ
مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و او راست هر آنچ در آسمانها و زمین است
از خلق و عجایب کی همه مخلوق اواست و او خالق آن و همه مملوک او و او مالک آن و همه
دلیل بر هستی و یکتائی و کمال و صفات او كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ
همه و همه ی او را فرمان بردار اند با جحاد و بحویل گفته اند قانتون ای مطیعون
برین قول قانتون خاص مومنان باشند گفته اند قانتون ای خاضعون منقادون
برین قول همه او را بندگان باشند بطوع یا بکره و گفته اند قانتون همه اقرار دهندگان
بوی اقرار دلالت وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ
أَهْوَنُ عَلَيْهِ و او آن خدای است کی ابتدا کند خلق را بآفرینش پس باز گرداند
او را با آفریدن و زنده کردن از پس مرگ و آن آفریدن دیگر بار بر وی آسان تر از آ در
آفریدن اول سؤال چون در قدرت خدای هیچ فعل خود دشوار نبود پس
چرا گفت وهو اهون آن آسان تر باشد بر وی بعد ما کی فعلی از دیگر آسان تر کسی بود کی
وی را دشواری بود جواب گوییم معناه و هو هین علیه چنانک گویند الله
اکبر ای الله الکبیر و گفته اند و هو اهون علیه ای علی المحیا و گفته اند اهون علیه
نی او هامکم کی در وهم خلق آفریدن دوم آسان تر از آفریدن اول زیرا کی آفریدن
اول از آب بود و آفریدن دوم از گل و در وهم شما صورت کردن از گل آسان تر از آنک از آب

وَلَهُ الْمَثَلُ الْاَعْلَىٰ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ

و او راست یعنی خدای راست و او راسزد و رسد صفت برتری و بزرگواری چون علم

و قدرت و جلال و کبریا و عزت و عظمت و الاهیت و ربوبیت در آسمانها و زمین

و گفته اند المثل الاعلی قوله لیس کمثله شیء وَهُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ

و او راست عزت اسمی بی همتا در پادشاهی و درست کاری راستی داور و صواب کار

ضَرَبَ لَکُمْ مَثَلًا مِنْ اَنْفُسِکُمْ بزد و پدید کرد شما را داستانی هم از تنهای

شما از راه کی بی خدایی او انبازی خدای را نشایند و آن مثل این است که

هَلْ لَکُمْ مِنْ مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ مِنْ شُرَکَاءَ فِیمَا رَزَقْنَاکُمْ

هیچ هست شما را انباز زیردستان شما اند هیچ انبازی در آنچه روزی کرده اند شما را

از نعمت و ملکت فَاَنْتُمْ فِیهِ سَوَاءٌ تا شما با زیردستان شما در آن نعمت

یکسان و برابر باشید تَخَافُونَهُمْ کَخِیفَتِکُمْ اَنْفُسَکُمْ

تا شما از آن زیردستان بیم برسید و با رسکبید چنانک از تنهای خویش و از آزادان بار

سکهید هرگز شما خود این روا دارید یعنی همچنانک شما روا ندارید کی زیردست

خویش را با خویشتن در خداوندی و مهتری برابر دارید تا از وی همچنان بار شکهید

کی از خداوند و وی را هم از حق شناسید کی خداوند و راحون شما خویشتن را این

روا ندارید کی بنده ی شما در خداوندی و مهتری با شما برابر بود نشاید کی خدای

تعالی هم روا ندارد کی بتی را در خدایی و مملکت با خود برابر و انباز کنند

کَذٰلِکَ نُفَصِّلُ الْاٰیَاتِ لِقَوْمٍ یَعْقِلُونَ چنین پیدا می کنیم

نشانهای سلامی گروهی را که دریابند حق و حجت را یعنی سود آنشان را دارد و الله اعلم

بَلِ اتَّبَعَ الَّذِینَ ظَلَمُوا اَهْوَاءَهُمْ بِغَیْرِ عِلْمٍ

بلکه بس روی کردند آنکسها کی ستم کردند بظلم شرک کام و هواهای ایشان را بنادانی
از آن است کی حق و حجت را ی نه بینند فمن یهدی من اضل الله و
ما لهم من ناصرین کی راه نماید آن را کی گم کرد او را خدای نبود ایشان
را یاری کنندگان کی ایشان را ایمن کنند و از عذاب رهانند فاقم وجهک
للدین حنیفا مستقیم بر دین اسلام بگشته از همه دینها راست ایستاده
بر مسلمانی گفته اند معناه فاخلص عملک وانت علی الدین الحنیف کما قال فاستقم
کما امرت و گفته اند معناه فاستقم بقلبک علی الدین الحنیف فطرت الله
التی فطر الناس علیها ای الزموا فطرت الله دین خدای را آنکه دار بد
آنک صورت کرد مردمان را بر آن و آن دین اسلام است و فطرت دین بود چنانک گفت مر
مالک گوید ان تقتلوا مدین الله فطرتنا والعلل فی الله عند الله تفضیل
قد بن الله فطرتنا ای قدین الله دیننا و گفته اند فطرة الله ای الزموا خلقة الله التی
فطر الناس علیها یوم المیثاق و آن آن بود کی روز میثاق همه آدمیان بر دین اسلام
بودند و از بعد آن ایشان را از رحم مادر از همه بر دین اسلام صورت کردند چنانک
پیغامبر گفت صلوات الله علیه کل مولود یولد علی الفطرة حتی ان ابواه یهودانه
او ینصرانه او یمجسانه لا تبدیل لخلق الله ذلک الدین
القیم بدل کردن نباید آفرینش خدای را و دین خدای را آن است دین درست و راست
و بایسته و شایسته ولکن اکثر الناس لا یعلمون
بلک بیشتر مردمان نمی دانند کی ایشان را از رحم بر این صورت کرده اند منیبین الیه
واتقوه واقیموا الصلوة ای کونوا منیبین الیه باشید بازگردندگان
بدل بوی یعنی بخدای گفته اند این حال راجع است بما تقدم فاقم و جمله معناه فاقیموا

وجوهکم مسّ الله ومنه سپید از خدای و بپرهیزید از آزار وی و بپای دارید نماز را
گفته اند مراد ازین صلوة مثنا بنج خواست وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ
مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ و مباشید از انباز آرندگان خدای
مباشید از آن کسهای که جدا شدند از دین اسلام که روز میثاق آوردند و از مادر بر آن
زادند وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ
وگشتند یعنی بودند گروه گروه تا بهمه مقصد ملت هر گروه بدانچه نزدیک ایشان است
از دین و اعتقاد شادان اند که بر راه حق همی ایشانند وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ
ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ چون رسد بمردمان گزندی بلای و
سختی و دردی و آفتی خواهند خدای را بازگردند بدل با وی ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ
مِنْهُ رَحْمَةً إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ
پس چون بچشاند یعنی رساند بایشان از خود یعنی بفضل خود بخشایشی و نیکو داشتی
همی گروهی از ایشان بخدای ایشان انباز می آرند بتهای مشرکانند گویند این فرج
و مخرج از خدای بود لکن بشفاعت الهه ما بود و اینهای مسلمانان اند گویند این
از فلان بود و بسبب فلان بود خدای گفت لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ
فَتَمَتَّعُوا تا ناسپاس و ناگرویده می باشند بدانچه دادیم ایشان را که از آن
دور مانی ببینند فتمتعوا و تا برخورداری اندک می کشید بدوزها و گفته اند لیکفروا
فتمتعوا لفظ امر است و مراد از آن توبیخ و تهدید فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
روز بود که بدانید سرانجام کار خویش و عقوبت افعال خویش و کذب اقوال
خویش و تضییع اعمال خویش و حبطه کردن اعمال خویش أَمْ أَنْزَلْنَا
عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا ای هیچ فرستادیم بر ایشان حجتی شرک را

فهو يتكلم بما كانوا به يشركون تا از كواهی
ی دهد بدانچ ایشان می انبازارند بخدای سوال انجه سخن چگونه ممکن بود
تا کفت فهو يتكلم جواب کو بدان سخن کلام وجه دلالت است در آن چنانک کويند
کلمه امتنا ناطق شاعر کويد باوامع المبنى فتره كلمة الفتى فلم تفهم وا
اذا اذقنا الناس رحمة فرحوا بها وچون چشانیم ور رسانیم مردمان را شکو درستی
فراخی نعمت وامن وصحت اعضا وعافیت شادی کنند بدان وان تصبهم سيئة
بما قدمت ايديهم وکر با ایشان رسد بدی یعنی سختی وبیم وآفتی وبلای و
بیماری وتنگی بدانچ پیش کرده دستهای ایشان یا کفاری بود وکر کافر بود عقوبتی
بود اورا اذا هم يقنطون همی ایشان نومید شوند از فرج ومخرج ومهدی
ازما که فراست اولم يعلموا ان الله يبسط الرزق لمن يشاء
ويقدر ای ندانسته اند که خدای بکستراند وفراخ کند روزی ان را که خواهد
از مومن واز کافر وتنگ کند بر آنک خواهد یعنی اورا عالم کمال بود وای صلاح بندکان
خویش که چون باید داشتن بنده را وهر که دین وخرد من نو اعتراض کند کافر است
مطلق بحمار کتاب تو ان في ذلك لايات لقوم يؤمنون
بدرستی که در آن بسط وتقدیر روزی بندکان که رانده ام در ازل الآزال ودانسته
در سابق علم خود که یکی را قسمت هزار از باسانی یکی را نای بجوی بیشانی نشانهاست و
عبرتهاست وحجتها مر کروهی را که بکروند بقضا وتقدیر خدای فآت
ذا القربى حقه بده مر خداوند خویشی را حق او واز رحم سوستن باشد بچهار
جسم بدل و بنهان و تن وبدنیا که بدل اورا نیک خواه باشی وهمان پسندی اورا که خود را پسندی
وبزبان با وی کشاده باشی وشکوکوی و تن وی را یاری دهی چون محتاج کردد وبدنیا اورا عون

کنی وقت حاجت **وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ** و درویش را که
و صدقه راه گذری را و آن مهمان بود که برسد و سایل که بدر آید و مهمانی که برسد و شب
را بخانه خویش نتواند شد یک روز او را مهمان داشتن واجب است و سه روز شب
ما بعد از فضایل و هر مهمان که شب را بخانه تواند شد یکبار او را مهمان کردن واجب
است و یک روز سنت و ما بعد از فضایل **ذَلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ**
اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ از فماخو درویش و خویشاوندان
و راه گذری بهتر مر آن کسها را که خشنودی خدای خواهند بلک نیک خود است و
آنکسها که این خصلتها بکار آرند ایشان اندکی ایشان رستگاران اند از عذاب بیرون آیند
بثواب و معنی مفلح گفته آمد **وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ**
النَّاسِ فَلَا يَرْبُو عِنْدَ اللَّهِ و آنچه شما میدهید تا افزونی تا افزون گردد در
خواستهای مردمان افزون نگردد نزد خدای این آیت را سه تفسیر کرده اند یکی و ما
آتیتم من ربوا ای للربا لیربوا فی اموال الناس ای من اموال الناس فلا یربوا عند الله ای لیس له
ثواب عند الله بر این قول **سوال** هیچ ربا دهنده خود طمع ثواب خدای نکند
مر آن ربا که میدهد پس چرا گفت فلا یربوا عند الله **جواب** کو بهر کس بود که درمانده
را دستگیرد ربا که میدهد او را سزا دارد که او را این مزد بود از آنکه درمانده را می
دستگیرد و باشد نیز که عمر بش مفلس گردد چون مال از وی باز نتواند ستد
طمع کند که خدای او را مزد دهد خدای گفت فلا یربوا عند الله دیگر تفسیر و ما آتیتم من
ربوا لیربوا میدهید از ربوا یعنی صدقه ی با هر چه میدهید بطمع آنک شما را است باز دهند
و نیت آن دارید و گرچه بزبان بگویید لکن بدل می خواهید که افزون باز دهند شما را
چنین صدقه فلا یربوا عند الله سدیگر تفسیر و ما آتیتم من ربوا ای من مال جمعتموه من

الربوا من اموال الناس فلا یربوا عند الله چنانک پیغامبر گفت ان الله طیب لا یقبل الا الطیب
ثم یربیها لاحدکم کما یربی احدکم مهره او فصیله حتی ان اللقمة لتصیر مثل جبل احد
وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَوةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ
وانچ بدهید از مال پاکیزه و پاک از طمع مکافات مخلوق از بهر رضای خدای خواهید
فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُضْعِفُونَ ایشان‌اند اضعاف یابندگان و ایشان‌اند با اضعاف
از بندگان کار خویش سؤال چرا اتیتم من زکوة بلفظ خطاب یاد کرد و انگه گفت
فاولئک هم المضعفون بلفظ خبر از خطاب بخبر شد جواب گویم در لغت عرب روا بود
در سخن از خطاب بخبر شدن قال الله تعالی حتی اذا کنتم فی الفلک وجرین بهم از خطاب
بخبر شد شاعر گوید اما رأیت بنو الجهینا اخذ لکم حتی حاجهم فی اللوم یختلف
اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ
خدای آنست کی بیافرید شما را پس روزی داد شما را پس بمیراند شما را پس زنده کند شما را از
پس مرگ مر حساب و محاسبت و ثواب و عقوبت را و در خود درگاه را هَلْ مِنْ
شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ هیچ هست از انبازان شما کسی
کی بکند از آنچ یاد کردیم هیچیز یعنی از خلق و رزق و احیا و امات خدای تعالی درین آیت چهار
فعل از خود یاد کرد خلق و رزق و احیا و امات دو ماضی خلق و رزق و دو در مستقبل
احیا و امات آن دو را ماضی یاد کرد بر آنک تقدیر آن سابق است تا ایشان بدانند
کی چنانک کس خلق خویش را نتوانست بیافرید نتوانند کرد کس روزی خویش را زیادت و نقصان
نتوانند کرد سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ پاکا خدایا و بزرگا
خدایا از آنچ می وصف کنند او را ایشان او را از آنچ می با وی انباز آرند بتان کی این همه
افعال عاجز است خدای کی

ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ
آشکارا شد و غلبه گرفت تباهی در بیابان و دریا بدانچ کردند دستهای مردمان سخن گفتند
تا این فساد چیست گفته اند این فساد کفر و شرک است و آن پیش از مبعث مصطفی بود
علیه السلام که همه جهان کفر و شرک داشت و گفته اند این فساد قحط و تنگی است و گفته
اند این فساد انواع معاصی است و گفته اند این فساد قتل قابیل است مر هابیل را او فساد
در بیابان آن بود و در دریا فساد جلندا ملک که کشتی در دریا از فساد بگرفتی او گرد
سخن گفتند تا این بر و بحر چیست گفته اند این بر و بحر بیابان و دریاست چنانک یاد کردم
و گفته اند این بر بلاد بیابان است و این بحر بلاد دریا و گفته اند این بر روستاهاست
و این بحر شهرها و گفته اند این بر رعیت است و این بحر سلطان و گفته اند این بر عامه
اند و این بحر علما و گفته اند این بر مردان اند و بحر زنان و گفته اند این بر فرزندان اند
و بحر مادران و پدران اند و گفته اند این بر درویشان اند و بحر توانگران اند و گفته اند
این بر طالب علمان اند و بحر استادان و گفته اند این بر هفت اندام است و بحر دل که در همه
تباهی درآمده است لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ تا بچشاند ایشان را برخی از آنچ کردند یعنی عقوبت ایشان را
بدان قحط و تنگی و بلاها و فتنها و دردها گفته اند معناه نذیقها علی الحلول لنذیقهم
بعض الذی عملوا و گفته اند لنذیقهم معناه لندیمهم مر با کند است تا در خورد آن
آن بود که ایشان باز گردند توبه و دیگر بودها در لعل گفته آمده است
قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ بگوی یا محمد بروید در زمین بنگرید که چگونه بود سرانجام
آنکسها که در پیش بودند كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ

بود بیشتر ایشان انبازآرندگان خدای یعنی از هلاکت وعقوبت ایشان وعاقبت بد
ایشان بدان بود کی ایشان مشرک بودند **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ الْقَيِّمِ**
مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ
راست دار دل خویشتن مر دین درست و پاینده را با اخلاص و معنی این گفته آمد
از پیش آنک بیاید روزی که آن روز را باز گردانیدن نبود از خدای گفته اند درین
تقدیم و تأخیر است ای من قبل ان یأتی من الله یوم ای یأتی امر الله یوم لا مرد له وگفته اند
لا مرد له من الله از خدای آن روز را رد نبود چون وی بازپسین داشتن معلوم کرد کی
کسی دیگر نبود کی بگرداند وگفته اند معناه لا مرد له یعنی لاحد منه الی الدنیا
در آن روز خدای تعالی کس را به دنیا بنگرداند تا توبه کند و ساز قیامت سازد
يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ
آن روز بپراکنند گروهی سوی بهشت گروهی سوی دوزخ نظیره فریق فی الجنة وفریق فی
السعیر من کفر فعلیه کفره هر کی بگرود بروی بود وبال وعقوبت کفر وی **وَمَنْ**
عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ وهر کی کردکار نیک با اخلاص کرد
تنهای ایشان را بستر می سازند ای بر نشوند فی القبر گفته اند یمهدون فی الجنة
لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ
تا پاداش دهد آنکسها را کی بگرویدند وکردند کارهای نیک از فزونی نیکوی او
وگفته اند معناه وفقهم الله للعمل الصالح لیجزیهم من فضله وگفته اند این لام قسم است
ای لیجزینهم الله **إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ** بدرستی کی او دوست ندارد
ناگرویدگان را با مومنان فضل کند با کافران عدل کند **وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ**
يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ و از نشانهای او و یکتایی او و کمال صفات او

است کی می فرستد بادها را مژدکان دهنده بباران وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ
و تا می چشاند وی رساند شما را از باران او و این رحمت باران است باران را رحمت خوانند
زیرا کی سبب آن رحمت خدای است وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ
فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و تا می رود کشتیها در دریاها
بفرمان او بدان بادها و تا می جویید از فزونی نعمت او این جهان بکشتن و تجارت تا در خورد
از آن بود کی سپاس داری کنید برین نعمتها وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا
إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ بدرستی کی بفرستادیم از پیش تو یا محمد
پیغامبران را بگروه ایشان و آوردند بایشان پیداها یعنی حجتها و معجزها پیدا ایشان
بنگرویدند فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا
نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ کین کشیدیم ما از آن کسها کی بدکاری کردند بکفر و معاصی بود سزا
بر ما یاری دادن گرویدگان را بالحجة و التقویة اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ
فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ
خدای آن خدای است کی بفرستد بادها را تا ببنگیزد میغ پس بگستراند آن را در آسمان
یعنی در هوا و در هر سوی آن را چنانک خواهد و چند آنک خواهد کی بباراند
وَيَجْعَلُهُ كِسَفًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ
و کند آن میغ را پارها ببینی باران بیرون آید از شکافها و میانهای آن میغ و آن
بادها کی میغ انگیزد و بگسترانند و بباراند صبا است و جنوب و شمال و دبور اما دبور
باد عذاب است فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا هُمْ
يَسْتَبْشِرُونَ چون رساند باران را بدانک خواهد چنانک خواهد چندانک
خواهد از بندگان او همی ایشان شادی می کنند و مژدکانی می پذیرند خاصه اهل وادی

کی چون باران بارید ایشان را روزی نیکی افتد و چون باران آمد روزی ایشان بدید آید و سبز
بدید آید در حصب افتد و الا فلا **وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ**
مِنْ قَبْلِهِ لَمُبْلِسِينَ و گرچه بودند و بدرستی کی بودند از پیش آنک فرو
ارند باران بر ایشان نومیدان **سوال** چون گفت من قبل ان ینزل علیهم دیگر بار چرا
گفت من قبله بعد ما کی من قبل ان ینزل علیهم خود همین فایده بداد **جواب**
گفته اند من قبل ان ینزل علیهم المطر و من قبله من السحاب و گفته اند من قبله من قبل النبات انکه
فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
نگه کن نشانها رحمت خدای وان آثار نباتهای گوناگون است کی اثر رحمت الله خوانی
و حیران بودای نگه کن نشان رحمت او **سوال** چرا گفت الی آثار رحمه الله نگفت
الی رحمه الله **جواب** گوییم کی در آن وقت کی باران صادر محنت و مشقت بود
مردم را کی در نفقه بایند شد و او و حال رنج باشند اما چون روی جهد برآید انواع نبات
و زهرات بدید آید روی زمین چون باغ ارم گردد آنگه وقت نظاره بود زیراک گفت فانظر الی
آثار رحمت الله چگونه زنده کند زمین را از پس مردگی و خشکی آن **إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِي**
الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ بدرستی کی آن خدای کی این کرد هر آینه
او بیدار زنده کننده مردگان سه چیز در جهان نشان قیامت است یکی زمین و نباتهای
بهار از ما شده است که گلستان خلق از گور و نعام گفت اذا رایتم الربیع فاکثروا ذکر
النشور ما اشبه الربیع بالنشور دیگر روز عید ماننده است بروز قیامت کی خلق
انکوها معلتها و از هر جای بیرون می آیند سوی خروج روز قیامت همچنان بود خلق
از هر روی بعرصات قیامت بیند شعامیر گفت ما اشبه عیدکم موعودکم سد بکرد و ز
ادینه ماننده است بقیامت خلق از نماز بازگردند روی بخانها نهند روز قیامت

همچنان بوذ تو همیذ بمذ ز الناس اشنیا تا وار خذای بر هر چیز توانا است او زنده کردن
زمین ور و با بیرون آوردن نبات و زنده کردن خلق و بر انگیختن ایشان روز قیامت وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا
رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا وگر بفرستادمی تفت بادی یا سرد بادی اگشت
ایشان را تبه کردی چنانک بدیدندی از ان زرد گشته لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ
يَكْفُرُونَ همه بیه روزگار ناسپاس شدندی از پس انک چنان شدند ناسپاسی می کردند بجز
و بچنان کفر می شدی فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ
إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ بدرستی کی تو یا محمد در نیابانی مرده دلان را حق
و حجت و نشان و عبرت و نشنوای و در نیابانی کر دلان را خواندن و کر بسمع تیخ تا و میم
خوای نشنوند و در نیابند انکسها کی خویشتن را کر سازند خواندن ترا چون کردند از حق
روی بگردانیدگان بکسار بند وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ
و نیستی تو یا محمد راه نماینده کور دلان را از گمراهی ایشان و گر تهدی العمی خوای فعل باشد
ای نیستی تو یا محمد کی راه نمای انکسها را کی خویشتن را کور سازند إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا
مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ نشنوای و در نیابانی هد حجت
مگر انکس را کی بگرود بنشانهای ما یعنی منفعت بگیرد بنید تو مگر انکس کی بگرود با یتهاما
ایشان باشند گرویده و حق را گردن نهاده اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ
مِنْ ضَعْفٍ خذای از خذای است کی بیافرید شما را از سستی چون نطفه
سوال ضعف صفت ضعیف بود از اخر او بدین مجاز بود بس چرا گفت
خلقکم من ضعف جواب گفته اند من ضعف ای من شیء ضعیف و هی النطفه
و گفته اند من ضعف ای علی ضعف کی هیچ نیست با اول حال ضعیف تر از ادمی
ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً پس کرد از پس سستی نیرو یعنی

از پس آنک ضعیف بوذ بد شما را قوی کرد تا بیذ جنانک در وقت جوانی ثُمَّ جَعَلَ
مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشَيْبَةً پس کرد از پس سستی در کهولت و پیری
از پس آن يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ می آفریند و از حال بحالی می کرداند مردم را چنانک
خواهد تقدیر نخوذ نطفه و علقه و مضغه و عظم و لحم جنین و ولید و رضیع و فطیم
و یافع و مترعرع و مراهق و مدرک و امرد و طار و شاب و فتی و کهل و شیخ و هرم
و هِم وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ
و اوست دانا بتمامی احوال خلق و توانا هرچه خواهد و آن روز کی رستخیز بود
سوکند خورند بذ کاران یعنی کافران مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ
کی درنک نکردند در زمین و در زمین مکر ساعتی از درازی کی ایشان را روز قیامت اند
اول کویند ان لبثتم الا عشرا پس از آن کویند ان لبثتم الا یوما پس از آن کویند ان لبثتم
الا ساعة همه عمر دنیا ایشان را در جنب روز قیامت چند یک ساعت آید و سوکند
می خورند بر آن كَذَٰلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ همچنان بوذند در
دار دنیا می بکردانیدند ایشان را از صواب یعنی عادت ایشان دروغ کفتن بوده بود در
دنیا روز قیامت همچنان دروغ می کویند بکزاف وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا
الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ و کویند آنکسها کی داده باشند ایشان را دانش
خذای و کتاب خذای و الایمان و توفیق داده باشند ایشان را ایمان در دین حق است
اهل سنت و جماعت را زیرانک ایمان عطای خذای است زیرا کی انبیا از خود بر آن واقع
کرد لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَىٰ يَوْمِ الْبَعْثِ
بدرستی کی درنک کردید در زمین و بر زمین چنانک در نبشته خذای بوده است
تا روز برانگیختن سوال چرا کفت لبثتم فی کتاب الله بعد ما کی لبث ایشان در زمین بود

نه در نبشته کتاب خدای جواب گفته اند معناه لقد لبثتم فی الارض بقدر ما هو مکتوب
فی کتاب الله گفته اند این کتاب لوح محفوظ است و گفته اند فی کتاب الله ای فی قضاء
الله و گفته اند معناه و قال الذین اوتوا العلم فی کتاب الله و اوتوا الایمان بالله لقد لبثتم الی
یوم البعث **فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ**
اینک این است روز برانگیختن که پدید آمد ولکن شما بودید نمی دانستید که بعث خواهد بود ۵
فَيَوْمَئِذٍ لَا يَنفَعُ الَّذِينَ ظَلَمُوا مَعْذِرَتُهُمْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ
آن روز سود ندارد آنکسها را که ستم کردند بظلم شرک عذر ایشان و نه ایشان را ابد باز گرداند
تا آشتی جستند چنانک گفته امر دلا امر دله ولا بعتبه **وَلَقَدْ ضَرَبْنَا لِلنَّاسِ فِي**
هَذَا الْقُرْآنِ مِن كُلِّ مَثَلٍ بدرستی که پدید کردیم و بزدیم مادرین قرآن
مردمان را از هر گونه ای داستان از امر و نهی و وعد و وعید و امثال و قصص **وَلَئِن** ۱۰
جِئْتَهُم بِآيَةٍ و اگر با ایشان آری یعنی بمردمان مکه نشانی چنانک ایشان
ما رود خواهند کوههای مکه را از کود ابدن و زمین مکه را باغ و بوستان کرداند
وجویهای روان پدید کردن **لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ أَنتُمْ إِلَّا**
مُبْطِلُونَ هر آینه گویند آنکسها که بگرویدند که نیستید شما یعنی محمد و مومنان
مگر دروغ زنان تباهکاران **كَذَلِكَ يَطْبَعُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِ الَّذِينَ لَا** ۱۵
يَعْلَمُونَ چنان مهر نهد خدای تعالی بر دلهای آنکسها که نمی دانند خود را و باور
ندارند بعث را **فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ** شکیبایی کن یا محمد
بر جفاهای کافران و آزار ایشان بتکذیب و انکار که هنگام کرده ی خدای درست
و راست است بصرف تو وعقوبت و هلاک ایشان **وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ**
الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ و سبکسار مکند ترا او مبلغ ایدان ترا آنکسهای که ۲۰

بی‌گمان بیستند بودن قیامت تا حلم دست بداری و استعجال کنی بعذاب ایشان پیش از وقت

خبر است از مصطفی علیه السلام کی او گفت هر کی سوره لقمن بخواند بعدد هر درخت

کی در جهان است وی را ثوای در دیوان بنویسند ه

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الٓمّٓ

انا الله اعلم و گفته اند الم نام این سوره است و گفته اند قسم است سوگند بدان خدای

کی الله است و لطیف است و مجید است کی تِلْکَ اٰیٰتُ الْکِتٰبِ الْحَکِیْمِ

هُدًی وَّرَحْمَةً لِّلْمُحْسِنِیْنَ این سوره آیتهای درست است یعنی القرآن الحکیم

الحاکم علی کل کتاب قبله بالنسخ و گفته اند الحکیم المنیع عن النقض والباطل و گفته اند الحکیم

المحکم عن العیب و گفته اند الحکیم بحکم الحلال والحرام والحدود والاحکام والشرایع

والاسلام راه نمودنی است و سبب رحمت مر نیکوکاران را یعنی مومنان را الَّذِیْنَ

یُقِیْمُوْنَ الصَّلٰوةَ وَیُؤْتُوْنَ الزَّکٰوةَ از مومنان کی بپای دارند

نماز را بتمامی شرایط از اقامت صلوة بدان کرده آمد در سر قرآن و بدهند بپاکی خواسته را زکوة

زر و زکوة مال وَهُمْ بِالْاٰخِرَةِ هُمْ یُوْقِنُوْنَ اُولٰٓئِکَ عَلٰی هُدًی

مِّنْ رَّبِّهِمْ ایشان آنک ایشان بدان جهان بی‌گمان اند ایشان اند بر راه راست

و راه نمونی و رهبری‌ای از خدای ایشان سو بسو و هدایت خدای ایشان وَاُولٰٓئِکَ

هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ و ایشان آنند کی ایشان رستگاران اند از عذاب و پیروزی

یافتگان بثواب ابدی وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَّشْتَرِیْ لَهْوَ الْحَدِیْثِ

لِیُضِلَّ عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ و از مردمان کس بود کی می خرد یعنی اختیار کند بیهوده

سخن تا گمراه شود از راه خدای و گر لیضل بفتح یا خوانی تا گمراه کند مردمان را از راه

خدای یعنی از دین خدای عز و جل

بِغَيْرِ عِلْمٍ وَيَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ

بنادانی و بگیرد آن را بخنده استانی و بازی ایشان اند کی ایشان را بود عذاب خوارکننده
و آن عذاب دوزخ است این آیت در شأن نضر حارث آمده است وی مردی بود بمکه
بغایت دشمن داشتی رسول خدای را بحیره رسیده بود لختی کتاب قصهای رستم
واسفندیار و وقایع و مقامات و مقالات عجم بدست آورده بود از آن همی خواندی
هرگاه کی رسول قصه‌ی آدم خواندی وی قصه رستم خواندی بسبب اتباع خویش گفتی
که محمد رسول است من هم رسول ام و گر وی کتابی می خواند من نیز کتابی می خوانم
و گر وی دینی می ورزد من نیز دینی می ورزم و گر وی قومی تبع دارد من نیز قومی تبع دارم
و همبر این تعدی و تمرد و عداوت و تعنت می بود تا روز بدر گرفتار آمد فقتل
صبرا و گفته اند این لهو الحدیث مراد ازین سرودها مغنیان است سعامر گفت ان الله حرم
المغنية وبيعها وشراءها وثمنها وتعليمها والاستماع اليها ثم تلا هذه الآية وقيل
لهو الحديث الغناء ينبت النفاق في القلب وَإِذَا تُتْلَى عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلَّى
مُسْتَكْبِرًا وچون برخوانند بر وی سخنان ما را و عرضه کنند بر وی حجتهای ما را
روی بگرداند از آن گردن کشی یعنی نضر حارث و هر کی بلهو حدیث بازدم كَأَنْ
لَمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا گوئی نشنید آن را گوئی
در گوش وی کری و گرانی استی یا سنگینی فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
بیاگاهان او را بعذاب دردناک روز بدر زیرا کی زار بی دستگیر و مالین و از پس آن عذاب
دوزخ و ابد الآباد عذاب و شکنجه إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ بدرستی کی آن کسها کی گرویدند و کردند کارهای نیک باخلاص
و گفته اند و عملوا الصالحات یعنی ذکر خدای و سماع قرآن را بر لهو حدیث اختیار کنند

لَهُمْ جَنَّاتُ النَّعِيمِ ایشان راست بهشتهای با نعمت دائم
خَالِدِينَ فِيهَا وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ
جاویدان باشند در آن [بهشت] وعده محکم کرد خدای درست و راست است و اوست بی همتا
در اکرام اولیا و اهانت اعدا درست کار درست گفتار راست داور و آنکه دلایل هستی
و یگانگی خود یاد کرد و گفت خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا
بیافرید آسمانها را بی ستون کالموج المکفوف سؤال — این کوه قاف ستون آسمان
است و اطراف آسمان را است بر چه گفت بغیر عمد ترونها جواب — گفته اند
معناه ترونها بغیر عمد آسمان را خود ستون نیست و گفته اند بغیر عمد ترونها ای ستون که
می‌بینید آن را یعنی ستون هست لکن شما نبینید گفته اند ستون آن توحید موحدان است
وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ
و در افگند در زمین کوههای استوار بجای او تا زمین بکم کیلا تمید بکم تا نجنباند زمین
شما را و بسا عزیزان جمله هر آن کوه در زمین جایهای دیگر گفته اند وَبَثَّ فِيهَا
مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً و بپراکند در زمین از هر جنبنده
و فرو داوردیم از آسمان و از میغ آب فَأَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ
هَذَا خَلْقُ اللَّهِ و برویانیدیم از هر گونه نبات نیکو این آفریده خدای است
که پیدا کرد سؤال — چرا گفت هذا خلق الله نگفت هذا مخلوق الله بعد ما
که اینجا یاد کرد مخلوق است نه خلق خلق فعل خدای است و فایده و آن غیر مخلوق باشد
جواب — گوییم در لغت مخلوق را خلق گویند مجاز چنانکه مضروب را ضرب گویند
چنانکه گویند هذا الدرهم ضرب فلان ای مضروبه و منسوج را نسج گویند هذا الثوب
نسج فلان ای منسوجه و گفته اند هذا خلق الله اشارت است از خدای فا آن خلق که فعل

او است و آن چه غیر مخلوق است فَأَرُونِی مَاذَا خَلَقَ الَّذِینَ مِنْ دُونِهِ
بمن نمایید تا چیست آنک ایشان آفریده اند اینکسها که بی خدای خوانید ایشان را از فرود او بَلِ
الظَّالِمُونَ فِی ضَلَالٍ مُبِینٍ نه بلکه ستمکاران در گمراهی هویدا اند
که ایشان چیزی هیچ نتوانند آفرید با خدای انباز کار می ایشان دگویند وَلَقَدْ آتَیْنَا
لُقْمَانَ الْحِکْمَةَ و بدرستی که بدادیم لقمان را دانش و درستی گفتار و کردار

قصه لقمان حکیم رضی الله عنه

در اخبار است که لقمان حکیم مردی بود در روزگار داود النبی علیه السلام بنده ای
بود حبشی مردی را از بنی اسرائیل آزادی یافت و سبب آزادی او آن بود که وقتی در
سرای آن مرد گوسپندی بکشتند وی مر لقمان را گفت رو بهترین چیزی از آن گوسپند مرا آر
لقمان رفت و دل و زبان آن گوسپند راست وی آورد وی گفت برو بترین چیزی از آن
گوسپند مرا آر لقمان همان دل و زبان بستد وی آورد وی گفت چون است که من چیزی
خواستم این آوردی و چون بترین خواستم همین آوردی لقمان گفت زیرا که بر تن مردم ازین
دو چیز بهتر بود و هم ازین دو چیز بتر بود خواجه وی گفت احسنت دریغ باشد چون تو
حکیم بنده مملوک تا روزگار آزادی و گفته اند سبب آزادی وی آن بود که وقت
خداوند وی او را بکار فرمای بر دیگ کار دیگر از فرستاد و بفرمود که بفلان جای گندم
کارید و بفلان جای جو و فلان جای نخود کارید لقمان همه کماست تا انجا که وی گندم فرموده
بود جو کشت چون وقت بهار آمد آن مرد بنظاره کشت زارها بیرون آمد چنانک
عادت وی بودی برسر گندم رسید جو دید رسته و بجای جو گندم دید رسته لقمان را گفت
نه ترا گفته بودم اینجا گندم کار لقمان گفت بلی ولکن با جو کشتم بد اسپر گندم بروید
آن مرد گفت تو ندانستی که چو کاری گندم بروید لقمان گفت ای خواجه تو ندانستی که

امروز معصیه کاری فردا پشیمان شوی بدان مرد مفسد بود بدان حکمت لقمان بیدار
گشت و توبه کرد و لقمان را آزاد کرد و گفته اند سبب آزادی وی آن بود که خداوند وی
مقامر بود وقتی با کسی بر کنار رود آب قمار در بست که گر من آیم من این آب را بخورم
و آنکس گفت که گر من آیم من ده هزار درم بدهم قمار بر خداوند لقمان آمد وی در
خوردن آن آب فروماند سه روز مهلت خواست بخانه آمد اندوهگن لقمان وی را گفت خواجه مرا ۵
چه بوده است که چنین اندوهگن است وی گفت ترا با این کار چه کار است گفت بگوی
باشد که فرج تو بر دست من برآید وی کار این حکیمان مرد گفت دان که چنین حالی
افتاده است لقمن گفت ای خواجه این سهل است آن مرد را گوی من آن رود را از آن را
گفتم که آب آمی رفت در آن وقت تو آن آب را بمن آر تا من بخورم و کاری از سر دریا آب بسته
تا من بخورم وی هر دو شنوانده و بر هیچ سبب نیاید بدان فرج آمد لقمان را آزاد کرد ۱۰
و گفته اند سبب آزادی لقمان آن بود که وقتی از خداوندا و خیار می خورد لقمان
پیش وی ایستاده بود بخدمت از آن میان خیاری تلخ آمد وی از آن لقمان داد که بخور وی
آن را بخورد و هیچ روی ترش نکرد و ننمود که آن تلخ است خداوند وی را گفت ای عجب اندان
تلخی می خوری و روی ترش نکنی لقمان گفت ای خواجه بسیار نعمت خوش از دست تو ستدم
و بخوردم اگر بدین یک تلخ بنالم ناجوانمردی بود آن مرد را از آن سخن خوش آمد وی را آزاد ۱۵
کرد چون آزادی یافت بعلم آموختن رفت از هزار و هفتصد استاد علم آموخت و خود
مردی بود روشن دل و متواضع خوب عشرت نیکوخوی عابد زاهد مشفق و راست
گوی هرگز دروغ نگفتی خدای تعالی او را مختار کرد میان دو کار میان کار رسول و میان علم
و حکمت وی علم و حکمت را اختیار کرد از بهر عافیت را خدای تعالی وی را حکمت [illegible]
روزی میکرد هزار سال عمر وی بود داود پیغامبر وی را در علم و حکمت شاگردی کردی ۲۰

وخضر وی را گفتی کاشکی من بجای تو بودمی وگر هر روز هفتاد بار مرا کرک خوردی شایستی
همه پیغامبران را بحال وی اغتباط بودی وی را گفتندی چه یافتی این همه علم و حکمت
گفت بسه چیز صدق الحدیث واداء الامانة وترک ما لا یعنینی وگویند وی را امر ازین
بوده هرگز با مردن یکی از ایشان شادی نکردی و هرگز در هیچ یکی از ایشان اندوه ننمودی وایشان
را پندها دادی گویند اول پند وی مر پسر را آن بود که گفت ای پسر گر تو خویشتن را
می دوست داری خدای تو طاعت ترا دوست دارد از کسی که او دوست دارد
تا وی ترا آن دهد که تو دوست داری وگر تو دوزخ نپسندی خدای تو معصیت نپسندد
تو چه در کن از آنچ او نپسندد تا او ترا برهاند از آنچ تو نپسندی واز پسران وی یکی انعم است
که خدای یاد کرده است درین سوره نامش نعمان وگفته اند مسلم وگفته اند داراب
لقمان وی را پندها بسیار داد چنانک درین سوره یاد کرده است

أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ

وفرمودیم لقمان را که شکر کن خدای را و هر که سپاس داری کند بدرستی که از سپاس داری
نر او را بود سوال چرا گفت هر که شکر کند تن خویش را کند بعد ما که گفت ان اشکر لله
نه این ناقض بود جواب گوییم آنچ گفت فانما یشکر لنفسه معناه آن است که شکر تن او را
سود دارد وان نیکویی با تن خویش کند وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ
وهر که ناسپاسی کرد زیان بر او و ازادشتنه خدای را چه از آنک خدای بی نیاز است
از شکر بنده وستوده وسزاوار ستایش وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ
يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ ویاد کن چون لقمان گفت
مر پسر خویش را و او پند می داد او را که ای پسرک من انباز مسار با خدای سبحانه وتعالی
إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ بدرستی که انباز آوردن با خدای ستمی

بزرگ است شرک را ظلم خواند زیرا کی ظلم وضع الشیء فی غیر موضعه بود چنانک گویند
من اشبه اباه فما ظلم ای فما وضع الشبه فی غیر موضعه و هر کی بت را خدای گوید بجای
آن نهاده باشد و شد کی چون بت را به جای آن نهاده باشد و گفته اند لا تشرک تمام الکلام
است که گفت بالله ان الشرک لظلم عظیم وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ
و بفرمودیم مردم را بحق مادر و پدر نیکوی خاصه بجای مادر چرا زیرا کی حَمَلَتْهُ
أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ بر گرفته او را مادر او سستی بر سستی
وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ و از شیر باز کردن او در دو سال از همه رنج او کشیده
و خواب خوش بر خود گرانیده از بهر آن گفتیم أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ
کی شکر کن مرا با دادن طاعت و پرهیز معصیت و مادر و پدر را باحسان و من خدای تعالی
حق مادر و پدر را با حق خود قرین کرد زیرا کی دون خدای کس را بر مردم از حق بیشتر کی
مادر و پدر را آنکه گفت إِلَيَّ الْمَصِيرُ بمن است همه را باز گشتن
مکافات کنم هر کسی را بفعل او خدای تعالی درین آیت حق مادر و پدر فرمود مادر را تاکید
کرد بدانک گفت حملته امه وهنا علی وهن از آن روی کی فرزند از نشست بلند بر هم مادر
افتد مادر را ضعف بر ضعف می افزاید تا وقت ولادت و در ولادت تا روز که درد بنشیند
و از بعد از آن دو سال برضاع وی رنج کشد در اخبار است کی موسی کلیم در مناجات
با خدای گفت بار خدایا نیکویی با کی کنم گفت با مادر تو موسی دیگر بار گفت بار خدایا [illegible]
با کی کنم گفت با مادر تو موسی سیم دیگر بار گفت بار خدایا نیکویی با کی کنم گفت
با پدر تو آنکه گفت بجای پدر تو زیرا کی حق مادر بیش است در اخبار است کی
عبدالله بن عمر رضی الله عنهما مردی را دید در طواف بار گران بر پشت گرفته با آن طواف
می کرد وی را گفت ای جوانمرد این بار گران بر پشت چرا می داری و رونه تا سبک بار کردی

چون وقت و... حمل آید وهن ب... رنج حضانت و رنج رضاعت و فطام از آن نیست که حق مادر را فرا نهاد از حق پدر

در

که این ثقل و رنج و گوهر است که آنکه با جوشن نتوان کرد ابیذن در طواف از پا گفت

با هذا درین رحلت به رراست و نه کوه و نه سهم لا بل بر مادری است مزاج می دهم او را

و این هفتم بار است تا او را از العضی بمن بنشست بیاوردم و حج که می بینی او را هفت

حج بداذم چه گویی حق وی گزاردم با به عبدالله عمر گفت ای زنا حای لکا او را هفت بار زیست

بیاوردی و هفت حج بداذی که هفتاد ما رساری و هفتاد حج او را بدی هنوز جزای یک جسد

گی درشکم او کشیده ی بنگزارده ی وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي

مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ و گر با تو کوشند با تو بر آنک انباز آری بر این نیست

مرا بدان دانش و حجتی کی انبازان خدای است و ما لیس واقع انباز خدای است لک به علم

و ترا بدان دانش است کی در اندیشی بدای کی نیست خدای را انباید فَلَا تُطِعْهُمَا

وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا فرمان مبر ایشان را در شرک آوردن

صحبت کن با ایشان یعنی با ماذر و پذر در معاملت دنیا نیکویی وَاتَّبِعْ سَبِيلَ

مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ و متابعت کن راه آنکس را کی بدل با من گشته است چون

مصطفی و این آیت در شان سعد بن ابی وقاص آمد و قصه ی وی گذشت ثُمَّ إِلَيَّ

مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ پس با من بازگشتن شما ست آگاه کنم شما را

بدانچ بودیذ می کردید از نیکی و وصینا الانسان تا اینجا معترض است در میان قصه ی

لقمان و وصیت وی از آنک این وصیت درخورد آن وصیت بود و گفته اند اعتراض این و وصینا

الانسان در میان قصه لقمان از آنست کی قصه ی سعد بن ابی وقاص با ماذر و پذر وی

در میان نزول لقمان حکیم افتاد و آن آن بوذ کی چون سعد مسلمان شد پذر وی وقاص را

حمیت جاهلیت بخاست گفت ... تا سر سعد را بکنم اگر از دین محمد برنگردد چه

سعد آوردند وی رفت سر پذر را بر گرفت همی آورد پیش رسول الله دست فرو آویخته

رسول گفت او چیست گفت سر بدرد مرا است گفت چرا کردی این چنین گفت زیرای وی

خواستکی بر شام خورد بگوی اسلام من بروی خاستم خوردم مادرش از بشنید برفت او

همت جاهلیت خود را در رمضا مکه بفکندند دیگ سوزان گفت سوگند بلات و عزی کرده‌ام

زیر دیگ سوزان تا بسر مرا دین از جای دور نگردد چیز سعد اوردند و سعد او نزد دیش

رسول نشسته بود چنان با او راز جان بشنید گفت دعوا الکافره تمت در بیع بنود محمد

رسول از بشنید گفت خود استغفه بکشند رسول سعد را فرمود با مادر رحم او را کردن

این آیت در آن وقت آمد آنکه تمامی قصه لقمان را یاد کرد و گفت

يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ

ای پسرک من بدرستی کی آن یعنی روزی تو گفته اند آنها یعنی الحسنه او السیئه بدرستی که

روزی تو بار گردان توکر باشد هم سنگ دانه‌ی از سپندان دانه فَتَكُنْ

فِي صَخْرَةٍ پس باشد در سنگ سخت گفته اند مراد این صخره از صخره است

کی این هفت زمین زیر است أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ

بِهَا اللَّهُ تا در آسمانها نهان بود یا در زمین نهان بود خبیار دار را خدای اگر روزی

رای یأت بها الله بتو رساند خدای از برای روزی پرورش خواره رسد و گر بها بر کردار

رای یأت بها الله بدارد از را خدای روز قیامت از مکافات کند والله اعلم

إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ زیرا کی خدای است باریک دان باریک بین باریک

کار نیکوکار را گاه همه چیزها هیچ نیست کی از علم او خالی است در اخبار

است کی لقمان حکیم یک پسر داشت ها بسیار پند داد هیچ گونه صلاح نمی آمد او را ابنای

بزرگاوری کرد و بعد هر کاوری او را بندی نیکوی داد همی پید رفت تا کاوری

بیکی آمد لقمان ز خدای تعالی تضرع‌ها کرد گفت یا رخدایا هر چه طاقتم بود کردم

وبذری بجای آوردم سود نمی دارد مگر تو بنظر رحمت بنگری بیت

گر دوست عتابت کند این کار نکو شد — گر بخت نکو گردد این درد دوا نوشد

گر فضل ملک باشد این کار برآید — گر عدل ملک باشد این شده فرو شد

آخر آن پسر را درستی نشاندند وان تکه گاورس را که مانده بود بر دست نهاد گفت ای پسر

۵ اینهم تکنا ره رسید و گاورس یک دانه او نبشد انها ان تک مثقال حبة من خردل

این لطف خدای نظری برحمت بدان پسر کرد دلش گشاده گشت از خواب غفلت

بیدار گشت دست را بر دعا برید هول این سخن جان بر دلش کار کرد که در هم

وی بکشید مر جای جان بداد و آنک از پس این حسن می کند از شدها او مردی کبیر ور دان

را بود و گفته اند این دیگر شدها دیگر مردمان را بود که لقمان را عادت

۱۰ بودی که مردمان را پند می دادی ایشان را بجای فرزند داشتی بر اکفت یا بنی اینک گفت

يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ

ای پسرک من بپای دار نماز را و بفرمای نیکویی و باز زن کن از ناشایست و نا

شناخته نخستین خویشتن را آنکه دیگران را معروف آن بود که دین داران جوانمردان

آن را نیکو شمرند و منکر آن بود که در عقل و شرع آن را نیکو ندارند و نیکو ندارند و صواب

۱۵ ندارند وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ و شکیبایی کن بر آنچ بتو رسد از بلا

که هر که امر معروف و نهی منکر کند با وی جفا کنند و جفا گویند بر آن صبر باید کرد

إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ بدرستی که این امر معروف و نهی منکر و گفته اند

صبر کردن بر ادای آن درستی از کارهاست وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ

مگردان روی از مردمان تکبر صعر دردی بود که در گردن اشتر افتد سر از یک سو کنند

۲۰ تکبر را بدان مانند کرد زیرا که متکبر روی از مردمان بگرداند خدای گفت

وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا و مرو در زمین بتنه مرح عجایب
مرح بود چنانکه از بطر فراز گردد و آن مذموم است إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ
مُخْتَالٍ فَخُورٍ بدرستی که خدای دوست ندارد هر کشنده ی و نازنده ی
را که زینت دنیا و نعمت بنازد وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ و میانه نگه
دار در رفتن تو مه چون دیوانگان و مه چون رعنایان وَاغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ
و فرو دار آواز تو یعنی آواز هر چند توانی بر مدار که آن عیب باشد و نامستحسن است
إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ بدرستی که زشت ترین و ناخوش
ترین آوازها آواز خران است تا خلق بدانند که به بلندی آواز خر نباید حاجه در باطل
أَلَمْ تَرَوْا أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ
ای نکه نگه دی تا بدای که خدای تعالی رام کرده است از بهر شما آنچ در آسمانها و آنچ در
زمین است چون آفتاب و ماه و ستارگان و فرشتگان و میغها و کوهها و دریاها
و اصناف حیوانات و نبات همه را مسخر می دارد از بهر مصالح آدمیان را وَأَسْبَغَ
عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً و تمام کرد بر شما نیکو داشتها
او آشکارا و نهان و گر نعمه بتنوین خوانی لفظ وحدان بود ابن عباس گوید ظاهره
الاسلام و ما حسن من خلقك و باطنه ستر الذنوب و العیوب گفته اند ظاهره الایمان
و باطنه المعرفه گفته اند ظاهره تسویه الجوارح و باطنه تسویه الاحشا و گفته اند
ظاهره النعما و باطنه الالا یعنی دفع البلا و گفته اند ظاهره انواع الرزق و باطنه
العذا و گفته اند ظاهره ستر احسانکم و باطنه ستر مساویکم و گفته اند ظاهره
التبیین و باطنه التزیین و گفته اند ظاهره التصویر و باطنه التنویر و گفته اند ظاهره
مدخل الغذا و باطنه مخرج الاذی و گفته اند ظاهره حلو و باطنه حلو و گفته اند

ظاهره المرئيات وباطنه المخفيات وگفته اند ظاهره القرآن وباطنه تاويل القرآن
وگفته اند ظاهره الدنيا وباطنه العقبی وگفته اند ظاهره عيال موافق وباطنه
پارسا ومكافات اين همه احسان است كی وذروا ظاهر الاثم وباطنه
وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُجَادِلُ فِي اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ واز مردمان
كس است كی پيكاری كند در خدای جل بی دانشی وحجتی چيزی را با خلق ای انباری
گويند كی از چيز از برحه ياد كردم هيچ بتواند كرد وَلَا هُدًى وَلَا كِتَابٍ
مُنِيرٍ بی بيانی وحجتی از عقل وبی نبشته پيدا يعنی حجت شرعی وَإِذَا قِيلَ
لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وچون گويند ايشان را يعنی كافران مكه را كی
پس روی كنيد ان را كی فرو فرستاده است خدای جل ايات وبيان قَالُوا بَلْ
نَتَّبِعُ مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ
إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ گويند نه بلك ما پس روی كنيم ان را كی يافتيم ما پدران مان را
چون شرك اسفليد وگر چه بود كی ديو می خواند ايشان را بعذاب دوزخ سوزان ايشان
پس روی كنند وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ
ای مومن بود وهر كه بگرود بخدای واو ويژه كننده دين بود خدای را وگفته اند
معناه ومن يخلص دينه لله وهو محسن في ساير عمله وگفته اند معناه ومن يخلص عمله
لله وهو محسن ای مومن فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَإِلَى
اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ بدرستی كی دست در زد در گوشه ی
استوارتر بر وان توحيد است وبخدای است سرانجام كارها وَمَنْ كَفَرَ
فَلَا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ وهر كه نگرود داند و گو مكندان را يا محمد بكار او بيدزان
وگفته اند اين ايت در شان بوطالب امد كی بر كفر بمرد ومرگ وی حسرتی گشت

بلکه سر بر دل رسول خدای تعالی وی را بدین آیه تسلیت کرد إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ
فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا با ما است بازگشتن ایشان فننبئهم بما عملوا ای فنجازیهم
و آکاهیم بکارهاشان بمکافات ایشان را بدانچ کردند إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
بِذَاتِ الصُّدُورِ بدرستی کی خدای تعالی داناست بدانچ در دلها ایشان
خدای کی درون دلها داند هیچ از علم وی غایب نباشند نُمَتِّعُهُمْ قَلِيلًا
ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ برخورداری دهیم ایشان را اندک مایه
در دنیا پس بیچاره بار کردانیم ایشان را بعذاب زفت و سخت و آن عذاب دوزخ است
وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
و کر بپرسی ایشان را یا محمد عربی نبی ای کی کی آفرید آسمانها و زمین را بدرستی کی
لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ هر آینه کویند خدای آفرید سپاس و
آزادی و ستایش خدای را بر اتفاق شما با ما درین اصل و کفته اند معناه قولوا الحمد لله
چون مقر آمدی کی آفریدکار جهان خدای است حمد او را کنید و او را بستایید و کفته اند
معناه الحمد لله على التوحيد بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
بلک بیشتر ایشان نمی دانند خدای را سبحانه و تعالی بیکانکی باید دانستن کی حمد او را
باید کرد لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ
الْحَمِيدُ خدای راست آنچ در آسمانها و زمین است بدرستی کی خدای است
کی وی بی نیاز است از عبادت بندکان و ستوده و سزاوار ستایش وَلَوْ أَنَّمَا
فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ
سَبْعَةُ أَبْحُرٍ و کر هرچه در زمین درخت است قلم بودی و این دریای هست
مدد کننده ی این را هفت دریای دیکر

مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللهِ إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ

بنرسدی سخنان خدای سپری نشود ان آیت ان بود کی کافران مکه گفتند این قران
محمد طراوت وعذوبت فقط دارد ولکن معانیش عمیق ندارد خدای تعالی این آیت را
فرستاد بر ایشان ما نفدت کلمات الله ای معانی کلمات الله وفوایدها واحکامها در قول
این کلمات قران باشد وگفته اند ای فضل کلام الله وشرف القران در اخبار است کی
عیسی علیه السلام بنی مستانی بسبلکی خداوند را می پرستید نزدیک آن با وی سخن آمد
گفت یا روح الله بحرمت خدای بر تو کی از من مرد در خواهی نام ایزد عیسی علیه السلام
گفت چه خواهی کرد زین جهان گفت یا روح الله همی امید دارم کی از نسل من شاخی
بماند تا در آخر الزمان مگر از وی قلمی باشد کی بدان قران نبشتند تا آن فخری باشد
مرا بر همه نیهای زمین از بس شرف که قران است عیسی علیه السلام از آن مرد در
خواست وی شفاعت عیسی را اجابت کرد آن نی را ببرید نسل ازین بماند هنی کی در جهان
قران نبشتند از نسل اوست وان قلمها دیگر بخروس است وگفته اند ما نفدت کلمات
الله معانی ان سخنان کی خدای تعالی بهشتیان را گوید بلطف وگفته اند ما نفدت کلمات
الله بر نظام است کی هرگز سخنان خدای بنرسد زیرا کی هر چه حاصل اید از مخلوقات
از خدای تعالی بر اسمای از کتی بود وآنها را نهایت نیست وگفته اند مراد از کلمات
دلایل وحجج است وگفته اند ما نفدت کلمات الله مراد آن است کی حروف قران
کی جز شمار الحمد بوکری در عدد وعدد دنیا بد خدای داند وبس والله اعلم ان الله
عزیز حکیم بدرستی کی خدای بی همتاست درست کار درست گفتار راست دار و
صواب کار مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ
إِنَّ اللهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ نیست آفریدن شما ونه انگیختن شما در کمال

قدرت خدای مرد چون بکنیت یعنی چون افرمود بکنیت و ایکیختن یکبار بدرستی که خدای
شنوا است با نکار ایشان بعث را بینا بکردار ایشان **الم تر ان الله یولج اللیل**
فی النهار ویولج النهار فی اللیل ای نکه نکردی تا بدانی که خدای
است که می درارد شب را در روز و می درارد روز را در شب **سوال** چرا گفت
می درارد روز را در شب و شب را در روز بعد ما که و لا نه هر یکی از شب و روز جدا است ۵
هرگز ان یلمدا اخلت نشود پس ایلاج ایشان در یکدیگر چون باشد **جواب**
گوییم ایلاج شب و روز انست که این دران می افزاید و ان در این می افزاید گفته اند ایلاج
است که این را بران می درارد و ان را برین می درارد از خدای که قادر است بر تعقیب این
دو ضد شب و روز قادر است بر نقص جزو موف **وسخر الشمس والقمر**
کل تجری الی اجل مسمی ورام کرده است افتاب و ماه را ۱۰
هر یکی همی می رود تا زمان زنده تا مرده و ان منتهی منازل است گفته اند الی اجل مسمی
الی یوم القیامه زیرا که دور افلاک از مقدمات قیامت است منتهای ان روز قیامت است
وان الله بما تعملون خبیر و خدای بدانچ شما می کنید اگاه
است بر شما انکه می دارد تا روز قیامت شما را مکافات **ذلک بان الله**
هو الحق ان کردانیدن شب و روز تسخیر شمس و قمر و کواکب و تحویل احوال ۱۵
عالم بدان است تا بدانند که خدای است که او خدای راستی راست و جز وی خدایی نشاید
وان ما تدعون من دونه الباطل ولیکن انرا که خدای خوانید
از فرود او وان همه تا چیز است و خوانندگان وی ستیدن ان نادرست و نارواست
وان الله هو العلی الکبیر و خدای است که بزرگوار از همه
چیزهاست و دور از همه افتها و نقصها و عیبها و معنای علی و کبیر کاههای دیگر گفته امد ۲۰

أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ
ای بیکه نکردی تا بدانی کی کشتیها می رود در دریا بشکر داشت خدای و بفرمان او حرکت
لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ تا شما را بنماید از نشانهای او و عجایب صنع او در
دریا کی چنین گفته اند همه عجایب ده قسمت است هفت از آن در دریاست و عجب ترین
همه آنست کی مردم از دریا بسلامت بیرون آید گفته اند لیریکم من آیاته از آثار صنعهای
خدای آنست کی کشتی را زکرانی بر سر آب می رود و بیک باد از راه از هر سوی براند
و اهل از سر او از هلاکت و از میان امواج بسلامت بیرون آرد إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ بدرستی کی در آن راندن کشتیها و در آن
عجایب البحر نشانها و عبرتها و حجتها است هر شکیبای سپاس دارنده را گفته اند
معناه لکل صابر فی الشده شکور فی النعمة وگفته اند لکل صابر علی النظر والاستدلال
شکور للمنعم اذا عرفه وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ
وچون در پوشد ایشان یعنی اهل کشتی را ای چو سایبانها دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ
لَهُ الدِّينَ بخوانند خدای را و بزه کنند کار او را دین و دعا او را بود که
مشرکان در کشتیها چو موج ها بلند برآمدی و کشتی در خطر هلاک افتادی ایشان
بت را بیکبار کردندی و دل یکسر بخدای تعالی کردانیدندی و دعاهای خالص کردندی
کی تنها نجات خدای آسمان فریاد رسد فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ
فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ چون رهانیدی ایشانرا و بسلامت بسوی بیابان آوردی از ایشان
بودی کی بر راه راست استاده بودی و بودی کی از راه راست برگشته بودی گفته اند
فمنهم موفی العهد ومنهم ناقض العهد و آن آن بودی کی چون مشرکان را الله از دریا بسلامت
باز رسیدی گفتندی ای ابن سکوسی یا ما خدای آسمان کرد لکن شفاعت الهه ما کرد

تا کافر شد بندی خدای سبحانه و تعالی وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ
خَتَّارٍ كَفُورٍ و سپاس و نشود نشانها و توحید ما مگر هر فریبنده ی ناسپاسی
می کند يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَا يَجْزِي
وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ ای مردمان ای بترسید از خدای شما و بپرهیزید از خدای شما
و بترسید از روزی که هیچ یاری نکند هیچ پدر از فرزند خویش و بکار از هیچ چیز و سود
ندارد وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا
و نه هیچ زاده بود که او یاری کننده بود و چیز گزارنده و سود دارنده بود پدر خویش
را بچیزی نه آنکه هر نفسی بنفسی مشغول شده بود إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ
بدرستی که وعده ی خدای بودن قیامت حق است و خاستن شفقت روز قیامت حق است
و راست است محمد هیصم گفتی رحمه الله روز قیامت خدای تعالی همه شفقتها را از
دلها ببرد از پدران تا همه رأفت و رحمت یک خدای را ماند خلق حسنت در رحمت و شفقت
بر همه در رسد تا کس را بر کس رحمت نماند آنکه در هر بیه رحمتی نهانست خود بس خلق
خاصه مومنان باز گشاید چندان رحمت کند بر مومنان تا کافران نیز طمع کنند
برحمت خدای تا ابلیس نیز طمع کند و گردن بر افرازد گوید هر اکنون بر من رحمت کند و بیامرزد
اینست معنی قول مصطفی علیه السلام ان لله مائة رحمة قسم منها رحمة بین عباده فبها
یتعاطفون وبها یتراحمون وادخر تسعا وتسعین لنفسه یرحم بها عباده یوم القیامة
محمد هیصم گفتی رحمه الله علیه این یک رحمت که در دنیا میان خلق قسمت کرده است
از او روز قیامت نیز از ایشان باز ستاند بسی که می گوید یوم یفر المرء من اخیه وامه
وابیه وصاحبته وبنیه این یک رحمت را نیز باز آن نود و نه بر نهد تا همه رحمت او را بود
آنکه کافران و منافقان از آن بی نصیب باشند اما نماند که کار از اهل سنت و جماعت

از همه رحمتهای خدای نصیب ایشان بود فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا
و فریفته مکناد شما را زندگانی گیتی و بتر از شناختن و امن را وَلَا يَغُرَّ
نَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ و فریفته مکناد شما را از خدای دنیا فریبنده و دیو فریبنده
و نفس فریبنده و قرین فریبنده وگر غرور نصب کنی غرور خوانی فریفتن بود و غرور رفع کنی غرّار بود
إِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ بدرستی که خدای است که نزد او است
دانستن رستخیز که کی خواهد بود وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ
و او فرو دارد باران را و او داند آنچ در رحمهاست از نر و ماده و خوب و زشت
و کامل و ناقص و سعید و شقی وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا
و نه داند هیچ تن که چه خواهد کرد فردا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ
تَمُوتُ و نداند هیچ تن که بکدام زمین و بکدام قدم بر دارد و فرو نهد بمیرد
شأن نزول این آیت آن بود که مردی نزد رسول آمد گفت یا محمد بگوی که قیامت
کی خواهد بود و بگوی که باران کی خواهد آمد که ما را باران سخت حاجت است و زن من
بار دارد راست بگوی تا کی خواهد زاد و چه خواهد زاد پسر یا دختر و من دانم که دی چه
کردم بگوی تا فردا چه خواهم کرد و من دانم که کی زادم تو بگوی که کی بخواهم
مرد خدای تعالی این آیت بفرستاد در جواب وی و بنمود که علم این چیزها خدای راست
بکس ننهد در حکایات است که هرون الرشید رحمه الله علیه ملک الموت را بخواب
دید وی را گفت مرا خبر کن تا من کی خواهم مرد ملک الموت پنج انگشت سوی وی
اشارت کرد و هارون بیدار گشت معبران را بخواند که این خواب مرا چه تعبیر
است گروهی گفتند از اشارت ملک الموت است پنج انگشت مگر پنج سال است
که امیر المومنین را پنج سال عمر خواهد بود گروهی گفتند محتمل است پنجاه را و محتمل است

پنج روز را و یکی قطع نتوانستند کرد سفیان احول گفتند تعبیر این خواب هیچ کس بهتر از محمد بن مقاتل
الرازی نداند رحمه الله وی را بیاوردند گفت یا امیر المؤمنین اشارت به پنج انگشت اشارت
بود بدان که پنج علم است که آن کس ندانند مگر خدای غیب‌دان چنانک درین آیت بیان
کرده است ان الله عنده علم الساعة الآیه امیر المؤمنین را آن خوش آمد و بسیار بداده واسب
وی را عطاها بخشید عکرمه شاگرد ابن عباس گوید که جهودی آوردند ابن عباس را که
جهودی است شمار فرو شنید تا بنجوم ورزد خبرهای غیبی گوید و راست همی آید ابن عباس
مر آن بت‌پرستان را با حضار وی چون بیامد ابن عباس وی را گفت تو ای که از غیب همی خبر کنی
جهود گفت بلی و لا اقول الا حقا صدقا ابن عباس او را گفت ما ارید الا احد الکاذبین
جهود گفت تا امید هست بدین ستاره گفت هستی گفت شبانگاه می آید بیک گفته
و سر هفت روز را در گور بود ابن عباس گوید الله اکبر این یک دانستیم در حدیث فرزند
در حدیث پیش چه گویی گفت تو از این جهان بیرون نشوی تا نابینا گردی پیش از مرگ
ابن عباس گفت از مرا گفتی در حدیث خود چه گویی گفت من پس سال را مرده باشم گفت
کجا میری گفت ندانم عکرمه گفت ما هر چه وی از روز بگفت بنوشتیم و تاریخ آنکه می
داشتیم همچنانک او گفت راست بیامد و این طرفه حکایتی است که مفسران در تفسیر
بیارند و حقیقت آن خدای غیب‌دان داند و این از مفاتیح غیب است کس نداند مگر
خدای یا آنکس که خدای او را خبر کند **إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ**
بدرستی که خدای دانا همه و آگاه همه علم دانش بود و خبر آگاهی بود **سوال**
چون علیم و خبیر در معنی یکی بود و علیم و خبیر در معنی یکی بود پس چه فایده بود در تکرار
خبیر بعد ما که علیم را یاد کرد **جواب** گوییم خبر حقیقت علم بود زیرا که علم باشد
که بمعنی ظن بود چنانک شاعر گوید ولا علم الا حسن ظن بغایب اما خبر نبود

مگر علم حقیقت سر کی چنین بود در ذکر خبیر بحقیق علیم بود و گفته اند خبیر تاکید
علیم بود و خبیر تاکید علیم و علیم و خبیر خدای است والله اعلم بالصواب
خبر است از مصطفی صلوات الله علیه کی او گفت هر کی سوره الم تنزیل را برخواند
چندانش مزد بود کی شب قدر را همه در عبادت بیدار داشتی

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ الٓمٓ

انا الله اعلم گفته اند بمعناه الف الله لام لطیف میم محمد گفته اند خدای کی الله
است و لطیف است و مجید است و گفته اند قسم است اقسم الله تعالی بالایه و لطفه و مجده
و گفته اند الم نام قران است و گفته اند نام این سوره است **تَنْزِيلُ الْكِتَابِ**
این سوره فرستادن نامه ی است و معنی تنزیل و کتاب گفته آمده است **لَا رَيْبَ**
فِيهِ معنی این در تفسیر گفته آمده است **مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ**
از خدای جهانیان است یعنی سخن او است برحق و تنزیل او است معنی رب العالمین گفته آمد
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ ای می گویند
کافران مکه کی محمد این قران را از خود بافته است و ساخته است و گفته اند ام
بمعنی بل است بل می گویند افتریه چنان است کی ایشان می گویند بل کی این قران سخن در
است و سزا از خدای بگفت و بر تو وحی فرستاد **لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ**
مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ تا بیم کنی مر این گروه را کی نیامده است ایشان
هیچ بیم کننده از پیش کی از وقت اسمعیل تا روزگار مصطفی بتو پیش هیچ رسول نبوده بود
لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ معنی این گفته آمده است خدای
اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا
خدای آن خدای است کی بیافرید اسمانها و زمین و انچ میان از است **فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ**

در شش روز گفته اند در شش روز از روزهای این جهان و گفته اند در شش ساعت
از روز خود توانستی که در کن فیکون بیافریدی لکن خواست کی خلق را دلالت
کند بر تانی در کارها چنین گفته اند التانی من الرحمن والعجلة من الشیطان
ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ معنی این گفته آمده است مَا لَكُم مِّن
دُونِهِ مِن وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ نیست شما را از فرود خدای هیچ دوستی ٥
ونه هیچ خواهش گری و گفته اند معنا ما لکم من دونه من قریب ینفعکم ولا شفیع
یشفع لکم أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ ای در نیابید پند و پند نگیرید لفظ
استفهام است و مراد ازین امر يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ
می سازد کار از آسمان بزمین گفته اند معناه یدبر امر الارض من فوق السما و گفته
اند یبعث الملائکة بمصالح الخلق ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ ای یعرج الله عند ١٠
انقضا الدنیا پس بوی گردد سر و کار بندگان کی کنون همه تقضا و تقدیر او است و فردا
همه بوی درست باید کرد گفته اند ثم یعرج الیه ای یعرج الملائکة الیه پس بر شوند آن
فرشتگان کی اکنون بزمین اند بر احسانک جبریل بوحی و میکائیل بروزی
واسباب روزی و عزرائیل بقبض ارواح و دیگر فرشتگان با نواع بندها پس بر شوند سوی
فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ ١٥
در روزی چند آنک باشد اندازهٔ وی از هزار سال از آنچ شمای شمرید سوال
اینجا گفت فی یوم کان مقداره الف سنة وجای دیگر گفت فی یوم کان مقداره خمسین
الف سنة یکجای مدت قیامت را هزار سال نهاد و بجای پنجاه هزار سال نهاد
نه این تناقض بود جواب گفته اند اینجا کی گفت الف سنه این نشیب مجری فرشتگان
است از زمین تا بر آسمان دنیا از زمین تا با سما پانصد ساله راه وسطبرای آسمان پانصد ساله ٢٠

راه جمله این هزار ساله راه باشد و انجا کی گفت خمسین الف سنة از نقل مسافت
و نشستگان است از زمین تا عرش پنجاه هزار ساله راه است درین هیچ تناقض لازم نیاید
و گفته اند انجا کی گفت فی یوم کان مقداره الف سنة و انجا کی گفت خمسین الف سنة
هر دو خبر از طول روز قیامت است لکن یک جای از الف سنة گفت در اضافت
بعامه خلق و جای دیگر از خمسین الف سنة خواند در اضافت بکافران زیرا کی مدت آن روز بر ٥
بر خلق متفاوت باشد کس بود کی روز قیامت بروی یک ساعت بیش نپاید و کس بود که
آن روز بروی پنجاه هزار سال آید نبینی در کار دنیا کسی که روزی در اندوه و عشرت گذارد
گوید آن روز بر من سالی آمد از علی رضی الله عنه روایت است کی او گفت روز قیامت
پنجاه موقف است در هر موقفی هزار سال بنده را باز دارند این همان معنی بود کی گفته
اند پس درین تناقض لازم نیاید **ذلک عالم الغیب والشهادة** ١٠
از خدای کی بدو هر چیز ها که دانسته بیاید و پیدا است گفته اند الغیب ما غاب
عن علم العباد والشهادة ما علمه العباد و گفته اند غیب احوال آن جهان است
و شهادت احوال این جهان و گفته اند غیب است کی خلق از او می بینند و شهادت آنچ
از او می بینند و گفته اند غیب معدوم است و شهادت موجود و گفته اند غیب آنست
کی خلق از او دلیل نه دانند و شهادت آنچ بدلیل دانند و گفته اند این غیب ١٥
و شهادت نهان و آشکار اخلق است **العزیز** از جمند بی همتاست
العزیز المنتقم من الکافرین **الرحیم** و بخشاینده بر مومنان خاصه و معنی رحیم
گفته آمده است در فاتحه **الذی احسن کل شیء خلقه**
از خدای کی نیکو کرد هر چیز را کی او بیافرید بیش از **سوال** چرا گویید کفر و معاصی
او نیافریده خدای است بعد ما کی خدای کسی هر چه او بیافرید نیکو او بیافرید و کفر ٢٠

ومعاصی قبیح است پس چگونه آفریده خدای تواند بود جواب گوییم خدای
گفت احسن کل شی خلقه آفریدن او نیکو کرد لاجرم آفریدن کفر و معاصی از خدای
نیکو است اگرچه کفر و معاصی قبیح است و گفته اند هرچه آفرید در خورد حکمت
آفرید نیکو آفریدن آن از آنست لاجرم بر وی تاوان نیست و گر خلقه بفتح لام خوانی
معناه علم کل شی خلقه این احسان بمعنی علم بود چنانک علی گوید رضی الله عنه
قیمة کل انسان بقدر ما یحسن ای بقدر ما یعلم و در لغت گویند فلان لا یحسن شیا ای لا
یعلم شیا **وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ** و آغاز کرد آفریدن مردم
را از گل و آن مردم آدم بود صلوات الله علیه **ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ**
سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ پس کرد یعنی بیافرید فرزندان او را از بیرون آورده ای
از آب ضعیف و آن نطفه بود بیرون آورده از پشت مرد و سینه زن **سوال**
اینجا می گوید مردم را از سلاله از آب مهین آفریدیم جای دیگر گفت من سلالة من طین مردم
را از سلاله از طین آفریدیم این تناقض بود **جواب** گوییم آنجا که گفت من سلالة
من ماء مهین مراد اینجا نسل آدم است و نسل آدم فرزندان او باشند پس تناقض لازم نیاید
ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ پس تمام کرد او را یعنی آدم را
و آدمی را و در او در دمید روح از جان او **سوال** چرا گفت من روحه بعد ما که خدای
را جان نشاید تا از آن در او دمد **جواب** گوییم من روحه معنی آنست کی
روحا یا مر دم را و در دمید روح جان بیهمتا از او **وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ**
وَالْأَفْئِدَةَ و کرد شما را شنوایی و بینایی ها و دلها یعنی گوشهای شنوا و چشمهای بینا
و دلهای هوشمند **سوال** چرا گفت ثم سوّیه و نفخ فیه من روحه همه بلفظ واحد آن
یاد کرد بلفظ خبر آنگه گفت و جعل لکم السمع والابصار بلفظ جمع گفت

جواب گوییم اینجا گفت ثم سوّیه ونفخ فیه من روحه مراد از آدم است و هر یکی
از آدمیان جدا کانه و اینجا گفت وجعل لکم مراد از ین همه است پس جمله و جمله خبر از افراد
باشد پس تناقض واجب نیاید و آن سوال که چرا سمع را بلفظ وحدان یاد کرد و
ابصار را بلفظ جمع در صدر تفسیر در سورة البقرة یاد کرده آمد فلا نعیدها هاهنا
قَلِيلًا مَا تَشْكُرُونَ اندک است آنچه می سپاس داری کنید یعنی
اندامهاتان همه مطیع خدای نکنید گفته اند معناه ما تشکرون قلیلا ولا کثیرا و گفته اند
معناه ما اقل ما تشکرون علی هذه الاعضاء وعلی تسویتها وَقَالُوا أَإِذَا
ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ وگفتند کافران منکران بعث ای چون گم بوده باشیم
ما در زمین یعنی چون ریزیده شویم و با خاک زمین یکی گشتیم ناپدید شدیم و ضللنا بضاد
خوانده اند ای انتنّا وتغیّرنا و گفته اند معناه صرنا کالصلّة والصلّة الارض
الیابسة ای چون با زمین یکسان شده باشیم أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ بَلْ هُمْ
بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ كَافِرُونَ ای ما در آفرینش نو خواهیم بود هرگز که
این نبود خدای گفت بلکه ایشان بباز رسیدن بخدای ایشان یعنی بانگیختن از پس مرگ
ناگرویدگان اند قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي
وُكِّلَ بِكُمْ بگوی یا محمد جان بردارد همه شما را فرشته ی مرگ یعنی عزرائیل
آنکه برگماشته اند بر شما **سوال** چرا اینجا گفت یتوفیکم ملک الموت
وجای دیگر گفت توفّته رسلنا وجای دیگر گفت الله یتوفی الانفس حین موتها این
تناقض بود **جواب** گوییم جان کشیدن از ناخن پای تا بحلقوم فعل فرشتگان
است اعوان ملک الموت و جان برداشتن فعل ملک الموت بود و اماتت فعل خدای
بود پس در ین تناقض لازم نیاید ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ

پس خدای شما کرداند شما را روز قیامت از بهر حساب و محاسبت را و از بهر
ثواب و عقوبت را **وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الْمُجْرِمُونَ نَاكِسُوا**
رُءُوسِهِمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ و کر ببینی یا محمد آنکه کی بذکاران در پیش افکنده
باشند سرهای ایشان را نزد خدای ایشان یعنی روز قیامت **سوال** ولو تری
شرط است جوابش کو بعضها کی شرطهای جواب بود **جواب** کفته اند هو ابشر
در و ضمیر است معناه لرأیت مذلتهم و حقارتهم و تعجبت من حالهم و کفته اند حسن
شرط را جواب باز کنند تمامی تا کمتر را جنانک کویند لو رایت علیًّا بین المغفر
جواب باز نکنند تفخیم سخن را **رَبَّنَا أَبْصَرْنَا وَسَمِعْنَا** کویند ای
بار خدای ما معاینه دیدیم و شنیدیم یعنی بحقیقت بدانستیم کی ما را می چه بایست کرد
و در ما فیم فرمان بردار کشتیم **فَارْجِعْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا إِنَّا**
مُوقِنُونَ باز کردان ما را این بار تا کنیم کار نیک بدرستی کی ما یی کمان
ایم بقیامت و سوال و حساب ایقنوا حین لا ینفعهم الیقین **وَلَوْ شِئْنَا لَآتَيْنَا**
كُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا و کر خواستمی بدادمی هر تنی را راه راست یعنی معرفت
و هدایت و کفته اند هداها راه بنمودن او **وَلَٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ مِنِّي**
بلکه سزا کشته و سابق شده است از من کفتار و آن کفتار است هر اینه پر کنیم
دوزخ را از پریان و آدمیان جمله و این سخن سابق شده بدانست کی همه خلق شایسته
بهشت نباشند و مشیت خدای تعالی موافق علم و حکمت او بود پس خواست کی
هر کروهی را بدوزخ کند بمعصیت ایشان تا دوزخ از ایشان پر باید از بهر این را هدایت
کروهی خواست دون کروهی و این عدل است و عدل از ملک روا است
فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا

لأملأن جهنم من الجنة والناس اجمعين

بچشید عذاب دوزخ بدانک فرو گذاشتید این روز و باز رسیدن بدین روز یعنی
بدانک این روز را نشناختید إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ
بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ بدرستی کی ما فرو گذاشتیم شما را در عذاب جاویدان
وذوقوا عذاب الخلد ای تنال الهم گویند ایشان را بچشید عذاب جاودان بدانچ
بودید می کردید هر چه بتر إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا
ذُكِّرُوا بِهَا بدرستی کی بگرویدند بآیتهای ما و سخنان ما آن کسها کی چون
ایمان آن کسها بجای آرند کی چون پند دهند ایشان را بدان خَرُّوا سُجَّدًا
بیفتند سجود کنان و خضوع کنندگان باشند فرمان خدای را تعالی سوال
چرا گفت مومن بآیتهای خدای آنکسها باشند کی چون بشنوند ایشان را سجود افتند بعد ما
کی این شرط ایمان نیست اگر کسی این نکند هم مومن باشند و در هیچ موضع این واجب
نیست مگر کی سجده تلاوت رسد سجود سنت است جواب گویم این
سجود خضوع است کی آن را قبول کنند و این از شرط ایمان است گفته اند معناه
خو گیرانده ی ایمان تمامی آنکسها باشند کی چنین باشند و گفته اند اذا ذکروا
بها معناه اذا دعاهم المؤذن الی الصلوة موذن را اجابت کنند بآمدن بجماعت
وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
و نماز کنند بستایش خدای ایشان گفته اند بپاکی یاد کنند خدای ایشان را
و ایشان گردن کشی نکنند از فرمان خدای تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ
الْمَضَاجِعِ برخیزد پهلوهای ایشان از بسترها بنماز شب سوال
چرا گفت یتجافی جنوبهم بردارند پهلوهای ایشان از بسترها بعد ما کی پهلوها خود
نخیزد و لکن بردارند جواب گویم این صفت خاصگان خداست

جون مستنقمان طاعت ایشان خویشتن را جنان بر آراسته باشند کی پهلوهای ایشان
قرار نگیرد بر بستر وقت عبادت و وظیفه ایشان جنانک محمد بن کرام گفت
رحمه الله کی شصت سال است تا تن مرا از من خواب نه خواسته است گفته اند مراد
ازین نماز خفتن است کی نخسبند تا نماز خفتن نکنند وآمده است کی از امام مسلمانان
ابو حنیفه رضی الله عنه جهل سال نماز بامداد بطهارت نماز خفتن کرد ٥
يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَطَمَعًا وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ
می خوانند خداوند ایشان را بیم و امید خوفا من النار وطمعا فی الجنه و ازانج روزی
کرده ایم ایشان را نفقه می کنند بر کوه وصدقه یعنی شب نماز کنند و بروز صدقه
دهند **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ**
نداند هیچ تن انچ ساخته اند ایشان را و کر اخفی بسکون یا خوانی معناه انج نهان می ١٠
سازم یعنی نماز کنان شب را از روشنای چشمها یعنی کرامتهای کی دلهای ایشان بدان
شاد کردد و چشمهای ایشان بدان خنک کردد و قرة اعین خنکی چشم بود و خنکی
چشم از شادی دل بود و کرمی چشم از اندوه دل بود از انست کی شادی دل را
قرة العین کویند و اندوه دل را سخنة العین کویند کی از شادی دل آب خنک از چشم برود
و از اندوه دل آب کرم از چشم برود **جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ** ١٥
پاداشتی بدانج بودند می کردند از کارهای نیک حسن بصری کوید اخفوا اعمالهم
فاخفی الله ثوابهم **أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا**
يَسْتَوُونَ ای انکس کی کرویده بود جنان کس بود کی بیرون شونده بود از دین
هرکز یکسان و برابر نبود کفته اند این آیت در شان علی بن ابی طالب رضی الله عنه
آمده است و ولید بن عقبه و آن آن بود کی ولید بن عقبه مر علی را گفت انا افصح منک لسانا ٢٠

واحسن منك وجها واسبط منك يدا وما كنت دونك في اللقا ودر مح حرب از توكم
بنامدم علي او را كفت اسكت فانك فاسق خداي تعالى رو فاق سخن امير المومنين علي از
اين بفرستاد **سوال** چرا فاسق را مومن كويد بعد ما كي خداي درين ايت
فاسق را ضد مومن نهاد **جواب** كوييم فاسق باشد كي كافر بود واين فاسق
درين موضع بمعنى كافر است ولكن واجب نيايد تا هر فاسق كافر بود اين هم
چنان است كي جاي ديكر كفت افنجعل المسلمين كالمجرمين مجرم را در برابر مسلمان نهاد
واجب نيايد تا هر مجرم كافر بود ونا مومن ونا مسلمان بود ولكن مجرم بود كي كافر
بود همچنين جاي ديكر كفت ام حسب الذين اجترحوا السيئات ان نجعلهم كالذين امنوا
وعملوا الصالحات الايه درين ايت سيئه را در برابر ايمان اورد واجب نيايد تا
هر سيئه كفر بود و خروج از ايمان بود فسق وفاسق هم چنين است براي انك خداي
تعالى فاسق را در برابر مومن اورد واجب نيايد تا هر فاسق خارج بود از ايمان و
كافر بود واز سر اين ايت خود پديد اه است كي اين فاسق درين موضع كافر است
نه بيني كي كفت واما الذين فسقوا فماويهم النار كلما ارادوا ان يخرجوا منها اعيدوا
فيها وقيل لهم ذوقوا عذاب النار الذي كنتم بها تكذبون واين صفت كافران است

أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ

اما انكسها كي بكرويدند و كردند كارهاي نيك با خلاص ميان ايشان و خداي
ايشان ايشان را بود بهشتهاي ماوى كفته اند ماوى جايكاه خاصكان خداي
است جنان چهار است جنات النعيم و جنات عدن و جنات الفردوس و جنات الماوى
و كفته اند جنات الماوى صفت همه بهشتها است **نُزُلًا بِمَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ** روزي بود از بهشت ايشان را كفته اند نزلا منزلكاهي بود

بود ایشان را ابداع بودندی کردند از صالحات آنک جای کا قران بدین مذکور کرد و گفت

وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ واما آنکسها کی بیرون

شدند از دین و فرمان خدای بازگشتن جای ایشان آتش است **كُلَّمَا أَرَادُوا**

أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا هرگه کی خواهند کی بیرون آیند از اینجا

وا گردانند ایشان را در اینجا و آن آن بود کی دوزخ جوش برآرد و زبانه ایشان را از قعر

برهنه اندازد و فرشتگان باشند ایستاده با مقامع ایشان را می زنند و بقعر دوزخ

می برند بیک ضربت هفتاد خریف بدوزخ فرو می شوند و گفته اند کلما ارادوا ان

یخرجوا منها هرگاه کی خواهند کی عذاب سبک گردد می سوزانند ایشان را بعذاب

این اعیدوا اعادت زیادت عذاب بود چنانک گفت زدناهم عذابا فوق العذاب

وَقِيلَ لَهُمْ ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ

و گویند ایشان را چشید از عذاب آتش که بودید آن را بدروغ همی داشتید

وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ

هر آینه بچشانیم ایشان را از عذاب نزدیکتر و کمتر پیش از فرود عذاب بزرگتر

گفته اند عذاب ادنی عذاب بدر است و گفته اند قحط این جهانی است و گفته اند

عذاب گور است پنج جای خدای تعالی در قرآن عذاب گور را یاد کرده است

یکجا گفت فان له معیشة ضنکا یعنی فی القبر دیگر جای گفت ولو تری اذ فزعوا فلا فوت

یعنی فی القبر سدیگر جای گفت یا حسرتی علی ما فرطت فی جنب الله و ذلک فی القبر

چهارم جای گفت یوم نبطش البطشة الکبری یعنی فی القبر پنجم اینجا گفت من العذاب

الادنی دون العذاب الاکبر یعنی عذاب القبر **لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ**

تا در خورد آن آن بود کی ایشان باز گردند از کفر با ایمان و از باطل بحق والله اعلم

سوال اگر این عذاب ادنی عذاب گور است پس چرا گفت لعلهم یرجعون بعد ما که
از پس آنکه در گور شدند بیدار کننده نبود با عمل و بحق جواب گوییم لعلهم
یرجعون معناه این وعید بکردیم بعذاب گور و از بعد آن بعذاب دوزخ تا در خورد این
وعید از بود که ایشان بحق گردند گفته اند معناه لکی یرجعوا من العذاب الادنی الی
العذاب الاکبر یوم القیمه وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ
عَنْهَا و که بود ستمکارتر بر تن خویش از آن کس که پند داده آمد او را با نشانهای خدای
و پس روی بگردانید از آن بانکار و جحود آن إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ
بدرستی که ما از بدکاران باعراض از آیات ما داد ستاننده ایم وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى
الْكِتَابَ بدرستی که ما موسی را دادیم نامه یعنی توریت جمله اسفار و آمده
است از حسن بصری که توریت هزار سوره است هر سوره ای هزار آیت هر آیتی چند
سوره ی البقره و آل عمران فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ
مباش در گمانی از دیدار او سوال مصطفی موسی را دیده بود علیهما السلام
چون این آیت آمد با نه اگر دیده بود چه شک بود پس چرا گفت فلا تکن فی مریة من لقائه
جواب گفته اند این خطاب رسول راست مراد منکر بعث را و گفته اند
مراد از خطاب هم رسول راست که او را می وعده دهد بدیدار موسی تا شب معراج
چهار بار موسی را بدید یک بار در بیت المقدس در راه موسی را در گور بدید نماز می کرد
دیگر بار در مسجد اقصا او را بدید با رسولان حشر کرد و در قفا مصطفی نماز کرد
سدیگر بار باسمان چهارم چون از قاب قوسین باز گشت موسی را هم آنجا بدید و امر پنجاه
نماز بروی عرضه کرد تا موسی گفت یا محمد تخفیف خواه مصطفی از خدای تخفیف
خواست تا پنج آمد و گفته اند فلا تکن فی مریة من لقائه معناه فلا تکن فی شک من لقا

موسی الادی من قومه وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وکردیم

او را راه نماینده مر فرزندان یعقوب را اندر عون بحق و گفته اند او را راه نمودی سان

وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا

و کردیم از ایشان راستوا آنکی راه می نمودند بفرمان ما خلق را بباز خواندن بتوحید

برای آنکه صبر کردند و اکر لما بتشدید خوانی آنکه کی صبر کردند شما نیز صبر کنید تا کرامات یابید

وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ و بودند بآیتهای ما بی کمان

می بودند یعنی کرویده بآیات ما إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ

بدرستی کی خدای تو آنست کی او داوری کند و جدا کند میان ایشان روز رستخیز

فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ در آنچ بودند در آن خلاف و ای می کردند

اندر دین و اعتقاد و افعال أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ ای لم یبین لهم ای بیدا نکردیم

ما ایشان را و کر بیا خوانی فعل خدای بود و روا بود کی فعل اهلاک بود والله اعلم

كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ فِي مَسَاكِنِهِمْ

کی چند هلاک کردیم از پیش ایشان کروهای را چون امم ماضیه و قرون خالیه

می روند اینها در جایکاههای ایشان إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ

بدرستی کی در آن هلاک کردن ایشان نشانها و عبرتها و پندها است آیا می نشنوند

خبرهای ایشان و می در نیابند أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ

الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا ای نکه نکردند تا ندانستند کی ما میرانیم آب را

یعنی میغ بر آب را که همه اندر آب روان سوی زمین بی نبات پس بیرون آریم بدان آب کشت را

تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ أَفَلَا يُبْصِرُونَ

می خورد از آن از رستنها چهارپایان ایشان چون کیاه و کاه و تنهای ایشان چون حبوب

وطعام ای نه می بینید و نمی دانید که از خدای که قادر است بر تحویل احوال از کشت

قادر است واحیا طعن و بر هرچه خواهد **وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ**

إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ و می گویند کافران مکه که خواهد بودن این گشادن

مکه که هستند راست گویان و آن آن بود که یاران رسول در جفاهای اهل مکه

درمانده بودندی گفتندی یا بنبد تا روز فتح مکه مکافات شما بار کنم اهل مکه بحیله ستانی

گفتندی متی هذا الفتح جز که خواهد بود این فتح مکه و گفته اند متی هذا الفتح

حکایت قول مسلمانان است که می گفتند قیامت کی خواهد بود قیامت را بارزو می

خواستند تا از محنت دنیا و جفاهای دشمنان برهند خدای تعالی گفت

قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ بگوی یا محمد روز

حکم و داوری قیامت سود ندارد آنکسها را که بگروید ند در دنیا گروش ایشان

از روز اما اکثر مفسران برآنند که این فتح فتح مکه است لا ینفع الذین کفروا

ایمانهم سود ندارد از کافران را ایمان ایشان تا شمشیر خالد ولید که در افتاد و همی

کشت تا در کوههای مکه خون راند و ایشان از بیم جان شهادت می گفتند و خالد

می کشت خاصه از بنی خزیمه **وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ** و نه ایشان را

هم زمان دهند **فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ**

بگردان از ایشان یا محمد از مکافات ایشان و این آنکه آمد که رسول بمکه بود و امر

نیامده بود بقتال و از بعد آن امر آمد بقتال وانتظر چشم می دار نصرت ترا

وهلاک ایشان را و گفته اند معناه وانتظر الامر بالقتال انهم منتظرون که ایشان

چشم دارند کار بانده هلاک را والله اعلم   تمت السوره

خبر است از مصطفی صلوات الله علیه که او گفت هر که سوره الاحزاب

را خواند خدای تعالی ملائکه را گواه کند بر آنک وی را از دوزخ جاوید
بسم الله الرحمن الرحیم
یا ایها النبی ای پیغامبر بزرگوار النبیء هم خوانده‌اند و نبی هم معروف
نبو و همز در آن لغتی است در خبر است کی مردی رسول الله را گفت یا نبیء الله هم رسول گفت
لا تنبز و اسمی انما انا نبی الله و نبی در لغت حجاز بی همز فصیح‌تر دارند و قرآن بلغت ایشان
است نبی بی همز مرتفع باشد چنانک گویند مکان نبی ای مرتفع و نبیء هم از نبا بود و نبا
خبر بود یا ایها النبی معناه یا رفیع الاسم یا رفیع الذکر رفیع القدر رفیع الهمه
رفیع المعراج رفیع الدرجه اتق الله بترس از خدای و بپرهیز از آزار
خدای ای ثابت کن بر تقوی امر است رسول را ایشان بر تقوی در آنکی
رسول خود متقی بود گفته‌اند این خطاب رسول راست و مراد همه مومنان را و گفته‌اند
اتق الله فی نقض العهد و گفته‌اند اتق الله فی تجدید العهد مع کفار مکه بعد ما نقضوا
العهد ولا تطع الکافرین والمنافقین و فرمان مبر
ایشان که کافراند و دو رویان را الکافرین مراد ازان بوسفیان حرب است و یاران
وی والمنافقین عبد الله ابی و یاران وی شان نزول ابتداء این سوره آن بود که
مصطفی سال حدیبیه با اهل مکه صلح کرده بود بر آنک تا ده سال با ایشان حرب نکنند و با
عهدیاران حرب نکنند و با حریفان ایشان جنگ نکنند بعد اهل مکه دو سال را از عهد
باز گردیدند آنکه عهد رسول را بشکستند بدانک با بنی دیل یار گشتند و با بنی بکر
و ایشان حربیان رسول بودند و بر بنی خزاعه بیرون آمدند و ایشان عهدیاران رسول
بودند چون عهد رسول را بشکستند خواستند کی از نقض عهد را بر رسول خدای
بپوشند و او را بر عهد دارند وقت امیر ایشان بوسفیان حرب بود کس فرستادند

می روذ بمدینه شو و با محمد عهد تازه کن پیش از آنک وی آگاه شوذ کی ما عهد وی
بشکسته ایم کی اگر وی خبر شنوذ قصد ما کنذ و ما با وی بر نیاییم بوسفیان بمدینه
آمد برای تجدید عهد را این قصه مقدمه فتح مکه است ما آن را نوشته در سوره النصر
گفته اند سوفنو خدای هستا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا
بدرستی کی بوذ و هست خدای بی همتا نقض عهد ایشان دانا و درست کار در
گفتار و حکم کرد کی بوسفیان را نکشی و از آن بوذ که رسول قصد کرده بوذ بکشتن
وی و یاران وی که چون بدانست کی ایشان عهد وی را نقض کرده اند لکن خدای
نخواست کشتن وی از آنک دانست کی وی مسلمان گردذ وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ و پس روی کن آن را که وحی می کنند بتو از خدای تو
یعنی تو فرمان خدای نگه دار نگر با قول کافران و منافقان کار نکنی إِنَّ اللَّهَ
كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا بدرستی کی بوذ و هست خدای بدانچ
شما می کنید آگاه و گر بما تعملون بیا خوای خبیر باشد وَتَوَكَّلْ عَلَى
اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا و توکل کن بر خدای در بار مصالح و معاش
خویش بسنده است خدای کاردار و نکته آن ای وکفی الله وکیلا او اکتف بالله وکیلا
مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ فِي جَوْفِهِ نکرد خدای هیچ مرد
را هیچ دو دل اندر میان او شان نزول این آیت گفته اند آن بود کی کافران مکه می
گفتند محمد دو دل دارد یک دل قرآن می بافذ و بدیگر دل معاملت خلق ورزد
این آیت در جواب ایشان آمد و گفته اند این در آن آمد کی کافران مکه مردی را
معروف بابی معمر گفتندی کی او دو دل دارد از بس اخبار و حکایات کی او یاد
داشت تا روز بدر کی لشکر قریش هزیمت شد وی در آن لشکر بوذ بتاختن

می دویدند تا بمکه بلکه تا نعلین در دست وی و یک تا در پای بوسفیان بجست او را بدید

از منهزمان گفت همین تا با معمر ما و را گرفتند لشکر ما را شکستند بسیار کشتند

و خستند و اسیر گرفتند بوسفیان گفت از یک تا نعلین در دست چرا داری وی گفت

از بلند تا اینجا آمدم و بیخود آگاهی نداشتم کی نعلین در پای دارم یا نه مردمان بدانستند

کی نامرد و قلب او را محال است این آیت بیامد آنکه گفت خدای عز و جل ۵

وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ

و نکرد آن زنان شما را کی بر ایشان ظهار کنید ایشان را مادران شما این آیت در شان اوس

بن صامت آمد و زن وی خوله کی وی بر عادت جاهلیت از زن ظهار کرد و ظهار در جاهلیت

طلاق باین بودی در اول اسلام هم بر آن عادت می رفتند خدای تعالی درین آیت بنمود کی

آن باطل است و بدین لفظ زن حرام نگردد و حدیث ظهار تمامی در سوره مجادله گفته آید ۱۰

سوال چرا گفت زن ظهار کرده را کی مادر شما نگردد بعد ما کی هر کس داند کی

زن مرد هرگز مادر او نگردد **جواب** گوییم در جاهلیت مردی کی زن خویش

را ظهار کردی او را در حرامی همچو مادر خویش داشتی که بیرون هرگز روا نداشتی بوی رسیدن

گفتی کی چون بر زبان رفت کی انت علی کظهر امی زن مادر شد و در آن باب [illegible] کردندی

خدای گفت آن همه باطل است وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ۱۵

و نکرد خدای تعالی پسر خواندگان شما را پسران شما یعنی همچنانک بظهار زن بر مرد

همچو مادر نگردد بتبنی کس فرزند نگردد این در زید آمد کی زید بن حارثه مولی

رسول بود و رسول علیه السلام او را پسر خواند از کمال عقل و ادب که داشت و غایت خردمند

بود چون زینب بنت جحش دختر عمت رسول از مکه بهجرت بمدینه آمد طمع می داشت

کی رسول او را بزنی کند نام او آمد از خدای تعالی کی او را بزید حارثه ده [illegible] ۲۰

برآمد نبیا ورا دست بداشت رسول او را بخواست منافقان شماتت کردند گفتند

که می گویند زن پسر را بر ما بتشنا بد کردن و خود زن پسر را بخواست خدای گفت وما

جعل ادعیاءکم ابناءکم ذٰلِکُمْ قَوْلُکُمْ بِأَفْوَاهِکُمْ وَاللّٰهُ یَقُولُ

الْحَقَّ وَهُوَ یَهْدِی السَّبِیلَ آن گفتار شماست بدهنهای شما جز

بر زفانهای شما که می گویید زید بن محمد و از حقیقت نیست و خدای می گوید سخن

راست و درست و او راه نماید راه راست و صواب آنست که گفت اُدْعُوهُمْ

لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللّٰهِ خوانید ایشان را بپدران ایشان گویید

زید بن حارثه مگویید زید بن محمد آن داد نزدیک خدای تعالی فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا

آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُکُمْ فِی الدِّینِ اگر ندانید پدران ایشان را برادران شما

اند در دین سؤال چرا گفت و چه معنی بود این را که گر ندانید پدران ایشان را برادران

شما اند در دین بعد ما که گر نه پدران ایشان را می دانیم هم برادران ما اند اندر دین

جواب گوییم معناه که نام پدران ایشان دانید ایشان را پسر پدران ایشان باز

خوانید و گر ندانید ایشان را برادر خوانید یا گویید یا اخی یا عبد الله یا مؤمن یا مسلم

وَمَوَالِیکُمْ و ابن عم شما اند گویید یا ابن عم و مولی هم دوست بود گویید ای دوست

و مولی بنده بود گویید یا صاحبی وَلَیْسَ عَلَیْکُمْ جُنَاحٌ فِیمَا

أَخْطَأْتُمْ بِهِ و نیست بر شما بزه ی و تنگی در آنچه خطا کنید از راستی از نهی

وَلٰکِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُکُمْ بلکه بدان که مر دلی قصد کرد دلهای شما

از پس نهی که شنیده گویند گفته اند معناه و از پس نهی که کسی خطا گوید وی را بدان

گرفتاری نبود اما عمدا نشاید گفت وَکَانَ اللّٰهُ غَفُورًا رَحِیمًا

بود و هست خدای آمرزگار و بخشاینده تا مان را و از تمامی رحمت خدای بر بندگان

تا بدانجای است کی در زبانت گفت از کینه کی بخطا کنید بدان شما را نگیرم ولیکن بقصد
کنید خود غفور رحیمم و گفته اند اگر از دور عالم تا فنای عالم از فرزندان آدم
کسی باشند کی وی مستحق رحمت باشد و خدای بر وی رحمت نه کند وی ارحم الراحمین نباشد
اَلنَّبِیُّ اَوْلیٰ بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ اَنْفُسِهِمْ پیغامبر اولی تر بگروندگان
از تنهای ایشان بهمه معنی یعنی رسول بر ایشان مشفق تر و ایشان را ناصح تر از آنک ایشان
مر تنهای ایشان را دیگر معنی اولی بالمؤمنین یعنی امره نافذ فیهم و حکمه جار علیهم و لیس
لهم ان یحکموا انفسهم سدیگر معنی النبی اولی بالمؤمنین قضاء دیونهم و حفظ
عیالهم و مراعاة ضایعهم منهم بانفسهم من بعضهم لبعض **وَاَزْوَاجُهُ
اُمَّهَاتُهُمْ** و زنان او علیه السلام مادران ایشان اند یعنی در حرمت و تعظیم
مومنان ایشان را چون مادران مومنان اند و در تحریم نکاح اما در ستر و حجاب جز دیگر زنان
اند در حجاب است کی زنی عایشه را گفت یا امّاه عایشه گفت رضوان الله علیها
من نه مادر زنیستم من مادر مردان مومنانم ترا باید گفت یا اختی **سوال**
چرا است کی خدای تعالی زنان رسول را مادر مومنان خواند گفت وازواجه امهاتهم
و رسول را پدر ایشان نه خواند بلک گفت ما کان محمد ابا احد من رجالکم **جواب**
گوییم زیرا کی خدای تعالی خواست کی مومنان زنان رسول را علیه السلام بنام تعلیم
خوانند حرمت ایشان را و زن را بهیچ نام نه خوانند به از آن و بهتر از آن کی او را مادر
خوانند و رسول را بهیچ نام نخوانند به از آن و بهتر از آن کی او را رسول الله خوانند
زیرا کی گفت ولکن رسول الله دیگر جواب زنان رسول را مادر مومنان خواند تا کس
طمع نکند در مناکحت ایشان زیرا که روا نبود مادر را بزنی کردن اگر رسول را
پدر مومنان خواندی نیز روا نبودی کی وی کسی را از امت بزنی کردی زیرا کی چنانک

روا نبوذ مادرانرا بزنی کردن روا نبوذ دختر را بزنی کردن از بهر انرا رسول را پدر مومنان
نه خوانند سبب انکه جواب رسول را پدر مومنان نه خوانند لا بل که ایشان را چون جان
ایشان خوانند که گفت النبی اولی بالمومنین من انفسهم یعنی با ایشان اولی تر از جان ایشان و بسیار
بوده باشند که از فرزند تبرا کنند اما هرگز نبود که جان از تن تبرا کند تا بدانند که
رسول مومنان نزدیکتر از پدر ایشان محمد هیصم گفتی درین جه گفت وازواجه
امهاتهم گفت ایشان است که هرکه او روا دارد عایشه را یا کسی را از یاران رسول بد گفتن
وی نه حلال زاده بود زیراکی مادر را بد گفتن در حلال زادگی در نباید و نیز در خبر
است که پیغامبر علیه السلام عایشه را گفت من لم یرض بک اما لم یرض بی رسولا
وَاُولُوا الْاَرْحَامِ بَعْضُهُمْ اَوْلٰى بِبَعْضٍ و خداوندان خویشیها
برخی از ایشان اولی تر اند بمیراث از برخی و آن آن بود که در اول اسلام میراث بهجرت
بود که نه بقرابت اعرابی از مهاجری میراث نیافتی نه مهاجری از اعرابی وگر چه
مسلمان و قرابت بودندی اخر خدای تعالی آن حکم را منسوخ کرد بدین ایت
فِي كِتَابِ اللّٰهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ قران است
یعنی در قران پدید کرد که میراث بایمان و قرابت است نه بهجرت از گروندگان و هجرت
کنندگان سوال چرا گفت قرابتان یکدیگر اولی تر اند از مومنان و مهاجران
بعد ما که قرابت بایمان و هجرت منافات نکند زیراکی قرابت باشد که هم مومن بوذ هم
مهاجر جواب گوییم معناه واولوا الارحام من المومنین والمهاجرین بعضهم اولی
ببعض من غیرهم ایشان بمیراث یکدیگر اولی تر اند از دیگر مومنان و هجرت کنندگان
اِلَّا اَنْ تَفْعَلُوا اِلٰى اَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا مگر آنک کنید بجای
دوستان شما نیکویی و آن آن بود که کسی درویشی را که نه قرابت بوذ و با قرابت بود

ولکن بی‌وارث بود وصیت کند تا سه یک مال روا باشد و کر بیش از سه یک
وصیت کند بیاری هم روا باشد که ورثه بالغ باشند و رضا دهند و اما دین درستی
وی را حکم بود بر همه مال خویش و تصرف در آن **کَانَ ذَلِكَ فِی**
الْكِتَابِ مَسْطُوراً بود هست از حکم در لوح محفوظ نبشته و در کتب
اولین همچنین بوده است **سوال** بر چرا علی را بخلافت رسول اولی تر نگویند
از بوبکر و عمر و عثمان بعد ما که خدای گفت واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض و علی بود
از اولوا الارحام رسول الله بوبکر و عمر و عثمان **جواب** گوییم این که خدای
گفت تعالی واولوا الارحام بعضهم اولی ببعض در باب میراث است نه در باب خلافت زیرا
کی اگر در خلافت بودی عباس از علی اولی تر بودی بخلافت رسول از علی زیرا کی عباس
عم بود و علی ابن عم و عم ابن عم را بحجاب کند هر چند پیدا آمد کی این در میراث است نه در خلافت
وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ و یاد کن چون بگرفتیم از پیغامبران
عهد استوار ایشان **وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ** و از تو یا محمد عربی نبی امی
هاشمی اسمعیلی نسب و از نوح عهد بگرفتیم گفته اند این عهد روز میثاق بوده است
کی خدای تعالی عهد بر فرزندان آدم گرفت اول بر مصطفی آنگه بر نوح آنگه بر دیگر
رسولان یک یک آنگه بر امتان یک یک و از عهد توحید بود و قصه ی میثاق در واذ
اخذ ربک بتمامی گفته آمده است **سوال** چرا از همه پیغامبران نوح را خاص
کرد بدانکه و را با مصطفی هم عهد کرد **جواب** گوییم زیرا کی اول ناسخ
شریعت نوح بوده است و آخر ناسخ شریعت مصطفی بوده است و امتحان تکلیف شرایع
منسوخ از نوح بوده است تا مصطفی علیه السلام گفته اند این عهد کتب است کی
خدای تعالی در همه کتابها عهد بر رسولان گرفت کی خود مر توحید ثبات کنید

وخلق را بدان خوانید و بدان رسول و کتاب که ازیشان باشند اقرار دهید و همه یکدیگر
را تصدیق کنید و از بعد نوح ابرهیم را و موسی را و عیسی را خصوص یاد کرد و گفت
وَابْرٰهِيمَ وَمُوسَىٰ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ زیرا که ایشان بودند صاحب
کتاب نسخ شریعت گفته اند از بهر فضل ایشان را وَأَخَذْنَا مِنْهُمْ مِيثَاقًا
غَلِيظًا وبگرفتیم از ایشان عهد استوار و محکم سوال
چون از پیش بگفت وَإِذْ أَخَذْنَا مِنَ النَّبِيِّينَ مِيثَاقَهُمْ وَمِنْكَ وَمِنْ نُوحٍ تا باخر آنکه گفت و
اخذنا منهم میثاقا غلیظا تکرار چرا کرد بعد ما که از پیش حدیث میثاق یاد کرده آمد
جواب گفته اند تکرار کرد برای تاکید را نه بینی که گفت میثاقا غلیظا و گفته
اند اول میثاق بر توحید بوده است دیگر میثاق غلیظ بر اظهار نعت و صفت محمد بوده است
لِيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ عَنْ صِدْقِهِمْ تا بپرسد راستان را از راستی
ایشان یعنی روز قیامت رسولان را بپرسند از تبلیغ و امتان را بپرسند از اجابت و سهل
انماری گوید معناه لیسال الصادقین عن صدقهم مرا بپرسند راست اهل کار را
از راستی ایشان سوال چرا صادقان را تخصیص کرد بسوال بعد ما که جای
دیگر گفت فوربک لنسالنهم اجمعین جواب گوییم صادقان را خاص کرد تقریع
وتنبیه دیگران را یعنی چون راستان و راست اهل کاران را بپرسند وفرو نگذارد بنگر
که حال دیگران چگونه باشند ومقصود از سوال صادقان تهویل و تخویف دیگران باشد
وَأَعَدَّ لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا أَلِيمًا وساخته است ناگرویدگان
را مصطفی عذاب در دنیا و آن عذاب دوزخ است جاویدی سوال
چون عذاب کافران را ساخته است مومن چرا نترسد از عذاب کافران
جواب گوییم بدانک گفت عذاب کافران را ساخته است مومن را جای

ایمنی نباشد چنانک گفت اعدت للیقین معشت منقبا زرا ستبر ای این زاتا متقی را
جای بومیدی نباشد **یا ایها الذین آمنوا** اقروا ووحدوا و
صدقوا وقالوا لا اله الا الله محمد رسول الله ای آنکسها کی گرویده اید وای شما کی گردن کار اید
اذکروا نعمة الله علیکم یاد کنید شکر داشتن خدای را بر شما
سوال چه فایده است در ذکر نعمت بعد ما کی کافر را امر ذکر نعمت هست
و در آن فایده نه **جواب** گفته اند اذکروا نعمة الله معناه اشکروا نعمة الله
چنانک عمر بن عبد العزیز گوید ذکر النعمة شکرها و گفته اند بذکر نعمت فرمود
تا از یاغته کردن و منازل بر شکر نعمت بنه ای مقدمه شکر ذکر نعمت است
اذ جاءتکم جنود چون بنزد شما آمد لشکرها یعنی
احزاب عرب این آیت در حدیث احزاب آمده است و آن را حرب خندق گویند از سال
پنجم بود از هجرت سید المرسلین اول سال هجرت خود حرب نبود رسول را با کافران دیگر سال
از هجرت حرب بدر بود سیم سال حرب احد بود چهارم سال بدر الصغری بود پنجم سال
حرب احزاب بود

قصه حرب احزاب

و سبب آن آن بود کی چون رسول علیه السلام بنی نضیر را جلا کرد در پیش جهودان
حیی بن اخطب بمکه شد و ابو سفیان حرب با اهل مکه عهد کرد کی شما بر محمد
آیید ما با شما یار کردیم و تن و ستور و سلاح و مال شما را مدد کنیم تا اسلام را یکسره
مستاصل کنیم بوسفیان امیر مکه برخاست و چهار هزار سوار مکه و اطراف
مکه همه گرد و با کناف عرب برآمد و همه استعانت کردند ده هزار سوار جمع کرد
و آهنگ مدینه داد نذیر سوی جبریل مصطفی را خبر آورد کی لشکری عظیم قصد
مدینه کرد شما دل قوی دارید کی خدای شما را نصرت کند مصطفی بیرون آمد منادی کرد

یاران جامع آمدند رسول خطبه کرد گفت آید کی سوار از عرب بهم پشت کشتند
بر حرب ما و قصد کردند ما را ساخته صواب بینید در مدینه بباشیم یا بحرب بیرون شویم
یاران گفتند بیرون رویم کی اگر در شهر بباشیم عدو پندارد کی از ان عجز است رسول
خدای دیگر بار همین سخن را تکرار کرد مر سبیل مشاورت علی گفت یا رسول الله گر ترا
همی دشوار آید بیرون رفتن ما را دستوری ده تا ما بحرب بیرون شویم رسول را ازرای همی
خوش نیامد سلمان پارسی گفت یا رسول الله سواحی ما یعنی بدیار عجم چون لشکر عظیم
قصد شهری کند گرد آن شهر خندق کنند و اهل شهر در شهر باشند و با عدو حرب کنند
اگر صواب بینی ما هم چنان کنیم رسول را رای سلمان صواب آمد بفرمود تا حوالی مدینه
کنده کنند رسول خدای بنفس خویش با همه یاران بکنار مدینه آمدند کنده
می کندند است پس مالک گوید سختی پدید آمد در کنده چنانک هیچ آهن بران کار
نکرد مسلمانان در آن فرو ماندند رسول را خبر کردند رسول بیامد و معول بدست
گرفت و بفرمود تا آب بران سنگ زدند آنگه سه بار گفت بسم الله و معول
بر آن سنگ چهار زد همه ریگ بر گشت سلمان گوید من با رسول ایستاده بودم
باول زخم کی بزد نوری از سوی یمن پدید آمد رسول مرا گفت بدیدی یا سلمان گفتم
دیدم گفت چه دیدی گفتم شهرهای یمن را دیدم رسول گفت زود بود کی خدای
تعالی این همه را بولایت امت من دهد آنگه ضربتی دیگر زد نوری سوی شام
پدید آمد رسول ویرا گفت دیدی گفت دیدم گفت چه دیدی گفتم شهرهای
شام بدیدم گفت زود بود کی خدای تعالی این همه را بولایت امت من دهد
ضربتی دیگر زد نوری سوی مشرق پدید آمد رسول گفت دیدی گفتم دیدم
گفت چه دیدی گفتم خراسان و شهرهای عجم را دیدم رسول گفت زود بود

کی خدای تعالی این همه را ولایت بامت مر دهد عبدالله ابی از یا رشنید گفت
آن عشوه و غرور کی محمد مردمان را می دهد در مدینه درمانده شهر را بر
خویشتن حصار می کند و می گوید همه جهان ملک بخواهم گرفت این آیت امد قل
اللهم مالک الملک الایه انکه در آن کنده مصطفی بدست خویشتن خاک می
داد تا سینه در خاک شد و سه شبا روز بر امده بود کی رسول خدای طعام
نخورده بود و از گرسنگی سنگ بر شکم بسته بود جابر بن عبدالله الانصاری
از بد دلش بروی بسوخت دستوری خواست از رسول و بخانه شد میزبانی
را بساخت و قصه ی میزبانی وی دراز است و اذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا
بنشته امد چون کنده تمام کرده شد یک جای راه بگذاشتند تا با عدو انجا
حرب کنند و رسول زنان خویش را بحصنی فرستاده بود در مدینه لشکر عدو خبر
یافتند دو سوار مبارز قصد آن کوشک کردند تا حرم رسول را برده گیرند
چون بدر کوشک رسیدند زنان رسول مر حسان ثابت را گفتند بیرون شو با ایشان
حرب کن کی مرد در میان ما توی حسان گفت گر از من حرب امدی رسول مرا اینجا
نفرستادی و آن از بود کحسان بد دل بود حرب نتوانستید بدو گویند شمشیر
کشیده نتوانستی دید از بد دلی اما زفان آور بود و زفان از دهن بیرون کردی از
بینی وی بگذشتی مصطفی علیه السلام گفت مباد اکی وی حرب بیند زهره
وی بچکد و وی را با حرم خویش بدان حصار فرستاد چون زنان وی را گفتند
بیرون رو حرب وی نرسید صفیه عمه ی رسول زرهی در پوشید و خودی بر سر
نهاد و نیزه بدست گرفت بحرب ان دو مبارز بیرون امد یکی را اسقط کند دیگری
دیگر بهزیمت شد چون لشکر عدو بخندق رسیدند هرگز خندق ندیده بودند

فرو ماندند مبارزی نه از ایشان عمرو بن عبدود بود مردی بود نامدار و همه عرب
کس با وی بنیامدی بمبارزت سد و شانزده سال عمر وی بود همی چون از خندق
بدید عنان نکرد آمد ابلیس بهیبت حبله بن حکیم بنزد وی آمد و حبله مردی
بود در قریش سی سال بود تا مرده بود چون عمرو وی را بدید عجب آمد ابلیس گفت
من رسول عزی ام مرا زنده کرد و بتو رسول کرد که من از تو ناخشنودم و بر تو
خشم آمد که تو ببدر مرا نصرت نکردی و باحد مرا نصرت نکردی چون عمرو این سخن بشنید
حمیت جاهلیت او را بجنبید برنشست و اسب در کنده افکند و از کنده
گذاره شد قصد رسول و یاران کرد بانگ بزد مسلمانان بر معرکه ایستاده بودند
آواز عمرو بشنیدند که هل من مبارز ایشان را از آواز عمرو هول آمد بوبکر صدیق
رضوان الله علیه قصد کرد که بر وی بیرون آید بمبارزت رسول و را بگذاشت
عمر قصد کرد همچنین رسول او را بگذاشت و عمرو اسب بر در مدینه تاوردی کرد
و جولان کرد و می گفت هل من مبارز چون کس را ندید که بر وی بیرون آمدی
روی سوی لشکر کرد و این بیتها می گفت — بیت

ولقد بححت من الندا بجمعهم هل من مبارز — ووقفت اذ جبن الرجال موقف القرن المناجز
ان الشجاعة فی الفتی والجود من خیر الغرایز

تا علی جوشن عمران بر وی
بیرون شد و آن نه چنین علی را از آن افتاد که رسول علیه السلام می خواست که
زره خویشتن را در وی پوشاند و زره حاضر نبود تا حاضر کردند رسول آن را
بدست خود بدست وی داد و وی را دعا کرد دستار نه علی آهنگ عمرو داد غران
و تازان اول جواب شعر عمرو باز داد گفت

لا تعجلن فقد اتاک مجیب صوتک غیر عاجز — ولقد دنت منک الممات فان تفر وان تناجز

انی لارجو ان تقوم علیک نایحة الجبابر   عمرو گفت من انت علی گفت انا علی بن ابی طالب
عمرو گفت یا غلیم ارجع وراک فلست تشکلی ولا اقاتلک علی گفت چرا گفت زیرا
که مرا با پدر تو دوستی بوذ من روا ندارم اورا اندوهگین کنم بقتل تو علی گفت امروز روز
حرب است نه روز محابا بهانه مبار از سه کار یکی بکن عمرو گفت آن چیست علی گفت
بگوی لا اله الا الله عمرو گفت الحزن خیر من هذا القول دیگر چیست آن ۵
علی گفت ارجع وراک اگر این سخن نگوی چنانک امدی باز گرد بسلامت بر
خویشتن ستم مکن عمرو گفت باز گشتن من عادت ندارم تا دشمن نکشم سدیگر
چیست علی گفت پس از اسب فرود آی که من پیاده ام تا حرب کنیم عمرو از اسب
فرود امد گفت هذا اشای چون شیر مست سه زره بر هم پوشیده بچهار هزار
درم زره و خود و سلاح بر تن وی عمر خطاب گوید چون وی پای از اسب باز کرد اید ۱۰
ندانستم اورا کی رجل من رجال عاد پس بر یکدیگر حمله بردند گردی برامد
چنانک کس ایشانرا ندید مسلمانان سخت غمگین گشتند کی مباذا کی علی بزاید
دعا می کردند و ما هیچ نمی شنیدیم مگر آواز شمشیر زدن چون
ساعتی برامد آن گرد فرو نشست علی را دیدیم تکبیر می کرد عمرو را کشته افکنده
تیغ بر پشت وی فرو می اورد چون زانگ می کرد مسلمانان همه تکبیر بر اوردند چون ۱۵
لشکر عدو بدانستند کی عمرو کشته شد دو مبارز دیگر پیش علی امدند
گفتند یا علی بس کاری نیکو نکردی که مردی را بکشتی او را نه تو کشتی او را زاد
کشت اکنون مردی کن علی چون شیر غران حمله برد بایشان یکی را از ایشان
بیک ضرب بکشت آن دیگر زره و خود را در علی انداخت و بگریخت چون مردان
اورا گفتند و یک زاحه تو دی گفت ان الموت الاحمر من عسه انکه مبارزان ۲۰

یک یک می آمدند تا شش مبارز را علی بکشت و حرب در پیوستند یکی از میان عدو

سعد معاذ را که مهتر انصار بود تیری زد بر رگ اکحل و گفت خذها وانا ابن العرقه سعد

گفت عرّقک الله فی النار اللهم لا تمتنی حتی تشفنی من قریظه و لشکر عدو را از کنده تاختند

و هر روز بحرب می آمدند و حرب می کردند و نیز می آمدند تا نعیم بن مسعود الثقفی

نزدیک رسول آمد صلی الله علیه و اسلام آورد و وی مردی بود سخت زیرک و ۵

منهیدی رسول را گفت یا رسول الله این کافران این همه بنشست قریظه می کنند

که عهد تو نقض کرده اند و ایشان را یاری می کنند بمال و ستور و بسلاح دستوری

دهی تا من مکری برآرم تو مر ایشان را از مدد و عون لشکر باز دارم که سخن مرا نزد

ایشان قبول بزرگ است و ایشان خود ندانند که من کافرم رسول گفت صواب آید

نُعیم در شب نزدیک قریظه شد و ایشان ندانستند که وی مسلمان شده است ایشان را ۱۰

گفت شما دانید که من همیشه شما را ناصح بوده ام گفتند بلی انت انصح الناس

گفت شما بگزاف ناکردنی کاری بکردید که عهد این مرد را یعنی محمد بشکستید و با این

لشکر عرب یار گشتید و محمد را معلوم گشت نقض عهد از شما و مرد شما را عدای

وی را مباد که فردا روز این لشکر عرب با وی برنیاید که وی دولتی آسمانی دارد

و ایشان باز گردند و شما را پیش مسلمانان رها کنند و باتفاق با محمد برنیابید و همه ۱۵

علف شمشیر گردید صواب است که بوسفیان عرب را بگویی که گر می خواهی که ما تن

و مال و سلاح و ستور شما را یاری دهیم رهینی ما دهید که شما باز گردید و محمد قصد

ما نکند گر شما ما را یاری دهید تا ما ایمن باشیم آنکه هر یاری که توانیم بدهیم و آن شب

که نُعیم را با قریظه این مقالات برفت دیگر روز نوبت قریظه بود بحرب کردن

با مسلمانان همان شب رسول منادی را از مدینه بیرون خواند و وی را گفت تا تو رازی ۲۰

دارم زنهار کی کس را نگویی منافق گفت معاذ الله کی من راز رسول را با کس بگویم
رسول گفت بدانک جوش و نوش لشکر عدو فرو نشسته بدانک ایشان بنی قریظه پشت
قوی داشتند اکنون قریظه از ایشان جدا شدند فردا حرب نخواهند امد تا از
بوسفیان حرب رهن نستانند و بوسفیان رهن ننهد پس کی ما فردا اندر لشکر چه کنیم
ان منافق این سخن از رسول بشنید چون بشنید تا هم در ساعت برفت و بدو خود را در   ۵
کنده او کند و گذاره شد و بوسفیان را اگاه کرد بوسفیان گفت با شما قریظه
را بیازمائیم گر چنین است کی تو می گویی هلاک از ما بر امد انگه کس فرستاد بنی قریظه
کی هلا بیرون اید بحرب مسلمانان ما را از مکه و اطراف عرب بیاوردید و درین گرما
و نفقه بارها فرو اوردید و خود در سرایهای خویش باز نشستید عیبست کی با ما در عهدید
حرب است کی امروز نوبت شما است ایشان کس فرستادند کی ما حرب انگه اییم کی رهنی بما   ۱۰
دهید کی گر محمد بهتر اید و خود او بهتر اید شما ما را فرو بگذارید و مردم ما فرستید
چنانک ما خواهیم رهن فلان و فلان و فلان تا ما ایمن باشیم انگه بیرون اییم بحرب مسلمانان
بوسفیان این سخن بشنید گفت امد سخن از بر درست بشد در ساعت خدای تعالی هزار
فرشته را بفرستاد تا بر کنار خندق بستادند انجا کی معرکه بود و بادی بر ایشان زدند
و از دیگر سو باد و گرد و میغ برخاست چنانک سنگ ریزه در روی لشکر عدو می باشید   ۱۵
تا همه کور و کبست گشتند و همه در ایشان افتاد باد چنان نیرو کرد
کی همه خیمها و خرگاهای ایشان را همی بر کند و دیگها ایشان نگوسار می افکند
و در اخبار ست کی شغالی در ان لشکرگاه سر بخمره فرو کرد در انجا طعام بود سرش
در ان گرفت سنگی باز زد طراقی بامد هراهر در همه لشکر افتاد نفسی نفسی شد
بوسفیان حرب اسپ را کام بر سر اسپ می بایست کرد و مردم اسپ می کرد بر اسب   ۲۰

نشست شکال برپای اسب از شتاب کس کس را ننکرست همه بهزیمت شدند و
مسلمانان در افتادند مال بسیار از ستور و سلاح و متاع و طعام در مدینه آوردند
چنین گویند از نصرتی که خدای تعالی مومنان را ارزانی داشت از برکت سلمان پارسی بود
کی چون خندق می کندندی معول از عمر خطاب بستدی و می کندی و می گفت مالی لسان فاقول
شعرا اسال ربی عزه ونصرا علی عدوی ساله صبرا پیغامبر از بشنید کی سلمان از مان
خال از شعری گفت و از خدای نصرت می خواست و از خویشتن ضعیفی می نمود رسول
را از خوش آمد گفت احسنت یا ابا عبدالله ما زکت لساعه وملادل نصرت
خدای بیامد و همچنان بود فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا وَجُنُودًا
لَمْ تَرَوْهَا بفرستادیم بر ایشان بادی و لشکرهای از فرشتگان ×
و نیز بندانزرا کما نفرمر در اخبار است کی از شب باد جنوب مر شمال را گفت
رو تا محمد را نصرت کنیم شمال گفت الحره لاتسری باللیل خدای تعالی صبا را فرمان
داد سمرت رسول را آن است کی پیغامبر گفت نصرت بالصبا واهلکت عاد بالدبور
وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا بود و هست خدای بدانچ
شما می کردید از حرب و صبر و دعا بینا إِذْ جَاءُوكُمْ مِنْ فَوْقِكُمْ وَ
مِنْ أَسْفَلَ مِنْكُمْ چون آمدند بشما از زبر شما یعنی از زبر مدینه چون بوسفیان
حرب کی از سوی زبر در آمد با چهار هزار سوار و من اسفل منکم و از فرود شما چون
بو الاعور السلمی و عیینه بن حصن الفزاری با شش هزار سوار پیاده حمله ایشان ده
هزار سوار و هزار پیاده وَإِذْ زَاغَتِ الْأَبْصَارُ و چون بگردید
چشمها یعنی سوی هیچ می ننگریستند اهل مدینه مگر سوی لشکر عدو
وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ و برسید دلهای گروهی بگلوها

وایشان منافقان بودند وگروهی از ضعیفان وضعیف دلان مسلمانان سوال
چون دل بگلو رسد مرگ آید نیز انکس را بقا نبود بس چرا گفت وبلغت القلوب الحناجر
جواب گفته اند وبلغت ای کادت ان تبلغ القلوب الحناجر وگفته اند چون یکی را
بیم عظیم رسد سله منتفخ گردد دل را از جای بردارد اینست که گفت وبلغت القلوب
الحناجر وَتَظُنُّونَ بِاللَّهِ الظُّنُونَا واندیشه می کردند
بخدای اندیشها که مکر خدای ما را نصرت نکند وایشان که این اندیشه می کردند
هم گروهی بودند از ضعیف دلان مسلمانان اما یاران رسول خود دل بر نصرت خدای
داشتند ودل قوی داشتند بوعده ی نصرت هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ
وَزُلْزِلُوا زِلْزَالًا شَدِيدًا آنجا آن وقت آزمون کردند گرویده
گان را بدان محنت وبلرزانیدند ایشان را بیم هراسی ولرزانیدنی سخت وَإِذْ
يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وچون می گفتند دورویان
وانکسها که درد دلهای ایشان بود بیماری شک عبد الله بن ابی ومعتب بن قشیر
مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا غُرُورًا هنگام می کرد
ما را خدای ورسول او بنصرت مگر فریفتنی را که ما را ایمن می بسد تا در مدینه بنشاندیم
وگرد بر گاهی بجستیم تا اکنون در حال شدیم که بغایط بیرون نمی توانیم شد شهر بر ما
حصار کردند وبشر وعده ی دهد که شام ویمن ومشرق ومغرب خواهیم گرفت
وَإِذْ قَالَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ
وچون گفت گروهی از ایشان یعنی منافقان ای اهل مدینه نه جای شماست اینجا که
ایستاده اید یعنی در حرگاه مه ایستید که لشکر عدو شما را ایستیدن اینجا
نکنند گرد را فتند شما را باید افتد هم

فَارْجِعُوا وَيَسْتَاْذِنُ فَرِيقٌ مِنْهُمُ النَّبِيَّ بازگردید و
دستوری می‌خواستند گروهی از ایشان بازگشتن را از پیغامبر و ازان بود کی منافقان
با منادی کی رسول علیه السلام گاه شدی حاضر آمدندی از بیم مسلمانان آنکه گروهی بسیار
می گریختندی و گروهی بهانه می‌آوردند دستوری يَقُولُونَ إِنَّ بُيُوتَنَا
عَوْرَةٌ وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ ومی گفتندی بدرستی کی خانهای ما گذاشته ٥
است و خلل است یعنی دشمن را بدان راه است و خدای ایشان را تکذیب کرد بدان
کی گفت وما هی بعورة نیست از خانهای ایشان گذاشته و خلل إِنْ
يُرِيدُونَ إِلَّا فِرَارًا نمی‌خواهند مگر گریختن از حرب بهانه از آی آرند
وَلَوْ دُخِلَتْ عَلَيْهِمْ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ
لَآتَوْهَا وگر درآمدندی بر ایشان از کنارهای مدینه ثم سئلوا الفتنة ١٠
پس از ایشان درخواستندی آزمون شرك لاتوها هر آینه اجابت کردندی بدان و گر
لآتوها بمد خوانی لاعطوها بود وَمَا تَلَبَّثُوا بِهَا إِلَّا يَسِيرًا
و درنگ نکردندی دران یعنی در اجابت بکفر مگر اندکی ما به و گفته اند وما تلبثوا
بها معناه وما تلبثوا معناه الا یسیرا و گر کفر آوردندی با کفر نپاسودی ایشان را
مگر اندکی روزگار کی خدای تعالی ایشان را همه هلاک کردی وَلَقَدْ ١٥
كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ
بدرستی کی بودند پیمان کردند با خدای تعالی از پیش که نگردانند پشتها را
یعنی هزیمت نشوند و از حرب بازنه ایستند وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ
مَسْئُولًا و بوذ و هست عهد خدای پرسیدنی کی بنده را ازان بپرسند و از
بنده درخواهند و آن عهد سال بدر کردند کی گروهی از مسلمانان بدر حاضر نشدند ٢٠

چون می شنیدند کی خدای تعالی اینهامی فرستاذ در ثناهای پدر یاران ایشان گفتند
کر این بار حرب پیش آید ما همه تن و جان خویش فدا کنیم و هیچ خلف نکنیم از پس
از حرب احد یعنی قضا نحبه کردند یعنی منتظر دیگر حرب می بودند بعد از چون
حرب احزاب افتاذ کروهی تقصیر کردند در آن شکایت از ایشان است و گفته اند
کی اینها کی عهد کردند هفتاذ تن بوذند کی پیش از هجرت رسول از مدینه بمکه شذند ٥
و با رسول بیعت کردند کی تو نزدیک ما آیی هر دشمن کی قصد تو کند ما کار بسیم در عون
و نصرت تو قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ
أَوِ الْقَتْلِ بگوی یا محمد سوذ ندارد شمارا گریختن کر بگریزید از مرگ یا از کشتن
وَإِذًا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا قَلِيلًا وانگه شمارا برخورداری ندهند مگر اندکی
یعنی کر از حرب باز استند از اجل باز نستنند علی کوید رضوان الله علیه ١٠
الحرب ان باشرتها فلا تکن منک الفشل اصبر علی اهوالها لا موت الا بالاجل
حسین بن علی کوید سید الشهدا
اذا کانت الابدان للموت انشئت فقتل الفتی بالسیف فی الله اجمل
قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا
بگوی یا محمد کی کیست آنک نکه دارد شمارا از خدای و قضای خدای کر خواهد ١٥
خدای بشما بدی یعنی کشتنی یا هزیمتی و غارتی و محنتی أَوْ أَرَادَ بِكُمْ
رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا
یا خواهد بشما بخشایشی یعنی نصرتی و غنیمتی و نعمتی و نیابند از فرود خدای دوستی
کی کار ایشان را سازد و نه یاری کی ایشان را از عذاب خدای نکه دارد
قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا ٢٠

بدرستی کی می داند خدای کرانه کنند کان را و بازدارند کان را از شما کی مردمان
را از نصرت رسول باز می داشتند وان کوینده کان مر دوستان و برادران ایشان را
کی بیایید نزدیک ما ابید حرب مشوید وایشان منافقان بودند کی مردمان را از نصرت
حق تعویق کردندی وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِيلًا
وخود نیامدندی بحرب مکر اندکی چندانک خویشتن بدیدار رسول و یاران بنمودندی
انکه بتسللی کی کردندی أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ بخیلان اند بر شما کی
نتوانند دید هیچ خیر و شادی شما سؤال اشحة چرا نصب است
جواب گفته اند نصب علی الحال است و گفته اند نصب علی القطع است
و گفته اند نصب علی الذم است و گفته اند مفعول است ای قد یعلم الله اشحة
ونزوهم اشحة علیکم فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ
إِلَيْكَ تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ
وچون بیاید بیم یعنی چون پیش آید حرب وحرب را خوف کویند زیراکی سبب خوف است
بینی ایشان را یا محمد چون ایشان را بحرب خوانی می نکرند سوی تو می کردد چشمها ایشان
چو کردیدن آنکس کی تاسه مرگ بروی در اید کی چشمهای وی سیاه و سپید
می کردد از هراس فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ
حِدَادٍ چون باز شود حرب دراز زفانی کنند بر شما از منافقان بزفانها
تیز کی ما بدیدیم کی ما چه مردیها کردیم کر نه ما بودیمی شما را همه علف شمشیر
کردندی أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ بخیلان اند بمال و غنیمت کی هیچ
خیر بشما نتوانند دید گفته اند اشحة علی الخیر بخیلند بخیر که از ایشان
خیر نیاید أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا ایشان باور نداشته اند خدا را

سوال چرا منافق را مومن گوید بعد ما کی خدای می گوید اولئک لم یومنوا
جواب گوئیم اولئک لم یومنوا ای لم یصدقوا فلو بهم گفته اند معناه ایمن
نکرده اند مومنان را از سر خویش فَأَحْبَطَ اللّٰهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذٰلِكَ
عَلَى اللّٰهِ يَسِيرًا لاجرم یاد کرده است خدای کارهای ایشان را و کان
ذلک وان بیاد کردن کارهای ایشان هست بر خدای آسان کی بشوی نفاق ایشان
کارهای ایشان را همه حبطه کرده است يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ
لَمْ يَذْهَبُوا می پندارند کی لشکرهای عرب شده اند به تمنا ایشان کی در دلها
ایشان بود گفتندی هر کران لشکر از کنار مدینه راست نشوند تا خال مدینه را
بسبب ایشان نه نهود دین اسلام را استیصال نکنند وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا
لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ وگر آمدندی لشکرهای منافقان
مدینه از دوست داشتندی کی ایشان بیابانی بودندی در میان بیابانیان تا کام
می گزاردندی شماتت مسلمانان يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا
فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا می پرسندی از خبرها
شما و شماتت می کردندی وگر نیز در میان شما بودندی هنگام حرب کارزار
نکردندی مگر اندکی یعنی لا قلیلا و لا کثیرا لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ
اللّٰهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ بدرستی کی بود و هست شما را در پیغامبر
خدای پی بردن نیکوی یا موختنی آداب نیکوی در اندوه و شادی لِمَنْ
كَانَ يَرْجُو اللّٰهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ مر آن کس کی بود می نترسد
از خدای و روز بازپسین وَذَكَرَ اللّٰهَ كَثِيرًا و یاد کرد خدای را
بسیار بدل بشوکل و بزبان تکبیر در معرکه

وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ وچون بدیدند گروندگان از
لشکرها را قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ گفتند این است
آنک وعده کرده بود ما را خدای و رسول او و آن این بود کی رسول ایشان را ن
بشر وعده کرده بود و خبر کرده از احزاب و حال ایشان از پیش مده روز م
وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ و راست گفت خدای سبحانه و تعالی و رسول ۵
او صلوات الله علیه هرچه وعده کرد وَمَا زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَ
تَسْلِيمًا ای تصدیقا بوعد الله بیفزود ایشان را مگر باور داشتن وعده
خدای را و تسلیما و گردن نهادن قضای خدای را و فرمان برداری فرمان خدای
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ
از گروندگان بودند مردانی کی راست کردند و تمام بجای آوردند آنچ با خدای ١٠
تعالی پیمان کرده بودند چون بذل کردن جان و سوز باز در حرب کافران
فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ و از ایشان کس بود کی تمام کرد پیمان
خویش با جل چو حمزه سید الشهدا و یاران وی و عبد الله بن جبیر و اصحاب وی
کی جنگ می کردند تا کشته شدند وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا
تَبْدِيلًا و از ایشان کس بود کی چشم می داشت حرب دیگر را تا در آن جان ١۵
فدا کنند کی در آن حرب کشته نشد مگر در دیگر حرب کشته شود و بدل
نکردند عهد خدای بدل کردنی لِيَجْزِيَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ
بِصِدْقِهِمْ ای وعدهم الله لوفاء العهد لیجزی الصادقین بصدقهم از بو مومراد
ایشان را تا پاداش دهد ایشان را و فاداران را بر راستی و فاداری ایشان بو سهل انماری
گوید معناه لیجزی الله الصادقین بصدقهم ٢٠

وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ وعذاب كند كر خواهد دوروبان را
سوال چرا عذاب منافقان را در مشيت بست بعد ما كى عذاب منافقان
بقطع ويقين است جواب كفته اند معناه ان شاء موتوا على النفاق وكفته اند
ان شاء وقد شاء ان يعذبهم أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا
رَحِيمًا يا توبه دهد ايشان را از نفاق ناچار او بدرستى كى بود وهست
خداى آمرزكار تاخير عذاب از اهل عذاب وبخشاينده بر مومنان مخلص
وَرَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا
وباز كردانيد خداى تعالى آنكسها را كى كافر شدند بخشم ايشان يعنى احزاب
را لم ينالوا خيرا قصد سخن يعنى مرادى از مسلمانان كفته اند چيزى مالى وغنيمتى
وَكَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وبسنده كرد خداى از
كروبدكان كارزار وان ان بود كى رسول ايشان را بسته خواند كفت اللهم منزل
الكتاب سريع الحساب اهزم الاحزاب خداى تعالى ايشان را هزيمت كرد
وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا عَزِيزًا بود وهست خداى تعالى
نيرومند سخت اوليا انتقام كننده از اعدا اوليا وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَا
هَرُوهُمْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ وفرو داورد آنكسها را كى هم پشت كشته
بودند ايشان را يعنى احزاب را از اهل تا مه و ايشان بنى قريظه بودند
مِنْ صَيَاصِيهِمْ از حصارهاى ايشان صياصى جمع صيصه بود وصيصيه
سروى كاو بود وحصن را صيصه كويند زيرا كى بدان تحصن كنند چنانك كاو سرو
تحصن كند وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَ
تَأْسِرُونَ فَرِيقًا ودر افكند در دلهاى ايشان بيم از مسلمانان تا كروهى

رامی کشتند و گروهی را اسیری کردند وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَ
هُمْ وَأَمْوَالَهُمْ ومیراث داد شمارا زمین ایشان و سرایهای ایشان و خواستها
ایشان وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا ومیراث دهد شمارا زمینی که نرفته
اید بران چون زمین خیبر و گفته اند زمین عجم و گفته اند از مشرق تا مغرب
سوال چرا گفت وارضا لم تطوها بعد ما کی زمینی کی یاران رسول رسیده
بودند بدان همو را ایشان را میراث نداده بودند تا کی انجا رسیدند و فتح کردند
انکه ایشان را بود جواب گفته اند واورثکم ارضهم معناه همان انکار
کی بداد شمارا از زمین وعده ای است کی کرد ایشان را لکن بلفظ ماضی اورد
تاکید را و گفته اند معناه وارضا لم تطوها سیورثکم ارضا و گفته اند این میراث
است کی در لوح محفوظ نبشته است از راه مسلمانان و بعد ازان ازو بیش کرده

اما قصه قتل بنی قریظه

ان بود کی ایشان با رسول خدای عهد داشتند از بعد حرب احد عهد نقض کردند و با
احزاب یار گشتند بحرب رسول چون خدای تعالی احزاب را هزیمت کرد رسول را
فرمود کی بیک سر بحرب قریظه شود و رسول منادی فرمود کی بیک سر همی روید با بنی
قریظه و علم بدست علی داد و خود سلاح در پوشید گفته اند رسول خدای
همو رسلاح برکشیده بود برفتند مسلمانان در راه می شدند تنی عدی را دیدند
همه سلاح پوشیده و منتظر یاران رسول ایستاده مسلمانان ایشان را گفتند
شمارا که خبر کرد همی بحرب قریظه می شوم گفتند دحیة الکلبی مارا خبر کرد کی
ساخته باشید تا با رسول خدای بحرب شوید و ان جبریل بود کی بهیئه دحیه
الکلبی ایشان را اگاه کرده بود علی رضوان الله علیه از پیش بکنار حصار رسید علم بزد

بنی قریظه مردمانی بودند کردنا ور بمال و سلاح و شوکت تمام از کس نترسیدندی
چون علم رسول را بدیدند دشنام دادند رسول خدای را و بجرم وی بر راندند و زبان
افراط کردند چون رسول برسید علی گفت یا رسول الله تو جرب ایشان را می کذار
واز اینجا از استر شو تا نشنوی آنچ ایشان کویند رسول کفت یا اخوان القرده
والخنازیر انزلوا علی حکم الله ورسوله چون بدانستند کی محمد است کفتند یا محمد
یا ابا القسم ما کنت فحاشا ابن خشن چرا می کویی رسول مر بولبابه را کفتم ووجهت
ایشان کیر کی ایشان حلفا تو اند از انک ایشان حلفا اوس بودند و بولبابه از اوس بود
وی برفت ایشان را کفت تو ما را با محمد چه فرمای کی صلح کنیم چه بود بولبابه انکشت
بکلوی خویش باورد یعنی کی فرو آید همه را کلو ببرند بولبابه کفت در ساعت
کی آن بکفتم دانستم کی خدای و رسول را خیانت کردم بهوای تن خود فرود آمد
رسول او را کفت یا ابا لبابه خنت الله ورسوله کفت صدقت فما قلت یا رسول الله
بعد ان بولبابه خود را به ستون بست از ندامت و ازینست کی یا ایها الذین امنوا لا
تخونوا الله والرسول در آن آمد پس از آن خدای توبه او را بپذیرفت چون بولبابه
بازکشت مهتر ایشان کعب بن اسید ایشان را کفت یا قوم کار سخت شد و ما از هیچ
مدد نیست و این مرد را یعنی محمد را کار در اقبال است و طالع او قوی است بسا کردن
آوران کی کردن فرو شکست و بسا قلعها کی بستد و می بستد کی همه لشکرهای
عرب را هزیمت کرد و روی بما آورد اکنون کی درماندیم از سه کار یکی بکنید
کفتند آن چیست کفت چون نیکو دانید کی وی از بنی امی هاشمی است کی نعت
وی و صفت وی در کتابها خوانده ایدا بما ایمان آرید ایشان کفتند ما خود را تبع کس
نکردانیم دیکر چیست کفت اکر این نکنید امشب شب شنبد است ما را ابار

دهند بیایید تا شما چون بیم کنند فرود آشید ما بدین کردن نتوانیم کرد گفت
پس بیایید تا پس فرود آریم یک شب بشمشیر در گرداییم زنان و فرزندان خویش را همه بکشیم
و همچنان شمشیر زنان فرو شویم بریشان زنیم و می‌کشیم تا همه کشته شویم وار کشته شویم گفتند ما
با زنان و فرزندان خویش این معاملت نکنیم گفت شما دانید پس چون عاجز شدند بدر رسول
مر ایشان را گفت پس بر حکم کی فرود آیید ایشان گفتند بر حکم سعد بن معاذ مهتر ۵
انصار از آنکه وی از اوس بود و ایشان حلفا اوس بودند پنداشتند کی وی در کار ایشان
سعی کند کی سعد شده بود وی را در حرب احزاب تیری بر رگ اکحل آمده بود و خون بسیار
رفته و همچنان می‌رفت وی سست شده بود و دل از جان خویش برداشته جملا در بیکای
می‌خواست کی قریظه را بکام دل خویش بیند چون وی را خبر کردند کی قریظه جز بر حکم
تو فرود نیاید گفت الله اکبر الحمد لله الذی لم یخرجنی من الدنیا حتی ۱۰
ارانیهم کما اردت کار من است جلت کینه من انجا بدو وی را بر خری نشاندند بحضرت
می‌آوردند چون از دور می‌آمد رسول مر انصار را گفت برخیزید همه پیش مهتر خویش باز شوید
باستقبال پیش وی باز آمدند عبد الله بن ابی وی را گفت یا سعد ایشان را نگر نودای
کی اگر بجای ایشان حلفا اوس بودند حلفا خزرج بودندی من ایشان را بجای بنشاندی
گفت سعد انا ابرا الی الله من حلف کل یهودی و یهودیه وی را در پیش رسول آوردند ۱۵
رسول وی را گفت یا سعد حکم کی مر قریظه را گفت یا رسول الله تا جمله بیایند کی حکم
ایشان همه فرود آمدند سعد گفت بر حکم من کار کنید گفتند می‌کنیم گفت خدای بر من
گواه گفتند گواه است که مر رسول را گفت تو بحکم من رضا دهی گفت دهم گفت خدای بر من
گواه رسول گفت گواه سعد گفت ارى ان تقتل مقاتلتهم و تسبى ذراریهم و نساءهم
اسلام بر ایشان عرضه کرد اباکردند سعد گفت حکم من است کی هر که از ایشان مرد است ۲۰

کردن وی بزنید و هر که زن و فرزند است همه اسیر کیرید و مالهای ایشان
را غنیمت کیرید پیغامبر صلی الله علیه گفت یا سعد لقد حکمت بما حکم الله
به من فوق سبعة ارقعة در ساعت مهتر ایشان را حیی بن اخطب اسیر پیش رسول
آوردند بسته جبه دیباه پوشیده و پاره پاره کرده رسول وی را گفت هین یا عدو
الله اسلام آر تا از قتل برهی حیی گفت بسیار عزها دیدم گاه است که ذل بینم
هرچه کردم با تو هیچ پشیمان نیستم بهتر از من پیش از این محنت دیدند هرچه
بتوای کردن بکن من اسلام نیارم رسول بفرمود تا او را گردن بزدند انکه مر
سعد را گفت هرچه خواهی بکن سعد گفت شمشیر دهید شمشیر در گردانیدند
چهارصد مرد مقاتل را و بیک روایت هفتصد مرد را گردن بزدند و هزار کم پنجاه سر را
اسیر بردند و اموال ایشان را همه برگرفتند و اسباب و ضیاع و مستغلات ایشان
را همه برگرفتند وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا
بود و هست خدای بر هرچه بهتر مؤمنان و هلاک کافران توانا و کان در
قرآن بر پنج معنی است کان ازلی است چنانک در صفات خدای تعالی و کان ماضی است
چنانک وکان فی المدینة تسعة رهط و کان حال است چنانک ان الصلوة کانت علی
المؤمنین کتابا موقوتا و کان مستقبل است چنانک فی یوم کان شره مستطیرا و کان
صیرورت است چنانک وکان من المغرقین وکان من الکافرین يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
قُلْ لِأَزْوَاجِكَ ای پیغامبر بزرگوار بگوی مر زنان ترا امارتان رسول
معروف زنان یازده بودند هشت قرشیات و سه نا قرشیه اما از هشت که قرشی
بودند اول خدیجه بنت خویلد تا وی زنده بود مصطفی هیچ زن نخواست بجز وی
و عائشه بنت ابی بکر الصدیق و حفصه بنت عمر الخطاب و سوده بنت زمعه بن

بنت جحش و میمونة بنت الحارث و ام سلمه بنت امیه و ام حبیبة بنت ابی سفیان
بن حرب اما نا قریشیه جویریه بنت الحارث و صفیه بنت حیی بن اخطب و حمیریه
و حرین بود و لکن معروف جمال که عمره مهتر زاده ی بود از عرب بند روی و او را رسول
می شنود آخر گفت و ادیبک یا رسول الله هرگز تا او بوده است او را بیماری نبوده
است رسول گفت چرا نه بگشتی که او را نزد خدای قدری بودی او را بیماری و محنت
رسانیدی پس که چنین است او را نه خواهم وی را طلاق داد خود هنوز بخانه نیامده
بود زن دیگر بخواست نامش امیة بنت النعمان و بخانه آورد چون قصد وی کرد گفت
اعوذ بالله منک رسول گفت لقد عذت بمعاذ و او را طلاق داد و گسیل کرد و زنی
دیگر را از بنی زهره خواستاری کرد ابندش وی گفت بمانز من یا رسول الله ترسم
نزانشاید و دروغ گفت لا مرکی از دروشی رسول وی اجابت نکرد چون بخانه شد آن
دختر پیس شده بود و زنی را بخواست نامش سناء مهتر زاده ی بود خبر باز از دختر
بردند که محمد حجازی نزا بزی کرد دختر از شادی در ساعت بمرد و زنی را وصف
کردند پیش رسول و پری وی شنود نه چنانکه رسول را رغبت افتاد در تزویج او
آنکه عایشه را بفرستاد تا وی را ببینند تا چنانست که وی وصف کردند
عایشه رضوان الله علیها بشد او را بدید افزون از آنک صفت کرده بودند عایشه
اندیشید که رسول او را به بیند باز همه جمال یاران عایشه و دیگر زنان کاسد
شود و اندوه گن شد در راه که می آمد اندیشید که بگوید رسول را جمال وی تمامی
چنانکه هست یا نه گر بگوید دل رسول از دست شود که رسول را همه دل در وی
آویزد و گر نگوید رسول خدای را خیانت کرده باشد اندوه گن همی آمد فرشته ای
بر هیئت اعرابی او را پیش آمد گفت یا ام المومنین اندوهگن چرا ای خواهی که خدای

از اندوه از دل تو ببرد دو رکعت نماز او را در آموخت کی از آن کز و از پس آن روی بر زمین نه
و بگو یا میسر کل عسیر یسر علینا کل عسیر عایشه بخانه آمد پس از آنک رسول را خبر
کرد از حال آن زن آن نماز بکرد و سر بر زمین نهاد دعا می کرد هنوز سر بر نیاورده
بود کی خبر برسول آوردند کی آن زن مفاجا بمرد و نیز از زنان رسول ام شریک بود حدیث
وی فرو تر انجا کی وامراة مومنة ان وهبت نفسها للنبی یاد گفته آید ان شا الله این است
جمله ی زنان رسول کی یاد کردیم و از جمله ایشان عایشه بود کی بکر بخانه رسول آمد
دیگر همه ثیبات بودند

مناقب عایشه صدیقه ام المومنین

ده شرف است عایشه را رضی الله عنها و عن ابیها بر دیگر زنان رسول یکی آنک او
معروف بود بمادر مومنان هرچند خدای گفت وازواجه امهاتهم لکن جز عایشه
را نگفتندی یا ام المومنین دیگر آنک از همه زنان رسول او بود کی مادر و پدر او مهاجر
بودند سدیگر او دوست تر بود از همه زنان بر رسول تا بدانجا کی رسول بدر مرگ
گفت یا عایشه مرگ بر من خوش شد بدانک خدای مرا خبر کرد کی تو در بهشت یار من خواهی
بود چهارم عالم تر بر همه زنان رسول بود چنانک رسول گفت ثلث علم من عایشه روایت
کنند دیگر باقی دوازده هزار . مرد صحابی و چهار هزار شاگرد بود عایشه را
قلمزن و هر مسئله کی مشکل شدی بر یاران از بعد وفات رسول از عایشه پرسیدندی
پنجم زاهدتر بر همه زنان رسول بود و زهد وی تا بدانجا بود کی صد هزار درم نزدیک
وی آوردند از معویه بسکانی بدان وقت وی را خلقانی بود می دوخت برگ
خرما گفت این چه مالست گفتند جز تو است ارث المال آن خلقان و سوزن
از دست نهاد و آن صد هزار درم در وقت میان ایشان قسمت کرد و بداد و همان خلقان
و سوزن بر دست گرفت ششم آنک حافظ تر بر همه زنان رسول بود کی دوازده هزار

خبر از بر بر خواندی و دوازده هزار حد شود و دوازده هزار مثل و دوازده هزار
اشعار عرب هفتم آنک نوبت وی دو شب بودی و نوبت دیگر زنان یک شب
و آن یک شب هم بر سنوری عایشه بودی هشتم آنک چون جبریل وحی آوردی بر رسول
و رسول یاری بودی وی را از آنجا جدا کردی آنکه وحی بوی گزاردی مگر که با
عایشه در بستر بودی وی را از عایشه جدا نکردی تا عایشه همچنان وحی یاد
گرفتی کی رسول تا وقتی جبریل دوست است قرآن بر رسول خواند عایشه نشنید
همه یک بار یاد گرفت رسول او را گفت یا عایشه گوش دار تا بر تو خوانم عایشه گفت
لا بل یا رسول الله تو گوش دار تا من بر تو خوانم همه از بر خواند نهم آنک مرگ رسول را
بر کنار عایشه بود بر سینهٔ وی روی بر روی وی و لب بر لب او و مرگ در کنار و دفن
در حجرهٔ او دهم آنک عایشه بود کی بکر بخانهٔ رسول آمده بود و لیلة القدر خیر من
الف شهر و پیغامبر او را گفت فضل عایشه علی سایر النسوان کفضل الثرید علی سایر الطعام
و گفته احب الناس الی عایشه و هی من ازواجی فی الجنة و نیز گفت یا عایشه
لولا ان الله اخبرنی انک معی فی الجنة ما خرجت من الدنیا باشد غما من فراقک
و نیز گفت یا عایشه من لم یرض بک اما لم یرض بنا رسولا تا بدانی کی از زنان رسول
عایشه فاضلتر بود و از زنان فرزندان رسول فاطمه رضوان الله علیهما اِنْ
كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ
أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا اگر هستید کی می خواهید
زندگانی نخستین و آرایش آن بیایید تا کابین بدهم شما را و رها کنم شما را بیله کار در خوب
با قضا حق شما چون این آیت بیامد پیغامبر در حجرهٔ عایشه شد وی را گفت یا عایشه
سخنی با تو می خواهم گفت نگر شتاب نکنی در جواب نخست بنگر و بیندیش و با پدرت

آنگه بگوی عایشه گفت تن و جان من فدای تو باد از چه سخن است رسول گفت یاد بکر
زنان را بخوانم در پیش ایشان بگویم بنگر تا شتاب نکنی که دل من بحدیث تو مشغول تر بود
آنگه کس بفرستاد همه زنان خویش را جمع کرد و این آیت را بر ایشان خواند و ایشان را
مخیر کرد میان صحبت رسول با محنت دنیا و میان فرقت رسول با نعمت دنیا عایشه
گفت یا رسول الله این چنان سخنی بود که در وی همی باید بمشاورت باید کرد لا بل
که صحبت تو خواهم وگر همه محنت دنیا بر من بیارد شاید آنکه که از تو جدا نمانم
چون وی این سخن بگفت زنان دیگر همه مخالفت نتوانستند کرد ایشان نیز همچنان گفتند که
عایشه گفت مگر حمیره که وی گفت من باری طاقت نمی دارم در محنت و فاقت رسول
او را طلاق داد و خود وی پس از آن پشیمان شد در خویشتن افتاد که این چه بود که من با
خویشتن کردم که رسول خدای را از دست بدادم پس از آن بیامد و در راه رسول
بنشستی و زار مها کردی و روی در پیش رسول درخاک مالیدی تا مگر رسول او را
بخواند و بخویشتن گیرد رسول گفتی لا که تو دنیا را بر من اختیار کردی پس صحبت
مرا نشایی و در بعضی اخبار است که رسول او را مراجعت کرد وَإِن كُنتُنَّ
تُرِدْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ وگر هستید می خواهید خدای
را و رسول او یعنی رضای خدای را و صحبت رسول را و آن سرای از جهان را یعنی بهشت
فَإِنَّ اللَّهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ مِنكُنَّ أَجْرًا عَظِيمًا
بدرستی که خدای ساخته است نیکوکاران را از شما مزد بزرگ یعنی کرامات آخرت
يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ مَن يَأْتِ مِنكُنَّ بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ
ای زنان پیغامبر هر که بیارد از شما زشت کاری پیدا کرده یعنی فحش پدید کرده در
غفلت از شرع و گر مبینه بکسر خوانی هویدا کننده عذر ملامت کنند بدان مراد

ازین سخط است بر قضای خدای گفته اند از ازدل رسول است وگفته اند خواست

زینت دنیا ست از ازایشان فاحشه خواند زیرا کی ایشان خاصگان خدای بودند

وهرکی قدر او بزرگتر زلت او ... زشتتر وکار بروی بارکیتر يُضَاعَفْ لَهَا

الْعَذَابُ ضِعْفَيْنِ افزون کنند اورا عذاب دوباره یعنی دو

چند آنک کسی دیگر را زیرا کی قدر ایشان بزرگتر از قدر دیگر زنان وهرکه او بزرگتر

زلت او بزرگتر عقوبت او سخت‌تر چنانک خدای تعالی رسول را گفت لقد کدت ترکن الیهم

شیا قلیلا اذا لاذقناک ضعف الحیوة وضعف الممات از بهر آن را کی قدر او بزرگتر زلت

او مخاطره‌تر وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بوده هست آن

خدای آسان وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلَّهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا

وهرکی فرمان برداری کند خدای را و رسول او را وکند کار نیک باخلاص سوال

چرا گفت ومن یقنت وتعمل صالحا بعد ما کی فعل مونث است چرا نگفت ومن یقنت وتعمل بتا

جواب گوییم ومن یقنت لفظ من مذکر است ومعنی آن درین موضع مونث

است یقنت ویعمل درین موضع چون بیا خواهی راجع بود بلفظ من وگر تعمل بتا خواهی

معنی آنا بود نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا

كَرِيمًا بدهیم ما اورا مزد او دوباره یعنی دو چند آنک کسی دیگر را وساخته ایم

ما اورا مزدی بزرگوار در بهشت سوال چرا گفت نؤتها اجرها مرتین و

یضاعف لها العذاب ضعفین بعد ما کی یکی را بر کاری مزد افزون دادن از آنک دیگری

را مبیل بود و بر جرم یکی را افزون از آن عقوبت کردن کی دیگری را ظلم بود و مبل

وظلم از خدای حکیم روا نبود پس این چگونه است جواب

گوییم مزد و ثواب بر کار متفاوت بود هر کی او بزرگوارتر مکافات فعل او بیشتر

هر در خیر وهر در شر و این مقتضا حکمت است واز عقل همین واجب کند بینی که
ملک ترا نسبی دهد مکافات وی بیش ازان واجب آید کی کر حاجبی ترا نسبی دهد و نیز
دل اکر وزیر ملک الخطیئة باللفظی خطا کند عقوبت بیش ازان بود کی اسطبلی را زلّتی
کبیره هر که او بزرکتر چنانک زلتش او بزرکتر طاعتش او نیز بزرکتر مرد وثواب
او بیشتر یَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاءِ ای زنان پیغامبر
شنید شما چون کسی دیگر از زنان یعنی حال شما نازکتر بود وکار شما باریکتر بود
سوال چرا گفت کاحد من النساء نگفت کواحدة من النساء تعدما کی وحدان
نسا واحده باشند نه احد جواب کوییم واحد یکی بود واحد کسی ومراد و
مقصود ازین است کی شما نه چون کسی دیگر اید از زنان اکر گفتی کواحدة من النسا
کسی را ببدا آمدی کی مراد ازین است کی شما نه چون یکی زن اید از زنان بلک چون
زنان دیکر ید چون گفت لستن کاحد من النسا این تهمت برخاست
إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ کر پرهیزکار اید نرمی وفروتنی
مکنید در سخن گفتن چنانک عادت زنان باشد کی سخن آراسته ومزاح آمیز
کویند چنان مکویید کر پرهیزکار اید سوال چرا این ادب در سخن گفتن مشروط
کرد بشرط تقوی بعد ما کی متقی را ونا متقی همه را ادب نکه باید داشت در کفتار
جواب کوییم این از بمعنی اذ است معناه اذ اتقیتن چون شما متقیان باشید
درخورد آن آن باشد کی سخن درست ودرشت کوید وسخن بنکار نکوید
فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ کی آنکه طمع کند آنکس کی در دل
وی بیماری وشک بود کی مکر شما او را می دوست دارید وَقُلْنَ قَوْلًا
مَّعْرُوفًا وسخن کویید درست ودرشت کویید دور از تهمت ومزاح

و این ادبهای است کی خدای تعالی زنان را در آموخته است از اینجاست کی پیغامبر
گفت صلوات الله علیه تعلموا سورة النور وعلموا نساءکم الاحزاب وَقَرْنَ
فِي بُيُوتِكُنَّ و بارام باشید در خانهای شما چون بفتح قاف خوانی وقرن
و گر بکسر قاف خوانی از وقار باشد شکوهمند بود یعنی شما کی زنان اید شکوهمند
بوده باشید کی در خانهای شما باشید زیراکی زن در خانه نکوتر و شکوهمند تر
است کی نعم حصن المراة بیتها در اخبار است کی مصطفی صلی الله علیه روزی یاران
را پرسید کی زن را چه بهتر مرد را چه بهتر گروهی گفتند زن را شرم بهتر و مرد را
خرد بهتر رسول نپسندید گفت این خود نکو است لکن نه جواب منست گروهی
گفتند کی زن را آن بهتر کی ادب آموزد و مرد را آن بهتر کی ادب دهد از آموزد رسول
هم این جواب را نپسندید گروهی گفتند کی زن را کدبانوی بهتر مرد را کدخدای
رسول هم نپسندید علی رضی الله عنه سر فرو داشت از میان یاران بیرون شد و در
حجره فاطمه شد گفت یا فاطمه پدرت مارا مسئلتی پرسیده است همه یاران در
جواب آن فرو ماندند گفت آن چیست گفت می پرسد مرد را چه بهتر و زن را چه
بهتر هر جوابی کی می گوییم رسول آن را نمی پسندد فاطمه زهرا رضوان الله علیها
گفت جواب این من دانم گفت چیست گفت مرد را آن بهتر کی زن نامحرم را نبیند
و زن را آن بهتر کی مرد نامحرم را نبیند علی از آنجا باز گشت و بیامد میان یاران نهان
جای خویش بنشست پس بر آورد گفت یا رسول الله من جواب دهم گفت بیار
یا با الحسن علی بگفت رسول گفت احسنت یا علی از کجا آوردی علی بگفت کی از
فاطمه آموختم رسول گفت من دانستم کی این سر هم از حجره ماست فاطمه بضعة منی
وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى

و خویشتن را از چشم بیرون میاریذی عستکی چون عستکی نادانان و از اول از وقت
کی مسلمانی نبوذ زنان جامه‌های تنگ پوشیذندی تا ذ بانها کشاده بیرون امذندی
می خرامیذندی تلحه دامن بر کتف افکنده و پیراهنهای مروارید بر پوشیذندی
در آن بیرون خرامیذندی پیش مردان نامحرم تبرج الجاهلیة الاولی چنان بود
وَأَقِمْنَ الصَّلَوٰةَ وَآتِينَ الزَّكَوٰةَ و بپای داریذ نماز را و بدهید ۵
زکوة سؤال چرا زنان رسول را بزکوة فرموذ بعد ما کی ایشان را خود مال
نبوذ جواب گفته‌اند مراد ازین زکوة صدقه است ازان مقدار که بوذ و
گفته‌اند و مراد ازین زکوة نفس است چنانک علی علیه السلام گفت و اوصانی
بالصلوة والزکوة مراد ازین زکوة نفس است وَأَطِعْنَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
و فرمان بردار باشیذ خذای را و رسول را در ادا فرایض و سنن و در طلب رضای رسول ۱۰
إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
بدرستی کی خذای می‌خواهد بدین کارهای نیکو کی شما را می در اموزد تا ببرد از شما
بزه و بدنامی و عیب سؤال چرا گفت لیذهب عنکم الرجس بعد ما کی اهل بیت
رسول خود رجس نبودند و ببردن رجس از اهل بیت بعد آن بوذ کی آن باشند جواب
گوییم لیذهب عنکم الرجس معناه لیبعد عنکم تا دور دارد از شما کی اهل بیت رسول ۱۵
ایذ بزه و عیب اهل البیت ای خاندان رسول وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
و پاک دارد شما را از عیبها پاک داشتنی سؤال چون گفت لیذهب عنکم الرجس
تطهیرا فایده داذ پس چه فایده بوذ در تکرار و یطهرکم تطهیرا جواب
گوییم مراد ازین رجس وزر و وبال است و مراد ازین تطهیر پاک داشتن از عیب و
طعن منافقان و دشمنان است پس ازین بردن رجس چه بوذ و پاک داشتن از عیب و طعن ۲۰

چه پیغامبر گفت صلوات الله علیه اگر مردی میان رکن و مقام هزار سال
پیوسته خدای را عبادت کند و لکن اهل بیت مرا دوست ندارد با طعن آرد
در ایشان او را نگونسار در دوزخ افکنند و نیز پیغامبر گفت صلوات الله علیه مثل
اهل بیتی مثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها زدّی بوهره و گوید رضی الله عنه
٥ روزی مصطفی بدر حجرهٔ فاطمه شد او را دید در سرای نیمه فراز کرده و از پس
در ایستاده اند و هلیون رسول وی را گفت یا قرة العین پدر اند و هکذا اینجا جز انتاده
گفت زیرا که حسن و حسین هر دو گرسنه بودند بد بیرون شدند نمی دانم که
کجا شدند دلم با ایشان مشغول شده است رسول گفت یا قرة عینی دل مشغول
مدار که خدای بر ایشان رحیم تر از تو است وی ایشان را ضایع نگذارد پس
١٠ گفت یا رب نگه دار ایشان باش هر جا که باشند در بیابان و در یا آنکه جبریل
آمد و گفت ایشان هر دو در حایط بنی النجار خفته اند و فرشته ای ایشان را پاس
می دارد. مصطفی برفت بطلب ایشان شبانی را دید گفت من ایشان را دیدم
که نزدیک من آمدند و مرا ایشان از گرسنگی دیدم دانستم که ایشان را طعام حاجت
است قدحی شیر پیش ایشان آوردم خوردن خواست که بخورد نزدیکتر وی را گفت
١٥ ای برادر بهوش باش تو نه از آن اهل بیتی که چیزی خوری اصل آن نا دانسته
که از کجاست چون شبان این سخن بگفت وی قدح بنهاد آب در چشم آورد از آرزو
شیر هر دو برفتند پیغامبر همی رفت با چشم پر آب با دلی پر درد و با بادشرد تا
بدان جای که جبریل او را نشان داده بود حسن و حسین را دید هر دو بهم خفته
دست در آغوش یکدیگر کرده و فرشته ای نزد ایشان یک پر زیر کرده و ایشان را
٢٠ بر آن خواباینده و دیگر پر زبر ایشان سایه باز کرده رسول ایشان را بر کرف

و بر کتف نهاد و می آورد و می گفت اینت نیکو مرکبی که شماراست و اینت بهتر
دو سوار که شما اید و پدر شما بهتر از شما ایشان را همی آورد تا مسجد یاران را گفت گویم
شما را که کیست که پدر وی بهترین پدران است و مادرش بهترین مادران است و عمه‌ش
بهترین عمان است و عمتش بهترین عمتان است و خالتش بهترین خالان است یاران گفتند بلی
یا رسول الله گفت ان حسن و حسین اند که پدر ایشان علی است و مادر ایشان فاطمه زهرا است
و جد ایشان رسول خدای است و جده ایشان خدیجه الکبری است و عم ایشان
جعفر طیار است و عمه ایشان ام هانی است و خال ایشان قاسم و خالت ایشان زینب دختر
مصطفی هر که ایشان را دوست دارد امروز بهشتی است فردا با ایشان در بهشت است
و هر که ایشان را دشمن دارد امروز دوزخی است فردا با دشمنان در دوزخ بود و
اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ وَالْحِكْمَةِ
یاد کنید و بر خوانید آنچ می خوانید در خانهای شما از سخنان خدای یعنی قرآن و سخن درست
یعنی تفسیر قرآن و بیان حلال و حرام و حدود و احکام و شرایع اسلام گفته اند
معناه یاد کنید ای اهل بیت رسول که خانهای شما خانهای وحی و رسالت است
همه را شما اقتدا باید کرد و جانهای شما بیاراسته ترین همه باشید که چون
شما نازکتر باشند إِنَّ اللَّهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا
بدرستی که بود و هست خدای نیکو کار شما باریک دان و باریک بین و باریک کار
و آگاه بهمه چیزها بهمه احوال شما آنکه چون خدای زنان رسول را پندها داد و ادبها
آموخت و ایشان از همه را کار بستند خدای تعالی مر ایشان را ثنا کرد بدانک گفت
إن المسلمين والمسلمات الآيه گفته اند ام سلمه جفت رسول خدا انک عادت زنان باشد
خواست که یاری کند مر رسول گفت یا رسول الله ما زنانیم که خدای تعالی در قرآن

همه ثناهای نیکو بر مردان کرده است چنانک گفت التائبون العابدون الایه
و عباد الرحمن الایات الذین یذکرون الله الایات قد افلح المومنون الایات و جزی
و ریماکی زنان ام ثنا نکرد خدای این آیت بفرستاد در ثنای ایشان گفت إِنَّ
الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ بدرستی که گردن نهادگان از مردان و گردن نهادگان
از زنان حکم و فرمان خدای را گفته اند مخلصان از مردان و زنان و اقرار دهندگان بخو از
مردان و زنان وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ و گرویدگان از مردان و زنان
سوال اگر مومن و مسلمان یکی است پس چرا خدای تعالی فرق کرد میان ایشان؟
جواب گفته اند مخالفت لفظ مخالفت معنی واجب نکند و گفته اند این مسلمین و
مسلمات موحدان اند از مردان و زنان و این مومنین و مومنات بمعنی مصدقان اند و توحید
ظاهر عقد بوده باشند وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ فرمان برداران از
مردان و زنان وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ و راستگویان و راست اهنگان
و و نهادار از مردان و زنان وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ و از شکیبایان
از مردان و زنان وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ و از ترسکاران و فروتنان از
مردان و از زنان وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ و از روزه داران از مردان و زنان
روزه فریضه و از هر ماه سه روز یعنی روزه ایام البیض سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم
وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ و از نگهداران فرجهای
ایشان را از ناشایست از مردان و زنان وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا
وَالذَّاكِرَاتِ و از یادکنندگان خدای را بسیاری از مردان و زنان گفته اند
مراد ازین ذکر ذکر دل است زیرا که کثرت و دوام در زبان ذکر واجب است و گفته اند
مراد ازین ذکر ذکر خدای است در سه حال قیاما و قعودا و علی جنوبهم انکه

چون خدای ایشان بدین ده چیز ثنا کرد ثواب ایشان را یاذ کرد و گفت
أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ساخته است خدای
ایشان را مر زن و مرد بزرگ در بهشت **سوال** اگر خطاب ذکور خطاب اناث
باشد پس چرا خدای تعالی درین آیت اناث را جدا از ذکور یاذ کرد **جواب**
گفته اند خطاب جماز است خطاب الذکور خطاب الاناث واندرین آیت خبر است نه
خطاب و گفته اند هر چند خطاب ذکور خطاب اناث باشد لکن خدای تعالی درین آیه
تخصیص خواست زنان را جدا یاذ کرد ده تشریف زنان را چنانک ایشان را جداگانه
گفت واقمن الصلوة وآتین الزکوة هرچند در اقیموا الصلوة وآتوا الزکوة درآمدند
وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا
نسزد هیچ مرد گرویده را نه هیچ زن گرویده را چون فرموذ خدای تعالی او را فرمانی
أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ کی باشد ایشان را بهتر گزینی
از کار ایشان گفته اند اذا قضی الله ای علم الله و گفته اند قضی الله ای حکم الله امرا
و گفته اند امر الله امرا **سوال** چرا گفت لهم الخیره نگفت لها الخیره بعد ما کی
خبر از دو تن کند **جواب** گوییم وماکان لمومن ولا مومنه مراد از آن همه
مومنین و مومنات است نه همی یک مومن و مومنه این آیت در شان زینب بنت جحش آمد
و زید بن حارثه و آن آن بوذ کی زینب بنت جحش دختر عمت رسول بود دختر امیمه
بنت عبد المطلب زنی بوذ قرشیه بزرگ اصل با جمال و مال و ذربه و سمینه و حصینه
از مکه هجرت بمدینه آمد طمع می داشت کی رسول خدای او را بزنی کند و لکن
بجمال و مال و اصل و حسب و نسب چنین عجبی داشت خدای خواست کی عجب وی را در
وی شکند رسول او را فرموذ کی وی را بزید حارثه دهد و زید مولی و پسر خوانده رسول بوذ

چون رسول زینب را خواستاری کرد برای زید را زینب را از آن سخت آمد و همگن گشت
و برادر وی عبد الله بن جحش سپه سالار رسول نیز سخت از آن غمناک شدند علی و عباس
نیز هم اندوهگن گشتند و رسول را نطمع شفقت هم می خویش با مدله که فرمان خدای
چنان بود که لابد زینب را بزید می بایست داد چون این آمد وما کان لمؤمن ولا مؤمنة الایه
همه گردن نهادند حکم خدای را و زینب را بزید دادند یک چندی برآمد زید همی نالید
که یا رسول الله من چه مرد زینب باشم وی زنی قرشیه است عمت مصطفی و من مردی آزاد موالی
و من بحق وی نمی رسم وی بر من تطاول همی دارد و عیش ما منغص است و خدای تعالی خبر
کرده بود که آخر زینب را از زید جدا افتد و زینب را برسول دهد رسول دل بر آن وعده
خدای داشت و بحکم خدای تعالی رامی می بود تا روزی خواستی که در حجره زید شود
ایشان را سری دهد از آنجا مهمان نبد و زید مساعدت نمی بود چون اندر حجره در شد زینب
بلب تنور بود ستر وی باز آمد رسول گفت زید کجاست گفت غایب است رسول را چشم
بر وی افتاد نیز در دستش آمد که گفت یا مقلب القلوب والابصار ثبت قلوبنا علی دینک
و طاعتک و همی از آنجا بازگشت دل بر وعده خدای راست می داشت چون زید در آمد
زینب او را خبر کرد از آمدن رسول و بازگشتن وی زید نزدیک رسول آمد گفت یا رسول
الله من زینب را همی دست باز دارم رسول گفت نباید او را نگاه دار و حق وی بگزار به
عشرت و حرمت وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا
مُبِينًا هر که نافرمانی کند خدای را و رسول او را بدرستی که گمراه شد گمراهی
ای هویدا وَإِذْ تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ و یاد کن چون می گفتی
یا محمد مر آن را که شکر داشت کرد او را خدای باسلام وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ
و شکر داشت کردی تو که رسولی او را بآزادی و آن زید حارثه بود

أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ نگه دار همچنین جفت ترا بر

وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ

و بترس از خدای تا در حق وی بعضی تلخی و پنهان همی داشتی در دل تو آنچ خدای پدید کننده

است وَتَخْشَى النَّاسَ همی باک داری از مردمان و خدای اولی تر

که از وی شرم داری گفته اند این حکایت از قول رسول است مر زید را که از زن انکار

و از خدای بترس و تخفي في نفسك ما الله مبديه و پنهان می داری در تن تو آنچ

خدای پدید آرنده است یعنی تو پنهان داری رسیدن تو بوی که می گویی بوی بیم رسم

و خدای پدید کننده است چنانک گفت فلما قضى زيد منها وطرا و می شرم داری

از مردمان که می گویند یعنی منافقان که زید نه که گوی پسر است تو از ابتنا باک مدار

از خدای ترس گفته اند این خطاب از خدای است مر رسول را و تخفي في نفسك ما الله

مبديه از حب رسول بود مر زوج زينب را و علم رسول بوعده خدای و آن هم در وجود

نعل رسول بود و ابدا خدای تعالی آن را بار کرد ابید زینب سود رسول نکاح در شنیم ادری

وتخشى الناس ای و تستحيي من الناس شرم می داشتی که گویند محمد زن پسر را بزنی کرد

وَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ و خدای اولی تر که از آن شکوهی جوی

مباح کرد بزنی کردن زن پسر خوانده را تو بقول مردمان خاصه بقول منافقان التفات مکن

فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا

چو زید تمام کرد و برآورد از زینب حاجت خود یعنی مراد خویش از وی بیافت و وی عاقبت

خویش از وی برداشت بزنی بتو دادیم او را گفته اند امرنا بتزوجها و گفته اند معناه

احللنا لك تزوجها و معروف است که خدای تعالی زینب را به رسول داد زینب دیگر زنان

رسول فخر کردی که گفتی زوجکن اهالیکن من رسول الله و زوجنیه الله من فوق سبع سماوات

ونیز رسم رسول را گفتند من بر تو نازها کنم کی کس از زنان تو آن نتواند کرد
زیرا کی جد من و جد تو یکی است یعنی عبد المطلب ونیز مرا خدای تعالی بخودی جفت تو داده
است از زور هفت آسمان در اخبار است کی سه تزویج در هفت آسمان بوده است
یکی تزویج زینب بنت جحش حبش کی یکشتم دیگر تزویج عائشه رضی الله عنها و اول آن بود
کی چون خدیجه را مرگ آمد رسول خدای اندوهگن بود جبریل علیه السلام آمد و حریری
سبز از بهشت بمصطفی آورد صورت عائشه برانجا نقش کرده و گفت یا رسول الله خداوند
سلام می کند و همی گوید کی خدیجه را از تو باز ستدم شاید کی ترا حبیبی بدل باز دادم
چون مصطفی بدان صورت عائشه بنگریست همه دلش دوستی او گرفت چون جبریل باز
گشت پیغامبر بوبکر را بخواند و عائشه را از وی خواستاری کرد بوبکر گفت یا رسول الله
عائشه خرد است و در شش ساله است بیش بیست حجله من را اشنا باید گر فرمایی او را فرای
تو کنم رسول گفت وی را بمن فرست تا او را ببینم بوبکر بخانه آمد طبقی از رطب نیکو
بیارست و بر دست عائشه نهاد بر مصطفی فرستاد گفت او را بگو پدرم گفت کی ما را
ازین رطب فرست چون پیغامبر چهره عائشه را بدید همه آن صورت کی در حریر بهشت
دیده بود گفت رطب رطیب در حجر است کی دراز وقت کی عائشه آن پیغام
برسول گفت خواستگاری کرد رسول کنار دامن وی را بگرفت تا وی را بنام رسید
عائشه گفت همه کرانه است کی تو رسول خدای و دوست بابا منی لک لطمتک از
بعد از عائشه گفت وحی ثبت دلاله نفسی ولا اشعر انکه بوبکر وی را برسول
داد وی هنوز شش ساله بود چون رسول او را بخانه برد نه ساله بود سدیگر
سیده نسا العالمین خیر همه زنان عالم بوده است فاطمه زهرا رضی الله عنها در خبر است
کی علی رضوان الله علیه مرمقداد اسود را گفت هیچ دانی کی رسول فاطمه را بنام علی

می دارد کی هیچ خاطب را در حد نشوی اجابت می نکند مقداد گفت یا علی بحیتی یا تو بگویم
شنوی گفت از چیست گفت کی همه دل بدان کند رسول خدای فاطمه را جز بنام
تو نمی دارد علی گفت از کجای گویی بعد ما کی صنادید قریش ارزومند از ابد کی ایشان
خاطب باشند از طمع کی باشد مقداد گفت یا علی یک کار بکن رسول خدای
اکنون در حجره ی ام سلمه است تو در شو بنشین سخن مگوی چون رسول گوید
بچه شغل امده ی تو گوی یا رسول الله بخواستاری فاطمه امده ام علی برفت
عرق از روی در می گشت تا در حجره رسید در نزد رسول گفت یا علی ما وراک چه
حاجت است کی بدین وقت امدی علی گفت جئت خاطبا الی الله و رسوله انت رسول
الله فرزند رسول را همی خواستاری کنم رسول گفت کدام را علی گفت فاطمه را
یا رسول الله رسول سر در پیش او کند ساعتی دیر پس سر براورد گفت مرحبا و اهلا
علی همی ایز نشیند برخاست هیچ سخن بیز نگفت و بیرون امد مقداد بر در بود گفت
هین یا علی چه رفت علی نگفت کی چه رفت مقداد گفت یا علی ابشر فقد زوجها الا مس
بخانه شو بنشین از بن سخن با رسول مگوی تا انکه کی ترا خواند علی برفت روزی
چند برامد کس رسول امد علی را بخواند علی گفت در نزد رسول شدم روی او را
دیدم درفشان چون ماه شب چهارده و دسته ی قرنفل بدست مرا بنشاند و
گفت یا علی مژده که تو حدیث فاطمه کردی همان ساعت خواستم که
عقد کنم لکن انتظار کردم فرمان خدای را اکنون جبریل امد و مرا خبر اورد
کی خدای تعالی رضوان خازن بهشت را فرمود تا بهشت را بیاراستند و فرشتگان
مقرب را امر کرد تا بر کرسیهای بهشت بنشستند و روح از فرشته کی تنها
یک صف باشند بنوبت تو خواستاری کرد فاطمه را خدای ملائکه را گفت که

کی گواه باشید کی من فاطمه زهرا بنت محمد مصطفی بعلی دادم و بفرمود و بشکرانه
را نثار در و یاقوت و مرجان بهشت نثار کردند و درخت طوبی را بفرمود تا نثار
کرد بر حور العین و ایشان دسته ی نور نقل از آن است علی شاد از آن باز گشت روز دیگر
نزدیک رسول آمد گفت یا رسول الله تنها ام دلم همی بگیرد صوابت بینی که اسباب
شادی برهم تمام کنی رسول گفت یا علی مهلت ده تا شب علی گفت الله و رسوله ۵
اعلم رسول گفت تو برو اکنون و ساز بیار امشب را کی شب دامادی تو است
علی گفت بحجره آمدم هیچ نه دیدم از اسباب و ساز در همه حجره ی من مصحف
قرآن بود و تیغی و مصلی ای با خویشتن گفتم چون رسول فرمود کی ساز بساز هم نگاهی
بباید کرد برفتم کنار حجره ریگ بیاوردم کی خانه نشیب و فراز بود ناهموار هموار
کردم و رسول خدای بازار شد فاطمه را پیراهنی خرید بچهار درم بیاورد و در ۱۰
وی پوشانید و مشاطه بیامد تا وی را بیاراید فاطمه در پیش مشاطه بود
کی سایلی بدر آمد گفت یا اهل بیت الرحمه برهنه ام با من مواسا کنید جامه ک
جسته اندک عورت بپوشم تا خدای شما را حلهای بهشت پوشاند فاطمه بشنید
مر مشاطه را گفت باش تا من کاری بکنم پس آن پیراهن را بکشید و بدان سایل داد
رسول بیامد آن پیراهن را بر آن سایل دید هیچ نگفت تا فاطمه آمد گفت یا پدر ۱۵
کو یا فرزند گفت بمستحقی دادم رسول گفت امشب شب عروسی تو است چون کنی
فاطمه گفت خدای بهتر داند در ساعت جبرئیل آمد گفت یا رسول الله خدایت
می سلام کند و همی گوید بدل شادی کی هفتاد هزار حله ی بوقلمون بنام فاطمه
کردم در بهشت هر یکی از آن بهتر بل کی رشته ی از آن بهتر از دنیا و هر چه در دنیا
جز آنست آنکه رسول ببازار رفت پیراهنی دیگر خرید بسیبه بیست درم ۲۰

ودر فاطمه پوشانید چون شبانگه آمد جبرئیل آمد با هزار فرشته و مصطفی
دست فاطمه را بگرفت و همی آورد بخانه علی جبرئیل از راست میکائیل از چپ چون
بحجره ی علی رسید گفت یا علی یار زن فرزند من خلق زنهار تا نیکی کنی با او که پاره ی از من که
وی پاره ی است از من شادی دل وی شادی دل من باشد و کراهیت دل وی کراهیت
دل من باشد این بگفت و بازگشت چون شب در آمد علی با فاطمه سخن همی گفت آخر
علی گفت چیزی در دل من همی گردد یا فاطمه با من بگوی تا در راه که همی نزد من آمدی
سه جای بنشستی از چه بود که مگر کراهیت داشتی آمدن بخانه من فاطمه گفت
یا علی گرسنه ام بودی که بابای من مرا وصیت کرده است که سر خود را که جز خدای
خود مپوش و الا گویی که چرا می نشستم و لکن برای وصیت رسول را چون بسیری
ملول بودم از آنک از گرسنگی پای بر کار نمی کرد که رفتمی همی بنشستم تا بیاسودم آنگه چون
سه شبانه روز بر آمد مصطفی به تهنیت آمد و در خانه هیچ نبود که وی را مهمانی
کردندی علی مر فاطمه را گفت تو رسول را بحدیث مشغول همی دار تا بروم چیزی حیلت
کنم علی پیرهن کهنی داشت از را بچهار درم بداذی آمد که طعام خرد سایلی او را پیش
آمد الحاح کرد علی دو درم از آن بوی داد سایلی دیگر پیش آمد و علی آن دو درم
دیگر را بوی داد تا راست شد اعرابی در پیش آمد با اشتری نیکو مهار بدست
گرفته گفت یا علی این ناقه را بخری سود کنی علی گفت هیچ ندارم اعرابی گفت من ترا
مهلت دهم گفت بچند گفت بصد و شصت درم علی از او بخرید راست شد اعرابی دیگر او را پیش
آمد گفت یا علی این اشتر را بهای است گفت هست گفت بچند دهی گفت هم اکنون به دست
درم خریدم با تو مسامحت کنم اعرابی گفت بچهار صد درم نقد من دادی گفت دادم
چهار صد درم نقد بوی داد علی خواست که طعام خرد ارشادی نخست بشتافت تا

تا رسول را خبر کند چون اندر حجره در آمد رسول گفت یا علی تو گویی قصه یا من
گویم علی گفت یا رسول الله تن و جان من فدای تو باد همه تو گوی رسول گفت یا
علی آن اول اعرابی کی تو ابیشن آمد جبریل بود و آن دیگر اعرابی میکائیل بود و آن
ناقه ناقه ی صالح بود و آن بها خلف آن چهار درم بود کی تو در کار خدای کردی
خدای تعالی چهار هزار درم ترا خلف باز داد این جهانی باشد تا فردا کی ثواب آن جهانی بینی

لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ

تا نباشد بر گروندگان تنگی و بزه ی در زنان پسر خواندگان ایشان کی ایشان را
بنی کنند.

إِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا

چون روا کنند از ایشان حاجتی یعنی چون با ایشان رسند و دست باز دارند ایشان را
و عدت ایشان بر آمده بود و هست فرمان خدای گزارده و بوده **سوال**
چرا شرط کرد کی اذا قضوا منهن وطرا کی با ایشان رسیده باشند بعد ما کی کسی را پسر
خوانده بدان زن نه رسیده بود و دست باز دارد هم حلال است مر پدر خوانده را
جواب گوییم اذا قضوا منهن وطرا از بهر تاکید ایشان را یاد کرد تا بدانند
کی اگر چه بدان زن رسیده باشد هم حلال بود مر پدر خوانده را چون پسر خوانده
او را دست باز دارد و عدت وی بر آید و آنک بوی نه رسیده باشد در آن هیچ خلافی نیست

مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ لَهُ

نبود بر پیغامبر هیچ تنگی و بزه ی در آنچ بر وی کرد خدای او را از تزویج زنان

سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ

ای سن الله سنة نهاد خدای است
کی نهاد در میان آنکسها کی گذشتند از پیش یعنی پیغامبران گذشته کی ایشان
را زنان مباح بود هر چند خواستندی کی تو نیز زن داری بیش از چهار از امت

ببست ران با محمد وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا
بود وهست فرمان خداى اندازه ى اندازه كرده يعنى گزارده وبوده الَّذِينَ
يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ
آنكسها كى رسانيدندى پيغامهاى خداى را واز وى ترسيدندى ونه ترسيدندى ك
از كس مكر از خداى كفته اند اين الذين صفت آن الذين است كى پيش از گفت سنة الله فى
الذين خلوا من قبل وكفته اند اين الذين يبلغون صفت مصطفى است وى را الذين گفت
بلفظ جمع معظم وتفخيم را وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا بسنده است
خداى كه داننده وپاداش دهنده مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ
رِجَالِكُمْ نبود ونبوده ترين خلق پدر هيچ كس از مردان شما سبب نزول اين
آيت آن بود كى مردمان زيد حارثه را پسر محمد مى گفتند ورسول را با زيد مى گفتند
از آنك رسول زيد را پسر خوانده بود خداى اين نپسنديد نهى كرد از گفتن اين سوال
چه زيبا بر داشتى كى محمد پدر كسى بودى از مردان ما خداى تعالى اين حكم را نفى كرد ؟
جواب گفته اند مقصود از نفى اين حكم آن بود تا خلق بدانند كى پسر خوانده پسر
نباشند وبراكى در كتب اولى در بود كى نبى امى عربى بيايد هيچ پسر او نشود يعنى پسران وى
مبلغ مردان نرسند چون مردمان بخلاف زيد حارثه را پسر محمد مى گفتند ورسول را
بو زيد مى گفتند خداى تعالى اين را بر داشت تا اهل كتاب در غلط نيفتند وگفته
اند مقصود از آن آن بود كى رسول را بنام تعظيم خوانند كى يا رسول الله يا نبى الله
تا چنانكه پيش نكويند يا با زيد وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ
ليكن پيغامبر خداى بود ومهر پيغامبران بود سوال جز او مصطفى را خداى
تعالى از پيغامبران كرد بعد ما كى او گفت لا فخر جواب گفته اند او را خاتم

النبیین کرد تا وی ناسخ همه شرایع بود و شریعت وی را ناسخ نبود و گفته‌اند وی را
خاتم النبیین کرد زیرا که خاتم مهر بود و تا مهر نگشایند نامه نه خوانند همچنین
تا مصطفی اقرار ندهند بهیچ پیغامبر اقرار نداده باشند و گفته‌اند وی را خاتم النبیین
خواندند زیرا که وی مهر کرامات خدای بود تا وی را از کودن بگیرند کس را بهشت نه
رسانند و گفته‌اند وی را خاتم النبیین کرد تا دیگر پیغامبران منتظر او باشند
نه وی منتظر ایشان چنانکه در دار دنیا مهمانی که خوانند مهمانی که عزیز و محتشم‌تر بود
او را باخر خوانند تا وی منتظر دیگران نباشد چون وی در رسد دست بطعام
کنند و گفته‌اند وی را خاتم النبیین کرد از بهر فضیلت امت او را و بکثرت امت او را
که تا بقیامت همه امت وی باشند و امروز است که اهل بهشت صد و بیست صف باشند
هشتاد صف امت احمد بود دیگران از همه پیغامبران **وَكَانَ اللَّهُ**
بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا بود و هست خدای تعالی بهر چیز از نعت و صفت
مصطفی و احوال وی دانا که نعت و صفت وی در همه کتب اولین بوده است که وی
خاتم پیغامبران باشد و گفته‌اند معناه وکان الله بکل شیء من فضل المصطفی وشرفه
علیما یعنی شرف مصطفی صلوات الله علیه تمامی خدای داند و نسب گزیدهٔ محمد
محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة
بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن النضر بن کنانة بن خزیمة بن مدرکة بن الیاس
بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان و گروهی نسب مصطفی را تا با آدم بگویند و لکن رسول
علیه السلام نسب خود می‌گفت چون بمعد عدنان رسید بیش نگفت

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا

ای کسهائی که گرویده اید وای شمائی که گرویدگان اید یاد کنید خدای را یاد کردن بسیار

گفته اند مراد ازین ذکر شکر نعمت است زیرا کی نعمت خدای بسیارست و ذکر
از شکر آنست پس ذکر بسیار باید تا شکر نعمتهای بسیار باشد و گفته اند مراد ازین ذکر
ذکر دوام است زیرا کی هیچ طاعت بر دوام نرسد و فریضه نیست مگر ذکر خدای و گفته
اند مراد ازین ذکر اداء طاعت است و ترک معصیه زیرا کی چنین گفته اند من اطاع الله فقد
ذکره ومن عصاه فقد نسیه وان کثر صلاته وصیامه و ذکر خدای بر سه وجه
است ذکری است بدل چون شکر و صبر و توکل و تفویض و ذکری است بزبان چون تسبیح
و تکبیر و تهلیل و تحمید و تمجید و ذکری است بجوارح و آن اداء طاعات ظاهری است
وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا و بپاکی وی یاد کنید او را بامداد
و شبانگاه و گفته اند این امر ندب است بتسبیح خدای بامداد و شبانگاه چنانک
در خبر است کی رسول هر بامداد هفتاد بار تسبیح کردی و تسبیح وی آن بودی کی گفتی
سبحان الله وبحمده سبحان الله العظیم وبحمده استغفر الله و در روایت آمده است
کی هر که این تسبیح رسول را عادت دارد بسیار گفتن خداوند هر روزی وی برکات کند و گفته
اند مراد ازین تسبیح صلات است و از امر است بنماز بامداد و آصیلا امر است بنماز پیشین
نماز پسینی و نماز دیگر و نماز شام و نماز خفتن **هُوَ الَّذِي يُصَلِّي**
عَلَيْكُمْ وَمَلَائِكَتُهُ او آن خدای است کی آفرین میکند بر شما و فریشتگان او
آفرین کنند بر شما صلوات از خدای رحمت و کرامت بود و مغفرت و صلوات از ملائکه
دعا بود و استغفار و از ما بر مصطفی تحیت بود **لِيُخْرِجَكُمْ مِنَ**
الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ تا بیرون می آورده دارد شما را از تاریکیهای کفر بروشنای
ایمان و از تاریکیهای نکرت بروشنای معرفت و از تاریکیهای شبهت بروشنای
حجت و از ظلمات دنیا بنور عقبی و از ظلمات گور بروشنای بهشت و از ظلمات

قیامت بنور عرش محمد هیچ کفید لفظ الاستقبال یدل علی استمرار الاحوال
خدای تعالی اخراج مومنان را از ظلمات بنور بلفظ استقبال اورد از بهر استمرار
احوال تا بدانند کی همیشه در هر حالی بیرون ارنده مومنان باشد از ظلمات
بنور و نیز دلیل است آیت کی هر کی بر رسول صلوات بسیار فرستد از سختی کار
و تاریکی بروشنای افتد و کار کشاده شود وَكَانَ بِالْمُؤْمِنِينَ
رَحِيمًا بود و هست خدای تکرم و بد کار بخشاینده کی طاعتهای ایشان
بپذیرد و معصیتهای ایشان را بیامرزد و از دوزخ برهاند و بهشت رساند
تَحِيَّتُهُمْ يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ اول بر ایشان آن روز کی بوی
رسند و ببینند او را سلام باشد گفته اند معناه تحیه بعضهم لبعض فی الجنة
چنانک پیغامبر گفت علیه السلام تحیة اهل الجنة فی الجنة و گفته اند معناه تحیة
الله لهم یوم یرونه سلام و آن آن بود کی ایشان را گوید مرحبا بعبادی و احبای
واصفیای الذین ارضونی فی الدنیا طبتم وطابت لکم الجنة لکم ما تمنیتم من الجنة
والکرامة هذا یومکم الذی کنتم توعدون وَأَعَدَّ لَهُمْ أَجْرًا كَرِيمًا
و ساخته است ایشان را مزدی بزرگوار در بهشت جاودان ابد الابد ابد الابد الاباد
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا
ای پیغامبر بزرگوار معنی نبی گفته امد در سر سوره ما بفرستادیم ترا گواهی دهنده
گفته اند معناه شاهدا الی الوحدانیه چنانک گفت قل هو الله احد گفته
اند معناه شاهدا علی الانبیا بالصدق چنانک گفت وجینا بک شهیدا علی هولا
و گفته اند معناه حاضرا مع اسمی و شهود حضور بود و این حضور بمعنی مقارنت
نام مصطفی است با نام خود چنانک لا اله الا الله محمد رسول الله و گفته اند

شاهدا"

شاهدا عالما بی و شهادت علم بود یعنی مرا بنزد تو دانی و بس چنانک ترا بنزد من
دانم و بس و مبشرا و مژدگان دهنده یعنی و مبشرا للمؤمنین بالجنه و نذیرا و بیم کننده
یعنی للکافرین بالنار و گفته اند معناه و مبشرا للمطیعین بالکرامه و منذرا للعاصین
بالعقوبه وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ و باز خواننده بخدای
بفرمان او و گفته اند معناه داعیا الی توحید الله گفته اند الی طاعة الله و گفته اند ٥
داعیا الی جنة الله باذنه بهدایته و توفیقه و گفته اند بامره وَسِرَاجًا
مُنِيرًا و چراغ تابان گفته اند معنی الایه شاهدا لی بالربوبیه و للانبیا بالعدالة
و للامة بالهدایة و مبشرا للمؤمنین بالکرامه و نذیرا للکافرین بالاهانه و داعیا الی
الله بالرسالة و سراجا منیرا فی الدنیا بالشریعه و فی العقبی بالشفاعة سؤال
چرا خدای تعالی رسول را بچراغ مانند کرد نه بافتاب مانند کردن تمامتر بودی ١٠
جواب گفته اند خدای تعالی خود مصطفی را بافتاب مانند کرده است درین
ایت زیراکی این سراج افتاب است چنانک گفت جعل الشمس سراجا و او را بماه مانند
کرد چنانک گفت طه و بستاره مانند کرد چنانک گفت والنجم اذا هوی و گفته
اند وی را بچراغ مانند کرد نه بافتاب زیراکی از چراغ هزاران چراغ توان گرفت
اما از افتاب افتاب دیگر نتوان گرفت و گفته اند وی را بچراغ مانند کرد زیراکی ١٥
قوت چراغ بچهار چیز بود چراغ دان و پلیته و روغن و اتش قوت مصطفی بچهار یار
بود ابوبکر عمر عثمان علی رضوان الله علیهم چنانک خدای گفت
فآزره فاستغلظ فاستوی علی سوقه و گفته اند وی را بچراغ مانند کرد زیراکه
چراغ در شب افروزند نه در روز مصطفی بیرون آمد در تاریکی کفر آمد کی همه جهان
ظلمت کفر داشت سؤال چرا وی را بشمع مانند نکرد بعد ما کی شمع از ٢٠

از چراغ مهتر و بهتر جواب گفته اند زیرا که شمع نصیب توانگران است
و چراغ نصیب درویشان و مصطفی درویش بود و سخن روا ایشان بود و گفته اند وی را
بچراغ مانند کرد نه بشمع زیرا که چراغ بی غش است اما شمع با غش بود و گفته
اند وی را بشمع مانند نکرد زیرا که شمع را ببرند و باب غرق کنند و چراغ را این نبود
٥ چو یاران رسول ثنای خدای بر رسول بشنیدند گفتند یا رسول الله هنیئا لک کل
کرامه فما لنا وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا
كَبِيرًا مژدگان ده گرویدگان را که ایشان راست از خدای افزونی نیکویی
بزرگ از خدای رحمت و از مصطفی شفاعت منافقان چون این بشنیدند سر بر آوردند
گفتند ما نیز هم از مومنانیم خدای گفت بشر المنافقین بان لهم عذابا الیما آنگه
١٠ سخن با اول سوره نشست وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ وَدَعْ
أَذَاهُمْ و فرمان مبر یا محمد ناگرویدگان را و دورویان را یعنی بوسفیان و مر
و فرما و را و عبدالله ابی و فرما و را ودع اذیهم و احتمال کن از ایشان وَ
تَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا و بسند ز خدای حسب
در مکافات ایشان و بسنده است خدای ترا کارساز و تکیه بان ای وکفی الله
١٥ وکیلا فاکتف بالله وکیلا پیغامبر سخن از زنان نشست هر سی داشتی چون زن آن
سامد نیز هر سی نداشت گفت مرا خدای نگه دار هس يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ
ای مومنان خردمندان چون بزنی کنید زنان گرویده را و گر زن اهل کتاب بود همین است
بود به نص آیه پس دست بازدارید ایشان را پیش از آنک با ایشان بسبید فَمَا
٢٠ لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَهَا نیست شما را از ایشان

هیچ عدت نی بدارند از زنان زیرا کی عدت از سبب آن مرد واستسوی وشرط مس است

نه همی مجامعت صریح بود لابل هرکاه کی مردی زنی بخواست وبا وی خالی شد و عذر

مانع نباشد از وطی چون بیماری یا حرم یا حیض یا نفاس یا صوم فریضه یا کسی کی مرد مرا

از وی شرم آید مهر تمام واجب آید وکر دست بازدارد عدت تمام واجب آید وکر

مهر مسمی نبوذ مهر مثل واجب آید وکر خلوت نبوذ انکه تفتیش شوده باشد نه بر مرد مهر ٥

مثل واجب آید ونه بر زن عدت واجب آید وکر دست بازدارد نصف مهر واجب آید

کر مهر مسمی بوذ وکر مهر نامسمی بود متعه لازم آید در خورد حال او

فَمَتِّعُوهُنَّ وَسَرِّحُوهُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا

متعه دهید ایشان را ویله کنید ایشان را یله کردن خوب بی آزار نفقا خوی

يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ أَزْوَاجَكَ اللَّاتِي آتَيْتَ ١٠

أُجُورَهُنَّ ای پیغامبر بزرکوار بدرستی کی ما حلال وکشاده کردیم ترا از زنان

تو بعنی زنی کردن از زنان کی بداده باشی کابین ایشان **سوال** چرا شرط

کرد کی اللاتی آتیت اجورهن یعنی ماکی کر هنوز نداده باشد کاوین چون بلو رفت

نکاح حلال است وکر نیز مهر مسمی نباشد هم نکاح رواست **جواب** کوییم که

این که کفت آتیت اجورهن مراد ازین ایتا ضمان است ومراد زین اجور مهر است ١٥

سوال چه خاصیت رسول را درین که کفت اورا انا احللنا لک ازواجک اللاتی

آتیت اجورهن یعنی ماکی غیر نبی را همی حلال است هر زن که نکاح درست خواهند

وکاوین بازدهد حلال است پس چرا رسول را بدین تخصیص کرد **جواب**

کوییم مراد زین افزونی از چهار است کی رسول خدای را افزون از چهار زن حلال

بود وغیر او را روا نبوذ وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَيْكَ ٢٠

ولیج پادشاه کشته است باز دست تو یعنی برده ستان از پرستاران هر چند باشند

رسول را و امت را ملک یمین یکسان است اما مما افاء الله علیک را تخصیص کردانیده است خدای

تو از سبب آن **وَبَنَاتِ عَمِّكَ** و دختران عم تو از بنی عبد المطلب

و بنی هاشم اعمام رسول نه بودند بو طالب و بو لهب و زبیر و مقوم و حارث

و عبد الله و حمزه و عباس که پس همه اعمام وی عباس بود و او دیرتر زیست ٥

و با فرعمر نابینا گشت و به روزگار عثمان عفان بمرد

و دختران عمه تو **وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ** و دختران عمتان تو و عمات رسول

شش بودند عاتکه و امیمه و ام حکیم و بره و اروی و صفیه و از جمله عمات

رسول صفیه بود کی مسلمان بود مادر زبیر بن العوام و از جمله اعمام رسول حمزه

مسلمان بود و عباس **وَبَنَاتِ خَالِكَ وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ** ١٠

و دختران برادر مادر تو و دختران خواهران مادر تو و اخوال و خالات رسول از بنی زهره

زهره بودند **اللَّاتِي هَاجَرْنَ مَعَكَ** آنها کی هجرت کردند با تو

و با تو بنزدیک تو آمدند **سوال** چرا گفت و بنات عمک و بنات عماتک عم را

بلفظ وحدان آورد و عمات را بلفظ جمع همچنین و بنات خالک و بنات خالاتک خال را

بلفظ وحدان آورد و خالات را بلفظ جمع **جواب** گوییم زیرا کی عم اسم بر وزن ١٥

مصدر شبیه و جمع و وحدان در آن یکسان بود اما عمة اسم است نه بر وزن مصدر

و همچنین جواب از خال و خالات **وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً** ای واحللنا

لک امرأة مؤمنة و حلال کردیم ما تو را زنی کی خویشتن را به تو بخشد یعنی ام شریک و ام شریک زنی بود

از مکه با جمال و مال مسلمان شد خواست کی هجرت کند به مدینه ابا اهل وی نا روا همی نه

گذاشتند وی پنهان بیازار آمد همراه طلب می کرد جهودی از مدینه بمکه آمده ٢٠

بود بازرگانی مر ام شریک را گفت که کجا افتد داری گفت بمدینه نزد رسول خدای
جهود را از وی خشم آمد خواست که وی را هلاک کند از غیظ محمد گفت بیا تا من ترا
بمدینه برم مرا ستور هست و ساز تمام دارم ترا هیچ دل مشغول نباید داشت
می خواست که او را در راه هلاک کند رفتند آن جهود در راه وی را ماهی مالح داد و آب
از وی باز گرفت تشنگی بر وی غالب گشت در منزلی فرود آمدند ام شریک گفت
ای ناجوانمرد بی حاصل مرا ایمان کردی هر چه مرا در راه بکار آید بگذاشتی که من
زاد و ساز راه بساختمی اکنون با من حیلت کردی جهود گفت که تو ندانستی که من
از کین و بغض محمد چه دارم هر چه بیش با تو نگویم دل بر مرگ بنه که تو هم بدان جای رسی
شریک گفت حسبی الله و نعم الوکیل و سر بنهاد و جهود آب داشت در رخت پنهان
کرد و بخفت چون همه در خواب شدند ام شریک گفت که من دل از جان خویش
برداشتم ساعتی بود خنکی یافتم از سینه ی خویش نگه کردم سطلی آب دیدم بر
سینه ی من نهاده بر یخ بار هوا و گداشته آوازی شنیدم که ای ضعیفه بخور و نوش
باد و گوارنده من سیراب بخوردم سطل ناپدید شد زمانی بود جهود برخاست و آوازم
شنید که همی گفتم حسبی الله و نعم الوکیل و وی پنداشته بود که من از تشنگی
هلاک شده ام آواز داد که ای زن هنوز زنده ای گفتم و الحمد لله خدای مرا از تو
و از آب تو بی نیاز کرد قصه بگفتم جهود نگه کرد تا از کی و سبوهای مرا آب دید
بدانست که ایمن خدای با من است دشمن مسلمانی نشاید گشت که مردی که دوستداری
وی کسی را چنین کرامت بود آن مرد نبود مگر حق و دین وی نبود مگر دین حق اسلام
عرضه کن مسلمان گشت خویشتن را خدمت کار ام شریک کرد تا بمدینه رسیدند
چون بمدینه رسیدند حال رسول را خبر کرد از قصه ی ام شریک رسول با سعادت وی

پیش آمد چون ام شریک را چشم بر روی مصطفی افتاد گفت یا رسول الله تن و جان من
فدای تو باد چه چیزی بدارم عزیزتر از تن و جان من که بر قدم عزیز تو افشانم خویشتن را
فدای تو کردم رسول او را قبول کرد از وی را بجای عقد نکاح بود
أَنْ وَهَبَتْ نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا
گر ببخشد تن خویش مر رسول را چون خواست پیغامبر بزرگوار که زنی کند او را یعنی
ام شریک را خَالِصَةً لَكَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ویژه تراست
از نکاح اندر دیگر مومنان که رسول را از روا بود که زن دیگر را روا نیست نکاح بی
مهر و بی ولی و بی شهود قَدْ عَلِمْنَا مَا فَرَضْنَا عَلَيْهِمْ فِي أَزْوَاجِهِمْ
بدرستی که ما دانسته ایم آنچ فریضه کردیم ما و مباح کردیم ایشان را یعنی دیگر پیغامبران
را در حدیث زنان ایشان از یکی تا چهار و بیش از آن وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ
لِكَيْلَا يَكُونَ عَلَيْكَ حَرَجٌ و آنچ زیردستان ایشان باشند هر چند خواهند
تا نباشد بر تو یا محمد در حدیث زنان تنگی و از زنان بود که پیغامبر را علیه السلام
از قوت نفسانی بود که کس را از امت از شوذ و آمده است که هر پیغامبری را چهل
مرده قوت بود و موسی را چهل پیغامبر قوت بود و مصطفی را چهل موسی قوت بوده است
وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا بود و هست خدای آمرزگار
گناه مومنان و بخشاینده بر تو و امت تو تُرْجِي مَنْ تَشَاءُ مِنْهُنَّ
ترجی به همز خوانند و بی همز خوانند معناه باز پس داری آنرا که خواهی از زنان تو
وَتُؤْوِي إِلَيْكَ مَنْ تَشَاءُ و بخویشتن آری آنرا که خواهی از
ایشان و گفته اند ارجا بمعنی طلاق است و ایوا بمعنی حفظ است یعنی
آنرا که خواهی نگه داری از زنان و از آنکه خواهی دست بازداری و گفته اند از

از جای فرو گذاشتن است در وطی و این ابو امعنی حفظ است یعنی اگر خواهی نگه داری
وطی است و آن آن بود که خدای تعالی مصطفی را رخصت داد در صحبت با زنان وی چنانک
خواستی ولکن رسول گفت من خود نوبت نگه دارم اگرچه خدای مرا مباح کرده است
ترک نوبت زنان را در نوبت برابر داشتی مگر عایشه که وی را دو نوبت بود که سوده
بزاد بر آمده بود نصیب خویش سوی عایشه کرد وَمَنِ ابْتَغَيْتَ مِمَّنْ
عَزَلْتَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ و از آنکی خواهی که بوی رسی از آنها کی
جدا شدی هیچ بزه نیست بر تو هیچ تنگی یا محمد ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ تَقَرَّ
أَعْيُنُهُنَّ آن نزدیک تر و سزاتر بدانک روشن بود چشمهای ایشان و شاد بود دلهای
ایشان کی بوان میل کی بینی کی بیش از آنک سبک بفرمان خدای و اذن خدای است
وَلَا يَحْزَنَّ وَيَرْضَيْنَ بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ
و اندوهگن نباشند و رشک نبرند و خشنود باشند بدانچ داده باشی ایشان را از
نصیب نفس و نفقه همه ایشان وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ وَكَانَ اللَّهُ
عَلِيمًا حَلِيمًا و خدای داناست بدانچ در دلهای شما است از افزونی میل سوی
زن جوان بود و هست خدای دانا باندرون دل شما بردبار کی عقوبت نکرد زنان
رسول را بدانک از رسول دنیا خواستند چون زنان رسول رسول را اختیار کردند و دنیا
بگذاشتند خدای ایشان را مکافات کرد بدانک گفت رسول خود را لَا يَحِلُّ
لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ گشاده نیست ترا یا محمد زنان بیرون ازین بیش ازین
نه زن کی ترا است گفته اند این منسوخ است بدانکی رسول را روا بودی هر چند
زن خواستی و گفته اند مراد از نسا اهل کتاب است کی وی را روا نبودی زن کافره را
بزنی کردن بدانکی زنان رسول مادر مومنان بودندی و کافره را نسزد کی مادر مومنان باشند

وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْجَبَكَ حُسْنُهُنَّ
إِلَّا مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ ونه آنک بدل کیری بدیشان هیچ زنانی وکرچه
خوش آید ترا نیکوی ایشان مکر آنها کی بدست تو آید یعنی که آن کنیزکان که از دار
کفر آرند وَكَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا
بود و هست خدای بر هر چیز از کردارشان نکه بان يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ ای مومنان ای
سپیان جماعتیان درمشوید در خانهای رسول مکر کی دستوری دهند شمارا
إِلَىٰ طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وبخوانند شمارا الی خورشی نه چشم
دارنده آنرا و وقت آنرا آن آیت در شان کرانان و افسوس خوارکان آمده است که
کروهی چشم بنهاده بودندی هر که که از حجره رسول علیه السلام دودی بر آمدی
ایشان قصد کردندی که بر آن طعام کو بند چون برسیدی خویشتن را ناخوانده در
افکندندی وانج بودی بخوردندی چون از خوردن فارغ شدندی همچنان نشسته
می بودندی بحدیث و رسول خدای را آن همی دشوار آمدی لکن بکرم طبعی رخ نکردی
تا خدای آیت بفرستاد وَلَٰكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا
طَعِمْتُمْ فَانْتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ
بلکه چون شمارا بخوانند آنکه در شوید چون بخورید پراکنید نه انس کیرندکان
بسخن چنانک عادت ایشان بودی إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ
فَيَسْتَحْيِي مِنْكُمْ که این کار از بودکی آزار دهد پیغامبر را شرم دارد از شما
که شمارا بیرون کند و بانک بر زند و شمارا خردان بنبودکی آید نکاه دارید
نا خوانده در نشوید و از پس طعام بحدیث ننهوده بنشینید خدای کفت

والله

وَاللّٰهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ و خدای را شرم کرم نیاید از پدید کردن
حق و در آموختن ادب وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعًا فَاسْأَلُوهُنَّ مِنْ وَرَاءِ
حِجَابٍ و چون چیزی خواهید از زنان رسول چیزی بخواهید از ایشان از پس پرده ها
شان نزول این آیت آن بود که در اول اسلام میان مردان و زنان حجاب نبودی چه در دیدار و چه در سخن
گفتار چنانک عادت عرب و اکراد بودی تا روزی مصطفی و عایشه و عمر خطاب طعام
بهم می خوردند دست عمر بدست عایشه باز آمد عمر از خوردن فرو ایستاد رسول گفت
ما لک یا عمر لا تاکل عمر گفت یا رسول الله چه بودی که خدای تعالی حجاب فرمودی میان مردان
و زنان خدای تعالی بر وفاق رای عمر این آیت را بفرستاد با تزده آیت است در قرآن که بر وفاق
رای عمر آمده است ان شاء الله عز و جل در آیت محمد رسول الله بفضل صحابه الاربع گوییم
انجا گفته ایم سوم خدای عز و جل ذَٰلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ
آن پاکتر یعنی بصلاح تر دلهای شما را و دلهای زنان را از وسواس و از تهمت
وَمَا كَانَ لَكُمْ أَنْ تُؤْذُوا رَسُولَ اللّٰهِ و نسزد و نه روا
باشد شما را که بیازارید رسول خدای را بدانک ناخوانده در خانهٔ وی شوید و از
پس طعام بحدیث بنشینید و بی حجاب با زنان وی سخن گویید و هیچ وجه وی را
کراهیت نمایید وَلَا أَنْ تَنْكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِنْ بَعْدِهِ أَبَدًا
و نه آنک بزنی کنید زنان او را از پس وفات او هرگز و این آیت در شان طلحه آمد
که وی گفت که رسول راست از من فرمان ابد مر عایشه را بزنی کنم این سخن از
طلحه معصیتی بود عظیم زیرا که حرمت رسول ازان بزرگتر بود که کسی طمع کند
بمناکحت جفت وی بعد وی خدای درین آیت نهی کرد از مناکحت زنان رسول از بعد
وفات وی علیه السلام سوال چرا نهی کرد از مناکحت زنان رسول از پس وی

جواب گوییم زیرا که نه زن در بهشت با شوهر باز پسین باشد و خدای تعالی نپسندید
که کسی از زنان رسول در بهشت با کسی باشد جز رسول در خبر است که ام حبیبه
رسول را پرسید که یا رسول الله که زنی را از مؤمنات در دنیا دو شوهر بوده باشد با
کدام از ایشان در بهشت بود گفت با آنک با وی نیکو خوی‌تر و نیکوکارتر بود و
معلوم است که هیچ شوهر از رسول خدای نیکوتر و نیکوکارتر نبود و حذیفه
بن الیمان با آخر عمر زن خویش را گفت که خواهی که در بهشت با من باشی نگر بعد از
من شوی دیگر نکنی فان المرأة مع آخر زوجها فی الجنه إِنَّ ذَٰلِكُمْ كَانَ
عِندَ اللَّهِ عَظِيمًا بدرستی که آن تان یعنی رنجه کردن زنان رسول از پس
او و کراهیت دل او هست نزد خدای بزرگ زلتی إِن تُبْدُوا شَيْئًا أَوْ
تُخْفُوهُ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا گر آشکارا کنید چیزی
را از گفتار و کردار شما یا پوشیدن آن را بدرستی که بود و هست خدای بهر چیز
دانا آنکه چون آیت حجاب آمد پدران و مادران و برادران و خواهران زنان گفتند
ما نیز نزد ایشان نشویم و با ایشان سخن نگوییم بی واسطه این آیت آمد که
لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ بزه ای و تنگی نیست بر زنان
در حدیث پدران ایشان نسبی و رضاعی که بینند ایشان را وَلَا أَبْنَائِهِنَّ
و نه پسران ایشان وَلَا إِخْوَانِهِنَّ و نه برادران ایشان وَلَا أَبْنَاءِ
إِخْوَانِهِنَّ و نه پسران برادران ایشان وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ و نه پسران
خواهران ایشان وَلَا نِسَائِهِنَّ و نه زنان ایشان که از اهل دین ایشان
باشند اما در پیش زن جهود و ترسا و گبر زن مسلمان را برهنه نباید بود وَلَا
مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ و نه زیردستان ایشان باشند چه پرستاران

اما برادرستان ایشان از مردان هم نشایذ کی بهستند ایشان را سوال
چرا این همه را یاذ کرد و عم و خال را یاذ نکرد جواب کوییم زیرا کی عم و خال
بجای ماذر و پذر باشند و کفته اند زن را همان بهتر کی پیش عم و خال همان بهتر باشند
کی پوشیذه بوذ زیرا کی چون ایشان خلقت زن را ببینند باشد کی پیش پسر خویش صفت
کنند آن نه صواب باشد وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
شَهِيدًا وبترسید از خذای و بپرهیزید از آنکه خذای ای جملهٔ زنان تا جز
ازین کروه کی یاذ کردیم بیمار استید بدرستی کی بوذ و هست خذای بر هر چیز از
احوال شما کواه و دانا إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ
بدرستی که خذای و فرشتکان او درود می دهند و آفرین کنند بر پیغامبر بزرکوار
نکفتیم کی صلوات از خذای چه بوذ و از فرشتکان چه بوذ و از ما چه بوذ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا
ای مومنان خداوندان ایمان شما نیز درود دهید بر پیغامبر و آفرین کنید آفرین
کردنی در خبر است کی چون این آیت آمد پیغامبر بیرون آمد نزدیک یاران شاذان
و کماران و یاران را کفت هنئونی هنئونی یاران کفتند یا رسول الله بماذا نهنئک
مناک الله کل خیر و کرامه امر این آیت را برخواند ان الله وملائکته یصلون علی النبی
یاران کفتند یا رسول الله قد عرفنا السلام علیک فکیف نصلی علیک کفت
قولوا اللهم صل علی محمد و علی آل محمد آنکه رسول کفت هر کی یک بار صلوات دهد
خذای برو ده بار بر وی صلوات دهد و هر که ده بار بر من صلوات دهد خذای
بر وی صذ بار بر وی صلوات دهد و هر کی یکبار خذای بر وی صلوات دهد آتش
دوزخ بوی نرسد عایشه کوید ام المومنین رضی الله عنها وقتی در خانهٔ تاریک

خلقان جوش میدوخت سوزن از دستش بیفتاد همی جست نیافت کی رسول خدای
از در درآمد همه خانه از نور روی جنان روشن شد کی سوزن را بدیدم برگرفتم گرستن
بر من افتاد رسول گفت یا حمیرا چرا می گریی گفتم یا رسول الله رحمتی آن کسی کی کریم
کی روی تو را در قیامت نبیند زار نشود از کی آن بدبخت بود رسول گفت یا عائشه
وای کی روی مرا در قیامت کی نبیند آنکس کی بد فرزند بود مادر و پدر را و
آنکس کی سائل را تهی دست از در باز گرداند وآنکس کی مرا در پیش وی یاد کنند
وی بر من صلوات نفرستند **سوال** چون خدای تعالی ما را فرمود کی بر رسول
صلوات دهید پس چرا ما خدای را حواله کنیم کی گوییم اللهم صل علی محمد **جواب**
گوییم صلوا علیه امر است بدین سخن کی گوییم اللهم صل علی محمد این همچنان است کی
خدای تعالی رسول را گفت وصل علیهم رسول گفت اللهم صل علی آل ابی اوفی
دیگر جواب گوییم کی صلوات ثنای رسول باشد وثنای رسول درخورد او باید واز ما
او را ثنا وافر نیست او را و ثنا نباشد پس ما خدای را تعالی گوییم یارب تو نایب ما باش تا درود
دهی مر رسول صلعم را **سوال** رسول را ما فزون شرف وفضل وی صلوات
ما چه حاجت باشد چون او را به صلوات ما حاجت نیست پس چه فایده بود در
صلوات دادن بروی از ما **جواب** گوییم بلی رسول را به صلوات ما حاجت
نیست لکن ما را شفاعت وی حاجت است و رسول شفاعت آن را کند
کی بر وی صلوات دهد چنانک پیغامبر گفت هر گاه کی در روی زمین مومنی بر من
صلوات دهد فریشته بر من آید گوید یا محمد فلان بن فلان فلان جای بر تو صلوات
داد من ضمان کردم کی روز قیامت دست او را بدست تو دهم تا او را شفاعت
کنی و گفته اند صلوات از ما بر رسول سزاوارتر شرف است چنانستی کی ما می رسیم

اللهم زده شرفا وتعظیما وکرامه وقربة در اخبار است که چون پیغامبر این آیت در

برخواند و یاران را در آموخت که صلوات چگونه دهید بوبکر صدیق رضی الله عنه

برپای خاست نزار بگریست رسول گفت ومایبکیک یا ابا بکر چرا می گریی گفت یا رسول

الله همی زان گریم که گر ترا از میان ما ببرند آنکه صلوات ما که بتو رساند رسول گفت

حقا که خدای را فرشته ای است نام وی صلصائیل یک پر او بمشرق و دیگر پر او بمغرب ٥

در همه روی زمین هیچ مومن بر من صلوات ندهد که نه آن فرشته صلوات او را نسخت

کند بخط سبز بر کاغذی از نور بر من عرضه کند مرکو او بر خدای بر آن

دوست باد پیران را همه تعلیس تا روز قیامت در ترازوی وی نهند چون روز

قیامت بود آن نسخت را بیارند در ترازوی آن بنده نهند تا ترازوی او را گران کند

إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ١٠

بدرستی که آنکسها که آزارند خدای را و رسول او را اسفریده است ایشان را خدای

درین جهان و در آن جهان گفته اند این در شأن جهودان آمده است که خدای را ناسزا

گفتند **سوال** اگر هر که خدای را و رسول را بیازارد در لعنت دو جهان باشد

پس واجب آید تا همه گناه کاران دو جهان در لعنت خدای باشند زیرا که هر که

گناهی کرد خدای را و رسول را بیازرد **جواب** گفته اند این در شأن جهودان ١٥

آمد که گفتند ان الله فقیر ونحن اغنیا و ید الله مغلولة و رسول او را جادو گفتند

و گفته اند این در شأن منافقان آمد که بخدای و آیات خدای استهزا کردندی و

أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا وساخته است ایشان را عذاب

خوار کننده معناه مهانا یوزیهم و آن عذاب دوزخ است وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ

الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا وآنکسها که بیازارند ٢٠

گرویدگان را از مردان و زنان بی آنک جرمی کرده باشند **فَقَدِ احْتَمَلُوا**
بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا بدرستی کی برگرفتند و برداشتند دروغی و ستمی
روشن پیدا ظاهر، این آیت در حدیث منافقان مدینه آمد و آن آن بود کی در آن
وقت کی پیغامبر صلوات الله علیه بمدینه آمد زنان مدینه بر عادت خویش بشب
بفراغت گاه از شهر بیرون شدندی روی گشاده، و منافقان بیرون شدندی در راه
زنان بنشستندی بر قصد زنا و بپرستاران دست درازی می کردندی و قصد
زنان آزاد نیز می کردند، زنان مسلمانان برسول بنالیدند کی گروهی ما را می
رنجه دارند در راه، رسول ایشان را بخواند و بانگ بر ایشان زد و ایشان جرم بر جهال
ضعفه نهادند گفتند از ایشان می کشد کی ایشان قومی اند غریب و غربا و ما را خود
زنان نیکوکاران هست از ما این نیاید، پیغامبر گفت صلوات الله علیه یا معشر
الناس اتقوا اذی المسلمین فانه من اذی مسلما فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله
آنگه خدای ادب در آموخت زنان را در ستر تا از بدان رسته باشند
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ
ای پیغامبر بزرگوار بگوی مر زنان ترا و دختران ترا و زنان گرویدگان را یعنی زنان امت
يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ تا فرو گذارند بر خویشتن چادرها
ایشان یعنی تا خود را بچادرها بپوشند چنانک بر و سینه همه پوشیده بود زیر
چادر **ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ** آن نزدیکتر
و اولیتر بدانک شناسند ایشان را تا نیازارند ایشان را **سوال** اگر
مقصود آن بود کی ایشان را بدانند پس چرا گفت ذلک ادنی ان یعرفن
جواب گفته اند ان یعرفن معناه لان لا یعرفن تا بدانند کی ایشان کی اند

وبا ایشان مزاح نکنند وایشان را نیازارند و گفته اند ذلک ادنی ان یعرفن معناه
ان اولی تر بدانک ایشان را نیازارند بشناسند یا زادی کی ایشان ازاذند مر ایشان
ایشان نکردند برا کی در جاهلیت قصد پرستاران کردندی بزنا و قصد زن
ازاذ کم کردندی خذای چاذر پوشیدن را علامت ازاذان نهاذ تا بدانند که
ایشان ازاذند ایشان را نرنجانند وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَّحِيمًا
بوذ و هست خذای تعالی امرزگار و بخشاینده مر آنک بیازرد و هر کار ازان را از زنا و
حرام گفته اند معناه غفورا رحیما للاماء ان اکرهن علی الزنا بعد تحریمه در
اخبار است کی زنی نزدیک رسول آمد صلوات الله علیه گفت یا رسول الله من وکیل
همه زنان عالمم شوهر هر که من گویم همه ی ایشان گفته باشند رسول گفت
بیار تا چه پیغام داری گفت یا رسول الله زنان می گویند خذای ترا رسول
فرستاده است بمردان و زنان چنانک مردان ترا ایمان آوردند ما ایمان آوردیم و چنانک
ایشان نماز می کنند ما می کنیم و چنانک ایشان روزه می دارند ما هم می داریم و چنانک
ایشان زکوة می دهند ما هم دهیم و بار شوهر ازرا حرمت می کنیم رنج ایشان
می کشیم و بستر ایشان پاک می داریم و فرزندان ایشان را می داریم و رنج می کشیم
و چون سفر شوند ایشان را خلیفتی می کنیم و ایشان را جماعت از پس جماعت و غزو
وار بعد غزو و مجلس از بعد مجلس زیارت و نماز جمعه و نماز جنازه و ما ازین بی
نصیب پیغامبر یاران را گفت نگه کنید هرگز پیغام گزاردنی شنیدند و سخنی
نیکوتر ازین انک گفت ای خواهر خبر از من زنان امت من رسان که بودر خانه
نشستن شما و حق شوهر گزاردن شما را بهتر و فاضلتر از حج حاجیان و غزو
حاجیان و جهاد مجاهدان و جماعت جماعت کنندگان و از همه کارهای مردان

لَئِن لَّمْ يَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ
اگر باز نایستند دوروبان و آنکسها کی در دلهای ایشان است بیماری شک و نفاق
و نکرت و قصد رنا از آزردن رسول و مومنان و رنجانیدن زنان وَالْمُرْجِفُونَ
فِي الْمَدِينَةِ و آن خبرهای بدروغ افکنند کان در شهر کی عادت داشتندی
ارجیف او کندن در مدینه برای اندوه دل مسلمانان را کی فلان لشکر اسلام را
بشکستند و فلان قوم قصد حرب مسلمانان کردند و فلان کشته شدند و گفته
اند والمرجفون في المدينة از عبید چوبان اصحاب صفه بودند کی شبی در راه
می نشستند و مومنان را می رنجانیدند و گناه بر اصحاب صفه می نهادندی باز
نایستند از آن فعل بد ایشان لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ هر آینه براغالیم ترا بر ایشان
و دست دهیم ترا تا کردن ایشان می زنی ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا
قَلِيلًا پس چون ترا تشنیم ترا بر ایشان نیز همسایگی نکنند با تو در مدینه مگر
اندکی تا همه مستاصل کردند بکشتن و جلا کردن مَّلْعُونِينَ أَيْنَمَا
ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا نفرین کردگانی اند سزاوار لعنت
نصب علی الذم اینما ثقفوا هر جا کی یابند و بدست آرند ایشان را از آن پس بگیرند
ایشان را و بکشند ایشان را کشتن بزاری اکنون حکم همین است هر که سخنان
زنادقه گوید بطعن او در دین اسلام و تشویش اسلام جوید یا در قرآن یا در صفات
باری عز و جل وی را بباید کشتن بزاری و خواری سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ
خَلَوْا مِن قَبْلُ از آن است و چنین بوده است نهاد خدای در آن کسها کی
گذشتند چون مرتد و مای لعین که چون زندقه [الحاد] و اظهار کردند ایشان را
بخواری و زاری بکشتند وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا

و بنای نهاد خدای را یعنی حکم خدای را که کرد است یعنی این حکم همیشه ثابت باشد
و منسوخ نگردد يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا
عِنْدَ اللَّهِ می پرسند ترا یا محمد مردمان از قیامت که کی خواهد بود بگو
که دانستن از کی قیامت که خواهد بود نزد خدای است هیچ فریشته مقرب را و هیچ
پیغامبر مرسل را علم که کی بود قیامت نبود پیغامبر را صلی الله علیه چون از قیامت
پرسیدندی گفتی ما المسئول عنها باعلم من السائل وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ
السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا و چه دانی یا محمد تو شاید بود که بود قیامت نزدیک است و کل ما
هو آت قریب سؤال چرا گفت لعل الساعة تکون قریبه نه بعد ما که ساعت
مونث است جواب گفته اند این قریب صفت ساعت است و صفت مونث
چون بلفظ فعیل بود بمعنی مفعول بود از علامت تانیث بی نیاز باشد چنانکه گویند کف
خضیب و لحیة دهین و سنه جدیب و گفته اند مراد ازین ساعت بعث است
و لفظ بعث مذکر است و گفته اند این قریب نه نعت ساعت است بلکه ظرف است
ای لعل الساعة بمکان قریب إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ
سَعِيرًا حقا که خدای نفرین کرده است ناگرویدگان را بقیامت لعن خدای
درین جهان کافران را اهانت است بسبب و عقوبت در آن جهان تابید عقوبت است
و ساخته است ایشان را آتش سوزان یعنی دوزخ جاودان درین اهل سنت را حجت
است بر آنکه دوزخ آفریده است که بلفظ ماضی یاد کرد خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا
لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا جاویدان باشند در آنجا و در آن
لعنت اندهم ببینند نیابند هیچ دوستی که ایشان را فریاد رسد و نه یاری که عذاب
از ایشان باز دارد و گفته اند ولیا و لا نصیرا ای شفیعا یشفعهم ولا مانعا یمنع عذاب الله عنهم که بود

ایشان را از عذاب **یَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ**
از روزی که می گردانند رویهای ایشان را در آتش یعنی از لون بلون می گردانند ایشان را گاه سیاه
وگاه زرد وگاه سبز وگاه تیره گفته اند که گردانیدن رویهای ایشان آن بود که آتش
از رای سوزد و دیگر باز نو می آورند چنانک جای دیگر گفت کلما نضجت جلودهم بدلناهم
جلودا غیرها و گفته اند تحویل وجوه ایشان مسخ ایشان باشد و گفته اند تحویل
وجوه ایشان بآتش گردانیدن رویهای ایشان باشد در آتش و آن آن بود که علما
بر گردن ایشان بندد و سرهای ایشان را باز پس شکنند آنکه ایشان هم
يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا الرَّسُولَا
می گویند ای کاشکی ما فرمان بردار بودی خدای را بتوحید و فرمان بردی پیغامبر را
در رسالت و شریعت گفته اند معناه یا لیتنا اطعنا الله فی الفرایض واطعنا الرسول
فی السنن **سوال** چرا الف و اطعنا الرسولا کی الرسول بلام الف گفت و لام
را درین موضع آنکه لام الف کرد است کی قافیه شعر بود و قرآن نه شعر است
جواب گوییم لعمری قرآن نه شعر است ولکن فواصل آیات قرآن بجای
قوافی است در اشعار آن لام را لام الف گردانیدند برای فواصل آیات را و خوانده
اند واطعنا الرسول بلام مفرده **وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا
وَكُبَرَاءَنَا** و گویند ای خدای ما ما فرمان بردیم مهتران ما را
در کفر و شرک و بزرگان ما را در انکار حق و حجت **فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَا**
تا گم کردند ما را از راه حق **سوال** چه فرق است میان ساداتنا و کبراءنا
خدای تعالی از را بد و لفظ مختلف یاد کرد بعینی لفظ چنانک گفت ما ضل
صاحبکم وما غوی ضلالت و غوایت یکی بود در معنی لکن بدو لفظ مختلف یاد کرد

نشنیم لفظ را در لغت گویند معاذ الله من کذب و مین گرچه کذب و مین یکی بود
و گویند عاقل لبیب و حسن جمیل رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ
الْعَذَابِ گویند سفله ای بار خدای ما بده ایشان را یعنی بکن بیشتر و آن و
مهتران ما را دو چندان از عذاب کی ما را کی زیرا کی هم ضال بودند و هم مضل وَالْعَنْهُمْ
لَعْنًا كَثِيرًا و سعر بر ایشان را نفرین بسیار و گر کبیرا خوانی
لعنت بزرگ خواهد ایشان را الکل ضعف ولکن لا تعلمون يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ مِمَّا قَالُوا
ای آنکسها کی گرویده اید وای شما کی گرویدگان اید مباشید چنان کسهای کی بیازردند
موسی را و بیزار کرد او را خدای از آنچ ایشان وی گفتند وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ
وَجِيهًا و بود موسی نزد خدای شکهمند اما آزردن موسی در سوره الصف
گفته اید کی چه بود و نیز گفته اند آزردن ایشان موسی را آن بود کی قارون و اهل
وی تهمت کردند کی آب روی موسی ببرند تا خدای تعالی برهان از زبان موسی
ازان بهتان بهود چنانکه در سوره القصص گفته شد ولا تعبد يَا أَيُّهَا
الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا
ای بسیار جماعتیان ای خردمندان هشیاران بترسید از خدای و پرهیزید از آزار
خدای و گوئید گفتار درست و صواب ابن عباس گوید قولوا قولا سدیدا
یعنی لا اله الا الله محمد رسول الله پیغامبر گفت جددوا ایمانکم بقول لا اله الا الله
وحده لا شریک له سوال چرا امر کرد مومن را بگفتار لا اله الا الله بعد ما
کی کلمه ی توحید یک بار بگفتن شرع و بسنده نیست جواب محمد هیصم گفتی
امر بچیزی بر دو وجه است امر اقامت بود و امر استدامت بود و این امر استدامت است

یعنی ثبات کنید بر کلمهٔ توحید گفته اند معنا، سخن درست گوید مگوئید زید
بن محمد مر زید حارثه را و گفته اند این امر است بصدق سخن گفتن راست گوید
تا خدای تعالی بر کند شان **يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ** بصلاح آرد کارهای
شما را یعنی که در طاعتهای شما تقصیری و خللی باشد هر که کلمهٔ توحید و سرلت
راست زفان از خللها و زللهای شما نه بپراید و باز بن همه **وَيَغْفِرْ لَكُمْ**
ذُنُوبَكُمْ و بیامرزد شما را گناهان شما چنانک پیغامبر گفت شهادة ان
لا اله الا الله حلل است ما قبلها من الخطايا ای محت **وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ**
وَرَسُولَهُ و هر که فرمان برد خدای را و رسول او را فرمان برد خدای را در
اقرار بخدای او و رسول او را در اقرار برسولی او و فرمان برد خدای را در فرایض
و رسول او را در سنن و فرمان برد خدای را در احکام و رسول او را در بیان آن
فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا و بدرستی که پیروز و دل افروز گشت
بپیروزی بزرگ رستگاری از دوزخ و یافت هشت بهشت **إِنَّا عَرَضْنَا**
الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ
بدرستی که ما عرضه کردیم زینهار را بر آسمانها و زمین و بر کوهها سؤال
از امانت چیست کی خدای تعالی عرضه کرد بر آسمانها و زمین و کوهها کی پدید
نیست **جواب** گفته اند از امانت امر و نهی است بشرط ثواب و عقاب و گفته اند
از امانت اداء شریعت است بی تقصیر و گفته اند نماز است بوقت چنانک در
خبر است کی علی رضی الله عنه چون وقت نماز در آمدی لرزه بر هفت اندام وی
افتادی و از لون بلون می گشتی وی را گفتندی ترا چه می بود یا علی گفتی در آمد
وقت امانت خدای که از بر هفت آسمان و هفت زمین عرضه کرد نیارستند

بدر رفت از آنکی مبادا کی در آن تقصیر افتد و مردم از آدر بذیرفتن نمایز نکنار مر عیشر را بلنسیم من آهست وکفته اند وخبر است از مصطفی کی این امانت صوم است و غسل از جنابت وان ستری است میان بنده وخدای وخلق ازاین ازاو نیست وکفته اند این امانت حفظ جوارح است از ناشایست وکفته اند این امانت نکه داشتن معرفت خدای است بشرط صیانت وکفته اند این امانت نکه داشتن زفان است از فضول و ما صواب

سوال عرض امانت بر آسمان و زمین وجبال چکونه درست آمد بی حرمتی آن نه عاقل اند جواب کوییم علی السموات والارض والجبال معناه علی اهل السموات والارض والجبال بر اهل از عرضه کرد بشرط ثواب و عقاب کفتند یار خدا ما لا ناخود تا مطیع ایم بر ثواب و عقاب در ما بنه زانک نترسیدند کی مبادا کی در آن تقصیر افتند فابین ان یحملنها واشفقن منها با آن ایستادند کی بر داشتندی و بیذیرفتندی لیکن او نترسیدند از آن یعنی او تقصیر در آن وحملها الانسان و بر داشت وبپذیرفت آن را مردم یعنی آدم صفی صلوات الله علیه

سوال ابا کردن از قبول زفان خدای معصیت است سرهفت اسمان و زمین وکوهها همه در خدای عاصی بودند کی ابا کردند از قبول امانت وی جواب کوییم ابا کردن بر دو وجه بود ابا معصیت بود و ابا مخافت بود این ابا مخافت است وشفقه کی بترسیدند از تقصیر در آن چنین ابا احتیاط وصیانت و دیانت بود نه جرم ومعصیت کفته اند این عرض امانت بر سبیل مثل است یعنی کرما این امانت را مثل بر آسمان و زمین وکوهها عرضه کردیمی بنا رستندی بذیرفتن چنانک جای دیکر کفت لو انزلنا هذا القرآن علی جبل الایه سوال چرا اشفاق از آسمان و زمین یاد کرد بعد ما کی اشفاق وشفقت آنجا بود کی جوت بود واسمان و زمین

وجبال را جبوه نیست **جواب** گوییم اشفاق و خوف و خشوع مر نبی نیست
بر جبوه از ناجی این روا باشد و لکن بر سبیل مثل رای خود این اشکال نباید **سوال**
چرا امانتی که هفت آسمان و زمین بر نپذیرفتند آدم بپذیرفت **جواب**
گوییم آدم صلوات الله علیه از بهر امید بهشت بپذیرفت که از وقت از بهشت
افتاده بود در حسرت آن بود چون خدای تعالی این امانت را بر همه عرضه کردند و نه
پذیرفتند بپذیرفت آدم بپذیرفت بدان امید که مگر به بهشت رسد **إِنَّهُ كَانَ**
ظَلُومًا جَهُولًا بدرستی که آدم بود ستمکار بر خویش نادان
سوال ای چرا کرد آدم بدانک امانت خدای تعالی بپذیرفت تا خدای
او را ظلوم و جهول خواند **جواب** گوییم معناه آدم ظلوم و جهول بود که خوردن
از درخت در بهشت که ستم کرد بر خویش و نادان بود تمامی مهران و گفته اند
معناه ظلوما بقبول الامانة حرا فاجاهلا بخطرها و عاقبتها و گفته اند ظلوما ای قبول
غرور الشیطان جاهلا بما سبق لعهد الله **سوال** ظلوم مبالغت ظالم است
و جهول مبالغت جاهل پس که آدمی ظلم کرد بر خویشتن و نادانی کرد چرا نه او را ظالم و
جاهل خواند که او را می ظلوم و جهول خواند **جواب** گفته اند او را ظلوم و جهول
خواند تمامی ملامت او را زیرا که وی خاص بود و خاصگان را بزلت ملامت بیش آید
و گفته اند او را ظلوم و جهول خواند بر سبیل مبالغت زیرا که ضرران یک لقمه خوردن
او همه آدمیان را برسید و گفته اند مراد از این انسان آدمی است نه همی آدم که
آدمی بر خویشتن همی ستم کند معصیت در حق خدای خویشتن و فعل نادان وار کند
لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ
وَالْمُشْرِكَاتِ تا عذاب کند دو رویان را از مردان و زنان و انباز آرندگان

را با خدای انبازان و زنان سؤال لیعذب الله لام کی است و لام کی ایجاد را بد
کی فعل مقدم شده بود تا از فعل غرض آن بود یا عاقبت آن بود و اینجا فعلی مقدم
نشده است پس لیعذب الله غرض و عاقبت چیست جواب گفته اند
معناه لیعذبن الله الا به این لام معنی لام تاکید است نه لام غرض و عاقبت وگفته اند
معنیه عرضه کردیم این امانت را بر اهل آسمان و زمین و کوهها تا پدید آید منافق
از مخلص و مشرک از موحد تا عذاب کند منافقان را و مشرکان را ویتوب
الله علی المؤمنین والمؤمنات و تا عصمت و توفیق خود ارزانی
دارد گرویدگان را از مردان و زنان مراد امانت را و کار ایشان تقصیر باید توبه
دهد ایشان را و بپذیرد توبه ایشان وکان الله غفوراً رحیماً
بود و هست خدای آمرزگار و بخشاینده بر مومنان تمت السوره
خبر است از مصطفی صلی الله علیه وسلم کی او گفت هر کی سوره سبا بر خواند
هیچ آتش مرد نبود کی همه دنیا او را بودی در کار خدای تعالی بدادی

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام خدای مهربان بر امتان احمد بخشاینده بر عاصیان امت احمد
الحمد لله الذی له ما فی السموات وما فی الارض
سپاس و آزادی و ستایش مر آن خدای را سزد کی او راست آنچ در آسمانها و زمین
است ابن عباس گوید الحمد لله الشکر لله وهو ان صنع الی خلقه فحمدوه له ما فی
السموات وما فی الارض بر سه معنی یکی همه مخلوق او و او خالق دیگر همه مملوک او و او
مالک سدیگر معنی همه دلیل بر هستی و یگانگی او وله الحمد فی
الآخرة و او راست و او را سزد سپاس و آزادی و ستایش در آن جهان

٥
١٠
١٥
٢٠

حمد اول از هفت حمد است کی مومنان در آن جهان در هفت جایگاه گویند خدای را
ملک الحمد آن وقت کی از شمار برداریند و از مطالبت قیامت رهند و قضی بینهم بالحق وقیل
الحمد لله رب العالمين و دیگر حمد آن وقت کی بسر دو راه نیکبختان از بدبختان
جدا گردند گویند الحمد لله الذی نجانا من القوم الظالمين سدیگر حمد آنگاه کی از صراط
بگذرند و از دوزخ ایمن شوند گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن چهارم حمد آنکه
کی بدر بهشت رسند گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده پنجم حمد آنکه کی بدرجات
خویش رسند گویند الحمد لله[٢] الذی احلنا دار المقامة من فضله ششم حمد آنکه کی از مایده خلد
بر دارند گویند و آخر دعویهم ان الحمد لله رب العالمين **وَهُوَ الْحَكِيمُ
الْخَبِيرُ** و اوست درست کار درست گفتار راست داور و آگاه بهمه چیزها
گفته اند الحکیم المحکم و گفته اند المبدع الذی لا یلحقه فتور ولا یبالی بالآفة و گفته اند حکیم
خداوند حکمت چنانک علیم خداوند علم بود و خبیر خداوند خبر بود و گفته
اند خبیر مبالغت عالم بود و خبیر مبالغت علیم بود **يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي
الْأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ**
می داند آنچ در آید در زمین چون بارانها و تخمها و جواهر و مردگان و دفینها و آنچ بیرون آید
از زمین چون گیاهها و نباتها و جواهر و مردگان و دفینها و آنچ فرو آید از آسمان چون
فرشتگان و باران و روزی و رحمت و عذاب **وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ
الرَّحِيمُ الْغَفُورُ** و آنچ بر شود بر آن چون فرشتگان و صحیفه کردار
بندگان و جانها و دعاها و اعمال و او است یعنی خدای است بخشاینده بر
مومنان آمرزنده گناهان ایشان **وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا
السَّاعَةُ** و گفتند آنکسها کی نگرویدند چون کافران مکه نیاید بما قیامت

[٢] الحمد لله الذی هدانا لهذا ستم چون به درجات خویش فرو آیند گویند الحمد لله صح

کی چون یونس از شکم ماهی خلاص یافت ضعیف گشته بوذ طاقت آفتاب
نداشت واهوی را ببینکیخت تا او را شیر می داذ تا چهل روز آنکه وی را در آن
درخت کذو بسبت خذای تعالی او را خشک کردانیذ وی اندوهکین کشت خذای
تعالی بوی وحی فرستاذ کی یا یونس بیچ اندوه خوری بر درخت کذو و اندوه نمی
خوری بر آن همه خلق کی مرا ایشان را هلاک کردمی وَأَرْسَلْنَاهُ إِلَى
مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ وبفرستاذیم او را بصد هزار
مرد و بیست هزار زیاذت و ایشان اهل نینوی بوذند فَآمَنُوا فَمَتَّعْنَاهُمْ
إِلَى حِينٍ بکرویذند و برخورداری داذیم ایشان را تا هنکام مرک
و آن آن بوذ کی چون اهل نینوی امرا او ردند بر کفر یونس مجر شد ایشان را تهدید
کرد کی تا سی و پنج روز شما را عذاب آید چون وعده رسید میغی سیه برآمد
یونس برفت در غاری شد مردمان بدانستند کی آن میغ عذابست همه بدشت
بیرون شدند زنان و کوذکان را همه بیرون بردند زار بها کردند تا خذای تعالی
از عذاب باز برد فَاسْتَفْتِهِمْ أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ
الْبَنُونَ بپرس از ایشان یا محمد ای خذای ترا دختران باشند وایشان را پسران
أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا وَهُمْ شَاهِدُونَ
یا بیافریذیم فرشتکان را ماذکان و ایشان حاضر بوذند تا کواهی دهنده اند
بدان از این جواب ملیح است کی ایشان کفتند الملائکة بنات الله
أَلَا إِنَّهُمْ مِنْ إِفْكِهِمْ لَيَقُولُونَ وَلَدَ اللَّهُ وَإِنَّهُمْ
لَكَاذِبُونَ بدانک ایشان از دروغ ایشان می کویند کی فرزند زاذ خذای
بدرستی کی ایشان دروغ زنان اند خذای تعالی کفت

أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ
ای برگزید دختران را بر پسران چه بوده است شما را چگونه می حکم کنید کی خدای
را دختران خواهد و خود را پسران أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ای در نیندیشید
و تامل نکنید تا می چه گویید أَمْ لَكُمْ سُلْطَانٌ مُبِينٌ فَأْتُوا
بِكِتَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ یا هست شما را حجت پیدا از کتاب ٥
بر این سخن بیارید آن کتاب شما را اگر هستید راست گویان وَجَعَلُوا
بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْجِنَّةِ نَسَبًا و کردند یعنی گفتند میان خدای و میان پریان
پیوستگی و آن آن بود کی بنی ملیح گفتند خدای از پریان زنی کرد تا او را از آن
فرشتگان دختران آمدند سبحانه سبحانه و گفته اند مراد از پریان فرشتگان
اند ای قالوا اتخذ الله الملائکة بنات وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ إِنَّهُمْ ١٠
لَمُحْضَرُونَ بدرستی کی دانسته اند کی اگر ایشان چنین گویند ایشان
حاضر کردگان باشند در دوزخ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ
پاکا خدایا و برکا خدایا از آنچ او را وصف کنند ناسزا إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ
الْمُخْلَصِينَ مگر آن بندگان خدای ویژه کنندگان و گر مخلصین بفتح لام خوانی
از رها بندگان فَإِنَّكُمْ وَمَا تَعْبُدُونَ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ ١٥
بِفَاتِنِينَ شما و آنچ می پرستید بر هیچ کس ازیرا ما انتم علیه بفاتنین ای مضلین نیستید
شما بدان بی راه کننده کس را إِلَّا مَنْ هُوَ صَالِ الْجَحِيمِ
مگر آنکس که در سابق علم خدای دوزخی باشند وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ
مَقَامٌ مَعْلُومٌ نیست از ما هیچ فرشته ای کی نه او را ایستادنجای
است دانسته کی آنجا خدای را عبادت می کنند شان نزول این آنست از بودکی رسول ٢٠

جبرئیل را پرسید از حال فرشتگان و عبادت ایشان خدای این آیت بفرستاد

وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ

ما ایم ما صف زدگان در مقام عبادت و ما ایم ما تسبیح کنندگان سوال

ای جو جبرئیل گفت وما منا الا له مقام معلوم و هم وی گفت وانا لنحن الصافون

وانا لنحن المسبحون پس بعضی از قران قول جبرئیل باشد جواب گوییم این همه قول

خدای است فرموده بر جبرئیل را و خواندن این پس خواندن این قول جبرئیل باشد نه

گفتن این وَإِن كَانُوا لَيَقُولُونَ لَوْ أَنَّ عِندَنَا ذِكْرًا

مِّنَ الْأَوَّلِينَ بدرستی کی بودند کافران مکه می گفتند کی گر ما را امدی

ذکری و پندی و رسولی از پیشینیان لَكُنَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ

هر اینه بودیمی ما بندگان خدای برگزیدگان سوال چرا گفت ذکرا من الاولین بعد ما

کی ایشان ذکر اولین را می اساطیر الاولین خواندند پس چگونه آن را سبب ایمان نهادند

جواب گوییم ذکرا من الاولین معناه کما کان للاولین من الکتاب والرسول

و آن آن بود کی کفار مکه امی بودند در ماضی ایام بحال اهل کتاب اغتباط کردندی

و رسول و کتاب بآرزو خواستندی چون خدای تعالی رسول فرستاد

فَكَفَرُوا بِهِ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ناگرویده شدند

بوی زود بود کی بدانند ضلالت خویش درین جهان و عقوبت خویش در آن جهان

وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ

بدرستی کی پیشی گرفته است سخن ما مر این بندگان ما را فرستادگان یعنی رسولان

وان سخن وعده ی نصرت است مر رسولان را و وعید هلاک و عقوبت مر کافران

را و مخرج این است مخرج تسکین و تسلیت مصطفی است کی تنگ دل بودی در جفاهای

کاموران خدای او را گفت منتظر می باش وعده ی نصرت ما را چنانک پیغامبران گذشته
صبر کردند تا وعده ی ما رسید مر نصرت ایشان و هلاک دشمنان ایشان ○
إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ بدرستی کی ایشان بودند کی ایشان
نصرت کرده گان بودند یعنی رسولان و مومنان وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ
الْغَالِبُونَ بدرستی کی سپاه ما تا ایشان باشند غلبه کنندگان سوال
چرا گفت سپاه ما غالب باشند بعد ما کی بسیاری از پیغامبران خدای مغلوب
بودند نه غالب چنانک نوح گفت ای مغلوب فانتصر و ابرهیم در دست نمرود
مغلوب بود موسی و هرون در دست فرعون و مصطفی در دست قریش جواب
گوییم مراد ازین غلبه غلبه ی حجت است کی حجت همیشه اهل حق غالب بودند
فَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ بگرد از ایشان یعنی از مکافات ایشان
تا هنگام مکافات ایشان یعنی روز بدر و گفته اند حتی جنگ فتح مکه و گفته اند
روز قیامت وَأَبْصِرْهُمْ فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ
و نگه ی کن بدیشان ای چشم ی دار هلاک ایشان را زود بود کی ببینند عقوبت
خویش را أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ فَإِذَا نَزَلَ بِسَاحَتِهِمْ
فَسَاءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِينَ ای عذاب ما همی شتاب
زدگی کنند چون فرو آید عذاب بخان و مان ایشان و جایگاههای ایشان بد بامداد
کی باشد آن بیم کرده گان بود وَتَوَلَّ عَنْهُمْ حَتَّىٰ حِينٍ
وَأَبْصِرْ و بگرد از ایشان تا هنگامی و نگه ی کن یا محمد
سوال چه فایده بود در تکرار و ابصر فسوف یبصرون بعد ما کی یک
بار از پیش گفت جواب گوییم اول و ابصرهم معناه چشم می دار هلاک

ایشان را و این «فتول عنهم» یعنی عن مکافاتهم و این ذکر «و ابصر» معناه نگه می کن
و چشم می دار نصرت ترا بر ایشان و این «و تول عنهم» یعنی از عذاب خواستن ایشان
را تا هنگام هجرت تا آنگه کی اذن آید بقتال «فَسَوْفَ یُبْصِرُونَ»
زود بود کی همه ببیند نصرت خدای ترا سبحانه و تعالی و عقوبت خویش را «سُبْحَانَ
رَبِّکَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا یَصِفُونَ» پاک است خدای تو خداوند
عزت است از آنچ می وصف کنند او را بنا سزا «وَسَلَامٌ عَلَى
الْمُرْسَلِینَ» و آفرین بر فرستادگان خدای گفته اند مراد از مرسلین آن
پیغامبران اند کی ایشان را یاد کرد درین سوره و گفته اند مراد از مرسلین یونس و
لوط است کی ایشان را درین سوره یاد کرد و بر ایشان سلام نکرد و گفته اند کی
مراد ازین مرسلین مصطفی است اکرام او را مرسلین جمع آمد زیرا کی فضل و خصال پیغامبران
را است جمله نک جای دیگر گفت یا ایها الرسل «وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ
الْعَالَمِینَ» سپاس و آزادی و ستایش خدای راست آن خدای کی خداوند و پروردگار
همه جهان و جهانیان است   و الله اعلم
خبر است از مصطفی صلوات الله علیه کی او گفت هر که سوره صاد برخواند او را
بدهند بعدد هر چه داود را مسخر بود طاعتی و ده در دیوان او ثابت شده و بدی
از دیوان او محو شده

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ

«صَ وَالْقُرْآنِ ذِی الذِّکْرِ» قسم خدای است بسوره و بحق قرآن گفته اند
صاد نام این سوره است گفته اند معناه صدق الله و گفته اند صدق الرسول و گفته
اند معناه صد ابو جهل عن الایمان و گفته اند معناه ای صاد و ای عارضوا القرآن

حتی تعرفوا الحلال والحرام والحدود والاحکام والشرایع والاسلام وگفته اند

کی صاد نامی از دریاست کی زمین بروی از اسنت و دیگر اقاویل در تفسیر در حروف

تهجی گفته امد والقران ذی الذکر قسم میدین قران خذاوند شرف وا فضل

وشرف این تا بذان جای است کی هر که این را بشنود بهر حرفی نیکی ای در دیوان وی

بنویسند وهر که این را بر خواند نه در نمازی بهر حرفی اورا ده نیکی بوذ و هر که این ٥

را در نماز بپای بر خواند بهر حرفی اورا صد نیکی بوذ وگفته اند کی این ذکر پند

است وگفته اند این ذکر بیان است وگفته اند این ذکر یاذکار است

از خذای تعالی **سوال** قسم را جایگاه بوذ از موضع قسم موضع این قسم

کدام است کی بدید نیست **جواب** گفته اند کی موضع قسم انجا است

کی گفت ان ذلک لحق تخاصم اهل النار وگفته اند موضع قسم ضمیر است معناه ١٠

والقران ذی الذکر انهم لم یومنوا وگفته اند موضع قسم این بل است کی گفت

بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي عِزَّةٍ وَشِقَاقٍ بلک انکسها کافر

اند در سرکشی و خلافی اند مر ورا **كَمْ أَهْلَكْنَا مِن قَبْلِهِم مِّن**

قَرْنٍ فَنَادَوا وَّلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ خذای میگوید هلاک

کردیم از پیش ایشان گروهان را اواز دادند یکدیگر را بفریاد نزدیک عذاب ١٥

و نه هنگام گریختن بوذ مناص چنانک قول عرب است کی بوقت هزیمت در حرب

گفتندی مناص مناص **وَعَجِبُوا أَن جَاءَهُم مُّنذِرٌ مِّنْهُمْ**

شگفتی کردند کافران مکه کی امذ بایشان بیم کننده ای از ایشان یعنی محمد علیه السلم

وَقَالَ الْكَافِرُونَ هَذَا سَاحِرٌ كَذَّابٌ و گفتند کافران

کی این محمد جاذو واست بسیار دروغ زن والله اعلم خذای گفت تعالی ٢٠

از این نامه‌ی کردار است ای وعده دهی تا قیامت اکنون بیار و گفته‌اند مرا د
از این آن نامه است کی کافران در خواستند از رسول صلوات الله علیه بی جدا
کانه چنانک بگفتیم در حق نزل علینا کتابا نقرؤه و گفته‌اند کی مراد از این
نبشته است کی خدای تعالی بر سر ما قضا کرده است یعنی اگر بر سر ما عذاب
نبشته است گو تا هم اکنون باشد کی ما خواهیم گرویدن خدای گفت تعالی
اِصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا دَاوُدَ
تو صبر می‌کن ای محمد عربی بر آنچ می‌گویند از تکذیب و انکار و جفا و ازان یاد
کن بنده مرا داود آن اسنا ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ
خداوند قوت دل و نیکوییهای بسیار انه اواب ای رجاع قلبه الی الله در کی
کی او را کرده بود بدل بخدای سوال چه لطیف است حدیث داود النبی
درین موضع بما تقدم جواب گفته‌اند معناه اصبر علی ما یقولون تو یا محمد صبر
می‌کن بر تکذیب کافران و جهت می‌نمای عجبهای کی مشکلان کی بر ایشان
می‌خوانی واز نه علم تو و نه علم قوم تو است تا بدانند کی این خبر وحی آسمان است یعنی
خبر وحی آسمان نبیند و گفته‌اند کی معنی آن است کی ترا یا محمد سبک‌ساری نکنی در جفاها
کافران داود را یاد کن و حال وی عبرت گیر کی یک سبک‌ساری کی بکرد وقت خویش
شوریده کرد در حدیث آن مرغ بنگر کی محنت او بکار سید فرو ته همه ی
آن مرغ گفته‌اند و گفته‌اند کی تلفیق ازان روی است کی حال داود سه بود اول
فقر و مذلت میانه حرب آخر عز و ملک حال تو یا محمد همچنان اول المحدی تنها
فاوی میانه جاهد الکفار آخر عز و لله العزة و لرسوله و للمؤمنین إِنَّا
سَخَّرْنَا الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ

ماراموكرده بوذيم كوهها را باوى تا تسبيح مى كردند باوى شبانگاه و
بامداذ سوال چرا گفت سخرنا معه نگفت له بعد ما الى كوهها اورا مسخر بود
در آواز كردانيذن نه باوى مسخر بوذ جواب گوييم درين تقديم تاخيرست
معنيه انا سخرنا الجبال يسبحن معه وازان بوذ كى خذاى تعالى داود را باوازى
تخصيص كرده بوذ كى كس را آن نبوذ هر جاى كى الحان مى كرد انيذى همه چيزها باوى
آواز مى كردانيذ بلى آن است كى گفت يسبحن معه وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً
كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ ومرغان را نيز رام كرده بوذيم وانگيخته اورا همه باوى
آواز كردانيده چنانك در با جبال اوى معه والطير تلفيق وَشَدَدْنَا
مُلْكَهُ واستوار كرديم ملك اورا بپاسبانان هر شبى سى وسه هزار مرد
پاسبان بوذى بر درگاه وى وگفته اند وشددنا ملكه بالهيبة والحشمة وازان بوذ
كى مردى بر مردى گاوى دعوى كرد وى را پيش داود آورد ودعوى كرد وانكس
انكار كرد وآن مدعى حجت نداشت در آمد داود بخواب ديد كى اورا گفتندى
كى آن منكر را بكش وگاو بمدعى رسان چو بيذار شذ اندوهگين گشت كى بخواب
حكم نبايذ كرد مباذا كى خيالى بوذ جبريل آمذ وى را از خذاى امر آورد چنانك
بخواب ديده بوذ وى آن منكر را بخواند واورا بگفت او دانست كى انكار نتواند
كرد اقرار داذ داود اورا بكشت زانك گفت كى من پذر آن مدعى را بكشتم وآن
گاو بغصب بگرفتم چو داود حكم كرد بقصاص وى خلق نيز بسيد نگفتند داود
حكم بوحى آسمان مى كند وى را بذان سبب هيبتى وحشمتى بزرگ افتاذ
داود را نزد خلق همه اورا منقاد گشتند وحلقه در گوش خذاى گفت
وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ

وبداد مر اورا علم و درستی کار و درستی گفتار و گفته اند این حکمت وعظ است
و فصل الخطاب و هو بیان ای گفتار گفته اند فصل الخطاب وی شمار فای بود
در حکم کی البته زفانش در نیاوختی و گفته اند فصل الخطاب وی اما بعد بودی
کی در میان سخن گفتی و گفته اند فصل الخطاب وی آن بود کی البینة علی المدعی والیمین
علی من انکر چون حکم برین بنا کردی چون حکم سلسله منسوخ شد و آن آن بود کی اول
داود علیه السلام حکم میان خلق سلسله کردی خدای تعالی او را سلسله ای از آسمان
فرو کذاشتی چنان و اندازه فرستادی هر کی محق بودی دست وی بسلسله رسیدی
و هر کی مبطل بودی دستش بدان نرسیدی تا روزی مردی گوهری نزد مردی امانت
نهاد چون باز خواست ازش انکار کرد چو دانست کی او را حکم بداود برد و
داود سلسله فرستد بشد آن گوهر اندر میان عصای تعبیه کرد و با خصم بداوری
آمد داود ایشان را سلسله فرستاد تا دست کی بدان رسید و انجا شدند
نخست مدعی دست برکرد دستش بسلسله رسید آنکه خداوند عصا عصا
خصم داد داود دست بسلسله دراز کرد دستش بسلسله رسید از آنک امانت
خداوند داده بود در میان عصا چون دستش بدان رسید گفتند دری کی مر حق
امر و عصا از وی بستد و گوهر بدین ملبس برد و بر داود بیاخت داود در آن فروماند
خدای تعالی حکم آن سلسله منسوخ کرد و از آن احکام کی گفتیم کی البینة
علی المدعی والیمین علی من انکر **وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ**
تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ ای وقد اتاك یا محمد درستی کی آمد بتو خبر آن خصم چون از
زبر در آمدند در آن صومعه داود و آن آن بود کی خدای تعالی خواست کی
داود را محنتی رساند وقتی کی داود در صومعه نشسته بود زبور بر کنار

مرغکی بیامد در پیش وی بنشست سفتهای عجب داود قصد کرد تا اورا

بگیرد از بهر آن پسر را آن مرغک راست بر پرید داود قصد او کرد تا اورا بگیرد از بهر

پسر را آن مرغک راست بر پرید داود قصد او کرد او بر خاست در روزن صومعه

بنشست داود برخاست سوی وی آن مرغ از روزن بیرون پرید داود از پی

وی بیرون شد و بنگریست چشمش بر باغ اوریا افتاد بتشایع زن اوریا دید در باغ بر کناره جوی

بر نشسته سر می شست و وی زنی بود بغایت با جمال بتمام جمل با جمال عجب داود

علیه السلام یکی بنگریستی بهر آن زن نگریسته آمد بدانست کی خدای تعالی اورا بدان

بگیرد کی کار بر خاصگان باریکتر آمد بعد از آن روزی دیگر در آن صومعه نشسته بود

همی دو تن را دید کی اندر صومعه فرود آمدند چنانک دو خصم **اذ دخلوا**

على داود ففزع منهم چون در آمدند

بر داود بترسید از ایشان از آنک بر درگاه وی سی و سه هزار مرد حرس بودند

و عجب داشت کی کسی تا بگاه بوی رسد **قالوا لا تخف خصمان**

بغى بعضنا على بعض گفتند ما دو خصمیم یکی از ما بر دیگر افزونی

جسته **فاحكم بيننا بالحق ولا تشطط**

حکم کن میان ما بداد و درست و جور مکن و لا تشطط ای لا تبعد عن الصواب

واهدنا الى سواء الصراط و راه نمای ما را بر راه راست و ایشان

در حقیقت دو فرشته بودند فرستاده امتحان داود را و سبب امتحان داود آن

بود کی وی وقتی در مناجات با خدای گفت یا رب خدایا پیغامبران را کرامات

بسیار دادی نصیب من از کرامات چیست خدای تعالی بوی وحی فرستاد کی یا داود

نخست ایشان را محنتها رسانیدم تا سزاوار کرامات گشتند داود گفت الهی

مرا نیز محنت رسان تا سزاوار کرامات تو گردم و بنده آن بهتر کی از خدای تعالی

عافیت خواهد نه محنت چو داود از خدای محنت خواست خدای تعالی او را آزمون

کرد بدان حال کی وی را بیفتاد مر خصمان را گفت کی چه همی دارید یکی از ایشان گفت

إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ

این یکی برادر من بود کی او را بود و نود و نه میش بود و مرا یک میش بود فَقَالَ

أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ گفت از خویشتن بیز مرا ده

و مرا نگه مدار و بدر رفتار از سخن و غلبه کرد بر من در گفتار این روا باشد سؤال

ایشان را ازین حال افتاده بود با نه اگر بود از فریشته یعنی و ظلم روا نبود و گر نبود پس

چرا دروغ گفتند که بغی بعضنا علی بعض جواب گوییم ایشان از سخن بر سبیل

مثل گفتند یعنی اگر چنین بودی چون بر سبیل مثل گفتند دروغ لازم نیاید

قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ

داود گفت بدرستی کی ستم کرد بر تو باید خواستن میش تو با میشان وی وَإِنَّ

كَثِيرًا مِنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ

بدرستی کی بسیاری از انبازان افزونی جویند برخی از ایشان برخی إِلَّا الَّذِينَ

آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مگر آنکسها کی بگرویدند و کردند

کارهای نیک وَقَلِيلٌ مَا هُمْ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ

و خود اندکی اند ایشان و بیقین بدانست داود کی ما آزمون کردیم او را بدان فتنه چون

ایشان این سخن از داود بشنیدند ناپدید شدند آنکه داود بدانست کی آن

مثل حسب بر حال خویش واقف گشت فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعًا

وَأَنَابَ آمرزش خواست از خدای خویش و بیفتاد به رکوع سؤال

در حال رکوع چون بود پس چرا گفت وخر راکعا واناب نصب علی الحال
جواب گوییم این رکوع بمعنی سجود است سجود را رکوع گفت زیرا که سجود
و رکوع هردو خضوع بوذ واناب ای رجع بقلبه الی الله باکیا متضرعا بلکه باز
گشت بخداوند بتوبه و تضرع و دعا و چهل شبانروز همچنان در بلا سجودی
گریست و زاری می کرد چون مصطفی بدین جای رسیدی گفتی سجد کما سجد
اخوك داود و سجده تلاوت کردی **سوال** از نظر از داود معصیه بوذ یا
نه اگر معصیه نبوذ پس چرا استغفار کرد بعد ما که استغفار امرزش خواستن
معصیه بوذ و گر معصیه بوذ پس چرا داود آن را معصیه ندانست تا بوی
نموذند و استحلال معصیه از پیغامبران محال بوذ **جواب** گوییم داود ندانست
که آن نظر معصیه است وی را بدان بگرفتند از آن تغافل کرد تا آن وقت که وی را
تنبیه کردند استغفار کرد **فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ** بیامرزیدیم
اورا آن گناه وگفته اند که این فا تعقیب است در حال خدای گناه اورا بیامرزید
ولکن او را خبر نکرد زیرا که خدای تعالی زاری بنده دوست دارد وگفته اند که
امرزش از پس آن بوذ که داود سی سال بگریست و زاری کرد گویند که در سجود چندان
بگریست که نبات از اشک وی برست و بالید چون سر بر آورد بنالید بنفسهای گرم
چنانک از حرارت نفس ناله وی آن نبات بالیده بسوخت و چهار هزار کاهن خوان
را بنشاندند تا ایشان زبور می خواندندی و داود بر سر ایشان زمی کستی و نوحه می سرایدی
دو دست بدعا همی برداشتی و بر اشک همی کردی و بر هیچ چیز روی اوردی
و هر طعام که پیش وی آوردندی از آب چشم با شی آنکه بخوردی چنین گویند
اگر اشک داود با اشک همه جهانیان سنجیدی از همه افزون آمدی گاه گاه که طاقتش بسر شدی

در اندوه و غم بصحرا بیرون شدندی و آواز بر آوردی خلق از آواز آن حلاوت
بیافتندی که از بیشتر بیافتند داود گفت بار خدایا بگریم که من زلتی کردم
جهانیان را چه افتاد که از آواز من حلاوت نمی یابند وحی آمد که یا داود آن
حلاوت آواز تو از بی زلتی بود داود زار زار بگریست تا بشبی در میان مناجات
جبریل آمد داود گفت یا جبریل مرا بتو حاجتی است و آن است که برای من از
خدای من درخواه تا ازینجا که هستم تا بوی جایی آید تا من سخنی با وی بگویم چنانک هیچ
کس جز وی نشنود جبریل برفت و باز آمد گفت خداوند می گوید یا داود آن سخن
که تو خواهی گفت هنوز بدان نیندیشیده ای که من آن را دانم و کرا مرا در خلوت
است خلوت کرده مگوی سخن خویش داود گفت یا رب خدایا با من بگوی تا در قیامت
با من چه خواهی کرد میان من و میان اوریا بدان نگرستن که بزن اوریا نگرستم
جواب آمد که داود وی از تو بستانم داود زار بگریست پس گفت یا رب خدایا مرا رسوی پر
ده ی قیامت کنی جواب آمد که یا داود چه پنداشتی که ظلم کنم بعزت من که
حکم من که روز قیامت چندان داد کنم و داد دهم که اگر بمثل در دار دنیا درختی
بود که آن را شاخهای بسیار بود از آن شاخها یکی بر دیگر سابیده بود روز قیامت
آن شاخ زبرین را زیرین کردانم تا زبرین بر آن زیرین ساید تا داد وی از آن دیگر
ستده و بداده باشم ولکن چون خدای او را بیامرزید کار او در دو جهان نیکو بود

وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَىٰ وَحُسْنَ مَآبٍ

بدرستی که او را یعنی داود را است نزد ما قربت کرامت و نیکو بازگشتن جای
خدای تعالی از بعد آنک زلت داود را یاد کرد و مغفرت او را یاد کرد وی را بستود
بقربت و کرامت و حسن عاقبت تا کسی ظن نکند که مکر داود را سقوط منزلت آماد

يا داود انا جعلناك خليفة في الارض
يا داود ما كرديم ترا از پس در ايستاده اندر زمين يعني نوبتداري از سلف تو وآن
آن بود كه پيش از داود در بني اسرائيل نبوت در سبطي بود و ملكت در سبطي ديگر داود را
داود را خداي تعالى هر دو بهم داد تا نايب اسلاف خود بود در نبوت و در ملكت
و در حكمت فاحكم بين الناس بالحق ولا تتبع الهوى
فيضلك عن سبيل الله وحكم كن ميان مردمان بحق و پيش روي
مكن هواي ترا كي گم راه كند ترا از راه خداي يعني از راه صواب و تقوى ان
الذين يضلون عن سبيل الله لهم عذاب شديد
بدرستي كه آن كسها كي گم شوند از راه خداي ايشان را بود عذاب سخت
بما نسوا يوم الحساب بدانك ايشان فراموش كردند
و فرو گذاشتند ساختن روز شمار را وما خلقنا السموات و
الارض وما بينهما باطلا ونيافريديم آسمان و زمين را و آنچ
ميان آنست بي غرضي صحيح و بيهوده ذلك ظن الذين كفروا
فويل للذين كفروا من النار آن انديشه آن كسها بود كي كافرانند
پندارند كي اين جهان را معاد نخواهد بود واويلي آنكه آن كافران را خواهد بود در آن
آتش دوزخ و گفته اند معناه ويل اندر دوزخ جايي آن كسها خواهد بود كي
كافراند و صفت ويل گفته آمده است در سوره البقره ام نجعل
الذين آمنوا وعملوا الصالحات كالمفسدين في الارض
يا كنيم آنكسها را كي بگرويدند و كردند كارهاي نيك چو تباه كاران در زمين
ام نجعل المتقين كالفجار يا كنيم ما پرهيزكاران را چو بدكاران

هر کرا این بود و در حکمت در بخورد کِتَابٌ اَنْزَلْنَاهُ اِلَیْکَ مُبَارَکٌ
نامه ای است این قران که بفرستادیم سوی تو بارکت فرخجسته و همایون و امیدوار
مرخوانندهٔ خویش را و قران مبارک است هرچند که فضل این و معانی این و ثواب
این بیش امیدوار ندیش است لِیَدَّبَّرُوا آیَاتِهِ تا در اندیشند در
ابتهای این تدبر است و تدبر مدبر و صنع مقومات بود غرض صحیح را و این از خدای
روا بود و تدبیر النظر فی دبر الشی و دبر الشی عاقبته و این از خدای روا نبود زیراکی
او عالم است بعواقب امور وَلِیَتَذَکَّرَ اُولُوا الْاَلْبَابِ
وا پند گیرند خداوندان خردها مواعظ این قران وَوَهَبْنَا لِدَاوُدَ
سُلَیْمَانَ و بخشیدیم داود را پسری چون سلیمان صلوات الله علیه
نِعْمَ الْعَبْدُ اِنَّهُ اَوَّابٌ نیک بنده بود سلیمان زداود انه اواب
ای رجاع بقلبه الی الله مدرستی که او بیدل بازگردنده بود بخدای که در میان
از همه نعمت دل از خدای شکر داشت و مدبنا میل نکرد
اِذْ عُرِضَ عَلَیْهِ بِالْعَشِیِّ الصَّافِنَاتُ الْجِیَادُ
چون عرضه کردند بروی شبانگاهان از ایستادگان نیک از اسبان گفته اند
کآن هزار اسب بودند که دیوان از بهر او از بحر دریا بر آورده بودند بروی عرضه
می کردند و گفته اند که آن هزار اسب بود که از ملک سقلاب بغنیمت آورده
بودند و گفته اند که آن اسبان از سطبل وی بود که بروی عرضه می کردند
همه صد را ایدون ببند تا کی آفتاب فرو شده بود همی از تخت در کردید بود و در خاک
می غلتید و زاری می کرد تا خدای تعالی آفتاب را باز کرد آنید و بجایگاه
نماز دیگر آورد تا وی نماز دیگر بکرد در وقت جوش مصطفی را علیه السلام

بر سبیلند کو کسی نماز را از وقت در کذارد هم کرد در فضل از رسد کفته‌ایم مکر
سلیمان بن داود بوده است کی نماز وی از وی در کذشت وی در آن سبیل از آنک
خدای تعالی با وی از کرامت کرد کویند همه اسپان تازی در جهان از نسل آن
سبیدست است کی بماند **فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ**
عَنْ ذِكْرِ رَبِّي ای آثرت حب الخیل علی ذکر ربی ای برکزیدم ایشان را
بر یاد کرد خدای من یعنی نماز فریضه کفته‌اند معناه احببت الخیل حبا شغلنی
عن ذکر ربی **حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ رُدُّوهَا عَلَيَّ**
تا آفتاب پوشیده شد بپرده یعنی فرو شد کفت بیاید آن اسپان را باز آوردند نزدیک وی
فَطَفِقَ مَسْحًا بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ در ابتدا می سود
بسودنی ساقها و کردنهای ایشان از دست ملک دنیا و دستهای از هر وی می آورد و
نماز بازن عداد در سبیل خدای تعالی و کفته‌اند مسحا ای ضربا بالسوق والاعناق
ساقهای ایشان و کردنهای ایشان را می زد و می کشت و بدرویشان بداد کفارت
آن تاخیر نماز را **وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَىٰ كُرْسِيِّهِ**
جَسَدًا ثُمَّ أَنَابَ بدرستی کی آزمون کردیم سلیمان را و بیفکندیم
بر تخت او تنی را سر بدر آمد باز کشت کفته‌اند معناه فتنا سلیمان بمصیبة ولده
و آن آن بود کی وی را پسری آمد سخت شایسته و وی دل در وی بست و او را بمیغ
سپرد کی او را در هوا علیا می داد تا بجای کی دست هیچ دیو و پری بوی نرسد از آنک پری
از دیو می ترسید چو دل در میغ بست خدای عقوبت آنرا جان از وی برداشت
دیکر روز سلیمان بیرون آمد پسر را دید مرده بر تخت افتاده و کفته‌اند آن بود
کی سلیمان را هفتصد کنیزک بود سریت و سیصد زن کاوین همه بکذشت

امید فرزندی را از جملهٔ ایشان یک کنیزک بار گرفت پسری چون بزمین آمد
ناقص اندام بود یک دست و یک پای و یک چشم و یک گوش و نیم تن چون سلیمان آن
بدید بدانست کی وی را می دل در خدای با بست نیست و گفته اند معناه فتنا
بزوال ملکه والقینا علی کرسیه جسدا ثم اناب و آن آن بود کی سلیمان ملک
جزیره را مقهور کرد دختر وی را بسلیمان آوردند در خانهٔ می داشت آن دختر
را صورت پدر از دیدار پدر و پدرش مقتول شده بود جان بود کی کاهش گرفت
از اندوه پدر خاصگان وی را صورتی کردند بر هیئت پدرش وی آن را در پیش
نهاد وی پرستید بر عادت خویش و سلیمان از آن غافل آصف را کی وزیر وی
بود آن حال معلوم گشت حشمت داشت کی سلیمان را صریح و مشرح ملقی گفت
مرا همی باید کی مجلسی بهی تا من پیش از مرگ مجلسی بیارم سلیمان همه ارکان مملکت را
حاضر کرد آصف مجلسی نیکو بداشت پیغامبران خدای را می ستود از وقت
آدم تا وقت سلیمان هر یکی را در او احوال او کودکی و در آخر عمر بستود چون سلیمان
رسید حال کودکی او را و جوانی او را بستود و حال پیری او را هیچ یاد نکرد سلیمان
را از آن عجب آمد چون خالی شد عتاب آغاز با آصف بکرد آصف گفت از آن از آن
بود کی در خانهٔ تو به پیرانه سر بت همی پرستند و تو از آن غافل سلیمان در سرای شد
و آن بت را بشکست و عفو کرد ولکن خدای او را عقوبت کرد بدان تغافل
کی کرد و مملکت از وی باز ستدند و دیو را چهل شبا روز بگماشتند تا بر جای وی
بنشست و آن بود کی حشمت سلیمان در خاتم بود کی مهر نام خدای بر آن نقش
بود هرگاه کی سلیمان آن از در انگشت کردی بلباس حشمت و هیبت پوشیده گشتی
چنانک هیچ دیو و پری زهره نداشتی کی در روی وی نگرستی کی در ساعت صاعقه ی

دروی سپیدی چون از خاتم با خویشتن نداشتی از دیگر مردمان پدید نبودی
وی چون در متوضا شدی آن خاتم را در آنجا بنهادی تعظیم حرمت نام خدای
را وی را کنیزکی بوذ نام وی جراده امینه وی بوذ آن را بوی دادی چون بیرون
امدی ازو ابستدی و در انگشت کردی چون وقت زوال ملکت او امد در متوضا
شد دیو برهیئت وی بیرون امد جراده را گفت مهر بیار جراده پنداشت که
وی سلیمان است مهر بوی داد دیو آن را ببرد و بر تخت سلیمان بنشست چون سلیمان
بیرون امد مهر طلب کرد جراده گفت سبحان الله نستدی گفت نستدم گفت یا
رسول الله برمن ستم مکن خاتم بستدی سلیمان تکیه کرد دیو را دید بر جای
او بدانست کی کار از دست شده است بگریخت بکنار دریا شد ۞

قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي گفت سلیمان ای بار خدای من بیامرز مرا زلت بغفل
من و بخش مرا پادشاهی کی نسزد کس را از پس من **إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ**
بدرستی کی توی تو بخشنده عطاها **سوال** ای سلیمان همی نتوانست دید
ملکت دنیا کسی دیگر را تا می گفت هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی این می
بوی حرص دنیا و بوی حسد اید **جواب** گفته اند معناه هب لی ملکا
الجنة من جهة کیم ملک دنیا را کی آن را نزد خدای هیچ قدری نیست کی گر هیچ قدری
بودی آن را بدیو ندادی و گفته اند معناه مرا پادشاهی ای ده کی دیو نتواند کی
از از من ببرد و گفته اند هب لی ملکا سخن تمام شد انگاه گفت لا ینبغی لاحد من بعدی
نسزد کس را هرگز کی از خدای ملکت دنیا خواهد این خواستن از من خطا بود و
گفته اند معناه مرا ملکتی ده کی کس را ندادی و ندهی تا آن مرا معجزه ای بوذ بر ا

کی معجزه آن بوذ کی خارق عادات بوذ کلبی گوید کی زوال ملک سلیمان چهل
روز بوذ چون چهل روز تمام شد انگشتری باز بدو رسید از آنک فتاوی و احکام
نه تعلیم می کرد گفت و گوی در میان مردمان افتاذ از دیو بدانست کی مردمان
بدانستند بجای خویش نه نشست بگریخت و انگشتری را در دریا افکند گفت کی مرا نبود
سلیمان را نبوذ خدای تعالی ماهی را الهام داذ تا آن را فرو برد صیادان ماهی را صید
کردو سلیمان درآن چهل روز بر کنار دریا بوذی و عبادت می کردی بروز بروزه
و بشب در نماز چون شبانگاه آمدی از صیادان از آن ابا دری داذی در بار کردن
ایشان و یک دو ماهی بوی داذندی بداشتندی کی وی غریب است آن شب آن
ماهی را بوی داذند کی خاتم در شکم او بوذ چون سلیمان شکم او باز کرد خاتم
بیرون آمد سلیمان انگشتری گرفت و بمقام خویش آمد فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ
رام کردیم و فرمان بردار کردیم باذ او را گفته اند همه باذهای جهان او را مسخر
بوذ و گفته اند کی آن باذی بوذ کی حمال شاذروان او بوذ تَجْرِي بِأَمْرِهِ
رُخَاءً حَيْثُ أَصَابَ می رفت بفرمان او هر جای کی او خواستی بیان قوت می
رفتی کی هرکی بود رخنان از آن بخیزی البته وَالشَّيَاطِينَ كُلَّ بَنَّاءٍ
وَغَوَّاصٍ و دیوان را نیز رام و مسخر او کردیم هم بنا کننده ی و بدریا فرو شونده
و آن آن بوذ کی چون خدای تعالی دیوان را مسخر سلیمان کرده بوذ سلیمان خواستی که
ایشان را ما البذه دارد ایشان را کارهای سخت فرمودی بعضی را بنا کردن فرمودی
و بعضی را غزو کردن فرمودی و بعضی را مسخ و بعضی را غواصی بدریاها فرو شدندی
و گوهرهای همی اوو از دریا بر آوردندی در اخبار آمده است کی چون سلیمان از وی
گوشتی خواستند از خواهر وی دیوان را فرمود تا خواهر از دریا بر آوردندی

وچندان یواقیت برآوردندی کی کوشکی از جواهر و یواقیت بکردند صد ارش ده پوشش

در هر پوششی صد زن چون باد شاد روان را برگرفتی و در هوا می بردی دیوان

آن کوشک را برگرفتندی و حرم سلیمان در آنجا و آن را در هوا می بردندی تا باد در ابر

وَآخَرِينَ مُقَرَّنِينَ فِي الْأَصْفَادِ و دیوان دیگر قرین کرده

در بندها و آن آن بود کی هر دیوی کی در سلیمان عاصی شدی بفرمودی تا او را با دیگری

قرین کردندی بقعر دریا فرو گذاشتندی گروهی را خود همیشه بهم بسته داشتی

هَذَا عَطَاؤُنَا فَامْنُنْ أَوْ أَمْسِكْ بِغَيْرِ حِسَابٍ

این عطای ما است ترا یا سلیمان فامنن او امسک خواهی بده و خواهی بدار بی شمار کی ترا زین

شمار نیست گفته اند فامنن او امسک از آن کی خواهی از دیوان آزاد کن و از آن کی خواهی

ببندگی می دار و از آن کی خواهی آزادی بده و از آن کی خواهی مده بغیر حساب

وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ

بدرستی کی او راست نزد ما نزدیکی بکرامت و نیکو باز گشتن جای یعنی بهشت

جا و بدان کی در اخبار است کی سلیمان چهل سال ملکت دنیا داشت آنگه خدای

جان وی برداشت و بملکت بهشت بپیوست عز ۳ این سری با آن سری بپیوسته

کرد ابتدا از بعد قصه سلیمان قصه ی ایوب یاد کرد گفت **وَاذْكُرْ**

عَبْدَنَا أَيُّوبَ إِذْ نَادَى رَبَّهُ و یاد کن بنده ما ایوب بن موص

و بحال وی شکیر و خوی را ببندد چون بخواند خدای خویش را محمد هیصم گفتی

رحمه الله در متنعمان دنیا چند سلیمان کس نبود و در ممتحنان دنیا چند ایوب کس

نبود سلیمان در آن نعمت خدای شکر نکو کرد و ایوب در آن محنت صبر نیکو کرد

خدای تعالی هر دو را یاد خلق داد و هر دو را نعم العبد خواند تا جهانیان بدانند

کی بنده‌ی نیکان بوذ کی در نعمت خذای شاکر بوذ و در محنت صابر بوذ اذ
نادی ربه چون بخواند خذای خویش را أَنِّي مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ
بِنُصْبٍ کی مرا بمن کی رسانید مراد بو رنجی و شکنجه‌ی سوال چو درد و
بیماری ایوب را خذای رسانید چرا از را ابلیس منسوب کرد جواب گوییم هرچند
بیماری ایوب را خذای رسانید لکن سبب شیطان بوذ از آن بوذ کی ایوب آن را
بذو منسوب کرد و از آن بوذ کی دیو ایوب را حسد کرد از بسیاری طاعت ایوب
کی هر روزی ایوب را چندان طاعت باسمان بردندی کی همه اهل روی زمین را ابلیس
گفت این همه طاعت از آن می کند کی مال بسیار دارد تن درست او بذان قوی است
و دلش بذان گرم است خذای گفت دروغ می گویی وی از همه بتوفیق من می
کند خواهی کی بدانی روز از مال وی دست داذم وی را رمهای بسیار بوذ از اشتر
و گاو و گوسپند و اسب و خر ابلیس بشد آتشی در آن رمهای او در زد چنین گویند
کی او را چهار هزار سر شبان بود ابلیس بشد بر هیبت سر شبان مهین پیش ایوب آمد
گفت اوخ آتش در رمهای تو افتاذ همه بسوخت خواست کی دل وی را از جای
ببرد ایوب بتوفیق الله جل الله وعز گفت اخذه الله ما اعطا بنه اگر در تو خیری
بوذی بتو بهلاک نشدی یا سر بگفت و بوظایف خویش مشغول شد بذرّه‌ی
از عبادت خویش کم نکرد ابلیس باز گشت گفت یارب وی این عبادت بقوت
از فرزندان می کند کی فرزندان بکاری دارد و او را ده فرزند بوذ هفت پسر و سه
دختر خذای گفت دروغ می گویی از توفیق من می کند خواهی کی بدانی روز ابر
فرزندان او بهلاکت دست داذم آن ملعون بیامد و فرزندان ایوب را کی همه
در پیش معلم نشسته بودند در زیر سقفی بستون از زیر ازا برکشید سقف بر ایشان

فرو ذاوردهمه هلاک شدند وی برهنه معلم پیش ایوب آمد نوحه کنان و زاری
کنان می گفت فرزندان تو جمله زیر هلاک شدند تا مکر دل ایوب از جای
ببرد ایوب گفت الحمد لله الذی اعطانیه اگر در تو خیری بودی تو هم هلاک شدی
این بگفت و سر بعبادت خویش شد ابلیس باز گشت گفت یارب ایوب آن
عبادت از آن می کند که تن درست دارد خدای گفت ترا بر تن او دست دادم ۵
آمد تا نزد ایوب وی سر بسجده نهاده بود زیر زمین در آمد تا بر ایوب نفسی در بینی
او دمید از شوم باد او تبشی با ایوب بر آمد هفت اندامش بر جوشید و گویند ایوب
از وقت در نماز ایستاده بود ابلیس از زیر پای او بر دمید بلای ایوب از پای پدید آمد
و آخر شفای وی هم از پای پدید آمد ارْكُضْ بِرِجْلِكَ پای بر زمین زن
ایوب بپای راست بزد و گرد چشمه آب پدید آمد گرم جبریل گفت هَذَا ۱۰
مُغْتَسَلٌ این غسل را شاید یا ایوب بدین غسل کن بکرد هرچه بظاهر وی جسم
و ریم بود همه بشست دیگر پای بر زمین زد چشمه سرد پدید آمد جبریل گفت
بَارِدٌ وَشَرَابٌ این سرد خوردنی را شاید ایوب از آن شربتی بخورد
درون وی همه درست گشت چنین گویند که بلای ایوب هفت سال و هفت
ماه و هفت روز و هفت ساعت برداشت وَوَهَبْنَا لَهُ أَهْلَهُ ۱۵
وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ وبخشیدیم ما او را اهل و فرزندان او یعنی بوی باز داد
فرزندان و همچندان بیفزودیم او را رَحْمَةً مِنَّا وَذِكْرَى لِأُولِي
الْأَلْبَابِ بخشایشی و نیکو داشتی از ما او را و پندی و یادگاری خداوندان
خردها را وَخُذْ بِيَدِكَ ضِغْثًا فَاضْرِبْ بِهِ وَلَا
تَحْنَثْ و بگیر بدست تو دسته و بزن جمله را بدان و سوگند بکردن مه آر ۲۰

وان آن بوذ کی رحمه دران بیماری کی بود ایوب گیسوی خویش را ببرید و ایوب را نان بداذ
وسبب آن بوذ کی رحمه ایوب را بر کنار شهر بر سر بالای بنهاده بود و دو شاخ درخت
برد بر او در آورده و لختی شلختها بر آن افکنده تا وی را سایه بوذ و وی را خاکستر
خوابانیده وان اد بیرا ز کرد کی مردمان آن شهر گفتند کی ما وی را بذان زاری نمی
توانیم دید بیفکنید وی را ازین شهر بیرون بریذ یا ما شهر بوی بگذاریم رحمه ایوب را برگرفت
وببرد بر سر بالای خوابانید بدروازه ی شهر بروز در شهر آمذی مردمان را در سرایها
کار کردی وی را طعامکی داذندی شبانگاه آن نزد ایوب بردی پس شبانگاهی
می آمد دست تهی چیزی نیافته بود زنی او را گفت ای زن ازین دو گیسوی
بذان نیکوی باز ان شوهر بیمار انگار ترا چه خواهی کرد بمن فروش تا ترا نان دهم
رحمه آن زن را باز کرد و بوی داد و کرده ی مشغلی آمد کی نزدیک ایوب آید ابلیس
بهیبت پیری پیش ازو با ایوب شد گفت خبر نداری کی این زن ترا خیانت
کرد کی وی را بر زنا گرفتند و گیسوهای او ببریدند نشانش آن باذ کی می
آید گیسو بریده ایوب را از آن بیمار دل درد کرد بنهادن خویش دست دراز
کرد تا گیسوی رحمه گیرد و باز نشنید گیسو نیافت گفت هان تو مرا خیانت
کردی گر بهتر شوم سوگند کی صد چوب ترا بزنم چون بهتر شد خدای گفت
دسته گیاهی بگیر چنانک صد شاخ بود گفته اند خوشه گندم و گفته اند شاخ
مورد پس بذان او را بزن تا سوگند تو راست شود و وی را المی نرسد در اخبار است
کی چون ایوب آن سوگند بخورد و رحمه را بذان آنک متهم کرد رحمه اندوهگین گشت
جبریل ایوب را خبر کرد کی آن ابلیس بوذ کی ترا آن گفت خواست کی ترا در بزه افکند
ایوب گفت تا ش کی این ملعون طمع از مال من برآورد و از فرزندان برآورد کنون طمع

بدین می کرد ای بار خدای مسنی الضر و گفته اند کی سبب آنک ایوب از خدای تعالی
فرج خواست آن بوذ کی روزی رحمه از شهر می آمد کی نزد ایوب آید ابلیس بهیئت پیری
وی را پیش آمد گفت ای زن ای هیچ می دانی کی این همه بلا و محنت شوهر ترا از جهت
گفت نمی دانم گفت از آن است کی وی هیچ خدای زمین را نمی پرستد همه خدای
آسمان را می پرستد خدای زمین خشم گرفت و او را بدان مبتلا کرد رحمه گفت خدای ٥
زمین دیگر باشد گفت تو ندانستی گفت نه گفت کجا است گفت بر فلان
بالای خود دو وی را بر سر بالای نشانده بود بر تختی آراسته و لختی دیوان آراسته
در پیش وی بر کرسیها نشانده کی ایشان فریشتگان او اند رحمه از بد بدید است
کی آن اصلی دارد چون نزد ایوب آمد وی را بگفت مرا نزد این همه بلا و محنت از آن
است کی هیچ خدای آسمان را پرستی خدای زمین را هیچ نمی پرستی ایوب گفت این چه ١٠
سخن است رحمه گفت این پیری مرا نصیحت کرد ایوب بدانست کی آن دیو بوده است
گفت بار خدایا اکنون کی ابلیس را در دین من طمع آمد مسنی الشیطان بنصب
و عذاب و گفته اند کی سبب نالیدن او بخدای آن بوذ کی روزی گروهی از
شاگردان او کی در وقت عافیت و نعمت شاگرد او بوذند بزیارت او آمدند
برابر او بنشستند یکی از ایشان گفت کی خدای بر کس ستم نکند تا بنده ١٥
سزاوار عقوبت نگردد او را عقوبت نکند یعنی ایوب خود سزاوار این عقوبت
بوذه است ایوب از شنیدن طاقتش برسید گفت بار خدایا بر بلای تو مرا صبر
است اما بر شماتت اعدا صبر نیست مسنی الضر و گفته اند کی سبب نالیدن
ایوب آن بوذ کی کرمی آهنگ بدل او داد تا دل او را بخورد و کرمی آهنگ زبان
او داد تا بخورد در ایوب گفت مبادا کی بدل از یاد کرد خدای و بزبان از تسبیح او باز مانم ٢٠

خذای بنالیذ گفت تا این دو خبر بر جای بوذم همه محنت سلیم بوذ کنون کی این
همی در مانم زینها ومسنی الضر گفته اند سبب نالیذن ایوب آن بوذ کی جبریل
او را گفت از پس هفت سال کی یا ایوب تا کی صبر کنی آخر هم ز بلای خذای بنای
ایوب گفت پس چه کنم گفته نکنم جبریل گفت بنال کی ملک متعال ذو الجلال
کی خذای ناله ی بنده دوست دارذ چنانک صبر دوست دارذ ایوب بنالیذ خذای
تعالی او را عافیت داذ در آن وقت رحمه رحمة الله علیها در شهر بوذ چون باز آمذ
ایوب را بر جای خویش ندیذ پنداشت کی مگر گرگ او را ببرد ولوله در افتاذ
در روی لطم سوی هر دو دست جست و می گفت ای ایوبا ای یار بیمار من و ایوب
خوذ با جبریل بر تخت نشسته همی رحمه نزدیک ایشان دوید گفت هیچ خبر دارید
از آن بیمار کی من ناحیه افتاذ ایوب او را گفت اگرش بینی باز دانی او بکمار ببیذ رحمه گفت
آنکه درست بوذ پنداشتی باز آن تو ماننست ایوب گفت منم ایوب تو همی رحمه
از شادی بیهوش افتاذ خذای تعالی در آن وقت بر ایوب ملخ زرین باراند ایوب در
افتاذ بجنت می جمع کرد جبریل گفت او را یا ایوب تو زاهد بوذی در دنیا چند چینی
ایوب گفت این رحمت خذای است از رحمت خذای بنده سیر نگردذ در اخبار
است کی چون هفت سال بر آمذ از محنت ایوب رحمه او را گفت یا ایوب من دانم کی دعای
تو مستجاب است چه بوذ کی دعای درگاه خویش کنی تا خذای ترا عافیت دهذ
تا تو از این محنتی برهی و من از این اندوه برهم ایوب گفت ای رحمه هفتاذ سال در عافیت
و صحت اعضا گذاشتم باش تا هفتاذ سال دیگر در محنت و بلا بگذرانم چو بلا
با عافیت برابر کرده گذا آنکه روی دارذ کی با خذای تعالی این استناحی کنم
کی یا رب العزه این بلا از من برگیر خذای گفت عز وجل

إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ

ما یافتیم اورا شکیبا نیک بنده بدرستی کی او بازگردنده بود بدل بخدای تعالی

وَاذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرٰهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ

ویاد کن بندگان وخاصگان مارا ابرهیم واسحاق ویعقوب نوادهٔ ابرهیم

أُولِي الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ خداوندان شکوهها وقوتها دردل

وبیناییهای دردین إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى

الدَّارِ ما ویژه کردیم ایشانرا بویژهٔ یاد کرد آن جهان وگر خالصةٍ بتنوین

خوانی ویژه‌ای وان یاد کرد آن جهان بود محمد هیصم گفتی عجب از آنکس کی این داند

وگوید پیغامبران خدای کسب کردند مکتسب دنیارا وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ

الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ بدرستی کی ایشان نزد ما از برگزیدگان وبهینان اند

وَاذْكُرْ إِسْمٰعِيلَ وَالْيَسَعَ وَذَا الْكِفْلِ

ویاد کن یعنی برخوان در قران حدیث اسمعیل را گفتند اسمعیل بن ابرهیم بود وی را

خدا یاد کرد شرف اورا وگفته اند کی این اسمعیل اشموئیل بن هلقانا بوده است

تازی کردانیدند اسمعیل شد والیسع ویوشع را خلیفت موسی وگفته اند کی

والیسع خضر است لسعة علمه وذا الکفل واز خداوند بذرفتاری وگفته اند

کی پیغامبری را بذرفتاری کرد بنیابت وی از پس مرگ او وازرا بتمام بجای آورد

خدای تعالی اورا بدان سبب درنسق انبیا یاد کرد وگفته اند کی ملکی را اندر فتاری

کرد بیهشت تا آن ملک اسلام آورد وگفته اند کی وزیر ملکی بود آن ملک

پیغامبران را حبس کرد ومی خواست کشت یعنی را بکشتن وزیر باقی را از آن

ملک در بذیرفت کی هر روز وی دهد در شب ایشانرا بجهانید وگفته اند

کی عابدی را بدرفتاری کرد والله اعلم وَكُلٌّ مِنَ الْأَخْيَارِ
واین همه کی یاذ کردم از گزیدگان و بهینان بودند هَذَا ذِكْرٌ
این یاذ کرد شرفی است ایشان را و پندی و یاذ کاری و گفته اند معناه این یاذ کرد
ایشان را ستوذی است مر خلق را تا بر سیرت ایشان روند و طریق ایشان سپرند
وَإِنَّ لِلْمُتَّقِينَ لَحُسْنَ مَآبٍ بدرستی کی پرهیزکاران را اینکو
بازگشتن جای است و ان چیست جَنَّاتِ عَدْنٍ مُفَتَّحَةً لَهُمُ
الْأَبْوَابُ بوستانهای پایستگی بازگشاده ایشان را درها گفته اند معناه بر درهای
ایشان بند و کلید ان نباشند زیراکی در دلهای ایشان بند و حیله و دستان نباشند
و گفته اند معناه مفتحة ابواب قصورهم الی الله ینظرون متی ساوا ابدا الکیف
سوال چرا گفت مفتحة بنصب نه برفع چندانکی صفت ابواب است و ابواب
برفع است جواب گفته اند مفتح راجع است بجنات عدن و جنات بنصب است
گفته اند مفتحة نعت است مقدم است بر اسم و نعت اسم مرفوع چو مقدم بود
بر اسم منصوب بود چنانک لاهیة قلوبهم شاعر گوید
کای ظلوت للشعر یوم مدجنة صفا محره ضما نسا یدالها
منصوب کرد لتقدمه علی الاسم مُتَّكِئِينَ فِيهَا يَدْعُونَ فِيهَا
بِفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ وَشَرَابٍ تکیه کرده باشند دران درجات
می فراخواهند دران بهشت میوهای بسیار و هر شرابی کی ایشان را باید سوال
چرا گفت که فراخواهند چندانکی ان همه خود ملک ایشان بود و ملک خویش را خواستن
نبود جواب گوییم یدعون معنی ان است کی هرچه ایشان خواهند مراد ایشان
بود و گفته اند کی این یدعون بمعنی کن فیکون است کی هرچه خواهند ان بود

وَعِندَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ أَتْرَابٌ
نزد ایشان بود فرو داشته چشمانی همزادگان همه بیک سن بر مقدار چهارده ساله
باشند یعنی حور العین کی از آن وقت کی خدای تعالی ایشان را بیافریده است چشم از همه
برنگرفته باشند معناه غاضات الطرف عن غیر ازواجهن هَذَا مَا
تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ این است آنچ وعده می کنند شما را کی همه
کار از ابد در روز شمار کی توعدون یا خوانی خبر باشند إِنَّ هَذَا لَرِزْقُنَا
مَا لَهُ مِن نَّفَادٍ گوید این همی روزی و عطا ماست نباشد این را
هیچ بریدنی لا یبلی کی هر روز افزون باشد تا ابد هَذَا این است جزا متقیان هَذَا وَ
إِنَّ لِلطَّاغِينَ لَشَرَّ مَآبٍ بدرستی کی از حد درگذرندگان راست ای الملحدان
مکفران ست بد عقبت از طاعت معصیت بر بازگشتن جای و آن جهنم است
جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا فَبِئْسَ الْمِهَادُ دوزخ است کی در شوند در
آنجا و سوزان باشند بد نهاد بستری است هَذَا فَلْيَذُوقُوهُ حَمِيمٌ
وَغَسَّاقٌ این است جزا طاغیان و گفته اند معناه بد بستری است این
بچشند آن را آب گرم و سوزان و فروشندی دوزخیان حمیم آب گرم بسوزد و غساق
از سرما بفسرد و گفته اند غساق تاریک بغایت سیم بالغ غاسق بود و گفته اند
غساق زبان هری کند از او گویند قاف زیادت کردند وَآخَرُ مِن
شَكْلِهِ أَزْوَاجٌ و عذابهای دیگر از جنس این بود در خور داین و عذاب دیگر
یعنی دو صنف از روز هفتاد بار سوخته می شوند و دیگر بار ایشان را زنده می کنند
و همچنان عذاب می کنند و آخر بمد خوانی و حدان بود ازواج اصناف گوناگون
بود عذاب ایشان هَذَا فَوْجٌ مُّقْتَحِمٌ مَّعَكُمْ

رعبی از وی در دل اعدا افتادی و مهور وی کشندی و تیغی داشتی کی نصیبی بودی کی رسول
وی را داده بود در حرب بدر بدست وی تیغ بر آن کشت صد دینار مغربی نداذی آن
روز مبارزت می کرد چو کار سخت بستاذ خوذ را در آن حدیقهٔ مسلمه افکند
و کلاه از سر وی بیفتاذ لشکر عدو بکرد وی درآمدند وی حرب می کرد تا کشته
شد لشکر عدو نعره بر آوردند کی کشتیم سالار النبیان را کی خالد آن بشنیذ خوذ را در آن
باغ افکند چپ و راست می زد چون شیر غران می برید تا خدای لشکر اسلام را ظفر
داذ بر عدو و لشکر عدو پناه باز آن باغ داذند همه لشکر اسلام خویشتن را
در باغ افکندند بنصرة الله وعونه همی زدند تا کار بر مسلمه تنک آمد آهنک بکوشک
داذ وی را در آن باغ کوشکی بود حصین بر سر آن کوشک منظر بلند وی خواست کی خویشتن
را در آن کوشک افکند وحشی غلام جبیر بن مطعم آنک روز احد حمزه را کشته بود آن
روز در آن لشکر اسلام بود حرب می کرد مزراق می زد چشم بر مسلمه نهاذ تا بود کی
وی را بیابذ آخر در کمین بنشست در پس درختی مسلمه را دید کی آهنک بکوشک داذ وحشی
می از کمین بجست و حربه بزد مسلمه را بر تهیگاه وی را از اسب بیفکند و سر وی باز کرفت
و بر بام آن کوشک برد و بهوا بر انداخت کفت قتلت خیر الناس حمزة و انا کافر
و شر الناس مسیلمة و انا مومن فخیر هذا بشر ذاک الله اکبر الله اکبر الله اکبر لا
اله الا الله و الله اکبر الله اکبر و لله الحمد چون آواز وحشی را بشنیدند و سر مسلمه را
بدیدند لشکر عدو همه بهزیمت داذند و مسلمانان بمراد خویش رسیذند
و همی کشتند و همی خستند و همی کرفتند و همی بستند و اسیر می کردند تا همه را مقهور
کردند و غنایم بسیار بیاوردند و کاروان از پی همی بمدینه فرستاذند از غنایم
و سبایا و هزار و دویست تن از مسلمانان کشته شدند در آن حرب و هفصد تن از ایشان

حامل قرآن بوذند مانکه خالد ولید را خبر کردند که مجاعة بن مراره مگر داشته است
با لشکر اسلام که قلعه‌ی داشت عظیم مردان خود را در کس نشانده بود و زنان بر
بام حصار سلاح پوشیده تا مسلمانان از آن بترسند و گر حرب سخن کرده‌ی لیکن
اردخالد و مرد است قصد کشتن وی کرد وی مسلمان شد خالد قول خدای را یاد
کرد فقاتلوهم او یسلمون وی را امان داد و وی را دختری بود که در همه نواحی
عامه جمال وی زن نبود خالد وی را بزنی کرد و با وی خالی شد مهاجرین و انصار
چون نزدیک وی آمدندی یا از ایشان یار نشکوهیدی و حوائج مردم و احوال از دختر
نزدیک وی آمدندی خالد ایشان را اکرام و تبجیل و اعزاز کردی یاران رسول را از آن
ناسه کرد نامه نبشتند سوی بکر شکایت از صنع خالد بو بکر بوی نامه نبشت
بعتاب که ترا خود دل سنغ و تنعم بود با زآن همه مقتولان مسلمانان چه جای تنعم
است چرا نه بر کشتگان گریی و ماندگان را بزرگ داری و اندیشه‌ی اسلام و دل
کماری چون نامه بوی رسید گفت رحم الله ابابکر نامه از وی است ولکن درستی
در نامه از عمر است یعنی عمر او را بر داشته است گفت فرمان خلیفه رسول
راست که فرماید باز آیم و گر فرماید بحرب دیگر روم این کار افتاد بنصره الله
و عونه و کان الله قویا عزیزا خالد ولید را اولوعی بودی بحدیث زنان هر جائی
که فتحی بر آمدی بتمتع مشغول شدی عمر را از آن خشم آمدی که چرا خود اندوه
مسلمانان و کشتن و جستن ایشان دارد که می تمتع کند ولکن بو بکر رضوان الله علیه
وی را دوست داشتی از قوت وی در صرف دین خدای و از آن شهامت و
صرامت و مبارزت وی در اسلام و پیغامبر گفته بود خالد سیف الله
علی اعدائه چند گو شنیدندی تا بو بکر را از وی متغیر کردانند بو بکر هیچ کس

با وی کسان که یاد کردی خبر آمده است در اخبار کی او مردانگی چنان بود که تنها انجا بردی اگر
کوزه ای آب بر سر وی بگشادندی قطره ای آب بر زمین نیفتادی بلا ابراهیم در کوههای تب
وی بسنادی از هر زخم و جراحت کی تن وی را رسیده بود در حرب‌ها چند انک کواهاده
بود بر تن وی کی از همه درازتر کوهها مانده بود از همه جراحتهای وی بر ایشان بودی
بلی بر پس بودی از آنک بر کرد نشسته بکرد ایشان بودی بر عدو فَإِنْ تُطِيعُوا
يُؤْتِكُمُ اللَّهُ أَجْرًا حَسَنًا اگر فرمان برید خدای را بدهد شمارا
خدای مزدی نیکو درین جهان غنیمت و شهادت و دران جهان بهشت وکرامت
وَإِنْ تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
وگر بر گردید و باز ایستید از حرب این قوم اولی باس شدید چنانک بسپید از
پیش از حرب تبوک و غزو حدیبیه و دیگر غزوها عذاب کند خدای شمارا عذابی
دردناک درین جهان بقتل و دران جهان بدوزخ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى
حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ نیست بر نابینا تنگی و بزه ای
ونه بر لنگ تنگی و بزه ای وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ ونه بر بیمار
تنگی و بزه ای و گفته اند کی این آیت در شان معلولان و معذوران مسلمانان آمد
و آن آن بود کی چون این آیت آمد مسلمانان را آنک ایشان معلولان و بیماران گفتند
یا رسول الله ما چون کنیم کی نمی توانیم آمد بغزو خدای تعالی این آیت فرستاد
کی بر ایشان حرجی نیست در غزو و بیرون شدن کی ایشان معلول اند و معلول
معذور بود و گفته اند کی این آیت در شان عبد الله بن ام مکتوم آمد و آن آن
بود کی رسول صلوات الله علیه منادی فرمود بیرون رفتن را بغزو تبوک عبد الله بن
ام مکتوم مردی بود از یاران رسول نابینا آمد و بیره بر در مسجد رسول فرو برد

گفت یا رسول الله آمدم و ساخته ام حرب را رسول گفت از تو چه حرب آید کی
نابینایی وی گفت یا رسول الله نه خدای گفت قاتلوا فی سبیل الله او ادفعوا اگر
حرب نتوانم کرد انبوهی کنم هم در آن نصرت دین خدای و قهر اعدای بود برد تا بیایم
این آیت بیامد و گفته اند کی این آیت در شان ورع یاران رسول آمد و از آن بود
کی چون خدای تعالی این آیت بفرستاد کی یا ایها الذین امنوا لا تاکلوا اموالکم بینکم
بالباطل مسلمانان حرجها کردند در هم خوردن و یاران رسول اصحاب صفه
را از پیش همه طعام بهم خوردندی میان ایشان بیماران بودند و افگاران و نابینایان
و اعرجان چون این آیت فرو آمد تن درستان گفتند ما نیز با بیماران طعام نخوریم
کی ما تن درست باشیم و ایشان بیمار و تن درست برخوردن که ما تیز بود مبادا
کی انصاف ایشان برده آید حرج فرا گرفتند و بیماران گفتند مبادا کی ما با تن درستان
طعام خوریم ایشان را کراهیتی بود در خورش ما نیز نابینایان گفتند کی ما با شما
طعام خوریم بهتر ما را خورده آید حرج کردند تا لنگان گفتند مبادا کی در طعام خوردن
دست فرا پیش بیا کرده آید وی را از ما کراهیتی بود حرج فرا گرفتند عرجان گفتند
مبادا کی در نشستن ما را از طعام جای بیش گیر و فرو کرده آید کسی را از ایشان
کراهیتی بود حرجها در آن بغایت دشوار کردند گفتند آیه کی طعام خدا
کا نخوریم خدای تعالی این آیت بفرستاد وَمَن يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ
هر کی فرمان بردی خدای را و رسول او را بحق فرمان بردی خدای را در اقرار دادن
بخدای او و رسول را در اقرار دادن برسولی او و گفته اند فرمان بردی خدای را
در احکام او و رسول او را در بیان آن و گفته اند فرمان بردی خدای را در فرایض
او و رسول او را در سنن او

يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ

درآرد اورا در بهشتهای کی می رود زیر اشجار و مساکن آن رود و میان آن جویهای شیر
و می و انگبین و آب صافی و گفته اند زیر تختهای ایشان و بامها و قدمهای ایشان همچنانک گفت
قد جعل ربك تحتك سريا وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا
و هر کی برگردد از فرمان خدای و رسول او عذاب کند اورا عذاب بزرگ برکشی
از فرمان خدای و رسول دو سنت یکی باستحلال و بدین دیگر بی انج باستحلال
وندین باشند بران عذاب واجب اید و انچ نه باستحلال وندین باشند بران عذاب
منقطع باشد لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ
الشَّجَرَةِ بدرستی کی خدای تعالی خشنود شد از ان گروه کان بیعت
کردند ترا زیر آن درخت سمره و آن بیعت رضوان بود سال حدیبیه و قصه ای آن از
پیش گفته امد فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ بدانست خدای انچ در دلهای
ایشان بود از تصدیق و اخلاص و معرفت و صلابت در دین خدای و نصرت حق
و گفته اند فعلم ما فی قلوبهم من کراهیة الصلح فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ
عَلَيْهِمْ فرود آورد در ایشان آرامی در وقت بیعت کی همه در پیش مصطفی سر
در پیش افکنده بودند از حرمت و هیبت مصطفی و گفته اند کی این سکینه فریشته ای
است کی سکونت را فرود آید بر هر قومی کی فرود آمد آرامی و قراری بدید آید
وَأَثَابَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا و پاداش داد ایشان را بدان اندوه کی
بدل ایشان رسید بحدیبیه فتحی نزدیک چون فتح فدک و خیبر و فتح بشارت رسول بمغفرت
و بشارت مومنان ببهشت و نصرت و انزال سکینه و اسلام نجاشی و قدوم جعفر
طیار و بشارت و غلبه روم بر فارس و گفته اند این فتح فتح مکه است

وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا
حَكِيمًا وغنيمتهاى بسيار كى مى كيرند آنرا يعنى غنيمتهاى فدك وخيبر و بود دست
خداى تعالى كين كش از دشمنان حكم كننده بنصرت مومنان وَعَدَكُمُ اللَّهُ
مَغَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا وعده كرده است شمارا خداى غنيمتها
بسيار كى بكيريد آنرا چون غنيمتهاى فارس و روم و هند و سند و ترك و حبشه و زنج و خزر
و مشرق و مغرب و همه دنيا كى مملكت اين امت داد فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ
وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ زودتر بفرستاد شمارا اين
يعنى غنيمت فدك و خيبر و باز داشت دستهاى مردمان را از شما يعنى دستهاى اسد
و غطفان كى ايشان ياران اهل خيبر بودند چون رسول خداى قصد خيبر كرد نخست
با ايشان عهد كرد كى بروى خروج نكنند و با اعداى وى يارى نكردند و گفته اند كه
ايدى الناس عنكم مراد از آن اهل مكه است كى دعا را ايشان بيرون امدند تا بر
رسول و ياران وى كوبند خداى تعالى مومنان را بر ايشان ظفر داد و گفته اند كه
ايدى الناس دستهاى جهودان بود كى قصد كرده بودند كى از مخلفه ى رسول و
مومنان كوبند در آن وقت كى رسول بحديبيه بود خداى تعالى رعبى در دل
ايشان افكند وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا
مُسْتَقِيمًا و تا باشد اين فتح و اين غنيمت قدرى نشانى مومنان را بر نعمهاى
ديگر و وعدهاى كى خداى تعالى ايشان را كرد و تا بنمايد مى دارد براه راست اى
بدارد شمارا بر دين اسلام وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا
و غنيمتهاى ديگر كى هنوز فا دو نگشته اند از چو فارس و روم وعده كرد شمارا
قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ اللَّهُ

عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا

بدرستی کی دانسته است خدای تعالی از همه را کی کی کرد شما و بهری دانسته از بهر شما را

و بوذ و هست خدای بر همه چیز توانا وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا

لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ وگر کارزار کردندی با شما از کسهای که گرویدند

در امر مکه و اسد و غطفان هر اینه برگردانیدندی بر شما پسها بهزیمت

ثُمَّ لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا پس نیافتندی دون خدای ایشان را

دوستی کی کار ایشان بسپردی و نه یاری دهدی و گفته اند ولیا فریاسیعهم و لا

نصیرا و لا مانعا منع عذاب الله عنهم سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ

مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا نهاد خدای این بوده

است در امتهای که گذشت از پیش همیشه دوستان خویش را بر دشمنان نصرت

دادی و نیابی نهاد خدای را بدل کردنی وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ

عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ بِبَطْنِ مَكَّةَ و او آن خدای است کی باز داشت

دستهای ایشان یعنی کافران مکه را از شما و دستهای شما از ایشان بهامون مکه

مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ از پس آنک دست داذ شمارا

بر ایشان بکه داشت شمارا تا در حرم خدای کشتن نکردند و این قصه آن گروه است

کی از مکه بیرون آمدند تا ناگاه بر رسول و مومنان زکو بند کما تقدم وَكَانَ

اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرًا و بوذ و هست

خدای بدانج شما میکنید بینا و گر معلوم نیا خوای خبر بوذ ای بدانج ایشان میکردند

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ

ایشان اند کی بگرویدند و باز داشتند شمارا حدیبیه از مسجد شکوهمند یعنی از مکه

وَالْهَدْيَ مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ وقربانیها بنا قته
وباز داشته کی برسیدی بقربان کاه ان ثمنا وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ وَنِسَاءٌ
مُؤْمِنَاتٌ لَمْ تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَئُوهُمْ فَتُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ
بِغَيْرِ عِلْمٍ وکرنه مردان مومن وزنان مومنه بوذندی جون مستضعفان
مکه کی کرشما کی مومنان ایذ در مکه افتاذیتی بدانستیتی ایشان را و در پای اوردندی
ایشان را و هلاک کردندی تا بشما رسیدی بسبب ایشان جنایتی و دیتی و عقوبتی
بنا دانی کرنه این عذر بوذی وکر ایشان جدا بوذندی از اهل مکه هر اینه عذاب
کردیمی ما انکسها را کی کافر بوذند ازایشان یعنی اهل مکه عذاب دردناک بدست
شما کی مومنان ایذ تا دراوردی خذای برحمت خوذ در بهشت خوذ انرا کی خواستی
جو مومنان این است معنی این سقدیم تاخیر لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي رَحْمَتِهِ مَنْ
يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا
إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ
جون داوردند در دلهای ایشان بهانای سکر وبذندان منکی منک نادان واربوذ وان
ان وقت بوذ کی رسول پیغام فرستاد باهل مکه کی ملن ازبهتاد . رابمر و عمره بکنیم
وباز کردیم ایشان کفتند اکر محمد با ما کرده است [illegible] در مکه ایذ زنان
ما باوی حرب بیش از ان کنند کی مردان فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى
رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ فروآورد خذای آرام خوذ و فرشته
سکینه بر رسول خوذ و بر کروندکان بحدیبیه وَأَلْزَمَهُمْ كَلِمَةَ
التَّقْوَى ای والهمهم و الهام کرد و توفیق داد ایشان را بسخن پرهیزکاری
از کفر یعنی کلمه توحید تا همه شب می کفتند لا اله الا الله

وكانوا احق بها واهلها و بودند ان مومنان سزاوارتر بدان
سخن و بودند اهل ان سوال چو گفت وكانوا احق بها چه فايده بود در ذكر
واهلها جواب گفته اند معناه وكانوا احق بها اى بكلمة التوحيد واهلها
اى اهل التقوى وگفته اند وكانوا احق بها فى الابتدا واهلها فى الانتها وكان
الله بكل شىء عليما و بود و هست خداى بهر چيز از صلاح خلق دانا كى
صلاح رسول و ى در ان بود كى ايشان را از حديبيه باز گردانيد ان سال لقد
صدق الله رسوله الرؤيا بالحق
براستى كه راست كرد و تمام كرد خداى رسول خود را ان خواب سزاوار ان خواب بود
كه رسول بحديبيه بود كى با ياران در مكه مى شدى پس ديگر سال عمرة القضا ان خواب را
تمام كرد كى اهل مكه او را سه روز خالى كردند تا رسول و مومنان عمره مراد بكردند
ان است كى گفت لتدخلن المسجد الحرام ان شاء الله امنين
هر اينه در شويد در مزگت شكوهمند كى خداى خواهد بى بيمان محلقين
رؤسكم و مقصرين ستردگان باشيد سرهاى شما را گروهى و موى
كم كنندگان گروهى چنانكه در قصه گفته اند لا تخافون فعلم ما لم
تعلموا فجعل من دون ذلك فتحا قريبا
نترسيد دانست خداى انچ شما نادانستيد از صلاح شما در ان صلح حديبيه پس كرد
شما را پيش از عمرة القضا فتح نزديك چو فتح خيبر تا در ان تسلى بود شما را از ان اندوه
كى شما را رسيد بحديبيه هو الذى ارسل رسوله بالهدى و
دين الحق او ان خداى است كى بفرستاد پيغامبر خويش را با راه راست
و دين سزا سوال چه فرق است ميان راه راست و دين حق بايد و لفظ

مختلف یاد کرد از را جواب گفته‌اند بالهدی و دین الحق گفته‌اند معناه ببیان
دین الحق و گفته‌اند معناه بالهدی هو دین الحق لِیُظْهِرَهُ عَلَی
الدِّینِ کُلِّهِ تا غالب کرداند این دین را بر همه دینها چون کافران
بستیهیدند او رسول کی گفت مر رسول خدای را آمده ام برای اظهار دین خدای را گفتند
گواه‌ای داری کی تو رسول خدای‌ای خدای گفت وَکَفَی بِاللَّهِ
شَهِیدًا بسنده است خدای گواه بر آنک مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ
و گفته‌اند کی این در جواب سهیل عمرو آمد کی ندی محمد رسول الله اندر سر عهدنامه
ترا نستد خدای گفت گر توی گواهی ندهد بر رسالت محمد من که خدایم می گواهی دهم
و گفته‌اند معناه افضل الخلق محمد رسول الله محمد ستوده ترین بود احمد ستاینده
ترین چنانستی کی خدای می گوید چون من ستایم ستوده ترین همه خلق محمد است و چون
خلق مرا ستایند ستاینده ترین همه احمد است چنین گفته‌اند در نامهای شدگان
نیکوترین محمد است چنانک در نامهای خدای نیکوترین الله است و گفته‌اند لا اله الا
الله نفی و اثبات است نفی خدایی از دون خدای و اثبات خدایی مر خدای را همچنین
محمد نفی و اثبات است معناه محا الکفر و مد الاسلام و گفته‌اند کی نام محمد
مشتق است از نام خدای محمود چنانک شاعر گوید وشق له من اسمه لیجله
فذو العرش محمود وهذا محمد جعفر بن محمد الصادق گفت محمد میم جامع
دال میم امیر و مامون حا حبیب و محبوب میم مبارک و میمون دال دینه
المخزون و هم از وی روایت است کی میم منة الله علی المومنین چنانک گفت لقد من
الله علی المومنین الا انه و حا حکمه علی المومنین چنانک گفت فلا و ربک لا یومنون حتی
یحکموک و میم مقام المحمود چنانک خدای گفت عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا

ودال دلالته فی الدنیا الی الشهادة وفی العقبی الی الجنة وازوی روا نشاید که چهار
هزار جای مصطفی را در قرآن خدای بستوده است بصریح وتعریض **والذین**
معه وانکسهاکی یاوی اند از بعد وی وافضلترین همه اند گفته اند مراد از والذین
معه همه یاران رسول اند و همچنین اشداء علی الکفار تا باخر همه نشان صحابه است
بر عموم خدای تعالی یازده جای در قرآن هر چهار یار مصطفی را ستوده است بهم
اول یومنون بالغیب یعنی ابابکر ویقیمون الصلوة یعنی عمر ومما رزقناهم یعنی عثمان اولئک
علی هدی من ربهم یعنی علی رضوان الله علیهم دیگر وآتی المال علی حبه یعنی ابابکر
واقام الصلوة عمر وآتی الزکوة عثمان والموفون بعهدهم علی دیگر الصابرین
المصطفی والصادقین ابابکر والقانتین عمر والمنفقین عثمان والمستغفرین بالاسحار علی
دیگر ربنا ما خلقت هذا باطلا دعا النبی ربنا انک من تدخل النار دعای ابی بکر
ربنا اننا سمعنا دعای عمر ربنا فاغفر لنا ذنوبنا دعای عثمان ربنا وآتنا ما وعدتنا
علی رسلک دعای علی دیگر یا ایها الذین آمنوا اصبروا علی حب ابی بکر وصابروا
علی حب عمر ورابطوا علی حب عثمان واتقوا الله فی حب علی دیگر
فاولئک مع الذین انعم الله علیهم من النبیین یعنی المصطفی والصدیقین یعنی ابی بکر والشهدا
عمر والصالحین عثمان وحسن اولئک رفیقا علی دیگر المص الف الله لام جبریل میم
محمد صاد صحابه الاربع معناه قسم بدین که دوست دار خدای و جبریل و محمد و صحابه
در دوزخ جای نبود دیگر هشتم التائبون العابدون یعنی ابابکر الحامدون
السائحون عمر والراکعون الساجدون عثمان الامرون بالمعروف والناهون عن
المنکر والحافظون لحدود الله علی دیگر وعباد الرحمن الذین یمشون علی
الارض هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما یعنی ابابکر والذین یبیتون لربهم سجدا

وقيا ما عمر والذين يقولون ربنا اصرف عنا عذاب جهنم عثمان والذين اذا انفقوا لم يسرفوا
ولم يقتروا علي ديگر محمد رسول الله والذين معه ابابكر اشدا على الكفار عمر رحما
بينهم عثمان تريهم ركعا سجدا علي يبتغون فضلا من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم من اثر
باز ديگر كزرع اخرج شطأه يعني مصطفى فآزره ابابكر فاستغلظ فاستوى
على سوقه عمر يعجب الزراع عثمان ليغيظ بهم الكفار علي ديگر والتين ابابكر
والزيتون عمر وطور سينين عثمان وهذا البلد الامين علي ديگر هم درين سوره
الا الذين امنوا ابابكر وعملوا الصالحات عمر فلهم اجر غير ممنون عثمان فما
يكذبك بعد بالدين يعني علي ديگر هم دارد هم درسوره العصر الا الذين امنوا ابابكر
وعملوا الصالحات يعني عمر وتواصوا بالحق يعني عثمان وتواصوا بالصبر يعني علي
ديگر الذين ينفقون في السراء والضراء يعني ابابكر والكاظمين الغيظ يعني عمر و
العافين عن الناس يعني عثمان والله يحب المحسنين يعني علي والله اعلم

اخبار

روي عن جابر بن عبد الله الانصاري عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله اختار
اصحابي على جميع العالمين سوى النبيين والمرسلين واختار من اصحابي اربعة فجعلهم خير
اصحابي وهم ابوبكر وعمر وعثمان وعلي وروي عن النبي عليه السلام انه قال اذا كان
يوم القيامة نادى مناد ليقم اهل الله فيقوم ابوبكر وعمر وعثمان وعلي فيقول
الله تعالى لابي بكر اذهب الى باب الجنة وادخل الجنة من شئت واصرف من شئت
ويقول لعمر اذهب الى الميزان ورجح من شئت ويقول لعثمان اذهب الى الحوض
واسق من شئت وامنع من شئت ويقول لعلي اذهب الى الصراط واحبس من شئت
وجاوز من شئت وروي عن ابن عباس عن النبي عليه السلام انه قال من احب ابابكر

فقد اقام الدين ومن احب عمر فقد اوضح السبيل ومن احب عثمان فقد استنار بنور الله
ومن احب عليا فقد استمسك بالعروة الوثقى ومن لم يتكلم في اصحابي الا حسنا فقد نزع
الله من قلبه النفاق وروى ابو هريرة عن النبي عليه السلام انه قال الحوض اربعة
اركان فركن الاول في يدي ابي بكر والثاني في يد عمر والثالث في يد عثمان والرابع في يد علي
فمن كان مبغضا لعمر محبا لابي بكر فلا يسقيه ابو بكر ومن كان مبغضا لعثمان محبا لعمر فلا يسقيه عمر ٥
ومن كان مبغضا لعلي محبا لعثمان فلا يسقيه عثمان ومن كان مبغضا لاحدهما فلا يسقيه علي
وروى عن انس بن مالك عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لابي بكر قم يا ابا بكر فقام فقال
تدري من انت فقال الله ورسوله اعلم فقال رسول الله صلى الله عليه انت الذي اذا امنت
فامنت كل ملائكة السموات ثم قال لعمر يا عمر قم فقام فقال رسول الله يا عمر تدري
من انت قال الله ورسوله اعلم فقال رسول الله انت الذي اذا سلكت فجا سلك ١٠
الشيطان فجا اخر فامنك ثم قال لعثمان قم يا عثمان فقام فقال رسول الله تدري من انت
يا عثمان قال الله ورسوله اعلم فقال رسول الله انت الذي يستحيي منك ملائكة السماء ثم قال
لعلي قم يا علي فقام علي فقال رسول الله تدري من انت فقال الله ورسوله اعلم فقال
النبي صلوات الله عليه يا علي انت الذي اذا مشيت على الارض قالت الارض
من مثلي وابن ابي طالب يمشي على ظهري ه وروى عن جعفر بن محمد الصادق ١٥
انه قال ان الله اعطى نبيه امارة بغير علم وملكا بغير حشم وغنا بغير درهم وكتابة بغير
قلم فجعل ابا بكر علمه وجعل عمر حشمه وجعل عثمان درهمه وجعل عليا قلمه ه
وفي الاخبار ان جبريل صلوات الله عليه نزل على النبي صلوات الله عليه بخمس تفاحات
مكتوب على الاول من الله العلي الاعلى للنبي المصطفى وعلى الثانية مكتوب من الرحمن الشفيق
الى ابي بكر الصديق وعلى الثالثة مكتوب من العزيز الوهاب لعمر بن الخطاب ٢٠

وعلى الرابعة ملعون من الرحيم الرحمن لعثمان بن عفان وعلى الخامس من الطالب
الغالب لعلي بن ابي طالب   فضل ابو بكر رضي الله عنه
والذين معه واشكمها اي يارسول الله يعني ابابكر را بمعيت ستوده زيرا كي ازهمه ياران
بوبكر بود كي از اول تا باخر با رسول خداي بود در صغر وطفوليت وهم در فتوت وشبيبت
هم در احوال كهولت هم در سفر وحضر وهم در يسر وعسر هم در سر وعلانيت
هم از بيش وحي ورسالت هم بعد وحي ورسالت هم در تدبير ومشاورت هم در وزارت
ومصاهرت هم در تصديق وشهادت هم در جهاد ونصرت هم در غار وهجرت هم در
مقام خلافت هم در حيوة ومعيشت وهم در وفات ومضاجعت هم در حشر
وقيامت هم در مقام شفاعت هم در حوض وسقايت هم در بهشت ودرجت زيرا
اورا خاص كرد بمعيت دوازده جاي خداي تعالى بوبكر را در قرآن ستوده است
اول ولنبلونكم بشيء من الخوف والجوع على وابن عباس گويند كي اين آيت در شان
بوبكر آمد تا الحاكي و اولئك هم المهتدون ديگر فسوف يأتي الله بقوم
يحبهم ويحبونه ابن عباس گويد ومجاهد وسُدّي گويند كي اين آيت در شان بوبكر آمده
است سديگر ثاني اثنين اذ هما في الغار چهارم اتقوا الله وكونوا مع الصادقين
پنجم ولا يأتل اولوا الفضل منكم والسعة ششم وعد الله الذين آمنوا منكم
هفتم والذي جاء بالصدق وصدق به هشتم والذين اذا اصابهم البغي هم ينتصرون الى آخر
آيات نهم ووصينا الانسان بوالديه حسنا الى قوله اني تبت اليك اني من المسلمين
دهم در اين آيت والذين معه ورونها داذره يازدهم لا يستوي منكم من انفق من
قبل الفتح الآية دوازدهم فاما من اعطى واتقى وصدق بالحسنى دهجاي خداي
ورسول بوبكر را با لفظ افضل خوانده است اول ان اكرمكم عند الله اتقكم

دیگر اولئک اعظم درجة سدیگر وسیجنبها الاتقی چهارم قول جبریل ابوبکر اعرف
فی السماء منه فی الارض پنجم قول مصطفی أرأف امتی بامتی ابوبکر ششم قول مصطفی امنکم
علی ابوبکر هفتم قول مصطفی اصدقکم ابوبکر نهم قوله صلی الله علیه اول من صدقنی
ابوبکر دهم قوله لابی ذر والله ما طلعت الشمس ولا غربت علی احد بعد النبین والمرسلین
افضل من ابی بکر از ابن عباس روایت است کی او گفت کی جبریل نزل علی المصطفی یوم
بدر فقال من الجالس معک فی العریش فانی رایت الملا الاعلی یستغفرون له فقال النبی
علیه السلام صاحبی وخلیلی وموضع سری ابوبکر فقال جبریل اما انک تفاخر به الامم یوم
القیامة عطا السلمی روایت کند قال الله للجنة یوم ولد ابوبکر یا جنتی وعزتی لا ادخلک
الا من احب هذا المولود عبد الله عمر گوید دخل ابوبکر علی النبی وعلیه عباءة
قد خللها فی صدره بخلال فهبط جبریل فقال السلام علیک یا رسول الله مالی اری ابابکر
علیه عباءة فقال رسول الله قد انفق ماله کله فقال جبریل اقرؤه من الله السلام وقل له
یقول الله انا عنک راض فهل انت فی فقرک عنی راض فبکی ابوبکر وقال ولمن راض راضی
عایشه گوید یا رسول الله اکل الناس محاسبون یوم القیامة قال الا ما خلا
اباک فانه یوم الحساب ان شا وقف وان شا مضی عبد الله بن مسعود
روایت کند عن النبی علیه السلام انه قال کل مولود یولد ففی سرته من التربة التی
خلق منها وانا وابوبکر خلقنا من تربة واحدة ابوسعید الخدری عن النبی علیه السلام
انه قال اذا کان یوم القیامة یوضع ثلاثة کراسی ذهب احمر بتلالا لا
اهل الجمع فیجلس ابرهیم علی واحد وانا علی واحد وسی واحد سیه فیوتی بابی بکر
فیجلس علیه ثم ینادی مناد طوبی لصدیق من حبیب وخلیل روی عن سلمان یسار
قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الخیر کله ثلثمائه وستون خصلة من کان

حاشیه: هشتم اجرا دارم الحق ابوبکر

فیه منها واحده دخل الجنة فقال ابوبکر یا رسول الله هل فی منها شئ قال کلها فیک
یا ابابکر وقال النبی علیه السلام ان الله لیرضی برضا ابی بکر ویسخط بسخط ابی بکر
وقال النبی علیه السلام مامررت بسماء لیلة المعراج الا سالونی اولا عن ابی بکر ومالی
فی الجنة درجة الا وجنبها درجة لابی بکر وروی عن جابر بن عبد الله الانصاری
انه قال قال رسول الله صلی الله علیه اذا کان یوم القیامة وجمع الله الاولین والاخرین
نادی منادی من بطنان العرش این ابوبکر الصدیق فیؤتی به فیوقف امام العرش
فیقال له ادخل الجنة فیقول ای رب انا وحبی فیقول انهم قد اسرفوا فی الذنوب
فیقول ای رب شفعنی لی فیقول الرب ادخل الجنة انت ومحبوک ومحبو محبیک ولقد خلقت
قبة من درة بیضاء یری ظاهرها من باطنها وباطنها من ظاهرها لها اربعة الاف باب من الباب
الی الباب مسیرة الف عام لا علاقة فوقها ولا دعامة تحتها یسکنها انت ومحبوک
ومحبو محبیک تنظرون الی منی شئتم در اخبار است که یهودی بجنب ابابکر
توقف ساز النبی علیه السلام فقال له النبی یوما مالک فقال احب هذا الرجل الذی عنبک
انظر الیه فاوحی الله الیه ای قد رفعت عنه غل جهنم وقیودها وسلاسلها ﴿
أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ ﴾ صفت وصلت اند کار قران یعنی عمر
خطاب رضی الله عنه بازده جای خدای تعالی عمر را در قران ستود بیازده وحی
کی بر وفاق رای عمر فرستاد یکی من کان عدوا لله وملائکته الایه دیگر واتخذوا
من مقام ابراهیم مصلی سه دیگر الذین اتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم چهارم
احل لکم لیلة الصیام الرفث پنجم فلا وربک لا یؤمنون ششم انما الخمر والمیسر
هفتم واذا جاءک الذین یؤمنون بایاتنا هشتم یا ایها النبی حسبک الله نهم ما کان لنبی
ان یکون له اسری دهم ولا تصل علی احد منهم مات ابدا یازدهم یا ایها الذین امنوا

لسناذنكم الدين ملكت ايمانكم دوا زدهم واذا سالتموهن متاعا فسلوهن
من وراء حجاب سيزدهم ذلك بان الله مولى الذين آمنوا چهاردهم وان تظاهرا
عليه پانزدهم اشداء على الكفار اخبار قال النبي عليه السلام لو كان
بعدي نبيا لكان عمر وقال عليه السلام ان السكينة لتنطق على لسان عمر
وقال جبريل للنبي لو جلست معك عمر نوح لم اقدر ان اخبرك عن فضائل عمر وقال
ان الاسلام ليبكي بعد موت عمر على عمر وعن ابن عباس ان اهل السموات استبشروا
باسلام عمر وعن ابن مسعود لو وضع علم عمر في كفه وعلم اهل الارض في كفه لرجح بهم
علم عمر وقال كادت خواطر عمر تسبق الوحي وقال صلى الله عليه انا وزيرين
في السما ووزيرين في الارض فوزيري في الارض ابو بكر وعمر وقال عليه السلم
اصلبكم في دين الله عمر وقال صلى الله عليه ان عمر قرن من حديد وروى انه كان
يصلي ويهوديان خلفه ينظران اليه فلما سلم قال احدهما لصاحبه هو هو فقال ماذا قلتما
قالا وجدنا صفتك في التورية قرن من حديد فقال النبي عليه السلام ما لقيك
الشيطان سالكا فجا الا سلك فجا اخر وقال علي سمعت رسول الله ان عمر سراج اهل
الجنة في الجنة وقال رجل لعلي بن ابي طالب ما رايت خيرا منك فقال هل رايت ابا بكر
وعمر قال لا قال لو رايتهما وقلت هذا لاوجعتك ضربا وقالت عايشه رضي الله عنها
زينوا مجالسكم بذكر عمر وقال النبي عليه السلام اذا ذكر الصالحون فحي
هلا بعمر وفي الاخبار ان عمر خرب اربعة الاف بيعة وكنيسة وبنى في
الاسلام اربعة الاف مسجد وقال عليه السلم ان في السما الدنيا ثمانين الف ملك
يلعنون على مبغضي ابي بكر وعمر وروى انس بن مالك عن النبي عليه السلام انه قال رايت
ليلة اسري بي جبلا مشرجه مجمة اعلاها من العقيان الاحمر واوسطها من

الکافور الاسحق و ادناها من المسک الاذفر و تواتیهما من الفضة البیضاء فقلت لمن
هی یا جبرئیل فقال لحبیبی ابی بکر و عمر یرکبونهما یزورون الجبار و قال النبی علیه السلام
ان اهل الجنة لیتراءون اهل علیین کما ترون الکوکب الدری فی افق السماء و ان ابا بکر و عمر
لمنهم و انعما ای زادا فی الفضل و از کرامات عمر یکی اینست کی روز ادینه خطبه می کرد
اندر میان خطبه خدای او را دیدار داد تا چهار ماهه راه لشکر اسلام را دید
با کافران حرب می کردند و لشکر عدو کمین خواستند آورد بر مسلمانان و ایشان
ندانستند ساریه سپه سالار لشکر عمر بود در آن میان محاربت همی کرد عمر او را بدید
از سر منبر آواز داد کی یا ساریه الجبل الجبل ساریه آنجا بود آواز عمر بشنید آهنگ
بکوه داد و کمین را در کرد و معجزات دیگر آن بود کی روزی در میان یاران نشسته
بود آوازی بگوش او آمد کی واعمراه عمر جواب داد کی لبیکاه اللهم اغث من استغاث بی
و آن آن بود کی یک ماهه راه قومی در کشتی بودند یکی از ایشان با دیگری کینی داشت در
دل همی او را دستی زد و در آب افکند کشتی چون باد همی رفت آن مرد همی سر از آب بر داشت
گفت واعمراه فریاد ای عمر خدای تعالی آواز او را بگوش عمر رسانید تا در مدینه
آن آواز بشنید دعا کرد اندر حال آن مرد سر از آب بر زد در حال بدعای عمر دو دست
در هوا پدید آمد و او را از آب برآورد بسلامت و بکشتی آورد خبر بعمر آوردند کی چنین
بود عمر را اهل آن کشتی حشمت گرفت چون بمدینه آمدند عمر ایشان را یک ماه در شهر
نگذاشت عقوبت آن را و دیگر از معجزات وی آن بود کی مدینه در روزگار اول زلزلها آمدی
صعب تا بروزگار عمر زلزله ی بیفتاد هول چنانک خواستی کی همه مدینه ویران
کردی عمر دره بر زمین زد گفت هی ای زمین آرام گیر زمین بفرمان عمر آرام گرفت
و هرگز نیز زلزله نیفتاد و دیگر از معجزات عمر آنست کی چون کسری با چندین هزار سوار

در لشکر اسلام درماندند از میان ایشان چهار هزار سوار بیرون زدند خویشتن
را در بیابان افکندند کی یک مرد بیک بنه نشوند و امیر المومنین را هلاک کنند سرای
امیر المومنین طلب کردند نشان دادند سرای وی تکیه کردند در سرای وی دیدند از هم
بشده و بر نشسته فراهم کرفته گفتند این دین شما همه استخفاف است سرای امیر المومنین
ی ننمایند خواهیم سرا مارا بی این حصن نشان دهید مردمان گفتند کی اگر سرای امیر المومنین
عمر خواهند این است سواری فرود آمد در سرای شد هیچ کس را ندید حصیری دید و
مصحفی بر کناران نهاده بیرون آمد گفت درین سرای هیچ کس نیست امیر المومنین کجاست
گفتند اکنون وقت است کی عمر بدشت بیرون رفته باشد بقیلوله برانژی رفتند بر کنار
مدینه دکانی دیدند زیر درخت خرمابن مردی بر او خفته مرقعه ی خلقان بر پوشیده
درّه ی در زیر سر نهاده گفتند با یک دیگر کی چندان عدل کرد تا چنین ایمن بخفت و رسول
تبلیغ کردند و معجزات عمر بسیار است با این همه فضل گفت انما حسنة من حسنات
ابی بکر و گفت لیتنی شعرة علی صدر ابی بکر رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ
مهربان و بخشاینده میان ایشان یعنی عثمان بن عفان وی از رحیم دلی تا بدان جای بود
کی جان عمر بن خویش را در رحیم دلی بیاد کرد کی روز حصار بگذاشت کی مولاان وی غوغا را
از وی باز داشتندی کی نباید کی کسی از وی بیازارد تا وی را بکشتند خدای تعالی در قران ده
جای بر وی ثنا کرده است الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کی هزار سوار بر نشاند
در جیش العسرة بغزو تبوک دیگر انما یعمر مساجد الله در شان وی آمد کی چهل
ستون در مسجد رسول زیادت کرد تا مسجد مسلمانان را بسنده شد دیگر ان الذین
تولوا منکم یوم التقی الجمعان چهارم لقد تاب الله علی النبی و المهاجرین و الانصار
ویحم و من قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا الا به سیم ضرب الله مثلا عبدا مملوکا

الی قوله فهو سفق منه سرا وجهرا همهم انما کان قول المومنین اذا دعوا الی الله ورسوله
هشتم ان الذین یتلون کتاب الله در شان او امد کی هر شبی همه قران در نماز
ختم کردی ثم امن هو قانت اناء اللیل ساجدا و قائما در رحما سهم

اخبار

قال النبی علیه السلام زوجت عثمان ابنتی هانی ولو کانت عندی ثالثة لزوجتها اباه وما
زوجتهما الا بوحی من السما وقال النبی علیه السلام اشدکم حیا عثمان وقال الا استحیی
ممن یستحیی منه ملائکة السما وقال یوما لاصحابه ان الله اقالنی حساب عثمان وقال
یوما لاصحابه لیاخذ کل واحد منکم بید جلیسه فانه جلیسه یوم القیامه ففعلوا و
اخذ رسول الله بید عثمان وقال انه جلیسی ورفیقی فی الدنیا والاخره وقال اللهم
ارض عن عثمان فانی عنه راضی وقال لابنته رقیة اکرمیه فانه من اشبه اصحابی
بی خلقا وقال اخبرنی جبریل ان نور عثمان یضی لاهل السما کما یضی الشمس لاهل الارض
وقال یشفع عثمان یوم القیامه فی مثل ربیعة ومضر وعنه علیه السلام انه لم یصل
علی جنازة رجل فقیل له فی ذلک فقال لانه کان یبغض عثمان وقال دخلت الجنة لیله
اسری بی فدفعت الی تفاحة فانفلقت فخرجت جاریة حسنا فقلت لها من انت قالت
حورا خلقت من نور العرش فقلت لمن انت قالت للخلیفة المظلوم عثمان واورا
ذو النورین گفتند زیرا کی او را دو سخاوت بود یکی در جاهلیت و دیگر در اسلام
و گفته اند او را ذو النورین ازان گفتند کی دو قره عین مصطفی بحکم او بود رقیه
وام کلثوم و گفته اند او را ذو النورین گفتند زیرا کی همه شب در نماز قران
خواندی پس دو قرآن او را دو نور بود و گفته اند او را ذو النورین ازان گفتند کی دو نور
کی از دست رسول را امد روز حشر کی بدان او عثمان سعیت کرد و نور یا امد

تا بتابان آسمان او را ذو النورین گفتندی و گفته اند او را ذو النورین از آن گفتندی
از آنک شب در نماز ایستادی و در برابر او در آسمان مثال شمعی در نماز ایستادی
فرشتگان آسمان نور او روشنایی داشتندی تا او را دو نور می تافتندی یکی در آسمان
یکی در زمین و او را معجزه‌های بوده یکی از آن است کی انس بن مالک مجلس وی می‌آمد در
راه چشمش بر نامحرم افتاد از در درآمد عثمان او را گفت یدخلون علیّ و اعینهم زانیة
انس گفت سبحان الله اعاد الوحی بعد رسول الله گفت لا ولکن فراسة صادقة
و سنگ ریزه در دست وی تسبیح می‌کرد چنانک در دست مصطفی علیه السلام و در مجلس
جابر بن عبد الله مردی مر عثمان را بد گفت فنهاه عن ذلک فلم ینته عن ذلک فسود الله
وجهه و آن روز کی او را بکشتند نام خود را گفت شلت یداک دو دست او خشک
شد **تَرَىٰهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا** یعنی ایشان را رکوع کنان و سجود
کنان چون علی مرتضی کی شبی در رکوع کردی و شبی در سجود کردی و حق
تعالی عمل او را در قرآن ستوده است یکی الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار
سرا و علانیة دیگر انما ولیکم الله و رسوله سه دیگر ونزعنا ما فی صدورهم من غل
چهارم اجعلتم سقایة الحاج پنجم افمن کان مؤمنا کمن کان فاسقا ششم انما یرید
الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت هفتم قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی هشتم در این آیت گفت تریهم رکعا سجدا نهم یا ایها الذین آمنوا اذا
ناجیتم الرسول دهم یوفون بالنذر الی آخر السورة

اخبار

قال النبی علیه السلام یا علی لا یحبک الا مؤمن تقی و لا یبغضک الا کافر شقی و قال
من زعم انه یحبنی و یبغضک فقد کذب و قال حق علی علی المسلمین کحق الوالد علی ولده

وقال حب علي يأكل السيئات كما تأكل النار الحطب وقال يا علي الجنة تشتاق
اليك منك اليها وقال يا علي انا سيد ولد آدم وانت سيد العرب وقال الكعبة
تؤتى ولا تأتي وعلي بمنزلة الكعبة يؤتى ولا يأتي وقال شرار امتي بلانه حامل القرآن
مصر على شرب الخمر وعالم لم يعمل سلطان جائر ومبغض علي بكل قلبه وهو شر الثلاثة
فانه لا يبغضه حتى يبغضني ومن ابغضني لعنه الله في الدنيا والآخرة وقال من احب
عليا بقلبه ولسانه فله ثواب ثلثي هذه الامة ومن احب عليا بقلبه ولسانه ويده
فله ثواب جميع هذه الامة وقال النبي عليه السلام اخبرني جبرئيل ان السعيد كل
السعيد من احب عليا في حيوتي وبعد وفاتي الا وان الشقي كل الشقي من ابغض عليا
في حيوتي وبعد وفاتي وسئل عن ابي حنيفة رحمه الله عن علي فقال ما اقول
في رجل اسلم اكثر الناس من خوفه واسلم هو من خوف الله وسئل ابو عبد الله عن علي
فقال لولا اني اتهم بالرفض لذكرت تمام فضل علي وقال عليه السلام من اراد ان ينظر
الى آدم في علمه والى نوح في فهمه والى ابرهيم في حلمه والى موسى في شدته والى عيسى في
زهده والى محمد في مهابته والى جبرئيل في امانته والى ميكائيل في رافته والى
الشمس المنيرة والى البدر المضي والى الكوكب الدري فلينظر الى هذا الفتى يعني علي
بن ابي طالب وعن علي انه قال يدعى بي يوم القيامة عمود من نور فيقال يا قم على
الحوض واسق الناس فاسقيهم من حوض الرسول من جئتم وما ردا ان اسقيهم فبصر ذلك
قطرا اناسا يقولون هذا قطران فاقول لعلكم ابغضتم الرحمن فيقولون بلى فاقول سحقا
لمن ابغضنا فينادي منادي من تحت العرش انا وانت معهم بري فاطر خلق فادالهم
فرده وخسارهم اسناد اسحق ممشاد روايت كرد كه هنگامي كه اهل بهشت
در بهشت بر مائده خلد باشند درميان خوردن از نعيم فرشتگان مقرب

بر سر بخدمت استاده و غلامان و ولدان ساقی در پیش استاده مرغان بر شاخ طوبی
آوازهای بالحان داودی برمی آید همی در آن وقت نوری پدید آید از بطنان بهشت چنانک
همه اهل بهشت متحیر بمانند پندارند که مگر نور تجلی است مگر وقت دیدار مولی است
همه دست از طعام بازکشند ندا آید از بطنان عرش که یا اهل الجنة شأنکم کار خویش شوید
که این نه نور تجلی است که این نور کمربند فاطمه زهراست که در روی علی کمر بند
هم باسناد اسحق محمشاد روایت کند که بینا اهل الجنة علی مائدة الخلد یأکلون ویشربون
ویطربون فیظهر لهم نور یضیء الجنة فیمسکون ظنا بانه نور التجلی وانه وقت رؤیة
المولی فینادیهم منادی یا اولیاء الله شأنکم وشغلکم فلیس هذا بنور التجلی ولیس
هذا وقت رؤیة المولی ولکنه نور نعلی ابی بکر الصدیق یتبختر من درجة الی درجة اتلس
کی نور نعلین او در بهشت چنان بود بنگر که نور او در بهشت چون بود که نور دوستی او
در دل سنی چه نور بود يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا
می جویند افزونی نیکوی از خدای این صفت همه یاران باشند بر عموم و صفت هر یکی از
ایشان بر خصوص سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ
نشان بزرگواری ایشان در رویهای ایشان از اثر فروتنی ایشان و گردن نهادن
ایشان مر حق را این سجود بمعنی خشوع باشد برین قول و گفته اند که این سیما نور در روی
ایشان است از بسیاری نماز شب چنانک در خبر است که من کثر صلوته باللیل حسن
وجهه بالنهار ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَاةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ
این است داستان و نشان ایشان در توریت موسی یعنی چنین ستوده است خدای
ایشان را در توریت موسی و داستان و صفت ایشان در انجیل عیسی صلوات الله علیهما
كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ

چون کشتی که بیرون آرد تر آن و این مثل مصطفی است صلوات الله علیه فَآزَرَهُ
پس یاری داد وی را و این مثل بوبکر صدیق است در روزگار رسول فَاسْتَغْلَظَ
فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ تا استوار و قوی گردد و این مثل عمر است
کی اسلام بوی قوی گشت فاستوی علی سوقه تمام بستاد بر ساقهای آن و این مثل عثمان
عفان است کی کار دین بسعی وی تمام شد و راست بستاد يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ
بشگفت آرد و خوش آید کشاورزان را و این مثل علی است کی همه دین ورزان را کار علی
و مبارزت و مردانگیهای وی در دین خوش آید لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ
تا بخشم آرد بدیشان کافران را هر دو معنی یکی بود آورد ایشان را در نصرت مسلمانان تا بخشم
آرد و مقهور کند بدیشان کافران را چنانک کرد دیگر معنی لیغیظ بهم الکفار حسن
بستود و جلوه کرد خدای تعالی ایشان را در قرآن و توریت و انجیل گرمی دینداران را تا
جهانیان بدانند کی از ایشان کسی خرده در دل دارد کی دین بود گروهی بدین جهت کنند
بر آنک دشمن صحابه کافر بود زیرا کی خدای گفت لیغیظ بهم الکفار و این آنست کی خدای تعالی
یاران مصطفی را بدین بستود آنی است کی همه حروف هجا درین در است خدای تعالی یاران
رسول را درین آیت بهمه حروف تهجی بستود و جلوه کرد تا جهانیان بدانند کی ایشان بهمه
لغتها ستوده اند زیرا کی لغتهای که گویند کان از بیست و هشت حرف هجا است چون
ایشان بدین همه ستوده خدای هستند اگر کسی خواهد کی ایشان را نکوهد آن کس را
لغتی باید آوردن بیرون ازین حروف تهجی و بیرون همه لغتهای جهانیان پس چون این محال است
محال بود ایشان را دشمن داشتن و نکوهیدن و یاد کردن یکی از ایشان بطعن آوردن

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ
مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا

وعده کرده است [illegible]ی آنکسها را کی بگرویدند وکارهای نیک کردند از ایشان آمرزشی

ومزدی بزرگ سی[illegible] ـجر الفت وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات منهم بعدما

کی من تبعیض است [illegible]جا واجب اینکی بعضی را از ایشان آمرزش ومزد بزرگ بود ونه از ظلم

این واجب استاد [illegible] می از یاران رسول مومن ومصلح بودند نه همه در الفت آمنوا وعملوا

الصالحات منهم جو[illegible]ب کوییم این منهم من تبیین است نه من تبعیض این همچنان

چنان است کی گفت فاجتنبوا الرجس من الاوثان من تبیین است ای فاجتنبوا الرجس الذی

من الاوثان و گفته اند وعد الله الذین آمنوا وعملوا الصالحات مراد این همه مومنان

راست کی بسبب یاران رسول کار نیک کنند تا آنک ایشان را دوست دارند تا

دوستی یاران رسول ایشان را عمل صالح بود کی بدان سبب جمع باشند مومن مصلح باشند

وچون مومن ومصلح باشند سزاوار مغفرت واجر عظیم باشند چنانک درین آیت یاد کرد

والله اعلم بالصواب

تم السبع السادس بحمد الله ومنه ویتلوه فی السبع السابع

یا ایها الذین آمنوا لا تقدموا بین یدی الله ورسوله

ووقع الفراغ من کتابته محمود بن کرکین بن ککسار الترکی فی شهر ربیع الاخر الواقع فی سنه ثلاث وعشرین

وخمس مائه

حامدا لله تعالی علی نعمه ومصلیا علی رسوله المصطفی من بریته وآله اجمعین